میکروفیلم تهیه شد

بازبینی شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب جهانگشای نادری فارسی
مصنف
مؤلف میرزا محمد مهدیخان
خطی
چاپی نستعلیق ۱۹ سطر
سال چاپ یا تحریر ۳ ذیقعده ۱۲۴۳ عدد اوراق ۱۵۶
جزء کتب تاریخ شماره ۱۸۷
شماره عمومی ۶۶۰۴۵ شماره قبض ۵۷۰۸
واقف لالی حاج ناظم دفتر تهرانی تاریخ وقف شهریور ۱۳۲۳
طول ۳۳ عرض ۲۰ سانتیمتر گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبانی شد [illegible]

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	جهانگشای نادری			
	درجه نفاست	ممتاز		خطی ✓	چاپ سنگی
	تعداد اوراق	۱۵۶	اندازه	۲۰×۳۳	
	قطع	رحلی	شماره اموالی	۶۶۰۴۵	
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ ندارد ✓	
	نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ✓	نوع آفت ○	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○	
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ✓	
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ ندارد ✓	
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ✓	
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ✓	

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. [illegible] ۳.
تاریخ بررسی: ۸۹/۱۱/۲۵

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

جهانگشای نادری [illegible] تاریخ

مؤلف میرزا مهدیخان

اهدائی

اهدا (از عقب برادران روان گردید)

حالت خط [illegible] طبع [illegible] ۱۲۴۲

قطع [illegible] جلد [illegible] - [illegible]

[illegible] طول [illegible] عرض -

وقفی حاج ناظم دفتر [illegible] شهریور ۱۳۲۳



شناسنامه آسیب شناسی

عنوان	جهانگشای نادری		
درجه نفاست	[illegible]	خطی ✓	چاپ سنگی
تعداد اوراق	۱۵۶	اندازه	۲۰×۳۴
قطع	[illegible]	شماره اموالی	۲۶۰۴
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد ✓
نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. [illegible] ۳.

تاریخ بررسی: ۲۵/۱۱/۸۹

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:



بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی دقیقه شناسان حکمتهای آلهی واضح و مبرهن است که در هر عهد و اوان که اوضاع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستم کیشان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است از فیض فضل بی منتهای خود سعادتمندی را مؤید و در عرصهٔ گیتی مبسوط الید کند براهم مراحم و رافت بالتیام جراحت قلوب ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای تلخکامان زهر حوادث را الشهد عدالت شیرین سازد مصداق اینمقال حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دربان دشمن کش عرصهٔ جنگ رحمت گستر طریق نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده سکهٔ شاهی فرازنده رایت کشورگشایی برازندهٔ تخت فیروز بخت جهان آرای زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ برین شکم بر خود دزدیده فتح و ظفر بتیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل و از شدت سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل و در قلبگاه نبردش قلوب اعدا قالب بی روح و در آوردگاه قهرش ذابح شاة المذبوح شان بارگاه جلالش بصلای دهروزه خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش جهانیان میرساند

وخواسالاران

وخواسالاران بزم نوالش ازز وایداحسان گونه گون لذات کام بخشی بکام دور و نزدیک میبخشند بسرفرازی ده دیهم صاحب کلاهی شقه طراز لوای شاهنشاهی افسر اورنگ قاآنیه قهرمان سلسلهٔ جلیلهٔ ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر خاقان الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هندوتوران خسرو نامدار منظور کردهٔ حضرت پروردگار ابوالسیف سلطان نادر پادشاه افشار است که ید بیضا نمایش در زر افشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار که مس قدر زمرهٔ ایلات از تاثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانهٔ ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضهٔ فیض جزیل ساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد و مادهٔ بلیغش بپرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عهد دوران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوای علم گشت نظم زجور و ظلم کالای اهل ایران یکسره درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد و تخت سروری ایران پایمال و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردیده رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلیجائی و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود و در بلوجستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخر سوار و در حوالی عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود

سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته گروه روسیه نیز آذربایجان را از یکسمت آرپه چای
تا تفلیس و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی گرانه تصرف درآوردند و روسیه نیز از
باب الابواب دربند مازندران جمیع دارالمرز را متصرف و همچنین ترکمانیه صاین خانی
استراباد که اکثر اوقات فتنه انگیزی و شورش معتاد بود زند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان
و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت سر از ربقه اطاعت باز زده اظهار سرکشی
و خودفروشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای مصراع (تا پریشان نشود
کار بسامان نرسد) حکمت بالغه حضرت داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه آن خسرو
فریدون فر که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه جمالیه قهاری و از عقل آفرین نقش
غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت باریست نموده کوکب سعیدش کوکبه آرای
عرصه جهانی و پرتو طلعت مهرگسترش روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت الحق
گنج شایگانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته و یا صفدر
نامآوری که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین باز داشته بود
چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر
صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج بایراد حکایتی چند احتیاج است لهذا
نگارنده این شگرف نامه دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر محمد مهدی ابن
محمد نصیر استرابادی عفا الله عنهما که از چاکران حضور پرنور و بضبط وقایع
مامور است باظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید روح الله
روحه تا آغاز ظهور دولت این شاهنشاه صاحب تایید بظهور رسیده
شروع مینماید که تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک

چه قسم

چه قسم ویران بود که آنحضرت بمعمار عزم متین آن ویرانی را درست کردند
و گلهای این گلشن افسرده را که از هجوم سبزه بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین
حوادث زمان بوده بچه آب و رنگ از تازگی بعرصه ظهور آوردند فرد
سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب آشفته تر میگوید
این افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد
سلطنت خاقان مغفور برهم زن هنگامه ملک ایران شد طغیان میرویس غلجائی
و مقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یکم هجری مطابق
اودئیل وقوع پیوسته تبیین انتقال آنکه گرگین خان ملقب بشهنوازخان والی
گرجستان در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود گرجیه که بالاتفاق او در قندهار
میبودند بواسطه بی اعتدالی بازو و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس
غلجائی حاکم آن گروه از جان بستوه و از روی تظلم رو بدرگاه فلک شکوه
آورده چون در دربار پادشاهی کسی و در دولتسرای سلطنت دادرسی نیافت
روی ارادت برتافت و بکعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور
و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده وارد قندهار و در وقتی که گرگین خان
بعزم تنبیه طائفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را
دستگیر ساخت و مرادخان نام افغان را که خنثی بود مامور نمود که با تمام کارش
پرداخت و بعد از این واقعه کیخسروخان او بسپه سالاری منصوب گشته بخونخواهی عم
با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طایفه گرج عرب و عجم به تسخیر قندهار و تنبیه
میرویس مصمم شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنه غلجائی معاند

بودند جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشست بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان
المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان ییل از دست سوء تدبیر
سه بپای قلعه گذاشته لعمهٔ خویش پیوست بعد از آن محمد زمانخان شاملو قورچی
باشی باین امر مامور گشته وطی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روزنامچهٔ عمرش بسر رسیده
دیگر باموریت قندهار نپرداختند تا مقدمهٔ هرات شورش ابدالی پدید آمد میرویس هشت سال
قندهار حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال
بامر حکومت پرداخت و بعد از و محمود ولد میرویس با چند نفر از
خصمان رنگ موافقت ریخته او را مقتول ساختند و دیگر شورش
افاغنهٔ ابدالی و سانحهٔ هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه
بعرصهٔ ظهور آمده توضیح این اجمال آنکه آن طایفه در عداوت از
غلجایی بیش و سابق شصت هزار خانوار کما بیش بودند عبدالله خان ولد
حیات سلطان صدور زمانی بعد از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسدالله ولد
خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد تا آنکه بتقدیرات
یزدانی که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمهٔ قندهار بآن نحو شد عبدالله
خان با ولد وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلیخان
شاملو بود چون از ناصیهٔ حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد عباسقلیخان
او را با ولدش محبوس ساخت و در خلال این حال قزلباشیهٔ هرات بعباسقلیخان شوریده
او را بید خل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو
از دربار سلطانی بایالت مامور و روانه ساختند مقارن این امور اسدالله با پدرش

از مجلس

از مجلس فرار و بکوه دو شاخه رفته شاخ سرکشی بر افراخت و بفکر جمعیت افتاده
قلعهٔ اسفزار را تصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ
کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی محصورین از امداد مایوس
گشتند در خفیه و آشکارا راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب
بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریهٔ بلدم
من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند نزد آنها از سمت
برجی مشهور به برج فیلخانه که در درب عراق واقعست افاغنه تیغ استیلا کشیده
بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداخته بعد از تخلیهٔ شهر از وجود قزلباشیه افاغنهٔ
اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات
مرغاب و بادغیس را تماماً تصرف کردند پس اسدالله بفکر تسخیر قلعهٔ فراه که در سال قبل
بتصرف افاغنهٔ غلجایی درآمده افتاده شبی علی الغفله ایلغار و با نردبان ببرج قلعه
صعود کرده بپایمردی سلم حیله برفراز حصار مقصود برآمده آنرا نیز ضبط نموده
مراجعت کرد در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت علیهٔ صفویه بسرداری
شد و در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته نخست افاغنه مغلوب
و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پندار
در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته
با صد نفر کما بیش در پشت صحرای مشهور رباورنگ بطایفهٔ افغان برخورده بیباکانه
بایشان تاختن ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره
دیدند توسن گریز را عنان و تیغ تیز از میان کشیده سردار با جمعی از پیشتازان

بودند جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشست بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان
المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان ئیل از دست سوء تدبیر
سه بنای قلعه گذاشته لعمّ خویش پیوست بعد از آن محمد زمانخان شاملو قورچی
باشی باین امر مأمور گشته وطی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روزنامچهٔ عمرش بسر رسیده
دیگر بامور قندهار نپرداختند تا مقدمهٔ هرات شورش ابدالی پدید آمد میرویس هشت سال
قندهار حکومت کرده بعد از آن عبد العزیز برادرش بجای او نشسته یکسال
بامر حکومت پرداخت و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از
خاصان زنگ موافقت ریخته او را مقتول ساختند و دیگر شورش
افاغنهٔ ابدالی و سانحهٔ هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه
بعرصه ظهور آمده توضیح این اجمال انکه آن طایفه در عدّت از
غلجائیه بیش و سابق شصت هزار خانوار کمابیش بودند عبد الله خان ولد
حیات سلطان صدوزائی بعد از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسد الله ولد
خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالیه شد تا انکه بتقدیرات
یزدانی که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمهٔ قندهار بآن نحو شد عبدالله
خان با ولد دوازده هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلیخان
شاملو بود چون از ناصیهٔ حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد عباسقلیخان
او را با ولدش محبوس ساخت و در خلال این حال قزلباشیهٔ هرات بعباسقلیخان شوریده
او را بیدخل کردند بعد از انکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو
از دربار شاهی بایالت مأمور و روانه ساختند مقارن این امور اسدالله با پدرش

ازمحبس

از محبس فرار و بکوه دوشاخه رفته شاخ سرکشی برافراخت و بفکر جمعیت افتاده
قلعهٔ اسفزار را تصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ
کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی محصورین از امداد مأیوس
گشتند در خفیه و آشکارا راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب
بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریهٔ بلدم
من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند نزد آنها از سمت
برجی مشهور به برج فیلخانه که در درب عراق واقعست افاغنه تیغ استیلا کشیده
بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداخته بعد از تخلیهٔ شهر از وجود قزلباشیه افاغنهٔ
اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات
مرغاب و بادغیس را تماماً تصرف کردند پس اسدالله بفکر تسخیر قلعهٔ فراه که در سال قبل
بتصرف افاغنهٔ غلجائی درآمده افتاده شبی علی الغفله ایلغار و با نردبان برج قلعه
صعود کرده بپایمردی سلّم حیله برفراز حصار صعود برآمده آنجا را ضبط نموده
مراجعت کرد در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیهٔ صفویه به سرداری
شد و در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته نخست افاغنه مغلوب
و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پندار
در دماغ استصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهوّر برانگیخته
با صد نفر کما بیش در پشت صحرای مشهور ر بادرنگ بطایفهٔ افغان برخورده بی باکانه
بایشان تاختند ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره
دیدند توسن گریز را عنان و تیغ تیز از میان کشیده سردار با جمعی از پیشتازان

را از لباس هستی عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم
استرداد فراه از قندهار حرکت نموده مابین فراه و زمین داور در محل موسوم بدلارام
با اسدالله جنگ کرده اسدالله بقتل رسید محمود چون تصرف قلعهٔ فراه را در حیز امتناع
دید بهمان قتل اسدالله اکتفا کرده بقندهار شتافت و در حینی که قزوین مقر کوکبهٔ خاقان
شهید بود این اب را از جلایل خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امنای دولت نیز
تدلیس او را صدق فرض کرده او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته حسینقلیخان خطاب کردند
نکته سنجان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافته اند ع اسدالله را سگ شه ایران درید
بعد از آن زمان دولت زمانخان گشته هرات را تصرف و عبدالله خان پدر اسدالله را محبوس ساخته
نهال زندگانی جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه را در سر خیابان باغ نو بدهرهٔ خونریز سیاست از پای
درآورده اعیان دولت پادشاهی چون طایفهٔ غلجائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محمود را نسبت بخود
از موفقان اخلاص گستر یافتند صفی قلیخان ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت
شایان تدارکات فراوان روانهٔ هرات ساختند در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمانخان
تلاقی فریقین واقع شده سردار مزبور بی سر و بی معنی بیشتر باعث قوی دستی این طایفه
بی پا و سر گردیده افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را
تصرف داشتند تا آنکه بارقهٔ تیغ جهانگیر حضرت ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی
دولت نادره قالع بنیان فتنه و فساد گردید و دیگر شورش ترکمانیه صاین خانی
استراباد است که تابع خوارزم اند اما در نواحی دشت قبچاق و جرجان سکنی اگرچه بعضی
اوقات بنا بر صرفهٔ کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استراباد میکردند اما در
اغلب اوقات منشأ تاخت و تاز و سرکشی و افساد بودند در سوالف ایام سرداران صاحب

شوکت

تاریخ ۲۶ [illegible] محمد
این بالکار جعفر ولد [illegible]
۱ / ۴ / ۲ / ۳

شوکت به تنگ گشته طرفی بر نبستند و زبر و زبر فتنهٔ ایشان تزاید میافت تا اینکه خورشید جهان آرای اقدس از
افق سروری طلوع نموده طغیان سر بزاویهٔ اختفا کشیدند و مقدمهٔ لگزیه در داغستان و انقلاب حدود شیروان آن
ملخص این مقال آنکه جماعت جار و تله لگزیه که اهل شیروان را مقصد دفعه و آنجا را اجنب بودند ایلچاری با
طایفهٔ [illegible] که در حدود دسگی پیشه دارند آغاز تمرد بنیاد کرده بند حاکم با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از تله جنبه ایسوال
ایشان به تصرف آن طایفه درآمد بعد از چندی حاجی داود نام [illegible] سکوری با سرخاب لگزی هم داستان شده شیروان را
تصرف کرده و از دولت عثمانیه فرمان باسم خود حاصل نموده راه مدخلیت سرخاب را مسدود ساخت
و چون سرخاب لگزی در جمعیت از حاجی داود پیش بسبب قوت در پیش بود شیروان را بفرمان قیصری
متصرف دو بکثرت طغیان ملک محمود سیستانی توضیح این مقال آنکه مولفه ملک زاده بود در زیر
رزوی دولت نمایان چه روز نشین مقدمه چنان است که در سنه هزار و صد و سی مطابق [illegible]
ایل اسمعیل خان برتبه سپهسالاری فایز و مامور بتسخیر هرات گردیده و از دارالخلافه در کوچ شده و چون ملک محمود
حاکم تون بنا بر استیلای باده غرور و استکبار چندان سرکشی با بروزنهی فوریض ارض [illegible] سپهسالار
مزبور با فتحعلیخان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعهٔ تون بجهت استیصال [illegible] مامور
ملک محمود محصور گشته یک ماه ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی بر جهه نام فراش فرش اخلاص درگاه
فتحعلیخان گسترده از فتحعلیخان رنجیده خاطر گشته خود را به اعلیحضرت محمود رسانیده و از ضعف حال
او را آگاهی داده روز دیگر ملک محمود بهیئت اجتماعی بیرون جنگ در جنگ [illegible] درآمده
[illegible] به جنگ بدان دشمنان عرصه را بر [illegible] در اثنای گیر و دار [illegible] فتحعلیخان بگلوله تفنگ [illegible]
درآمد این معنی باعث افسردگی [illegible] و استعداد ملک گشته در آن سرزمین دم از خود رائی زد تا آنکه مقدمهٔ اختلال
سپهسالار به ملک محمود به مشهد فرمان روا شد توضیح این مقال آنکه بعد از وقوع قضیهٔ فتحعلیخان مزبور سپهسالار
رایات ارض اقدس بعباسقلی خان شاملو تفویض یافته روز بروز اختلال کار سپهسالار زیاده میشد و مادهٔ انقلا[illegible]

استمداد می یافت سپهسالار چون اطوار فتحعلی خان را موافق شیوهٔ نیکوخواهی نیافت راز دیگران شنیده
خواست که او را از اسلوب لا اختیار باز دارد علیقلیجان در مضمون و لا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل
گشته جمعی از اوباش که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان سپهسالار فرستاده کسان او را
از میان خیابان بالا برده محبوس ساخت و خود بکار ایالت پرداخت در روز یازدهم محرم سنه ۱۱۳۴
که افغان بر اصفهان مسلط شد این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس اتفاق افتاد پس سررشتهٔ کار
بدست الواط مشهد افتاده دکانه فتحعلی خان ریخته او را مقتول ساخته و اسمعیل خان را بشغل حکومت مشغول ساختند
اما از حکومت خبر آگهی با او نبوده و الواط خود در تقرق و فتق مهمات می پرداختند چون حرکت ان جماعت ناملایم
سپهسالار بود لیکن جمعی در سلسلهٔ قوشچی روز در الکلیف رضا اعتنا کردند ملک محمود چند روز از خدا خواهان بود
بمشهد روان گشت خورسند کام ملک زاده فیروز محمود نام به تعجیل و اردار ضی و در تسن شسته بساط تمکین
گستر و اگر چه الواط جمله را اکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش پرداز ند اما چون در دنیا
در بعضی فات است اندفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته در تنبیه ان سرکشان دیار برپا اند لشکر فرست
داده بمضمون آیه و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لکن الله
ذو فضل علی العالمین محمود والد مدرس رسالهٔ که با عبدالله ابدالی جنگ کرده او را بقتل آورد و سرهای اتباع او را
بدولت صفویه عرض داشت عاکر گردید چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت از پس بظهور
رسیده موکب پادشاهی از این طرف عازم خراسان شود منهم از قندهار بسمت هرات حرکت مینمایم که از دو طرف بعزم
ابدالی کوشیده وهم الطایفه فیصل ابدالی را داده لوح که در دبستان تمیز عقل سلطنه ایشان خالی از فهم بود اقوال
روی ما ندو در آستانه قبول اصغا و ایالت ابدالی را کرده خلعت و شمشیر از جهت او فرستاده حسینعلی خان را
نمود و محمود نیز به بهانه تنبیه ابدالی وارد سیستان گردیده و در خلال این حال بهمدان بلوچ عازم تاخت
کرمان اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس قدم محمود میشدند محمود شهر وارد کرمان گشته بضبط ان ولایت

پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار به محمود رسیده باعث انصراف او به قندهار گردید
اینکه محمود در حین آمدن از قندهار رستم سلطان از کسی که در فراه ساکن بود نایب قندهار کرده عازم
کرمان شد رستم سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفرخان استاکه در قندهار محبوس بود
توطیه و تمهید کرده باظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان در آورده بدستیاری فارسی زبانان صلای شورش
در آورده جمعی را از افاغنه که در قلعه بودند مقتول و جمعی از افاغنه بیرون واقف گشته جمعیت نموده از یک سمت قلعه
داخل گشته رستم سلطان و جعفرخان را بدست آورده با فارسی زبانان قلعه بقتل آورده و محمود بعد از شنیدن
این خبر کرمان را تاراج و ویران کرده آهنگ قندهار کرده در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمتش
گشته هشت هزار نفر از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره اکثر و دوره را جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور گردانید چون
از هیچ طرف احدی بامداد قلعه گیان نپرداخت اهالی قلعه با چار طالب امان و تقبل پیشکش در باب کار قلعه
تا انجام کار اصفهان امتحال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد کار اراسته و بالای
حصار شاهی در دل او جا گرفت اعیان دولت تهیهٔ قتال مشغول و در جبه خانه را گشوده بمردم رستاباد زارلی
که از فنون جنگ عاری بودند به سیف و سنان خود را آراسته و بدرع و خفتان خود را آراسته و پیراسته
دور یال و کوپال هر یک خود را رستم ثانی ساخته در گلون آباد چهار فرسخی بهیئت اجتماعی باستقبال شتافتند
بیرون آمد از شهر چندین هزار سپاه ملکی و ناکرده کار سراسر مصلح زسرتا به پای ز آهن کلاه زاهن قبا
بیرون آمدند جنگی فوج فوج بمانند دریا که آید بموج بمیدان کین صف کشیدند صف همه چون عروسان در قبا
بکف سوار همه اسب تازی نژاد بهنگام پویه بگرد ار باد بجز بزم دیگر ندیده نشان ولی آن همه
جمله بازارگان یکایک ستادند مثل پلنگ ولی جمله نادیده میدان جنگ کجا رزم میدان افغان سپاه بها
داری آن لشکر پادشاه دمیدند دم در دم کره نای بکوشید افغان سراسر زپای بجنگ صفهان شد ز تایی
هوی رزان رزم شکر دنت روی رزان نامداران زرین کلاه یکی کشتند در رزم گاه

در روز جمعه دوازدهم شهر محرم سنه ۱۱۳۴ طلیعه محمود به ترتیب میمنه و میسره و قلب جناح پرداخته با اندک گروهی شکست
داده جمعی از اعیان دولت که از قزلباشیه بقتل آمدند و نوبه به تاراجی اسباب اهل اصفهان بغارت و بقیه
السیف وارد شهر اصفهان و بنای سپه‌بندی در دروب و محلات کرده شد بعد از ورود محمود با جمعیت
خود آمده در فرح‌آباد اصفهان و رایت اقتدار افراشت و این واقعه پانزده روز قبل از نوروز
جمادی الثانی اتفاق افتاد

و در ابتدای سال مطابق توشقان ئیل که سلطان دارالقرار سپهر بعزم تسخیر شهرستان
شورافزای حمل رایت اعتلا افراخته لشکرهای [illegible] بسکافه [illegible] و غارت کرده و کشتی و قتل
هزار دستان با هزار داستان شورافزای فرح‌آباد چمن و هزار ره بلبل بلوچ خار [illegible] مالک مالی
گلشن کرد به محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست به تاخت و تاز دراز کرده و با زدیشه آنکه البته
امدادی از طرفی باصفهان و آنها رسید ملک جمعیت خود را از هم می‌پاشید ندا اعیان دولت فکری برای
کسر شوکت آنها اندیشیدند این بود که سلطان محمود میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در [illegible] رجب بولیعهدی برگزیدند
و چون آثار رشد و فطانت از ناصیه حال او نفرس شد و بعد از چهار روز او را بدمور قاپو راه و صفی میرزا
برادر او را بجای او برسند ولایت عهدی تکیه دادند بیست و دوم رجب [illegible] قلعه بجانب [illegible] از کرده قرعه
فال را بنام طهماسب میرزا زدند در شب [illegible] ماه مبارک رمضان او را در ظلمت لیل روانه کاشان ساختند که
شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعی معتقد و لشکری مستعد کرده بر شماری شود و بعد از خروج طهماسب میرزا
افاغنه بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را سپه‌بندی و راه تردد را یکباره بر مردم شهر مسدود ساختند بسیاری کس
تمام کمال خاص و عام راه یافته و روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت گرفته آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت
بجائیکه مردم برای اکل میته [illegible] در اوراق و محلات اطفال خورد سال را دزدیده
کرده می‌خوردند دلها برای گرسنه چون کرم در سینه چاک و اکثر اهل آن در حسرت دانه نان مانند دانه بر زیر خاک شدند

تا اینکه اساس دولت صفویه و شریف را سر رشته طاقت گسیخته شد و در یازدهم محرم سنه ۱۱۳۴ خاقان شهید با ارکان
دولت خود عازم فرح‌آباد گشته جقه سروری را [illegible] تاج دار فرزند [illegible] شب محمود کس برای ضبط خزائن
و کارخانه جات پادشاهی روانه اصفهان ساخته خود در چهاردهم ماه مزبور با فوج [illegible] داخل [illegible]
گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آنکه بلوغ واقعه اصفهان در آخر ماه محرم در دارالسلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید او را بعد از
شاهی جلوس کرده آخر ماه محرم تاریخ جلوس او آمد و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اطلاع کار شاه طهماسب نامور به قزوین
در ورود افاغنه به [illegible] قزوین شاه طهماسب با قبیله آدم که همراه داشت سر خویش و راه آذربایجان پیش گرفت محمود [illegible]
بدو سال در اصفهان و ولایت مزبوره رایت حکمرانی افراخته بعد از آن وسوسه نفسانی او را [illegible] شاهزادگان
انداخت جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور که صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند معروض تیغ جهانسوز [illegible]
نقم فرستاد و بعد از چندی از آزار قوی و فالج شدید بر او طاری شده دیوانه زنجیری کار شد امر و نهی و حکم [illegible]
از نفاذ و جریان عاطل گردیده و در آخر ماه جمادی الثانی مطابق قوی ئیل سنه ۱۱۳۶ اشرف بنی عم که [illegible]
منزلت جمعی از افاغنه را با خود [illegible] استمالت کرده از کنج [illegible] بر آمد نوبت سلطنت بنام خود [illegible]
محمود را به خفیه هلاک کرده من حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردیده در ایام سلطنت [illegible]
کرمان و یزد و همدان و قزوین و قم و طهران را به حیطه التصرف در آورد

در حینی که شاه طهماسب در قزوین بسر سروری رایت [illegible] اسمعیل بیک ناجی

در این هنگام [illegible] مملکت روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب شاه طهماسب [illegible] وارد
آمده [illegible] ایشان در فرضه رشت لشکر توقف نمایند [illegible] رشت از در مدافعه در آمده مغلوب [illegible]
اگر در جنب شهر رشت [illegible] محل اقامت [illegible] بار توقف گشودند و حرف روسیه که ما [illegible] این دولت را
طی کرده ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت و کل دارالمرز را از [illegible] آباد تا سرحد استرآباد به دولت روسیه تفویض
کرده صیانت و اعانت این دولت نموده بدفع دشمن پردازیم و با این ادعا راه دخل و تصرف در ولایات

دارالمرز نمیخواسته اما دست تعرض را کوتاه کشیده داشته بهیچ وجه پیرامون مال دیوان و غیران نمی‌گشتند تا اینکه سردار متعاقب
سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده جمیع دارالمرز را الی استرآباد بموجب نوشته‌ای که ایلچی کارکنان
این دولت علیه بروسیه داده بود به خود منسوب ساخت و از طرف شاه طهماسب جمعی جمع روسیه مأمور گشته در رشت
تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه رشت و گیلان را بالتصرف در بدون منازعه دو سه
سال در آن نواحی بضبط و اخذ وجوهات دیوانی پرداخته تا اینکه مقدمه قلعه مشهور به اسمعیل میرزا در باکویه که
مذکور خواهد شد باتفاق روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و منجیل را که در تصرف قلندر بود متصرف
گشته بفاصله چندی پطر پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلر با عسکر بیشمار روانه دربند و اهالی
نیز از غلبه لشکر روسیه که اعدا عدوی این دولت بودند دربند اذن و رضای اعیان دولت نموده از باب
اطاعت در آمدند پس پادشاه مذکور امر به تخلیه نارنج قلعه دربند کرده سه هزار نفر تفنگچی بمحافظت آنجا گذاشته
بادکوبه و سالیان را نیز متصرف و بهمان نحو و مقاطعه لوجات [?] حالی کرده معاودت به مقر سلطنت خود
کرده   بعد از آنکه شاه طهماسب از قزوین عازم تبریز شد
از دولت عثمانیه ابراهیم پاشا حاکم ارزن الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا به ایروان و عبدالله پاشای کوپرلی
اغلی حاکم وان بتبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مأمور گشته هر یک با کلیه از حد و
خود رایت عزیمت فرو افراشته روان در پای لشکر آذربایجان از آن جهت کار موجه بلا انداخته ابراهیم
پاشای کوپرلی اغلی نیز در همان سال بعزم تسخیر خراسان و تبریز و ایروان حرکت کرده در حینی که شاه طهماسب در اردبیل
توقف داشت بر تبریز در حرکت در آمد چون صورت تسخیر در آن سال را آسیمه مراد در وی ننموده عطف عنان که دو
سلماس قشلاق و در سال دیگر باز گشته به قهر و غلبه بر قلعه مسلط گشته اهالی آنجا را عموماً از تیغ گذرانیده و حسن پاشای والی
بغداد در آن عزیمت بجانب کرمانشاهان فراشته کرمانشاهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان بدار البقا
شتافته احمد پاشای پسرش از دولت عثمانیه سر عسکر و عازم تسخیر همدان شده به غلبه قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت

بطور

بطور رسانیده و بعد از دو سال و مصطفی پاشا به تسخیر گنجه و علی پاشا به تسخیر اردبیل مأمور گشته بعد از جنگ و جدال
ممته گنجه نیز به حیطه ضبط رومیه در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند شاه طهماسب صلاح در اقامت ندیده
از اردبیل عازم طهران گردیده رومیه آمده اردبیل و مضافات زنجان و سلطانیه و محال گرزرود را بتصرف
در آوردند و توقف دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود و چون خبر استیلای آذربایجان و مراجعت شاه طهماسب
بجانب طهران بسمع اشرف رسید بسرعت تمام عازم طهران گردیده و در قریه اندرمان که در جنب طهران
واقع است مضرب خیام سلطنت نمود و دعا کرد قزلباشیه بمقابله مأمور گشته در سلیمان آباد دو فرسخی عبدالعظیم
تلاقی فریقین واقع شده طایفه قزلباش شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران
و استرآباد شده و اشرف قدر جمعی را بمحاصره طهران مأمور و سید ال سردار خود را به تسخیر قزوین روانه
آهنگ صفهان کرد اهالی قزوین و طهران از امداد مأیوس گشته شهر را بپرداختند اهالی ساوه و قم نیز طاعت
کردند   در سال سیم اشرف
ی والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری منصوب با فوجی عظیم باتفاق خانک پاشا حاکم کلکان و عبدالرحمن پاشا
حاکم همدان و حسن پاشای حاکم موصل بطلب خونخواهی خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ممالکی که در تصرف
افاغنه بود مأمور گشته وارد همدان و در زنجان جمعی را به یزدآباد و شهر دراله گزین ایلچی نزد اشرف فرستاده پیغام دادند
که افاغنه پا از سر بدون اهلیت مالک سریر و افسر شدند چون پادشاهان وارث پادشاهان ایران تا شنیده خاقان شهید را
با ایشان سپرده از راه رسم سلطنت عارض و کناره گیر بوده اشرف نیز از این سخن بر آشفته از اصفهان عازم کلهر گردید
کل هاکان گشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان کلهر و عساکر روم از همدان رخت افراز [?] انجام شد و در
گرد تلاقی فریقین در اشتعال نوایر شورش بین العسکرین گردیده دو لشکر رسیدند اندر مصاف کشیدند
شمشیرها از غلاف ز ران برق شمشیر و ان رستخیز شد از لشکر روم اندر گریز بتسطیع از اشرف اندر
خدنگ بلا شد بر رومی هدف گریزان شد احمد از افغان شوم شکسته گشته گردان روم

بالاخره رومیه مغلوب و منکوب شده رخت هزیمت بوادی عزلت کشیدند و اشرف از آنجا نیز عازم اصفهان شد

در سال بعد که احمد پاشا حاکم بغداد الکل با کمال اوای عزیمت فرا شد و طرح مصالحه انداخته اقرار

و تعیین حدود باین دستور کردند که ولایت خوزستان و لورستان با کرمانشاهان و زنجان و سلطانیه و طالقان

واردبیل بدولت عثمانی باشد و ولایت سمت شرقی و عراق و دار المرز با افاغنه متعلق باشد و برین عهد و میثاق صلح

اتفاق و رفع منازعه و نفاق کرده هر یک بمقام خود برگشتند در سال چهارم جلوس اشرف رشید پاشا نامی از

سلطان احمد خان پادشاه بر سم سفارت و به بنای تاکید بنیان صلح و صلاح و تهنیت جلوس وارد دار اصفهان

جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلچی گری روم مأمور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانیه گردید

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بعد رسید حقیقت

احوال و اینکه موسی الیه شخصی بود از طایفه کرائی سنه ۱۱۳۷ در خلیل آباد بختیاری مبعوث شده ادعای شاهزادگی

و پسر خاقان سعید نام خویش کرد نام خود را معصوم میرزا نموده و محمد حسین خان ازرا و باده لوحی با سرخیلان

بختیاری رجوع او را مغتنم داو را گرامی و محترم داشته سر بقیاد به اطاعتش در آورده و موسی الیه زنی را از اهل اصفهان

شاهد مدعا کرده بادعای خواهری او یکی از بلوکات اصفهان که ساکنه بود از خلیل آباد فواید برادر فرستاده

داو را ابراز تمام آوردند و در آنجا افتتاح کار گرفته باطراف نوشتجات احقاق الحق سمت پرداخته و خطبه را در منابر

مساجد باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را تالی اسم او گردانیدند و حکام شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات آن

سمت به نزد او جمع آمده کمر اطاعت او بستند ده هزار برای خود تعیین و در آن نواحی بکمال تمکین بسر برده تا

از جانب حضرت ظل الهی در حینی که شاه طهماسب ارض اقدس را مکان ساخته بود امر و الاصورت یافت چون شاهزاده

منصور شاه طهماسب دا دعای آن شخص خلاف واقع است و او را گرفته با حلی که بر چیده بر چسپیدند اهدا ابرد فی

دالا در حینی که دو دست سوصفی میرزا با سطو داورانقل رسید و این قضیه در اواسط شهر محرم سنه ۱۱۴۰ روی

نمود و مقارنه سید احمد نواده میرزا داود متولی باشی مشهد مقدس معاست ملخص احوال او اینکه بعد از واقعه

اصفا

نمره ۹

اصفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقو رفت و در آنجا قسمه مجعوله متوجه

تفویض اختیار حکومات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز و عوام کالانعام کذب او را

صدق فرض نموده جمعی از او باش را فراهم آورد با قواتات و میر دوست فارس که در دوازده فرسخی

شیراز واقعست روانه و در آنجا از زبردست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابله

سید احمد فرستاده و در سر پل خان بهم تلاقی فریقین واقع و سید احمد منهزم گشته باز ابرقو رفته مردم

ابرقو از کیفیت احوال او و تدلیس حال مجهول آگاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه فرار

کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده رونقی در کار خود پدید آورده

از جهرم رفته داراب و نیریز را بحیطه تصرف در آورد و جمعیتی موفور درست کرده کرمان را متصرف نمود

و در چهار دهم ربیع الاول یونت ایل مطابق سنه ۱۱۴۰ جلوس نمود و اسم شاهی بر خود زد و سکه بنام خود زده و خطبه

نیز زد و بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مأمور و سید احمد در قلعه حسن آباد جهرم بالاخره

گرفتار گشته او را باصفهان آوردند [illegible] اشرف او را گردن زده هوای سروری از سر او

بیرون کردن عاقبت بزور زیاده سری از پا در آمد دیگر مقدمه محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزای ثانی

کیفیت احوال او آنکه در ماه محرم سنه ۱۱۴۰ در لباس درویشی وارد شوشتر شده از آنجا که عقل مردمان در حسن

ساده جمعی از الواط را دیده که چشم ها و این شخص در نظر شباهت بچشم صفی میرزا دارد شهرت داده

باشد عوام از عین حماقت جمعیت کرده حرید را او شدند نایب شوشتر از استماع این خبر متوحش گشته

دو پنجه از [illegible] افراخت و محمد علی فرار نموده بحویزه رفت از آنجا از راه بصره روانه بغداد شدند

[illegible] ن دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی آورده است بردن تحقیق

شاهزاده کاد را لقصه [illegible] نموده موسی الیه را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود باسلامبول حرمتی

در تعیین و در سکوداز مکان سکنا داده اخراجات و ادرار بشهر سالانیک که هیچده منزل از طرف قسطنطنیه

بسرحد فرنگ است بعد از چندی با جزیره این فرستاده کسان او را متحصن ساخته و تتمه احوال در میان سال هزار
صد و پنجاه و هشت نگارش خواهد یافت و دیگر مقدمه سید حسین نام قلندر بود که از فراه بقندهار رفته مدتی در قندهار
دریوزه گردی ادای پیمانه میسود از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا
کرمانیان جماعت چراغکی رفته خود را به عباس میرزا موسوم و ادعای برادری خاقان مرحوم کرده به قشقایی
گوشه کلاه هوس بر شکست و بر مسند دعوای دروغ راست نشست و از طوایف چراغکی و مردم اطراف جمعی فراهم آورده
چون کارش مایه نداشت حباب آسا هوای ریاست سری بر آورده باز بکرمان عدم کشیده شمع دولتش چون
ز صدق فروغی نداشت زود بپایان رسیده و دیگر شخصی در دشت اسمعیل بندر ابهر رسیده با دعای پسر خاقان
مغفور خود را سلطان محمد میرزا نامیده بشهزاده خوار شهرت یافت و در اسمعیل چهار صد نفر را بسر خود جمع
کرده و از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچیه باعث او بر خواسته و از کرمانیان طایفه بازری
آمده آن طایفه با او اتفاق و عزیمت بندر کرده سید احمد ... و بندر ابا محال اسمعیل ... بحیطه تصرف در آورده
بالاخره از جانب اشرف جمعی افغان بدفع او مامور گشته با مدعی ربه و مومی الیه شکست یافته بجانب
هندوستان گریخت و محال متصرف فیه او و ولایات از افغانه گردیده و دیگر مقدمه اسمعیل میرزای قلندر است که در
لاهیجان و دیلمان بهم رسیده و او ابراهیم نام ولد طوچی بود که با چند نفر از درویشان دیناکر قلندران مراحل
... رفیق و در قلعه لنگام ... عمال دیلمان بمضمون آنکه بعد از درویشی کلاه هیچ نباشد شاهی از کلاه نمد ولوی کشت
رهوس سر بر دار از جریده شاخ بهرگز علم و نقیر افتاده و از چادر قلندری پانجگاه سلطنت گذاشته یاد
پیرشاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد و جماعت صوفیان دشت و ... او را ...
بحکم برافراشته دیلمان را با یاران کوه تصرف کرده آن اوان محمد رضا خان عبدالوهی قورچی باشی
سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با دو سه هزار نفر عازم دفع قلندر
گشته در کوهستان دیلمان با مدعی دله حرب و شکست ... برگشته و قلندر در اثمان روز داخل

لاهیجان

لاهیجان گشت لاهیجان و تنکابن را ضمیمه متصرفات خود گردانید محمد رضا خان دو باره جمعیت خود را مستعد ساخته
عازم لاهیجان گشته در آن کوه تلاقی طرفین واقع و قلندر مقهور شده و بجانب کوه دیلم گریخت و در آنجا ... جمعیت
او را شاه سون و باقی رجال انتظام یافته تا سوله ... اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بر حاکم
آنجا فایق آمده بار دیگر با اردبیل جنگ کرده اردبیل را با محالات از دست روسیه در آورده بالاخره جمعی از
طایفه شاهسون که با روسیه اتفاق داشتند بر دفع قلندر مصمم گشته در تاسوله بر سر او ریخته او را گرفته سرش را
از برای اشرف بردند

براگاه دلان دقیقه رس که مهین زادگان آباء علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت باری
که زاده لطف خدای یگانه و فرزند زمانه باشد نه مفاخرتش بنسبت آدم و نه مباهاتش بسلطنت ... که
به مدلول النص و کتاب این دو مهر در پیشگاه نظر طبیعتشان پست ترین پایه سلم اعتبار است و نازل ترین مرتبه
از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار را نازش بآب
و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصا این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد تعالی را که بعد از
فضل الهی اعتمادش به شمشیر خویش است نه بزور بازوی ایل و عشیره و بیگانه و خویش و دودمانها از رشت دودمان
چراغ دودمانها افروخته اند و خانه دانها از دولت خانه اش خاندان اند و خشت اند از صمصام جدیدش را
دولت تیموری در آتش دو دو تا رخم ... سلسله چنگیزی و تا تار حلقه نشین ... مؤلفه ز سهم خدنگش قضا تیر
ز تیغ کجش راست پشت ظفر اگر نادرا فرو زد از قهر چهر چو خورشید آتش زند در سپهر اگر مهر از
عارضش دم زند دم صبح آتش بعالم زند در آتش گریزد سمندر ز بیم نهد سر بکوه و بیابان نسیم در صفورت
کلک سحر نسیج از نگارش این مطلب باز داشتی ... تا چون غرض ضبط کلیات احوال خدیو بیهمال
دودمان ... نیز از لوازم این مقال است نگاشته توصیه میکرد که آنحضرت از ایل ... قرقلو و قرقلو از انواع افشار
و افشار از جنس ترکمان میباشند و مسکن قدیم ایل مذکور ترکستان بوده در ایامیکه مغولیه بتوران استیلا یافته از

از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نمودند بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی
کوچ کرده در چشمه میاب کوبکان من محال ابیورد که در سمت شمالی مشهد مقدس در بیست فرسخی
واقع و در قرب جوار مرو است توطن جسته تابستان در اینجا ییلاقی و در زمستان در دستجرد دره جز
قشلامیشی کرده اند و تولد مسعود آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد و یک هجری
مطابق یونت ئیل در قلعه دستجرد دره جز مکانی که بالفعل عمارت عالیه احداث و به مولودخانه
اشتهار یافته اتفاق افتاد باسم جد خود ندر قلی بیک موسوم گردیده در پانزده سالگی قدم بر بساط
رشد گذاشت و بنابرآنکه در میان تاجیک و ترک خرد و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی آثار
دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق
بود بین الامم به نادر قلی بیک مشهور شد از آنجا که
نقش بند کارگاه وجود در ربط و پیوند مزاوجت را تار و پود حیات و بقای بنی آدم ساخته و باین حسن گون
طراز جامه دوام و قوام بر دوش نوع بشر انداخته بجز مخصوص خداوند احدیت و انفرادش [illegible]
یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در آن اوان
که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و ایام کامرانی و ریعان عیش و کامرانی بود مایل
تاهل گشته چون بابا علی بیک کوسه احمدلو که از زعمای افشاریه ابیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و ازبکیه
معرکه آرای رزم و نبردجو بود در آن خانه نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسای مفاخرت ازلی
داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب خواستگاری صبیه آن سعادتمند شده و اکثری از حسدپیشگان
افشار سالک طریق امتناع و مسافه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن طایفه با بیگلربیگی
آغوش [illegible] رنج و عنا دیدند بالاخره بحکم قضا امر مواصلت وقوع یافته از آن مهد
سرادق عفاف در سال هزار و صد و یک در شب شنبه بیست و پنجم جمادی الاول [illegible]

الی

از نسب مذکور گذشته بود شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا بظهور به وجود آمد و بعد از پنج سال مستوره
رخ به نقاب تراب کشیده صبیه دیگر او را در سلک پرده گیان حرم عفت انتظام دادند که شاهزادگان
کامکار که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا گوهران آن درج و اختران برج‌اند در آغاز جلوس اقبال
به وجود آمدند در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آن ناحیه و حدود دشت از آنحضرت
با افشاریه اضداد و ترکمانیه و اکراد و ازبکیه و سایر طوایف و اهل عناد بوقوع پیوست و بعد از ار
تفاع آن اختر جهان افروز و کوششی که از اهل ایران و بداندیشان در اطفای آتش آن از آنحضرت به
ظهور آمد و جنگهایی که با قوم ازبک و ترک و تاجیک واقع شد تا آن طایفه رام و سرحدات را
قرین آرام کردند اگرچه هر یک تحریر یابد تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه گنجایی
گردد نه خارج از حوصله قبول و تدوین دیباچه لیکن چون در این روزنامه سعی با حضار سخن ماثور و
غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا همه جا به رسم اجمال در این جا رعایت تکمیت قلم را
اختصار عنان گرای بیان ازدود و بعد از آنکه بزم آرای دوران بزم عشرت سرای ایران را ساز نامساز
کوک کرده و در هر گوشه از مخالف و موالف نواها به زیر و بم چون کاسه طنبور صداها برخواسته ترک
و تاجیک چنگ آسا سینه به ناخن غم و حسرت خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست
داده در دایره محنت کف زنان افسوس کشیدند و جا قوی دستی بود سر از گریبان خودسری و گردن
فرازی برآورده پا از اندازه بیرون گذاشتند از آن جمله ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد به
مشهد مقدس مستولی شده رایت طغیان برافراخت حضرت ظل اللهی آن اوان در حدود
ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملکداری و به چنگال خون ریز جلادت شاه
باز اوج دشمن شکاری بودند مانند شیر صیاد بیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند چون
دیدبان چرخ مینای الرباعی ماه و مهر خونابه غم با اهل ایران پیموده حریف تنگ ظرف زمانه را

به مستی کاسه بر سر ضعیفان شکست و راه زن شه جوی دهر دست تطاول گشوده راه آسایش بر روی دور
و نزدیک بربست این معنی را وصله غیرت آنحضرت برتافته با الهام خداوندی بنیاز و ارشاد بخت
فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات را که ساکن ابیورد
و دره جز و کلات بودند بوزه خدمت حصار و کلات را که حصن حصین و قلعه آهنین بود با قلعه دستجرد و ابیورد
که پیوسته جولانگاه اهل کینه بود ورد مسکن و ماوای دولتخواهان اخلاص پرور بود برای قرار
و بردن حکم از اهل ... روبیاری کرد کار آغاز کار کردند صلابتش ... در ناحیه ایران
در جهان کنده کی و صله دلاور که هر کفار خصلتی از روباه بازی چرخ پلنگ خو به دعوای شیر مردی کردن
۱۷ ص بطوق اطاعتش خصم داشته اند که روا دارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد و ایلات عمده که بهم
توفیق سر قدم خدمت سالک این طریق شدند دو فرقه بودند یکی افشاریه که بشرف تقبیل آستان آنحضرت شتافتند
۱۸ ص دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان ملک شده هرچند که طوایف دیگر نیز در میانه بودند
اند و در خدمت خدیو بیهمال فرزانه ملک شد اما این دو فرقه در بدو حال به اراستی تایید خدای متعال بازوی
اقبال خسرو دیر اندیشه دوست چشم امکان و سعادت بخت فیروز را با عدت و نیروی دشمن شکن بودند بعد از
چندی بعضی از افشار روا کرده که چه اکراد و ... ده لوحی بودند بوسواس نفاق خاطر مختلف زرکشته ز ...
افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتانت مکان و عدت خود مستظهر شده بآنحضرت در مقام
کاوش در آمدند و بعضی نزد ملک محمود رفته با او در الفت و سازش در آمده و از اکراد دره جز و ابیورد
جمعی با اکراد خبوشان پیوسته و گروهی با طایفه ترکمانیه عقد موالفت بسته در هر یک بقدر امکان رنگهای
ریخته و شعبه ها برانگیخته و بدخواهان آنحضرت در او گشته سوای سیصد چهارصد نفر از ایل و تبار که خدمات و فاکیش
و کیل و محمد علیک و ترخان بیک با بافه روساهای خود قصوری در اعتقاد و دودمانی در اخلاص قوی بنیاد دراو
نداده در ثبات در خاطر و رکاب نصرت انتساب در سختی و سستی میانه و دنبال گوهر خورشید قباب بودند
آنحضرت

آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با هواخواهان گزین خود ابکار و افاغنه
زرین سلسله رایت نصرت افراشته و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت
این معنی بنهد بدر الور روشن است که جلوه جنود کواکب انجم تا
ظهور کوکب آفتاب و بلند پروازی شراره طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهانتاب بنجمی که در مقدمه کتاب ثبت
یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد در وثای ایلات خراسان از راه ضعف
و اهم بطریق خدمت او گردن نهادن در اطاعت بر دوش کشیدند از آن جمله قلیچ خان نام بابا بنور و امام وردی
بیک بوی افشار بودند که از دولت نادر روی تافته نزد ملک محمود شتافته و صد و راح
از افشاریه در طبع غیور خدیو بیهمال ناملایم افتاده بچاره جویی کار ایشان سبک خیال را بهر طرف روانه
و در تدبیر این امر طالب بهانه شد تا آنکه ملک و سایل انگیخته چون در ملک خراسان آتشه از جانب آنحضرت
اندیشه مند و هراسان بودند معتمدی را نیاز نشانه نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات مؤکد بعهد و پیمان
فرستاد که ما را از آمدن ارض اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلی موافقت
مرعی گردد در نتیج فواید خیر و باعث انسداد راه فساد و خیر خواهد بود تشریف بآن سمت ارزانی فرمایند
آنحضرت نیز قبول مسئول ملک گشته عازم ارض اقدس شد که در روز ملاقات اظهار صدق ... کرده
قربان حکم باد مبارک
او را دفع و در خلوت بیکار کاه شر وجودش را دفع کند بخت تابافته جلا بر که در خدمت آنحضرت
بودند جهد کرده فرمودند که در روز جرید بازی و اسب تازی جلو ملک را بوده با تمام کارش پرداز
و خواهان نیز هر یک بکوشان و اتباع او در او کچه ایشان را از مرکب هستی در اندازند فرمانی
کردند جرید بازی بسند منظور آنکه آنحضرت در اثنای بازی در روزی که در میدان گاو سلوک مشهور با ملک گرم
جرید بازی بودند بعزم عنان گیری ملک ولت انداخته چون زمام توسن در دست ارض
قضا است لیث دست مبارک که یکه تاز آسمان در پیش از پنجه افتاب دست بر زمین گذاشته

بردهان اسب ملک خورده جلو بدست مبارکش بیامده ملک از آنجا که سرمست باده بیهوشی بر بادیه کوفت بودند
تقریب این معنی نکرده بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف عنان کردند آنحضرت پیوسته در کمین
وقت بودند تا اینکه به نصایح مشفقانه امالهٔ قلب قلیچ خان و امام قلی کرده باظهار اهتمام ایشان از آن بگوید
رام رخت و بعد از آن ملک را به بهانهٔ فرسخی مشهد مقدس به عزم شکار کرده و ملک نیز کواهش آنحضرت
یکروز پیشتر حرکت کرده و حضرت ظل اللهی و نزدیک قلیچ خان و امام قلی خان را به ترغیب شکار همراه
خود برده و بعد از ورود به قریهٔ باجخانه مشهد مقدس چون بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای
عقل خداداد نبود آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضهٔ تیغ لاف دستیاری و در باطن لب ان تیز دم از
خونخواهی میزدند از میان برداشته و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت
بدفع کینه جویان گماشتند

ملک محمود بعد از وقوع این واقعهٔ وحشت انگیز چون دانست که این خبر خلاف ان اراده سر وحدیقه
راستی جز برگ بید لرزان بری نخواهد خورد با برکان ر نباده سری را که بردوش دارد دیگر از زلزل
نجات نخواهد برد عندلیب خاطرش نواسنج این مقال گردید روز اول که دیدمش گفتم آنکه روزم سیه کند
این است پس باکراد چمشکزک نوشت که با من متفق شده بدفع آنحضرت پردازیم یا کار کار را
آماده سازید اکراد جواب دادند که آن جناب که در فرازیت مؤید و دولت دیگر مبسوط الید یعنی آن ساسا
و استحکام مکانش در غایت اشتهار مقصور این معنی از حوصلهٔ ضمیر بیرون و این خیال از حیز قدرت
ما افزون است ملک چون عذر ایشان [illegible] بعذر دانسته از کل عنایت آن کرده استشمام رائحه
راکد دورنگی نموده عزم تنبیه آن طایفه کرده چون راه چهچه کلات مشتمل بر کوهستانات عظیم و حصونی قلعه
جات محکم بود عزیمت ان ظرف را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج شش هزار کس از راه رادکان
متوجه خبوشان گردیده در منزل مزبور حیدر آقا کرد به معذرت خواهی نزد ملک فرستاده پیغام کردند که

واکر

که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است از این ماجرا درگذرند خیر دولت خواهد بود
از آنجا که ملک را نایرهٔ خودبینی دماغی شده بود و فرستاده اکراد را قطع طمع کرده بازگردانیدند این
معنی سبب مزید یاغیگری عموم اکراد گشته باستحقاق لوازم سرکشی پرداخته بعزم مدافعه پرداختند آمدند امارت
ناساعدی بخت مغلوب گشته فراری به قلعه جات خود متواری شدند ملک محمود بلا مانع داخل خبوشان گشته
بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را در ارض اقدس پاک کنار دور نام
اختیار ایشان را بدست گیرد و تا تاخت قلعهٔ زیدانلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و یتقاق ان
جماعت بود بهانه خاطر خود ساخته محاصره کرد در خلال آن حال خدیو بیهمال همت بلای ناگهان تبر و فتنش
رسانید و بعد از وصول خبر عزیمت ملک محمود بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی با شوکت و شان در عقب
خبوشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعصب ایلی بعزم اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو
فرسخی خبوشان به فوجی از اتباع ملک محمود که اسباب تنخواه او را به مشهد مقدس می آوردند دچار گشته
اکثری را مقتول و معدودی از آن گروه از ورطهٔ هلاکت جان به سلامت بدر بردند ملک محمود از این واقعه
بی خبر کمند قلعه گیری را تاب و شمشیر آدم کشی را آب داده گرم گرفتن و گیر قلعه و در شرف تسخیر بود که دفعةً حضرت
ظل اللهی با جوانان صف شکن و دلیران مردافکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته نصیبه حمله قلب
شکاف خصم لشکر محمود دیر التفات شد خود را به پای قلعه و قلعگیان خود را به پای آنحضرت رسانیدند و از
محصوری نجات یافتند ملک محمود چون پیش از وقت بنا بر اسم خوم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود قلعه را
از وقوع تلاقی و شکست رود رود فرار در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل اللهی عورات اهل
با اموال ایشان از قلعه در آمده در یکطرف قلعه در جانب دشت نزول و در آن شب اکرادی که از خوف
ملک در مغولها تحقیق بودند از مژده ورود موکب اقدس حیات تازه یافته بار دیگر سر قدم ساخته بخدمت
والا پیوسته و تجدید از روی مصادقت و عهد بندگی موافقت بستند روز دیگر که ملک محمود لوای

سیم روز یعنی نیر جهان افروز از قلعهٔ افق تیغ کشیده آهنگ خود نمایی کرد ملک محمود لوای عزم افراشته
وطرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر دید دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و
وشکسته سنان روی برتافت و تفنگچی و توپخانه از حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت
آنحضرت نیز همه جا تا عشق آباد که حد سرحد خبوشان است کرد انگیزی کردند که شاید ملک از پناه
بهو که جنگ بیرون آید فایده نکرد چون طایفهٔ فتنه زوا کراد مکرر با تفنگ و دریه تیغ و سنان هجوم
اکثر میدان جنگ می بودند آنحضرت در ادوکیش ایشان را به توپخانه و تفنگچی حزم دانسته ترک رزم
کردند واز عشق آباد اکراد را در حق ساخته و بجانب ابیورد حرف زمام عزم کردند و ملک نیز عمر باد
منهزم یافته وارد ارض فیض مقام گردید

چون تمامی قلعه جات ابیورد که در تصرف طایفه اضداد جلاد و محمودی شده در صدد
مخالفت آنحضرت بودند از آنجمله جماعت ابر بوی سکنه نیکی قلعه که در دو فرسخی ابیورد واقع است بیر
چند موسم زمستان لشکر دی غارت کرتاب و توان بود ولیکن حضرت ظل اللهی از آنجا که همیشه سرانجام
تائید بود همت بر دارین عزم ظفر پرور گرد دلیران عرصه نبرد قلعه مذکور را
احاطه و اطراف آن را بخاک و خاشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بسته آب بر روی کار
بیاید پس حواله در کوب بسته قلعه گیان را هدف تیر و تفنگ ساخته بعد از چند روز که صواعق بلا بر سر
بستی الطایفه آتش فروز بود اهل قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته معذرت جویان دندان
کردن اطاعت گذاشته آنحضرت اساس قلعه را بر کنده واهل قلعه را کوچانیده و در ابیورد و سایر محال
پراکنده ساختند چون اهل قلعهٔ باغ زاو نیز بکمک کمندر لوای فتنه افراز بوده و در زمرهٔ اتباع ملک محمود انتظام یافته
ودرخ از اخلاص کیشی برتافته بودند بعد از تنبیه کاریکی قلعه رایت توجه بآن صوب افراختند و
قلعه را بمضیق محصوری انداخته بخت از دو طرف جوالها ترتیب داده خاک ریخته بلند کردند

نقب بودند و درون نهادهٔ سعی از کار افتاده با دل سوخته و جگر سوخته تافته روانهٔ دیار عدم و دیوار قلعه نیز منهدم
اما قلعه گیان باز چوب و خاشاک با موضع رخنه راه دخول را بر سپاه نصرت پناه بستند چون از رخنه نقب
کاری ساخته نشد پل در آن پل بران رود اطراف جمع آورده چهار طرف قلعه را بالفاصله صد ذرع کاوش از خاک
و خاشاک بمثابه تل بلندی بست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن می شد سطح گونه جست آب روان جاری
ساختند با هر جا که گرداب حباب بند در آن قلعه آب شد آن آب مانند دریا موج
محصور از فوج فوج سیلاب در لجهٔ اضطرار فتاده گروه شرارت شعار لب تشنه به دستیاری آب
بلند رخت زنالهٔ الامان القطرهٔ آب در عرض دو ساعت رخنه در اساس ثبات و قرار قلعه گیان انداخت
بنا و قلعه بر دستان سیل بی امان چون خانهٔ حباب باب رسید و در بروج و بیوت آثار خرابی پدید
علی عروشها ظاهر گردیده مردم انجم کوکب حوز ادر برج منقلب دیده دست از جان شستند و از عین اضطراب
مانند سرشک از خانهٔ چشم روان گشته از روی ندامت بپای سرور دوران افتاده رخش روخدیو بیگانه
چهار نفر از رؤسای ایشان که سرمایهٔ فساد بودند معروض تیغ یاسا گشته برات نام که خدا یا قلعه را که
داد نامی شیطنت پیشه بود به گلوله تفنگ نشانه فاتبعه شهاب ثاقب ساخته برات حیاتش را با آتش
حواله کرده ساکنان آنجا را بقلاع دیگر فرستادند تحریک لوای ظفر پیوند بجانب ابیورد شد بعد از چند
روز همت بلند عزم تسخیر دیگر قلعه را عنجذ کردند چون قراخان که بزرگ آن قلعه بود جمعی از تراکمه
را با خود متفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک محمود آتش فتنه می افروخت حضرت ظل اللهی برحسنی که مغول
قلعه با غوا ده بودند جهانسوز وکیل جلایر را با چراغ بیگ افشار و جمعی از دلیران نامدار با طفا آن
نایره مامور و چون آب از عنجذ از چهار ده کلات منشعب میشود مامورین در سر قنات بنای توقف
گذاشته برجی ترتیب کرده که محافظت آب بشود نگذارند که آب داخل قلعه شود و قراخان نیز با
جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله آغاز کرده شکست فاحش با مامورین داده

چراغ بیک را دستگیر کرده و روز دیگر آنحضرت از باغواره فراغت یافته این خبر ملال بعرض اقدس اعلی [illegible]
همت شهباز والا بعزم شکار زاغ زاغچه چنگل جلادت تیز و سرپنجه یلی را قوی تر ساخته هنگام شام بجناح استعجال
حرکت درآمد بر اسب سیاه با دلیران معرکه جدال خود را بچهار ده رسانید متفرقه سپاه راجع [illegible]
اسباب قلع و قمع کرده که بر یکبار قیام نموده اگر از ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند اعلام نمایند روان
روز قلعه کیان را اقبال یاری نکرده ضرابو بهال بدولت و اقبال بچهار ده برگشتند از اتفاقات
جمعی در همان شب از تاتاریه بامداد قراخان با جمعی تماشاکنان تصور فرار ترکمانیه کرده خبر کرد و بلند
اثر رسانیدند آنحضرت هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب بزرگ سوار شده همینکه از چهار ده بزاغچه [illegible]
شدند قراخان و قبیله بهیات مجموعی از کمین گاه برآمده جنگ در پیوست ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از
میسره اسب جلادت انداخته با شمشیرهای آخته از دو طرف بر لشکر کینه اسب انداختند بکوشیدند لشکر [illegible]
دریای آب بموج شده سرور کامیاب [illegible] قراخان با ترکمان [illegible] لشکر یکجان [illegible]
کارزار زبانگ دلیران خنجرگذار [illegible] کامران فرو بست دل بر فدای جان آنحضرت [illegible]
بیاری باری [illegible] بدلول آیه وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا [illegible] خود
عدت آن گروه اندیشه نکرده با دلیران افشار پای ثبات و قرار فشردند و دست باستعمال آلت
پیکار بردند و در اندک زمانی جمعیت آن طایفه را بضرب شمشیر آبدار چون طره خوبان تار و مار
کردند و ترکمانیه تاتار روی [illegible] فرار نهادند پس موکب والا بنصرت فتح و ظفر به چهار ده برگشتند
مقارن این معنی جمعی از طایفه تاتاریه بادای رسم اعتذار بخدمت ضرابو کامکار آمدند و استدعای
مبادله گرفتاران را با چراغ بیک [illegible] نموده آنحضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران را از طرفین رهائی
شب در همان روز تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر این سلطان بلند [illegible] اقلیم
رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب در مقابله از قرص بدر انور [illegible]

[illegible]

اتمام قلعه زاغچه با علای ظفر پیوند بلند ساخت قراخان چون حال خود در انجا دید از روز خود سیاه دید [illegible] دلت ۲)
زده متعهد خدمتکاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد آنحضرت نیز بسوابق اعمال در العفو مقرون [illegible]
و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد توجه فرمودند از انجا [illegible] که هر روز از آغوش [illegible]
می‌بود پر در خشید چون ترکمانیه [illegible] تکه و یموت که در حدود [illegible] دردون می‌بودند در [illegible]
مبادی این حال با اغوای سعید سلطان کلانتر دردون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته و ولایات
تصرف کرده بودند حضرت ظل اللهی از ابیورد بعزم تنبیه ایشان با یکه تازان عرصه نبرد [illegible]
که اظهار یکرنگی و اخلاص کیشی [illegible] دولت [illegible] حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد
جوانان از خبوشان بموکب مقدس پیوستند سعید سلطان کلانتر بحقیقت حال واقف گشته چون
طاقت مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آن سمت [illegible] و از آنجا براهنمائی بخت
سعید با جمعی از رؤسای آن گروه بشرف اندوز ادراک خدمت اقدس گشته اظهار ندامت و شرمساری کرده
تجدید عهد بندگی کردند پس نام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمدحسین بیک [illegible]
در خلال این احوال باز قراخان زاغچه‌ای را سرپنجه خذلان گریبانگیر حال گشته با چند نفر [illegible]
سرشت [illegible] کرده که [illegible] بذات مقدس [illegible] از اخلاص [illegible] عذر [illegible]
بعرض [illegible] رسانیده [illegible] معروض [illegible] کرده [illegible]

در اثنای این حال رفاقت خان نامی

از جانب شاه طهماسب بسرداری خراسان [illegible] گشته [illegible] که عازم خراسان بود و بنابر آوازه شوکت حضرت
ظل اللهی که سامعه افروز دور و نزدیک و ترک و تاجیک [illegible] اعلام کرد آنحضرت تا [illegible] عازم خبوشان
گشته [illegible] رای مقدس معلوم بود که معالم
النفاق اکراد ممتنع الوقوع است به [illegible] دلیران کین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه بجانب ارض [illegible]

از رشته منزل موسوم به میرکه زور را که در یک منزلی مشهد مقدس است و در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه
بادپای تیز رفتن و ملک محمود نیز پا بستیزه و تمام بمقابله پرداخته تا نیم پاره به حرب اشتغال داشت آخر الامر دلاوران
ظفر توام تیغ تیز را حکم و جمعی از اعوان ملک را با چند نفر از سرکردگان روانه دیار عدم ساخته و ملک
از صدمه چنگال شیر باز بلا که مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه برج کشیده در پوچال نیز نزور
مدار اطراف شهر را میر ادرام حصر خواتم شرخانه قلعه طوس را که موسوم به قلعه حاجی تراب است دو دوره فرسخی مشهد
مقدس و در جانب غرب طوس واقع است مقر گوله ظفر مانوس کرده راه آمد و شد را بر ملک بسته هر دو
سه روز یکدفعه او هم تیز کام و با فوجی چون آشام در حوالی قلعه جولان می دادند و برخی های کاری سیف و
سنان زخمهای بنده به روی خاطر محمودیان میکشیدند چون ملک محمود رزم و میدان داری آنحضرت را
می دانست و معلوم او بود که بجنگ میسر آن حرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پشت به قلعه گرو فرنی میکرد و بسیاری از
توابع و نواحی مشهد خدمت آنحضرت اختیار کردند همان چهار دیوار شهر را ملک مالک گشته در سیاق این حالت رضاقلی
و آزاد خبوشان گشته شاهوردی بیک با الوس و جمع دیگر که همراه رضاقلی خان بودند شعبه اقل بند و برگشته به جانب
قلی خان حالی کردند که هرگاه آنحضرت باین نحو اظهار رقابت در جنگ و عرصه را بر ملک تنگ کرده و لوای نام و
ننگ نمی افرازد با سرداری تو منافی چنین علت تر اکافیت رضاقلی خان از استماع این سخنان کاظم بیک
نام خویش خود را نزد آنحضرت فرستاده پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بجزم نیست و احتمال دارد که وهنی رو داده
که موجب اختلال کار شود بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ پیغام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته با شتاب
در رو و سردار در همان قلعه حاجی تراب را مقر گوله نصرت انتساب ساخت سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع
کرده عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید که سر رشته کار روز بروز از اختیار
مدبرت سردار در آمده چون حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را امداد ظفر چشم روشنی کفته با خاطر
رنجیده از مشهد مقدس بمقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشته بدون اندیشه و حیرت طی

بعزم

طی مسافت کرده وارد رجناباد و سردار نیز بنه و اردوی خود در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دامنه با اتفاق
اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع که در نیم فرسخی مشهد مقدس است خیام اقامت نمود و در آن
شب خبر ورود خود را به اهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود دعوت نمود و آوازه ترغیب
اتفاق کرده دروازه را گشودند و با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در
آویخته ایشان را مقید و چند نفر از اعیان او را برای ابلاغ نوید فتح الباب بنزد سردار فرستادند
از امورات اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بجناباد مطلع میگردد که سردار از راه دامنه در سمت قلعه
میان زده عازم ارض فیض اساس است و احمال و اثقال در قلعه حاجی تراب است در جناباد ملک نزده
هر نوع زنجیر روانه و سردار نیز همان شب وارد باغ ربیع میگردد و این خبر وحشت‌افزای خاطرش گشته با
جمعیت خود بر سر راه نهضت و تلاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته بدسته از اطراف بجمعیت ملک
حمله‌ور گشتند اما چون ملک تفنگچی و توپخانه را محیط خود ساخته سردار القدر استعدادی نداشت که توپخانه و
دل تفنگچی ملک را بردارد و حمله‌های فوج رخنه کرد پاس ملک نگشته جنگ سردار موقوف عنان را بجانب
شهر طوس معطوف داشت لشکر آنحضرت گسترده فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود به باغ مذکور که جای
سردار را خالی دیدند متعاقب روان گشته در همان مکان وارد معسکر و مژده رسان این امر گشته سردار
نزیش خان حاکم اسفراین و کاظم بیک چوپش خود را با جمعی از لشکر در کمال استعجال بجانب شهر سیل کرد
و بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمد رضا نیت اهل حرم و کسان ملک را برداشته و منسوبان خود را به
نام مشهدی که وکیل مهمات دولتش بود محول داشته او را در ارک گذاشته بود و حرمدی آن شب حرم و کسان
ملک را برداشته بارک برده برج و اطراف دروازه ارک را استواری و مشغول دفاع و خودداری
شده همان وقت کس فرستاده ملک را از این واقعه آگاهی بخشید ملک فی الفور با توپخانه اطلاع
کرده از دروازه که در تصرف حرمدی بود داخل شده ابواب جنگ را گشوده قزلباشیه را پای ثبات

از جاروب وداع جبر و قرار و شهر را وا گذاشته فرار کردند ملک باز شهر را التصرف کرده با شهریان نفاق ابدالی
و راه مآخذه پیش گرفت حضرت ظل اللهی از آیینه آغاز کار و انجام سردار یقین دیده می دانستند که
مآل کار ناپایدار بکجا خواهد رسید لیکن از آنکه غنچه سربسته این مبهم در گلبن رسوایی گل کرد معلوم
نظارگیان این چمن گردید که دوحه رفاقت الکالف را جز ثمر ندامت باری دگر نیست اما احوال
امید برباری نیست بدون آنکه سردار از اتفاقات نماید عزم ابیورد کرد و سردار نیز متوجه خبوشان شد
و بعد از دو سه ماه باز تتمه سرداری از سر دو قزلباشیه و اکراد در ابر گرفته هوس جنگ و ادعای این
تمنای مرده رنگ کرده بر سر مشهد آمده بود ملک محمود بمقابله او پرداخت و او را بسمت خبوشان
گریزان ساخت کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد

مقرر کوکبه شاه طهماسب بود چون این خبر بسمت آذربایجان بسمع اعیان دولت رسید رقم عزل
بر صفحه احوال صادق خان کشیده و محمد خان ترکمان را به سرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان
وارد خراسان شود ملک عرصه را خالی دیده اول تسخیر نیشابور را پیش نهاد خاطر ساخته و ملک اسحق
برادرزاده خود را به نیشابور فرستاده جماعت سکنی نیشابور چون در عرصه خراسان سوای آنحضرت
کسی که به سرداری و توقع مددکاری از او توان کرد نمی دیدند در مقام استعانت در آمده حقیقت حال را
بعرض علاء و آنحضرت نیز نمودند توجه موکب والا تسلی بخش دل آنها بمدلول آیه وکم من قریة
اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتاً گشته خود را مستعد و ملک جمعیت را از افراد و کلات و اکراد
دره جز و ابیورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه بعزم امداد روانه گشته و اکراد خبوشان نیز جمعیت
نموده بمعسکر همایون پیوستند بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و منکوب و جمعی از اتباع او از مرحله
حیات درگذشتند و در باغی متحصن شده ملا محمد رفیعای ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود

از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیوه جوانمردی و فتوت مقتضای
حمایت طرف عاجز بود بمکر و مروت کریمانه مقتضی الشان شده که ملک اسحق را از تنگنای قفس مرخص و روانه
ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را ازین احسان و سرافرازی خشنود و اشکال فرا...
وارد آورده او نیز درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد اکراد نیز تابر واقعات زمان ماضی پی منعی را
نگشته قصد گرفتن مال و اراضی حال ملک اسحق کردند اراده ایشان چون پروانه اذن از دیوان
رضای خدیو سلیمان شان در دست نداشت این مواخذه در عهده امتناع مانده در مسکنایکه برنجیدن این
اندیشه گریبان خاطر اکراد برادر کشاکش و نایره شرارت انگیزی هوای سرکشی تازه ای لعل ها و بای ...
در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف گشته بسرعت تمام عازم نیشابور و منزل قدمگاه را مخیم
قرار ساخت و آنحضرت نیز با فشار زنبه و اکراد نیشابور رایت مجادله برافراخت و چون ملک از بیم تیغ
جان ستان دلیران حقایق کیش واقف بود و لوثی خانه را مأمن خویش ساخته با خدیو ظفرفرجام ابر گرگ ...
میدان اقدام منکر و کاری از پیش او نرفته اگرچه پاس قرار پیش منهدم و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند اما
چند نفر از فضا رو اکراد نیز رخت بسر منزل نیستی کشیده و ابراهیم خان برادر آنحضرت زخمدار گردید و بنابر اینکه
همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از شرب بی باکی آب انجام غرور از لجام خود سر کرده کامل الرأی نداشتند از رفاقت
ایشان کار سیر گشته آنحضرت فرمودند که با امثال این جماعت همراه گردیدند باعث ندامت و منتج ملالت است
من بعد بیاری خداوند بتنهایی مجادله با اعدا کرده ثمار را با دهکیه مثل اکراد دره جز فرمانبر و مطیع و چاکر ... ام
داخل لشکر خود نخواهم ساخت و برفاقت شان هیچ دشمنی سبب بعید این کین نخواهم ساخت پس آن جماعت
با وجا و اسبابی که بدست آورده بودند از صولت ملکی و غلبه تشویش هر یک سر خویش در راه مساکن خود پیش
گرفتند ملک محمود بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در خطر محاصره یافتند
از در عجز در آمده شهر را تسلیم ملک محمود و حکومت آن ولایت را به فتحعلی خان بیات حاکم سابق

ان طایفه تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرد بعد از ورود بارض اقدس مفخر پایه در خود کمان استغنا داد و آغاز
فرمان فرمایی و استبداد کرده از سکه سروری چشم پوشیده سکه سلطنت بر زر زده و چون خود را لنبوت [illegible]
کلاه کیانی برای خود ترتیب داده لیکن ناظم قضا از کهنه لسان الغیب بگوش هر خواند خواجه حافظ
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند ما بین مشهد مقدس و ابیورد و سر از اطاعت او
برتافته بودند بخت آهنگ تسخیر ان کرده ملک آسحق را با جمعی مامور ساخته مردم بوقسیح نیز از حضرت ظل اللهی
استمداد نموده تا وصول آنحضرت ابیورد منزل امداد اهالی کار از کار گذشته ملک آسحق بوقسیح را متصرف کرده
بود آنحضرت بعزم جول کای مشهد و سمت رادکان نهضت فرمودند ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده به
آنحضرت پرداخته و اراده او اینکه از کماهی بر سر خبوشان آید در شهر یاکه از موضع مشهد است تلاقی فریقین
اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر و دیدست تفرقه [illegible] و از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم
خانه و دیار خود کرده آنحضرت با دو نفر غلام وارد کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردید و بعد از صدور این
[illegible] اضداد و ارباب حسد و عناد فرصت [illegible] از راه قصور عقل [illegible] از ترکمانیه سمت درون
الطایفه [illegible] تارک عهد [illegible] گشته آمدند که با آنحضرت [illegible] مخالفت گسترده ابیورد [illegible]
آنحضرت از کلات با جمعیت حاضر و اقبال قاهر عازم ابیورد در خارج قلعه معرکه آرای نبرد گشته فرقه مذکور را
با ترکمانیه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را [illegible] آری [illegible]
تا وصول کوکبه آنحضرت بجانب ملک [illegible] در [illegible] و ملک جمعیت ایشان را [illegible]
ساحت رایت مراجعت برافراخته بود باز بجانب ابیورد عطف عنان [illegible] نمودند بعد از وقوع این مقدمات
ترکمان از جانب ملک شاه طهماسب بسرداری مامور بود وارد خراسان گشته فتحعلی خان [illegible] که از جانب ملک محمود
بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خودسری برآمده [illegible]

ساز کرده ملک دوباره از راه [illegible] آهنگ نیشابور کرده فتحعلی خان بمقابله پرداخت و با قضای [illegible] دستگیر گردید
او عرضه ضرب شمشیر گشت و ملک محمود بشهر استیلا یافته ملک آسحق را بحکومت تعیین و عزم ارض اقدس فرمود
کرده بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه آنحضرت جاگیر ضمیرش گشته ملک آسحق را با لشکرش از نیشابور خواسته
و خود با کوکبه ازدحام بباغ خارج مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات حضرت [illegible] نیز با الهام ایزد متعال
کوکب یکران جلال بجانب ارض خلد مثال کرده وارد جنابد و در آنجا بر محمد ناجی که قبل از این در [illegible] نیشابور
از فتحعلی خان روگردان شده بملک پیوسته بود در ان اوان از جانب ملک آسحق سردار و مستحفظان آنجا
بود بمدافعه پیش آمده مغلوب گشته بقلعه هزیمت و موکب والا نیز بارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بکوتک مهدی
دو فرسخی مشهد از عزم ملک واقف گشته حرکت ملک را الهام کار خود علامت لطف پروردگار دانسته آن سمت
کوه سنگی بکفر سخی رایت افراز و متوجه گشته از انجا که پیش کار در سرانجام اسباب دولت ابد پیوند
[illegible] روز و شب وسیله انگیز و پای سعی آسمان در وادی حاجت روای [illegible] و ملک [illegible] از کواکب
[illegible] بمیامن حسن اتفاق و تایید خداوند انفس و آفاق ملک آسحق از نیشابور در همان روز وارد منزل
طرق دو فرسخی مشهد گردید طرف عصر ملک آسحق از پای قدرت و ملک محمود از طرف باغ مذکور بعرصه کین
انگیز و حضرت ظل اللهی نیز با دلیران کردن فراز [illegible] بیاری خدای بی نیاز با هر دو طرف معرکه آرای [illegible]
و داد [illegible] تا افول کوکب سلطان روز بیارقه تیغ جهان سوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان درآورده جمع
کثیر را طعمه شمشیر آبدار و برخی را گرفتار قید [illegible] توپخانه [illegible] خانه ایشان را متصرف کردند ملک محمود
و ملک آسحق هر دو روی از معرکه برتافته بجانب شهر شتافته دامن [illegible] گرفتاران معرکه
آنچه اهل مشهد مقدس بودند از دیوان احسان خدیو جهان عطیه [illegible] نجات و جمعی که خواص و کسان ملک بودند مامور
به کلات گشته کوکبه والا بجانب [illegible] کلات انصراف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست [illegible]
که باغوای [illegible] که در سرکشی با او همدست و در سلسله متابعت پیش پای [illegible] بودند ترکمانیه درون [illegible]

ضبو شان کس فرستاده که فیمابین آنجماعت سازش داده بشرط اطمینان بوعده نوازش کرده بموافقت اورده عقب
و بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند آنجماعت نیز عهد موافقت با ملک بسته و یک تکش و یکس سر رشته
اخلاص را از آن حضرت گسیخته آن حضرت بمجرد استماع این خبر بشتر کمانیه را پیش نهاد ضمیر انور ساخته اقدام
صبح که ترک تیغ بند چهر گیتی نورد و جلوه گر شد آن روز بر سر ترکمانیه تاخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند
و از آنجا مردم خود جمع و دلالت قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه باب و کوکان بجانب ارض اقدس
فیض نشان جلوه فرمای اهتمام عزم و رایت افراز لوای رزم گشته جلادت کیشان را که از سهم صدمات عقاب پیکر
پیر کیت دو دسته کردند خود با چهار صد نفر سبک روح تر از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به رباط و ملک محمود نیز
از شهر بعزم مدافعه سوار شده اتفاقی تلاقی فریقین نزدیک آنحضرت تا آنکه ایشان را به کمین گاه دلیران آن
وادی صید خون گرفته را اسیر تیر رسانند جنگ بگریز آغاز نهاده کمیت برق تک را همت بوسعت گرم عنان
دیگران گران رکاب را بظاهر قاز دو فار مد سبک جولان خسته ملک چون پای بر عنا برده بود تغییر در نظم
جمعیت خود راه نداده بهیات مجموعی متعاقب رسید و بازار گیر و دار گرم کرده دیده و کرد و فری از طرفین بعمل
آمده چون در آن شدت سرما جنگ را از حد برده و الحال از نزول برف شمای آب در جوی باران افسرده
هیکل هر جنگ را صورت گرمی شکسته شد و ملک بسمت ارض اقدس و حضرت ظل اللهی بجانب ابیورد روآورده

از آنجا بنابر انقلاب مرو متوجه آن ناحیه

در اصل مرو دو تاتاریه و اعراب در خارج شهر سکنا داشتند فیمابین با طایفه اعراب بجهتی از جهات
که مقتضیات عالم کون و فساد است آتش نفاق و نزاع بهم رسیده آنجماعت دیده خود را از
ملاحظه عاقبت کار بسته هر یک بفرقه تاتاریه پیوسته بحمایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند و طایفه
تاتاریه این معنی را مغتنم دانسته در صدد تقویت رای آنجماعت بر آمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف
و تاتاریه قوی گشته طایفه تاتار بعد از ظهور آثار رنگ در احوال قاجار جماعت بیوت را که در خوارزم

١۶

آمده در محل موسوم به قرا تپه یورت کرده بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز بر آمدند قاجاریه نیز
چند نفر از روسای بیوت را به قلعه برده محبوس و غفلة بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند
بعد از وقوع این حال جماعه تاتار رود اعراب کوچ کرده بموضعی مشهور که در دوازده فرسخی مرو و دفع آب
و سراب و زراعت سکنه مرو است رفته اقامت در آن دو طایفه تاروچاق و ترکمانیه دولت قپچاق استقامت
کرده آب را از قلعگیان مقطوع و اهل قلعه را از زراعت ممنوع ساخته ملک محمود را از اوضاع اختلال
مرو ایشان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مذکور
باتفاق اشرار تاروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و اهالی آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند
چون اهل قلعه از قلت آب و آذوقه کارشان به هلاکت رسیده کاشان بسر حد هلاکت رسیده توسل
یاری و دامن مروت دیده و کار ب آنحضرت زده بعرض حال خویش پرداختند و آنحضرت از راه تعقب
ایلیت بعزم تنبیه آن جماعت از راه طرق رایت عزیمت افراختند
چون موکب والا وارد طرق گردید باعتبار طغیان آب عبور از رود خانه طرق
میسر نگشته در سمت آب مکث واقع شد چون از صید گاه عزیمت باز دست رغبتی باز کشتی ناگوار
حوصله شناوران طبع عبور نبود مخالفت طایفه اوباقه ترجیح کرده و از بیراهه متوجه مقصد گشته بهر دست
آمده باران شدیدی که لباس سیه فام ظلمت بر قامت سیل پوشانیده تا به دل و جگر سپهر تیره گرد
در آن سر زمین از کثرت لای و گل های پست وحل شده و آن سیل کوه ربا یعنی لشکر آسمان
با از اوج فوج یکدیگر را بر آن موج گم کرده هریک بسمتی افتادند از شدت باران و گل دسته حالت
رکوب بود و نه قدرت نزول مرشته چاره از دست بیک لفظ بد رفته بهمان طریق آن شب را
در خانه ~~[illegible]~~ بسر بردند سحرگاه طلیعه صبح بنظر قلعه رسیدند
بقصد قلیچ خان چون نزول ... برابر در خانه خود چون دید جز الحاد چاره ندیده ابواب معذرت

کن و ویردی خود را با پیشکش و هدایا بخدمت والا فرستاده سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون بواسطه
توسنی همراه بود تکبار قلعه پرداخته بکوچانیدن بعضی از ایلات امر و الاغ عز صدور یافت محمد علی سلطان خان
که محافظت قلعه جات اقدام داشت در مقام مخالفت در آمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن
جست باز اهل قلعه از در اطاعت در آمده و محمد علی سلطان را با اتباع و اعوان او گرفته بخدمت اقدس
والا آوردند و آنحضرت او را با سه هزار خانوار از ایلات و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده
و خود نیز به وصول ابیورد پایان آهنگ شد

از جمله قلعه جات طایفه افشاریه قلعه قورغان بود که متعلق به عاشور
بیک پاپالو و تا آن هنگام تسخیر آن قلعه در عهده تعویق مانده بود چون عاشور بیک با دست و صفت
باین دودمان بحکم مخالفت دیرین دل کاشته و حق عنایات ایلکانی الکم یکن الکفا نسته جعفر قلی
نیز که از روسای حشکرک بود در مخالفت این اشتا با و همداستان گشته با طاعت در آمده بود بدین
لهذا الوای ظفر التوا بجانب قورغان شوکت گشته در اطراف قلعه بر جای محکم ترتیب داده بخت جعفر قلی
رنبوده که مرحمت خطا پوشی او را با طایفه او رخصت عبور از آنجا داده شد عاشور بیک فرار با جمعیت خود بمحاصره قلعه
داری پرداخت و از خوارق ایدات اقبال آنکه در ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت الطارقه بوی در رزم
دیار سال جنور او دو بیک بوس ترک تازی کرده هر دفعه او در بکیه معلوم ایلان مغازی ملو ده و مقهور که تازان
معارک سربازی گشته پس شیر غازی ترک تطاول و دست درازی کرده بنا را بار سال رسل در سایر کار
گذشت در همان اوقات جمعی از توابع خوارزمی و از دار ص قبض پنان و بنا بر آنکه ولایت جیچه که در حدود
واقع و مردم آنجا دولت ملک را تابع بودند ملک شاه ان اعلام کرد که بدرقه همراه کرده قافله را به طرف
اهل جیجه بسبب مطالبه باج با تجار نزاع ... را بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشته
در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیات مزاج فاسد خراسان و از سطوت تیغه او

المکان

ریشه بان دو دز نزدیک هر بان بوزند بسامع دولت و دشمن رسیده دربار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام
بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آنحضرت فرستاده تمنای استرداد آن و اموال منهوبه نموده
آن سردار لازمه مهربانی نسبت بفرستاده او معمول و در استخلاص و استرضای تجار شرایط التفات مبذول
داشته این معنی وسیله غایله شورش و باعث التیام فیمابین شده پانصد نفر از غلامان خاص موهوم
بالتون جلو را برسم خدمت و امداد در روانه موکب ظفر بنیاد ساخته بود الجماعت در پای قلعه قورغان
وارد و دیگر در معسکر ظفر اثر از نوازش لایق بهره ور گشته و نیز بجهت انقلاب ازرو پای قاجاریه را
چون پای تحمل و قرار از جا رفته بود در روی مسیر و آری بدربار آن زیبنده سریر شهریاری آوردند و در
پای قلعه مزبور پای بوسی سربلندی جستند و هم از جانب شاه حسینی نسبت و حطاب که در آن اوقات
در مازندران بسر نمی برد حسنعلی بیک معیر الممالک بسفارت و استعفا و تحقیق کار آن کوکب اجل الانور
که از افق خراسان طالع گشته و روز بروز در فروغ خبر عالم افروزش در تزاید بود از کار گذاران دولت
والا بجهت آن کلاهای زرنگ رنگ سعادت کرم کل اشانه حضرت آنحضرت فرستاده مزبور را گرامی داشته
بعد از چند روز مرخص و شاه حطاب را بسمت خراسان بتکلیف و تحریص فرمودند چون ترکمانیه علی ایلی
درون بار تجدید حق لطف کرده به عمارت سابقه سر از گریبان گردن کشی برآورده بودند بنیه آن طایفه
تجدد او بنیه ظهیر و ظهیر الدوله ابراهیم خان و حسنعلی بیک معیر الممالک را با سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه
قورغان مامور ساخته با ایشان او نکبت و جمعی از جانباران خاص چابدل به قلعه خود منه که مکس از کمانیه بود
انداخته اموال و دواب آن طایفه را عرضه غارت ساخته در این نیز از قلعه برآمده در پای جنگ شدند
و بعضی از ایشان با شمت بیمان شکنی هدف گلوله تفنگ گردیدند و دلیران بر سر قلعه یورش آورده شیر حاجی را
تقرف کردند و در شرف تسخیر بر آمد اهل قلعه یکبار در دامن استیمان او پخته حضرت ظل اللهی دوباره از
اعمال ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف بجانب قلعه قورغان افراخته بعد از ورود موکب والا

[illegible]

بنزدیکی قوزغان عاشور بیک قلعه دار را چون فایده ندیده قلعه را تسلیم نموده سر بربقه انقیاد گذاشت کس ان
پیر غازیرا که مدتها در رکاب همیون سالک طریق سربازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش کرده مرخص
ساختند سرحد مرو را

مطرح فروغ ماهچه لوای خورشید ضیا ساختند اولا کس فرستاده ان جماعت سر از اطاعت برتافتند آنحضرت
نیز متوجه ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و ان جماعت مورد تیغ و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ
گشته کوچ و کلفت خود را واگذاشته بسمت مرو شتافتند و قلعه با ما حال و نسوان و عیال ان طایفه بتصرف
درآمد پس حضرت ظل اللهی مال و غنایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص فرموده عزم تعاقب
فرمودند و ان جماعت از باب پیمان درآمده ان سرور طایفه مذکور را کوچانیده در اصل قلعه مرو سکنا
دادند و جاریه صلح داده هر کروه را مامور و عاقبت علیا و روسای فریقین از ملازمان رکاب والا جهت
طایفه اعراب با خانه کوچ با بورد فرستاده عازم ارض اقدس و با اهالی مشهد فرمان نوشته بشارت بخشش مژده
توجه موکب مقدس باشند

بعد از حرکت موکب والا بجانب مرو ملک محمود چون کرپان خود را از چنک خصم قوی دست
رها دید بمضمون مهر درخشنده چو پنهان شود شپره بازی کر میدان شود فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب
جرین و سفر این مرحله بپا کردید که شاید دران ناحیه شاه طهماسب تسلط یافته با خلال کار او پرداخته و سرشته
دولتش را از انتظام اندازد چون صیت مردانکی و فرزانکی انحضرت در صفحه خراسان بلند آوازه و کلزار
افسرده اوضاع ان ولایت از جویبار زلال تیغ آبدار رشک تازه به تازه قرین طراوت بی اندازه کشته چون
ولایات ابیورد مطرح ماه لوای فلک بهره کردیده شاه طهماسب دران اوان در شاه رود بسطام
توقف داشت بعد از حرکت استماع ملک محمود و کوچ نمودن با اتفاق فتحعلی خان قاجار را بمدد یاری و معاونت
و اعانت و مددکاری این ارنینده سریر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه در همین حرکت جسیک

مولانا

معسکر المکابر را انحضرت والا فرستاده بمقتضای مقدم ان سرور تنوزند و تا در زمانه نمود اما ملک محمود تا ان زمانه
قلعه جرین راحصار کرده بود و بتصرف و در سرراه مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آوازه انصراف موکب
نادری از مرو و معاودت انحضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک کشته دست از کرپان سایر حوالی
باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان کردید و مفارن ان حسن علی بیک نیز از جانب شاه طهماسب بکلیات
دولت پیوسته چون خبر آن شاه طهماسب اطلاع و افغان غلبه دولت رسید جانب مشهد را موقوف و عنان
یکران حبان را بجانب معطوف ساختند اما در عرض راه از خاطر خطور نکرد که چون فیما بین انحضرت و
اکراد سابقه نزاع و قبار رفتار در نهایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان
ان طایفه هر میان احداث نزاع و فتنه و شرکار انحضرت را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند و از ان
همیشه ضرر اوند مسبب الاسباب وسیله اکثر موجبات دولت انجناب بود بعکس این معنی از پرده تقدیر صورت
ظهور نمود صد هزار آن طفل سر بریده شد تا کلیم الله صبح دیده شد مجمل این احوال انکه فتحعلی خان
قاجار بعد از ورود بخبوشان به جهت آن چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه شاه طهماسب آورده
از ان جمله طایفه اکراد جمعی کامل انعقاد و با فتح شاه طهماسب را با خود سرکران دید عاقبت اندیشی کار خود
کشته وسیله جویی این شد که بتقاضای تقدیر سنگ تفرقه بمیان ان طایفه زند آرد و کیف علی بیک شادلو را
که از معتبرین جماعه چمشکزک بود مامور ساخت که با اتفاق قابل خود به شهربابار بر سر شهر رفته با ملک محمود اسکاکیه جنک کرم
کند تا کوکبه شاهی وارد شود چون عقل خردمند قبول این کونه تکلیف نداشت نداشت کیف علی بیک سر عهد از آتش آورده
شاه طهماسب تیغ تدبیر فتحعلی خان قاجار و اکراد از این مقدمه باعث وحشت ایل و حیی منضل تا ان کشته تمام
از در مخالفت درآمدند چون قشون شاهی ابواب قلعه را بر روی خود بسته دید بهجوم عام و از دو جانب
دیوار قلعه را شکافته به آبیات مجموعی بیام بقیه بکورشی خبوشان رفته در انجا بنای جمعیت کذاشته و دران
شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد بلند بود هر جا بگردی دست می یافتند از لباس عریان فرش

عریان می‌ساختند اگرچه از راه کذب بعضی امور غبار انگاری فیمابین آنحضرت و اکراد بود و ارتفاع داشت لیکن در این
وقت آن طایفه چون دست از دامن شاهی کشیده دیدند از بام بلند جمعی از رؤسای آن طایفه به شکایت
این حکایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب در حسینی که آنجناب متوجه خبوشان بود به رکاب
مستطاب پیوستند و تکلف درین عهد بنده گی بستند و چند نام یک وکیل جمعی را برای تولید نتایج
الیانی التیام در همان مجمع نام زدان زبان فرآخت کردند برفع شکایات شیرینی خوردند و بمفاد الولد
یلتبت الله بفضل دائیته تدبیر فتحعلی خان قاجار صورت نمای عکس مطلوب و عکس بد بر صورت مقصود
آنحضرت گردید القصه آنحضرت در رسید و استمالت اکراد و تشنیع افاده در آمده چند نفر از قشاریه را همراه کرده
نزد محمد حسین بیک والد امیر بیک باشی ده وردی بیک شیخ آنلو فرستاد که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا
باشند و در همان مکان معتمد الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان قاجار روانه داد که هرچند این نوع
سلوک ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و دعوت دلیران غازی بمعاونت سرباز است مقرون
بصلاح نبود حال بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاد و مراسم متعاقب در زد شده اکراد از راه آورد و روز دیگر که
سیارگان بزم فلک منور حضور خویش بیاراست آنحضرت با کوکبه تمام در آرد خبوشان و شاه طهماسب را
ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شده به رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در اینجا حکومت خبوشان
را بموجب اشاره آنحضرت به محمد حسین بیک تفویض یافته بجانب فایز شد

دو لالک را از عرض راه باطاعت و

دعوت چون سرپنجه غفلت گریبان گیر برگشته بختی او گشته کلک تقدیر گشته بود و به ندادان جواب جواب داد
بر گشتی بر خواست و دراک نشست و رآه نزدیک شود و در شهر بیست و موکب مسعود در دوم ماه صفر از
خارج شهر مشهد مقدس و از جای زمین ارک از جانب کوه سنگی با کوکبه رنگین عبور را و به مقدمه خواجه ربیع
را مقر گه سپاه منصور ساختند در حین عبور از کنار شهر ملک محمود با بنداختن توپ و بادلیج از

بالای قلعه

بالای برج حصار ارک با محمودیان آتش افروز نایره حرب شده استحکام تمام مانند برج بیغانه فرو قلعه را
بکوش همگی یاری حضرت ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارک
با محمودیان آتش افروز نایره حرب شده اهالی شام مانند مرغ عالم گیر عازم آرامگاه گشتند و ملک محمود از
ظهور طلیعه نیر طلعت خدیو جهان که هر روز مانند خورشید الانوار از کنار برج تابان می‌شد بر زبان
مال و جهد دولت خود فال زده در شد حیرت سراسیمه گشت اما هر روز حذیوار چند با طایفه افشاریه
و باقی منتسبان بپای حصار شهر رفته از قلعه نیز جمعی برآمده پشت به قلعه کرده و فرمی می‌کردند

توضیح المقال آنکه چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر

آمدن ملک محمود بسمت جوین و اسفراین به مسامع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجاریه به استرآباد
بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاده ایام سفر نیز امتداد و سردی لشکر هیئت اشتداد یافت
سپاه یارای طاقت ییلاق نیاوردند هرچند که فتحعلی خان قاجار یک دو دفعه مصدر خدمتی شده و در آن
اوقات پیش رفت کار سلطنت منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور
میدید چندان اعتنایی نداشت ناچار با جماعت لشکر را دستاویز کرده از خدمت شاه طهماسب مستدعی
رخصت گردیده که باسترآباد رفته تهیه لشکر کرده در ابتدای حرکت حاضر شود و از آنجا که در حقیقت در حینی
رفتن موجب وهن دولت بود هرچند اهالی آن سرکار ظاهر رضامندی کردند اما در باطن به فکر دفع
او افتاده چون بدون اعانت آنحضرت از عهده گرفتن او نمی‌توانستند امر شاه طهماسب در خلوت
مکنون درون را با آنحضرت بیان نموده آنحضرت فرمودند که کشتن او باشیوه مروت منافی است اما
حبس و قید او را کافی است هرگاه خاطر شاهی باین معنی تعلق یابد او را گیر انداخته روانه کلات نماییم
مشروط باینکه بعد فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب برین قرار نمود پس روز
چهاردهم ماه صفر این سال فتحعلی خان را بار دوشاهی قاجاریه که در دربار پادشاهی حاضر بودند

که امده فتحعلی خان را او رضیه آنحضرت محبوس ساختند شاه طهماسب میدانست که آنحضرت بقتل فتحعلی خان
رضا نخواهند داد و تظاهر به اراده خود نکرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مستظهر بود در بیرون
پادشاهی حاضر نبودند مشغول رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که
کینه دیرینه را در سینه مخمر داشتند فرصت یافته در رجز و تمهید کرده محمدی نام قاجار را که با فتحعلی خان
خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل فتحعلی خان مامور ساختند چنانکه آنحضرت خیال اینکه شاه طهماسب خود
مرتکب این امر نگشته البته باشاره آنحضرت خواهد بود جرأت منع نکرده مامورین با تمام کار پرداخته سرش را
بحضور آوردند آنحضرت وقتی مطلع شدند که کار از کار گذشته بود و بعد از چند روز امر با طلاق ریش
سفیدان قاجار کردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات کار خواهان گشت ایشیک آقاسی
گری باشی و دیوان را به کلبعلی بیک ولد بابا علی بیک و لقب اعتماد الدوله حکومت سبزوار به شاهوردی خان
[illegible] تفویض یافت بعد از قضیه فتحعلی خان قاجار حضرت ظل اللهی به تسخیر [illegible] ملک محمود
همت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روزه به شهر رفته معرکه ستیز و آویز افسرده نمی ساختند اما چون
بر ساکنه قتل فتحعلی خان مذکور مطلع حیاتی تازه یافته این معنی را موجب [illegible] دولت خود دانسته دلیرانه
مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی شاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر [illegible] جسته ساز رزم را
مهیا در سر ارض اقدس [illegible] لوای عزم را تحریک داده ملک محمود نیز با توپخانه و استعداد به مقابله
پرداخت و در بیرون [illegible] خارج شهر تلاقی فریقین واقع گشته شکست عظیمی به لشکر ملک راه یافته و جمع کثیری
از اعیان و اعوان او با ابراهیم خان نامی توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک [illegible] شهر
و تحصن اختیار کرده دیگر روی [illegible] مدت دو ماه شهر محصور و دلیران جلادت کیش ملک
گرفتار [illegible] حیرت و تشویش تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او را [illegible] بهبودی در کار
دور از آمال محمود نیست نزدیکان او رفته رفته در [illegible] یکجهتی از او روگردانیدند از آن جمله پیر محمد نامی که از

معرکه بون

از معرکه نون ملک پیوسته سردار [illegible] الملک [illegible] بود چون دولت ملک را نقش بر آب و نمونه موج سراب
دیده در رجز و قلیچ خان نامی تابین خود را بخدمت حضرت ظل اللهی که از راه صدق [illegible] دلنواز [illegible]
بود فرستاده پیغام کرد که مرا اطمینانی کامل از جانب آنحضرت حاصل شود مستحفظین دروازه میرزاویه که در اختیار
منست [illegible] از جمعی از لشکریان [illegible] بودند [illegible] اعلام می داخل شوند آنحضرت نیز [illegible] دوازده نفر از
دلاوران از دروازه میرزاویه و خواجه ربیع شب آهنگ پای شهر نموده در سمت دروازه معهود در کمین ایستاده
ظهور وعده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بتمهید وعده در شب سیزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۹ [illegible]
[illegible] را گشته سرهای ایشان را به پای قلعه افکنده و دروازه را گشاده خدیو [illegible] به نیروی اقبال
خداداد و پیادگان تیغ زن و بهادران صف شکن داخل گشته آن حوزه خلد برین را با صحن مقدس
و چهارباغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج محارست بودند از شنیدن این حال
سراسیمه خود را به ارک مشهد رسانیدند متحصن گشته ملک محمود نیز هنگام طلیعه صبح از دو طرف
از سمت خیابان چهارباغ و دیگر از سمت خیابان سفلی با کمال جلادت شورش یورش بشهر درافکنده
حضرت ظل اللهی نیز با پیادگان رزم کوش و سروران جوشن پوش یورش انداخته با شمشیرهای آخته از دو
جانب به جنگ پرداخته تا پای ارک کمال جلادت بسیاری از ایشان را [illegible] ساخته الجاعت را
بارک گریزانیدند از آن روز تمام شهر به تصرف لشکر نصرت [illegible] درآمده بعد از آن شاه طهماسب از زاویه خواجه
ربیع عازم زیارت و طوائف سعادت اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف گشته باز باردوی خود
انصراف کردند روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ یورش ارک کرده [illegible] روسیاه شب از بیم تسلط
ترکمانان [illegible] از شهر به جان بارک عدم [illegible] ملک محمود چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را
گسسته دید از در استیمان درآمده [illegible] از سر برداشته با کفن [illegible] سلطنت که ترتیب
کرده همراه آورده سپرد اما مهدی نامی که در بدو حال [illegible] بگرمابه مشهد [illegible] آن عمل

در ایام حکومت تون با ملک محمود کلمی آمیزش گرم کرده بود درین اوقات بر مسند وکالت متکا زده منشأ دعوی
و اعزازی و بیا ساز رسیده سایر قلعه جات و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند و ملک محمود از راه تلبیس و مکر
فخر و تلبیس در آمده بمفاد تعز من تشاء و تذل من تشاء ترک ریاست را کلاه تارک به جزوی مصقل پینک
قناعت بر جو دلبت و وحشت را به پوست کشتبیل و از جرگاه در رای سلطنت بخیه قلندری در دوستی بقفل
دکرتیل نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه بر رسم حول لشت و بر مهر در آزاد این خدمت حاکم جام
و جرعه نوش جام آرام گشته به خطاب خانی فایز شد

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی همه
نصرت آن زیبنده سریر سروری در آمد و چندی از یمنی بر آمد توقف در ارض اقدس در خاطر انور تصمیم یافت
جمعی از افشاریه سکنه ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه را با بابا رزاده
رضا قلی میرزا و حرم محترم را با ارض اقدس آوردند و این مکان زینت بنیان را که مقر مظهر قوای حسنت
مستقرا و مقاما بود دولت سرای توقف و قرارگاه دولت بخشند و چون در مبادی حال منوی
ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض اقدس نود صحن و منائره آستانه مقدسه رضویه بذهب زر ناب
شود و انبدا حکم والا بانجام آن امر خیر انجام صادر گشته منار ه گنبد مبارک چون [illegible] بود منار ه دیگر که [illegible] بقبه
بپیش از عمود و دیده مهر و ماه را و دیل زر اندود بنده [illegible] ذی آن باوج عیوق افزخشید المحصل حضرت
ظل اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس بمقصود که سابقا در ایام تیه خواهشمند آن شده بود
روانه و چون بعضی از طایفه عراق و آذربایجان که مقربان اب طاسلطن بودند از جانب حضرت مذکور نمی
یافتند و ضد از آنحضرت در جهات کلیا ملایم طبع ایشان بود خفیه از حد و اصلاح برآمده شاه طهماسب را از این
کردند که در خصوص طایفه افاغنه جواب ناصواب داده انجماعت سست عهد نیز بجای سعی بکشند فرستاده
حضرت ظل اللهی پی نیل مقصود پس کرده چون کلمه [illegible] درین قسم موارات [illegible] مردم باز آری که از غا

۲

و جمعیت عاری می باشند بر نمی آید تا بجهت سروری غیور چه رسد و آنحضرت قطع و فصل این امر را به قبضه شمشیر
خون ریز [illegible] که حواله حکمت پر و نامرد با دست رجوع در رزم با هوا خواهان جان نثار بالاتفاق شاه طهماسب
عازم خبوشان گشته و علیا با دسته فرسخی خبوشان را مضرب خیام عز و شان ساختند منظور آنکه در خبوشان
که شاه طهماسب داکر آدمه حاضر باشند بهر نحو که مقدور شده باشد این کار فیصل یابد مقارن آن شاهوردی
خان شیخوانلو حاکم تبریز از تبریز وارد خبوشان گشته محمد حسینخان حاکم خبوشان نوشته را که شاه طهماسب
با و تحریر در خصوص این مطلب نموده بود بی حجابانه کشف نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده به جهت خفیه
بخدمت آنحضرت ارسال داشت با وصف آنکه آنحضرت صورت این معنی را در پرده خفا داشته انتظار
نکو داشت ایام که خسرو تبریز و مهر از منازل سپهر در طلوعیده [illegible] های شهرستان عزت شتاب شد شاه
طهماسب بر همنایی پیر تدبیر چهتران رکاب و بمقتضای ایام شباب بدون اطلاع خدیو فلک جناب [illegible] سوار
و جهه سر اصطبل را با خود رفیق ساخته جریده و ملثما در لباس طوراری خود را به شهر رسانیده صبح که حرکت
او را برای جهان آرای اقدس انکشاف یافت اسباب و کارخانه جات سرکار او را که در معسکر
ظفر اثر در ارض اقدس بود برای پایمال تلف دست فرسود تعریف [illegible] نکرده و از بلهوس و بکتاش
دیگر که برای او در کار بود ارسال شمه را با ارض اقدس گردانیده از منزل مزبور حرکت و به یوسف آباد قوچان
که در سمت غربی خبوشان واقع و معبر طایفه بود نزول در راه آمده شاه را بر قلعه کیان [illegible] شده در خشید
عبور موکب و الا از خبوشان جمعی از کردان اکراد سر راه بر جنود جلادت بنیان گرفته [illegible] تیر و گلوله
تفنگ اشتعال نایره جنگ نهزام یافتند شاه طهماسب به تحریک [illegible] به تدبیر شاهوردی خان شیخوانلو با
اعیان دولت که به بغض مزاج او بودند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصا به حکام
کرایلی و مازندران و استرآباد نگاشته و حضرت ظل اللهی را بجنایت اسناد داده و زبان گروه امتداد کرده ملک محمود

و ملک اسحق دروهای سپاه که درار دوی همیون می بودند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن برگزیده آفاق
نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگرچه تحت امر از فرمان شاه طهماسب نکرد لیکن چون دانست که مآل
داده خواهد شد بعد از چندی روزی به نظر اقدس رسانیده که از این معنی انفعال خاطر والا نگردیده از
موافقت آن ناسپاس حق ناشناس تجاهل فرمودند و بعد از چندی جمعی از ایلات [illegible]
قلعه کیان آمده ایشان را از طرف قلعه کیان هیأت مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آورده مستعد
جنگ و قتال گردیدند و حضرت ظل اللهی با دلیران شیرشکار و اصلاح کیشان جان نثار معرکه کارزار برآمده و نقیبی
در او کشیده و غبار عرصه هیجا را ... جعفر قلی بیک شاملو که از سرداران جنگ دیده بود در آن روز
کشته شد جمعی کثیر عرصه شمشیر آبدار گشته و برخی به قید اسار گرفتار و بقیه گرم ضرب رسید آن شده اند و در روز دیگر قرار
که درمیان طایفه افراد صاحب شمشیر و دلاوری ممتاز و شهرت یافته بودند جمعیت کرده بعزم امداد شاه طهماسب قلعه کرده
حضرت ظل اللهی بعد از ظهور سپاهی آن راه زنان طریق برآمده سر راه برایشان گرفته در این روز نیز جمعی افیل
دستگیر کردند چون در صحرا آدم دشت حبس گرفتاران آن طایفه وحشی خصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده
ایشان را با آن مکان انداخته و بعد از رسیدن روزی فنای ایشان را اضافه مروت دانسته بمقتضای فتوت
در رعایت ایلی مرحمت شده با وصف اینکه سرما آن سال بحدی اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در
جامه پنبه دار به سر دود آتش سوزان اگر از لب سنجی خاکه سر بدر میکرد در جای خود سرکشته می ماند
در کمال شدت محصور کرده قلعه کیان را به تنگنای حیرت انداخته و انجماعت بعد از چندی وسایط برانگیخته
به ترک مطلب بتکلیف آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قاطع جواب آن حرف سخیف می دادند طایفه مزبور چون
که از توسط وسایط کاری صورت پذیر انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت
و عزیمت ارض اقدس کرده ایشان هم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض اقدس فیض بنیان برده امر معهود را
صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام و ولایات که در مقدمه خبوشان از این

استمداد کرده بودند مددی رسیده و از اقرار نکول دامن شاه طهماسب را که آغوش تمنایش خمیازه کش شوق این
مطلب بود صورت حصول داده اگرچه دلاوران رکاب ظفر انتساب گرم رضاجویی آنحضرت بودند برف زمستان
دلبر قائم تصور کرده از خدمت اظهار دل سردی نکرده اما چون دواب و مراکب از شدت برودت هوا در معرض تلف بودند
خدیو فرزانه از ابتدای کار همیشه متوکل بخدای یگانه و عامل حسن مدارا بود بناچار و جمع خلق زمانه میبودند ملاحظه احوال
وکارها عزیمت مشهد مقدس فیض البرکت کرده و بعضی از ایلچیان خفیه شاه طهماسب را از مشهد مقدس برای او فرستادند با شاه
طهماسب و اعیان دولت بنا بر مداهنه که از نشده راه تامل می پیمودند تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن کومک
مایوس گشته تصریح این مقال آنکه محمد علی خان قوللر آقاسی سابق صلصال خان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار
از دربار پادشاهی دور و در ازباب قرب مهجور گشته در مازندران می بود بعد از قضیه فتحعلی خان جا تازه یافته از جانب
شاه طهماسب مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می بود با اردوی شاهی ملحق نماید مشار الیه
و جمعی از غلامان و فاصلان نیز که از شدت دی و بهمن با فتحعلی خان قاجار در قشلاق مازندران متواری بودند
دور از آن ابکام و درد دل از ایام دیده اتفاق شد ... مشار الیه به عزم امداد و اکراد آهنگ خراسان کردند
بعد از ورود به جاجرم مساحی کرایلی محمد رحیم خان حاکم انجا که از جمله نجبای خراسان بود و علی الغفله جمعیت کرده
برسر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استرآباد و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و استعداد و شوکت
شده بود به محمد علیخان پیوسته بود محمد رحیم خان کرایلی در جاجرم بر سر او ریخته بسبب اتفاق نزاع او را به قتل رسانید
صبح روز دیگر که آفتاب بچهره خونین بچهره چرخ برین گشته آهنگ منزل محمد علی خان در دو منه دشت ... حمله
دوش ریخته محمد علی خان خزانه و اثاثه سلطنت را گذاشته فرار محمد رحیم خان کرایلی تمامی آنها را حوزه تصرف
و حیطه روش در آورده چون این خبر متواتر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسیده و مایوس کلی در احوال ایشان راه
لابد ... شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده در حوالی نور و زوار آورده در ارض اقدس جهت حضرت ظل اللهی کس کرده
محمد رحیم خان کرایلی و ارسال تمامی خزاین و اسباب مسطوره را استرداد و واصل سرکار شاهی ساختند در حال

ازآن حضرت ظل اللهی بتجرد وعلایق جسمانیه وحواس نفسانیه واتصال بمجردات علویه وشاهده صور قلبیه واسعاده
انوار قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغ هما بر زبرگاه او در افواه هند بود از کشته آنحضرت لشکار در دست داشتند
بجانب او خالی کرده تیر را بدون آنکه آفت زخمی رسیده رزه در بغل گرفته بعد از آن بخیمه حضرت که خیمه
آنحضرت زده بودند در آمده و در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و ماهی سفیدی در آن چشمه بود به بزرگی بره که بجانب
قوی دولت آنحضرت به حاضران فرمودند که اثر اکبر بسته رفته شو السند گرفته آخرالامر خود دست مبارک
دراز کرده آن را صید کرده بزیر بغل گرفتند صبح این خواب را به نزدیکان حضور همایون نقل کرده
سخنی از حظار این شعر را خواندند اگر در خواب بینی مرغ و ماهی شود پیش تو آنچه پادشاهی و تعبیر این خواب
حقیقت ترجمان که آئینه صورت نمای معنی وحی الهامست فی الحقیقه این است که چنانچه قوی بزرگترین مرغانست
پادشاهی این خدیو بیهمال نیز اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید این است که تاج داری چهار مملکت
چهار پادشاه تعلق یابد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزه تصرف آنحضرت درآمد

بعد از آنکه شاه کلاه بهار در

شبستان چمن و دود مان جویبار آغاز جلوه گری کرد عرصه دلارای لاله و ریحان نسرین و یاسمن را به غارت
گری و گلگونه دلکش زد آرسته عندلیب شوریده حال در عشق گل شور انگیزی و ضیع زبان بید و فاخته سوخته بال در
هوای سرو سهی کوکو زنان و سبزه نوخیز بسان برگ دشنه خونریز گرد خرد سیاره کان قدم شهرستان حمل
گذرشته که سخان ایشان مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار ربودند آمدند تقاعد وزیر دیار و کرا و اسکنه کلات
در حجور ایشان مخالفت بر انگیخته آن طائفه در محال دره جز بسر کردگی لشکر نام جمعیت نموده اغا
سرکشی کردند و تاتاریه مرو نیز به تحریک محمود طبل یاغیگری کوفته جمعی از قاجاریه مرو را مقتول و قلعه را متصرف
کرده نقاره بنام ملک محمود بنوازش در آوردند پس حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد
دره جز تعیین و آن طایفه سر به لشکر خود بر روکشیده با ابراهیم خان از در ستیز در آمدند و جمعی از لشکر

الکری

الکری لشکر نام شربت فنا به تلخی نوشیدند و از یکطرف کلاشر در دن با طایفه ترکمانیه به مره تا علا اپلی از یکطرف محمد حسن خان
زعفرانلو شاه وردی خان شیخوانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدّت و استعداد و معاونت اکراد به اراده
ابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه دل گرفته با شاه طهماسب
دره جز و محو کرده از راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شدند آنحضرت شاه طهماسب را
در میانه مشهد و خبوشان در قتل سوسوم بد بجرد نیز گذاشته خود بخبوشان ایلغار نموده با آن طائفه متلاقی گشته
اگر چه به مراعات لعلی ایلی متعرض اسیر زنان آن راه زنان گذشته اما تمامی احوال ایشان و باقی اکراد با کوچ و بنه
خبوشان را غارت و کام ایشان را لذت اندوز مرارت ساخته و از آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را پس
از تلخ کامی تلخی و جمعی را اسیر و ضعیف شیخ میر نخ رخصه تمته تاب مقاومت نیاورده با سرکردگان خویش راه خبوشان
پیش گرفتند و جمعی از دلاوران عرصه ستیز از موکب آنحضرت متعاقب فراریان تا حوالی خبوشان الکا و اکبر
و فوجی نیز با شاره والا برای حراق خرمن حیات دهدم بنیان جمعیت ایشان ازشب عزیمت را رنگ
و هر حرضیر ساخته مأمورین جانثار آن طائفه را عرضه تادیب و تدمیر و سرکرده انجماعت که سلیمان شیخوانلو دستگیر
چون از زمین نعمت هم جوار چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان را
محاصره کردند سرکردگان از قلعه برآمده دو باره مستوجب تقدیم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام امر تحبت قبول
در رایت جهانگشای را بجانب ارض اقدس پرتو وصول موزون از آنجا ظهیر الدوله ابراهیم خان به استراباد امر و الا رد روانه
و بند سلطان مرو را بسته تاتاریه مرو که در مقام طغیان بودند از پا آ با عاجز شده قلعه را سپرده در صدد اطاعت
در آمدند اکراد خبوشان باز از عهد خود را به پیش گرفتند آنحضرت بفحوای لا تثنی و لا تثلث تتمیم پاره مبارک
عزیمت را به جانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب هر چند در باطن طالب این مطلب و مدعی این مقصود بود
اما در ظاهر با زرافقت کرده بعد از ورود خبوشان جمعی از محبان خصوصاً پیرام علیک بیات که
در آن اوان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند که از نیرنگها نقشی موافق تماشای ایشان از نرد چها

صورت ظهور نموده متنبه گردند خواستند که اکراد را به بهانه صلاح میان سپاه آنحضرت داخل کرده باین
دسیله کاری از پیش ببرند اکراد هر چند که ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت منافق دیدند اما
جرأت به قبول این امر نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان به معسکر نصرت اثر در بین مائده سقف
گزین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد پیرام علی خان ناظر دیاران چون این تدبیر را در مزاج اکراد پیدا
دیدند شاه طهماسب را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب نیز پای عزیمتش در راه بیراهی
تیز رو بود بیک صیلش در نشیب و فراز اضلال در تک و دو بود چون قدم سعی را افسرده در کنج فرار
ببوده یافت از آنحضرت عذر خواه گشته بجانب نیشابور شتافت

قلعه را محاصره کرده جمهوری چون صورت حال را چنین دیدند به مطایبه نما
دلو و قراچه لو که مرد شمشیر زن و بهادران صف شکن بودند اعلام و از آن دو طایفه استمداد کرده از قلعه
فوجی عظیمی از ایشان بکمک جمهوری توسن تصور بر انگیخته اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده
بر آمدند حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر همیشه دو اسبه در رکابش روان و نقش اقبالش در معرکه رزم روان
ادلا قلعه گیان گرم شیر گشته ایشان را به پیر و آوری گریز ساختند بعد از آن متوجه اکراد امیر و ناشده قلب جمعیت
ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده جمعی از ایشان را به تیغ تریسند و جمعی نیز از امان راهی که اند
بودند باز گذاشتند بعضی بطریق عدم روان و تتمه را بجانب فرار شتابان ساختند و جمعی از ان جماعت
گرفتار قید اسار گردیدند و آورده در خبوشان به سیاه چاه انداخته شد اکراد چون خود را در ورطه غرق و زوال
دیدند از در استیمان درآمده بخدمت والا فایز شدند استدعای انصراف موکب والا بجانب مشهد والتزام
انجام امر معهود کردند پس آنحضرت گرفتاران را مرخص ساخته و به ایلی رخص ساخته و محمد حسین خان حاکم
خبوشان با والده و برادران و سرکردگان دیگر اکراد از ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم
ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمشیت این امر بر وفق ضابطه و قانون به مشهد مقدس

خبوشان

و خبوشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده در انجا محمد حسین خان مقصود از
خبوشان وارد شده شاهد مطلوب را به شبستان حصول رسانیدند اگرچه در جشن روزنامه سفر که نوعروسان
دلارای کشور وقایع بملاحظه تطویل مقال حجله آرای خلوت سرابای گشته و در پرده اجمال می باید ذکر این جهه را
مقوله امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگارست اما چون مقدمه مواصلت با باعث و لعدا
این وصلت که چون دلبر آتش غازه آرایش و تیغ تیزش گلگونه پیرایش بود از مسببات این دولت ابد
پیوند شمرده میشد لیبر انگشت حقایق قلم نقاب از چهره این مدعا گشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بوده
که به وسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت و تکوین موالد قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان
افشار و اکراد که اعظم ایلات خراسان بعد از خود را از سایه عجز خود اقرار و با خداوندگار عقد مند
قدرت اختیار نمایند والا قابلیت این ماده چنان قابل نبود که این همه تولید فتن و خون ریزی و ابراث
نزاع و فتنه انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز الحکیم

گذارش تاریخ که در سر و بنام ملک محمود القاره

عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک در جوبیه مکاتبات دم روزه نوشته جات باین ان
الطایفه را تحریک بر ف و منماید چون از مقدمه خبوشان نیز چنانچه مذکور شد آگاهی را که از جانب شاه
طهماسب مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور می یافت مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت
می بود در یوقت که بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید افغانی از اهل القا راجع آمده محمد خان
چوله با مرسومان اور القصاص چون محمد بیگ سباشی چوله که از سرکشان شیخ ملک محمود بود با ملک اسحق او را
بپال تاختند ملک علی را در عوض محمد خان عرضه انتقام کردند هر سری که شایسته تاج زر نباشد
بود گردن زنی با قضا سر در سر او دار کنی و بعد از قتل ایشان اسد الله خان حاکم سابق سیستان که در آن
اوان از سیستان بخدمت والا آمده بود او با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک محمود مرخص در روانه

وطن دمألوف رخ شد

که از منزل موت رحت اظهار شوکت میکرد در مدت حمل از رشحات بهاری افغان از صولت پنگ
نموده به تیغ شعله ور رمح و سنان انجم افکنی لشکر شاه پرداخت چون از دیوان یفعل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید حکم بر زوال دولت علیه صفویه صادر و به سلطان ان نگاشته کلک تقدیر خدای قادر شده بود
دروز بروز امور چند از مکمن غیب جلوه بروز می کرد که عقل صایب و رای مستقیم آن را به جز اسباب
تضییع ان دولت مجال قرار نمی داد مجملی از آن احوال آنکه ارکان شاه والا جاه شاه طهماسب سبک مغزی را
گران جانی دسخت دلیر ابا است رای جمع کرده به تقریبات اسباب شکست برای بنید دولت والا درست
میکردند و آنچه منافی مصلحت بود به جلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل اللهی بملاحظه پاس دولت صفویه
بیشتر در مقام منع و نهایت الجماعت در می آمد ایشان بمفاد ما ینفعکم نصحی اذا دتان انصح
لکم می شنیدند با وصف اینکه عسی امر و نهی شان قدم از چار دیوار دولت سرا برون نمیگذاشت یک
جا نگر و فرقت طامعه را در چار سوق جهان پویه زن و جاذبه اشتهار را در طلب جلب منافع شحنه هر کوچه و برزن
ساخته به سنگ رسوایی و هرزه لایی حلقه سر کوب در دوست و دشمن می بودند آنحضرت بنابر رضای خاطر پادشاه
همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدات و بد اندیشان نموده بگفتار نرم تألیف دلهای ان نفاق
اندیشان میکردند مقصود اینکه ان طایفه دست بد دخل از گریبان ولایات کوتاه سازند آنحضرت با تمام کار
افاغنه هرات و اصفهان پردازند بعد از آن اقتدار حکم را با ایشان ارزانی باشد چون ذات آن جمع
جماعت سرشته آب و گل غرض و ترک عادت موجب مرض بود از همین زبان کار می چشم از
دستور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را بگذاشته در اخلال کار این دولت نادر می کوشیدند القصه
شاه طهماسب توجه مرکب جهانگشای بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تأکید و الحاح شدید می نمودند آنحضرت
هر چند در بر آبر این گفتگوها اقامه بیان معاذیر و بیان موانع و معاذیر کرده میفرمودند مشکل ابدا

ابد الی هرات دشمن قوی را در نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت بدفع دشمن دور دست افراشتن رو به حزم
و مقتضای عزم نیست اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از ان کار سفر اصفهان باید ساخت
شاه طهماسب این حرف را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانست و امر از حد میگذرانید تا اینکه فیما بین عهد شد
که آنحضرت از ارض اقدس و شاه طهماسب را از ارض اقدس بجانب سلطان اباد و حرکت و تبریز حرکت
کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر دو وارد سلطان آباد
گشته حضرت ظل اللهی به تهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا در شرف نهضت بود شاه طهماسب نغمه
دیگر بر طنبور افزوده ترانه تازه ساز کرد و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته فریب زندران
نموده با خود مجمر ساخت که از انجام کار هرات و خراسان نابز ذمه خدیو بیحال بوده محمد علیخان ولد اصلان
خان نایب السلطنه و سردار مازندران روانه نیز وارد شد پس خدیو بلند از راه خاف و باخرز عازم
هرات گشته ما ایجه لوای فلک سیر چند منزل را از یک منازل راه پیموده اعیان دولت شاه والا
جاه شروع باختلال کار خراسان و دور رونق دیگر را از خود بر آشنا کرده از الجمله به ابدالی پیکان الحدود
بکان و منسوبان و جمعی از متمردان معسکر نصرت اثر در موکب والا عازم سفر بودند بغدری آغاز
دوست نطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان اندازند آنحضرت چون
رخ کار را چنین دیدند سفر هرات موقوف و عنان به جانب ارض اقدس معطوف ساختند و در همان
اندولت باز از حرکت صواب معاودت نمود به سرکرده قلعه بکان تباین بوروا قع و به سکنای طایفه
ابدالی که سکنه ان قلعه و ان طایفه ابدالی بسته بود افواهی به حضرت ظل اللهی داشتند کارکنان
سرکار شاه طهماسب به تحقیق و استیصال این نوع طوایف ناقص مکان شده به تحریک بعضی از اعیان
دولت قتل و تدمیر ان طایفه المغضوب العین خمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از بنر و آبر بر ان طایفه ایلغار
قلعه را متصرف کرده به نهب و اسر قلعگیان پرداخته در خلال ان حال بعرض والا رسید که موسی نام

دالکی که از رؤسای بدآل هرات بود با جمعی از افاغنه به تاخت ناحیه پارچند جمال الطالم رفته بحضرت ظل
الهی فی الفور به قصد سد راه آن طایفه به تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود به قدم کاونیاو ز
شکان مسموع سمع خدیو جهان گشته به شاه طهماسب نوشته شد که مقصود ایشان آنچه از رفتار بوده بر وجه
الکمل بعمل آمده چون همه تمنای بقیه افاغنه داشتند حال آن طایفه به پای خود به دام افتاده میان معموره ولایت
و مملکت پا نهاده اند و در کهنه شکان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته به نیشابور رسانید که سر راه
بر موسی گرفته و شاه طهماسب در جواب نوشتند که شما به کهنه شکان که ایست نمی آیم که غله و ذخیره نیست
مع هذا اعیان اندولت از حکایت چون شان تجربه اند و ز گذشته تمام معامله سابق گرفته مجدداً به تمامی گ
کنان ولایت خراسان نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع مهمات بالکل مسلوب الاختیار دانسته در آنحضرت چون
از کلبهای خود روی این جواب را استماع و آنکه نفاق کرده دیدند هر دم از این باغ بری می رسد تازه ماتر از تازه
می رسد فی الفور محمد حسین خان را به جبوشان فرستادند که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اکراد احدی خواهد باردوی شاه
طهماسب با عانت شاه وردی خان آید به ممانعت پردازد و خود به تعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم نیشابور
گشته از انجا باز از راه خیرخواهی شاه طهماسب را اعلام کردند که تیره بار عایا شان آن والاجاه نسبت به تقصیر آن
طایفه در گذرند چون جواب بر وفق صواب نیامد روانه کهنه شکان گشته وقتی که بر وقت [illegible] عازم رسیدند که اتباع
پادشاهی شیخ عاج گشتی را به تیره و خنجر پیدا در اوان زیر [illegible] بعجزه کرم [illegible] آمد بودند اعیان اندولت
در قلعه را بر روی آن پادشاه بسته از باب ممانعت در آمده حضرت ظل الهی کس فرستاده علت منع را استفسار نموده
گشودن در قلعه تا عصر انتظار چشم براه نشسته چون کار از تحمل و مدارا گذشت توپ بر حصار آن قلعه در دروازه
بسته بعد از آنکه صفیر گلوله آواز بلند پیغام جنگ بگوش آن طایفه ناخردمند رسانیده ایشان نیز بر بیات مجموعی از
قلعه بر آمده پشت به قلعه آغاز شلیک و انداختن توپ و زنبورک و تفنگ کردند آنحضرت شاه طهماسب بعد از
کرده فرموده نجات را این بسته و سر و ر کردن فرار ز قوی دست [illegible] آن جیب [illegible] اعتذار انگیخته به

ظل الهی سپرده و شرط که من بعد از عهده مصادقت تکول و از رضای خاطر او در مس عدول ننموده اما در اثنای
حیص و بیص که حضرت ظل الهی را ملاقات یکر د خفیه در سراب عهد خود را از لبعل برآورده به محمد علی خان ایشیک آقاسی ولی [illegible] اسم
نیابت سلطنت مأمور به عراق عنان و محرمان را با طاعت او بتوطیه و تاکید منقوله القصه شاه وردی خان شجوانلو
که محرم تکش این مفاسد و در صدد خیالات فاسده بود فرار کرده حضرت ظل الهی شاه طهماسب را با اعزاز و اکرام در
نزدیک خود جا و مقام داده در بستر آسایش آرمیده اما امرا و اعیان را با محمد علی خان از حضور دور ساخته امان جمعی
از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته بجانب مازندران رفتند آنحضرت چون وجود عده و حضور دولت
الطایفه را اس و ی سید انسته معزز شده که احدی مانع ایشان نشده روز دیگر شاه طهماسب را با اتفاق چراغ اسیر [illegible] را
و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس و خود بر سر راه موسی تحولات ایلغار نموده در انجا خبر رسید که موسی پارچندی را
تا شده دو روز پیشتر از میانه قاین و محولات گذشته به هرات رفته لهذا موکب والا نیز مراجعت و در حین انصراف وارد
حوالی قلعه فیض آباد که به میرزا مهدی کلانتر متعلق بود گشته کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن سورسات باب [illegible] نموده
پس غازیان بامر آنحضرت که شهر مانند هلال در بند اشاره خم ابروی اوست هجوم آورده قلعه را تصرف و کلانتر را
[illegible] سیاست کردند و از انجا به مشهد مقدس معاودت به ظفر قرین گردیده پادشاه فلک جاه شاه طهماسب را در امر سلطنت
مبسوط الید ساختند

و چون بعضی از فتنه جویان آن هنگامه طالب فرصت بودند که محرک ماده فساد و رخنه گر بنیان دولت
شوند از انجمله طایفه تکه و یموت و سالور بودند که ما بین نسا و ابیورد و حین نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این وقایع
و ظهور نفاق شاه طهماسب با ان طایفه همه روزه بسمت [illegible] دست درازی بسرحدهای همایون [illegible] لوای نصرت
اشتمال با تفاق شاه طهماسب بعزم تنبیه آن طایفه در صباح حرکت در آمده فرمان والا [illegible] نفاذ [illegible] که اکراد چمشگزک [illegible]
باز نرده [illegible] در این سفر ظفر اثر در معسکر انجم حشر حاضر نبودند آن طایفه خصوص قراچورلو به تحریک محمد حسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت
باز زده با رؤسای اکراد در [illegible] مانند [illegible] در موضع مشهور به کرم خان به عزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب

متوجه سمت حصین و درون بود ظهیرالدوله ابراهیم خان را با محمد رحیم خان کرایلی و قشون موفور به تنبیه آن جماعت مأمور ساخته خود از
از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه رفته و در موضع مذکور فیمابین ابراهیم خان و محمد رحیم خان و اکراد محاربه قوی دست داد
اولا اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته تسخیر ... که دلیران خون آشام به معسکر خود برگشته طایفه اکراد به استعداد
مترصد ... اینان هجوم آورده جنگ در پیوست ... لشکر ابراهیم خان پای قرار از جای رفته شکست فاحش
تخمینا هزار نفر از غازیان در آن معرکه به معرض تلف درآمدند و ابراهیم خان با جمعی خود را به قلعه مشهور به حصار نور
باشی رسانیده متحصن شد و محمد رحیم خان کرایلی با سرکردگان دیگر زمان خارج قلعه هزیمت و به خانه‌های خود رفته و
ابراهیم خان بعد از چهار روز در ظلمت شب که قلعه را از ... حالات از جانب ... به جانب ... رفت
و در حصار آن احوال رایات نصرت آیات تا بنجان داخل که در دشت قبچاق واقعست رفته از قتل ... طایفه
ترکمانیه ... آن سمت ... انصراف یافته بود که در عرض راه این خبر ملال ... رسید با وصف آنکه
حدود ... و درون مشتمل بر کوهستانات ... برف ... بود ... بسیار دشوار
بود ... راه ... و درون ... روانه ارض اقدس خود باشند طالب ... از راه ... ایلغار روانه
پیاده‌گان را ... و کوبیدن برف مأمور ساخته ... به صعوبت ... طی کرده وارد ... شدند
و کرم خان ... ابراهیم خان و بقیه لشکر ... قلعه ... عازم ... از روی خجالت ... سیار
شدند چون ... و از جانب محمد حسین خان ... به ظهور آمده بود بنا بر انتظام ضوابط
ریاست و مقتضیات قوانین سیاست امر والا ... هر دو ... اگر او نیز ... جهت ... ریه
تا چند روز هر روز از قلاع و ... خود برآمده آتش نایره جنگ ... و از آن مانده ... خبر از
چیزی ... تا آنکه جمع کثیری از ایشان به قتل رسانیده ناچار ... خدمت و چاکری و متقبل اطاعت
و فرمان بری گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا ... روانه ارض اقدس شوند
آنحضرت نیز بر وفق استدعا عمل و به جانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد رحیم خان را

ازجمعی

از جمیع ... ساخته ... اکراد ... تعهد کردند که چهای خود را ... برده در ... مقدس اقامت و در مقام اخلاص
و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند و از آنجا محمد رحیم خان کرایلی را ... طلب ... نمودند با یالت استرآباد
فایز ... در اهتمام ...
رایت جهانگشا در ارض فیض بخش ... حسین سلطان که از ... سیستان و از حدود قاین بود باعتبار ... ملک محمود
سیستانی داعیه ... وسواس شیطانی آغاز ... کرده نایبی را که از جانب آنحضرت در آن ولایت می‌بود از آن ولایت
کرده حضرت ظل اللهی ... به تنبیه او مأمور ساخته کاری ... چون ... افاغنه ... منظور نظر والا بود در
هفدهم ذی الحجة سنه ۱۱۴۱ به مرافقت شاه طهماسب ... آن معرکه جان ستانی ... از ارض
اقدس نهضت و به مجرد وصول آوازه ... توجه موکب همایون ... حال ... را
... ملک ... ولد ملک محمود ... برادرزاده او ... سیستان ... اصفهان ...
... و ... حسین سلطان در قلعه ... بعد از ورود رایات نصرت آیات
در مقام ندامت و بنده ... قبول یافته بعد از انتظام مهام
... کوکب ... به جانب ... نهضت کرده ... روز ... قریه ... رابع ... از اول
... و انضباط لشکر ... و ... طرح ...
ماهی ان ... کوه ... توپخانه ... آنحضرت ... بر داشته خود بر
موکب ... و ... توپخانه ...
آب ... توپخانه را ...
...
اجلال ...
مصالحه که افاغنه ...

ما بین طایفه پردلشه ان جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که برگزیده
ایشان رهینهٔ افاغنه قلعه نیاز آباد را در اطلاق خاطر و در رکاب اورتش حاضر ساخته قلعه را به تصرف خدمهٔ قاهره
دهند بعد از استقرار شعیه سرکرده مزبور به قلعه نیاز آباد جمعی دیگر بنا به آنحضرت نیز افاغنه بهادر آئین به سبب خلف
وعده از شیع کذرانیده مال و عیال ایشان را به معرض نهب و اسر در آورده ندو رعایای آن محل را که با افاغنه
اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه ایشان با خذ سورسات و توپ کشی اکتفا کردند بعضی از قلعه جات
اظهار اطاعت نموده کلانتر سنگان در دادن سورسات تمرّد ورزیده کسی نزد افاغنه باخرز فرستاده و
عریان فرستاده استمداد نموده پس از حصول اصغاء این مقال دریافت که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از راه حصی
ملایک مطاف از راه بالای خاف بر سر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره کرده و بلغور ورود موکب جهانگشا
طلیعهٔ نصرت لوا باشند در ایات تلیبون در چهارم ماه مذکور رایات قلعه سنگان را محصور و محیط سپاه منصور
ساختند از طرفین بانگ آتش توپ و تفنگ هنگامه آرای عرصه جنگ شدند

اینکه در حینی که توپچیان باهم و الاکرم پر کردن توپ بزرگ و اند آتش به جانب قلعه بودند

حضرت ظل اللهی محاذی دهن توپ ایستاده متوجه تعلیم توپچیان بودند و به میان توپ نگاه میکردند در اثنای
آن حال توپچی توپ را خالی کرده دوباره پر کرده بالهام غیبی پنج شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ
از حرارت درون در گرفته شراره شرارت افروخت سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان
حضور که در آنجا بودند عقد فنا سوخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا که اهل حقیقت
سرشت کوه پابرجا بودند توکل و ضمیر منیر شان لنگر البرز پیکر دریای تحمل بوده به هر انگیزی رایح توپ و تلاطم جزیی
امواج حوادث از جای در نمی آمد ظهور این امر را بر احتراق کوکب خصم بد اختر محمول ساخته و هنگام شام که ترکچی
مهر از معرکه سپهر رو بر منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه به طلایه داری معسکر نجوم فلک رایت ضیا
برافراشت طلایه داران به پاسبانی لشکر و مواظبت اطراف قلعه پرداخته مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی

نیاسودند

نیاسودند تا طلوع صبح از رشحهٔ ثاقبهٔ توپ و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر بودی
و از شراره آتش آسمان سوز بوارق بارق و ضرب زن فضای هامون عرصه چرخ برین نمودی در آن شب
گلوله های توپ صف شکن بر برج و باره و حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز به همین نهج توپ های صاعقه بار
آتش افروز خرمن هستی مردم زن می بود تا اینکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند قلعه کیان تزلزل یافته
یک طرف برج فرو ریخت و دلیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را التقرف کردن افاغنه بعد از مشاهده
این حال از در استیمان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ جوهر برکردن افکنده از قلعه بیرون آمد کلانتر سنگان
شمشیر استیمان را حمایل گردن رحمت دست در ذیل رأفت زده متعهد دادن سورسات و سپردن قلعه گشته
به قلعه برگشت دوباره سرکشی را ابنیاد نهاده این دفعه آتش قهر قهرمان شعله ور گشته حسب الحکم اعزمان
حضرت قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز و آویز شدند و در شب هفدهم ماه مزبور قلعه دوباره به تصرف درآمده
مردان و زنان ایشان طعمه قتل و نهب گشته آن سرزمین لگدکوب جنود ظفرنشان و اموال و اسباب قلعه محل ضبط
پای کوه توان گشت بعد از آنکه کار قلعه ساخته و قلعه را از شغش پرداخته شد خبر از مستحفظان باخرز رسید
هفت هشت هزار نفر از افاغنه هرات با عانت اهل سنگان وارد برآباد گشته اند گوکب و آلاتیز به عزم مقابله برآمد
ه خاف را که در یک فرسخی سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خرم بود محل قرارگاه قرار داده للکلّ بناءٍ مستقرّا وارد
برای هر فرقه ذکر و هی مکان و منزل مقرر فرمودند روز دیگر افاغنه که جنگ قزلباشیه جری بودند در کمال دلیری
دو فرسخی اردوی همایون گشته غافل از آنکه گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ جوانان چشم
مردم ایران عموماً از افاغنه هراسان و اول جنگ الطایفه و سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که دانای رموز آگاهی
و عیار سنج نقد حالات لشکر و سپاهی بودند جنگ میدان از اقرون به مصلحت ندانسته متوجه شدند که آهسته آهسته غازیان
را با اهل طعمه خود خصم افکنی ساخته به تدریج به تقویت دلهای باخته ایشان را در عرصه پیکار دلیر کرده بلند رخصت میدان
جنگ دهند لهذا لشکریان را فرمودند که در همان لشکرگاه خود سارینی دیگر و تفنگ دست بازی کرده باشند تا رفته

قربان خال یار مبارکت

جرمی بعد از خودداری تمامی در جنگ سید آن کارزار های تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب صفایف لشکر و
استحکام سنگرها بقصد تفرقه دلیران کار آموز نموده سوار و در برابر معسکر نصرت اثر به نسیم جلوه بادپایان خاک
نبرد و آتش پیکار افروز نایره جنگ و چپه کارکشته هر چند غازیان به تمنای میدان از جا در آمدند جلو
رشتهی عزم به اقتضای رویه حزم عنان داری توسن ایشان کرده سپاه مانند پا افکنده آغاز دست درازی
و به توپ و تفنگ نزد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه را بر افکنده شیر حرب و لوای ظفر را جانب
ایشان چپ و لوای ظفر کردند القصه تا چهار روز دیگر به همین منوال معرکه قتال و جدال آراسته و هر
دفعه غلبه ازین طرف بر وجه خواسته به عمل آمده در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از زره
پالبر انداخته و حشام شاهی نجوم بدان دشت فلک هجوم کرد افاغنه حرب را به هرب بدل ساخته به جانب
هرات توسن انگیز فرار گشتند آنحضرت نیز تعاقب ایشان را مقرون به صلاح ندانسته حرکت به سمت هرات را
به وقت دیگر موقوف و عنان عزیمت عنبرین شمیم را به جانب ارض اقدس معطوف ساختند

سابقاً سمت تحریر یافت که در روز دیگر که مقدمه

کهنه مسکان واقع شده حاجب در خیمه جمهور از بغل برآورده آویزه گردن محمد علی خان که در آمده و محمد علی خان
نیز فوجی از غلامان و خاصان شاهی که صاحب سطوت ظل اللهی حسب الطراز و منع در پیش پای ایشان گذاشته وارد
بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استرآباد گشته و بعد از چند روز
چون کار استرآباد اختلال پذیرفته به فساد و نزاع انجامید و هرج و مرج در آن ولایت رونق یافته ایالت استرآباد را
باللهقلی خان قاجار تفویض کرده به جانب مازندران شتافت مقارن آن محمد رحیم خان گرایلی از جانب حضرت
ظل اللهی با ایالت استرآباد منصوب گشته وارد استرآباد و اللهقلی خان وارد شهر گرچه بود و امعان گشته از ایلی چجمعی
از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر نیز به تحریک اهل فساد ماده نزاع اشتداد یافته کار به جایی
رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته به سبب اموال و قتل نفوس و حرق بیوت یکدیگر پرداختند

محمد رحیم خان گرایلی پای ثبات بند نکرده عازم گرایلی و اللهقلی خان داخل استرآباد گشته کس روانه مازندران
ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود میدانست با امداد خود خواسته او نیز با جمعیت تمام آمده و دست تعدی
را بر دور و نزدیک گشادند بعد از چند روز شیرنجه هوس ایالت گریبان گیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون
اللهقلی خان را محل مدعا میدانست او را گیرانده شب کوسفند وار به لوح حیات این خبر به سمع خدیو کامکار
رسید به عزم قلع ایشان آماده و با جمعیت زیاد به سرعت برق و شدت باد عازم استرآباد گشته چون آوازه
موکب والا سایه ذوالفقار خان را گوشمال چنانچه داشت پامال بنیاد لاف و خود فروشان بیجایه گرایید
به عزم استقبال برآمد اما قیقاج انداز سهم صلابت گشته یکران راه را کج کرده پهلوانان و ارازل خارج سرحد
مازندران تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشای به بسطام که خبر فرار و به عرض والا رسید کس برای ورود
حاجب که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون در آن اوان ترکمانیه یموت هیچ وقت از یاغی
و شرارت دست نکشیده ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استرآباد کرده خود از راه
مرکب یلغار را انگیز کرده و زیبنت از بسطام وارد کنار رود اترک و فوجی از آن گروه بدرک راه عرصه هلاک
ساخته وارد استرآباد شدند بعد از پنج روز شاه حاجب شاه نیز به تعجیل وارد شده موکب والا متوجه مازندران
گشت و شاه حاجب در اشرف توقف و حضرت ظل اللهی با چون سیل خروش عازم بارفروش گشته محمد علی خان که از ارادت
موکب والا اندیشه ناک بسمت آمل رفته بود به عفو خطاپوش آنحضرت مستظهر گشته آمد و ذوالفقار خان که از عاقبت تهور
چند منزل پیشتر از محمد علی خان پیش خانه جبر و فرار ایلغو ساخته تا انات لاریجان فرستاده چون سفر رسیده بود حکام
کیلان راه فرار بر آن خیره سر گرفته پا سد و دنباله پندرانه راه چاره را بسته یافته روی عجز بر تافت و با جمعیت
خود به صولت شیر و جرات سوش بیجا نبار فروش شتافت هر چند درباره او عفو اغماض نکون بخت خیر انوز می
بود لیکن آن کم عقل باد سرباد غرور را از سر بدر نکرده با جمعیت اطراف در کمال رعنایی و خودنمایی عزم آمدن کرده
در حین ورود تفنگ انداختن زنبورک و تفنگ پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش زد دور و نزدیک ساخت

چون این حرکت از روی ادب دور و آثار خلاف از ناحیهٔ او جلوه‌گر عرصهٔ ظهور بود الله‌یار وارد داور بیگ
در حضور دوش او را که هوای سرکشی در سر داشت از بار تسکین نمود و بنا بر آنکه فی ما بین رود طران دور این
در حیطهٔ تصرف افغان بود جمعی را به محافظت و نوآرزع به ملازمت تعیین و فوجی را سرکرده محمدزمان شاملو
فطت راه سمنان و حسن قلی خان زنگنه را سردار کیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور
ساخته که با بقیه قراعورلو خان و لداقی در قلعه‌های ولایت مازندران به محافظت گیلان بپردازند
چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آن که رخنه‌گران فتنه جور را از عرصهٔ دولت
زایل و از هر باب از انتظام مهام خراسان فراغ حاصل کردند ایلچی به طلب کیلانات به دولت روسیه
فرستاده محمدرحیم خان کراییلی را در استرآباد تکلی داده فرمودند که سپاه استرآباد و کراییلی و را ابتدا و نوروز به موکب فیروز
ملحق شوند و چون حرم شاه طهماسب در ساری بودند از کارات لایق بجهت او و اتباع او دیده او را از دارالمرز
استرآباد در مازندران گذاشته که متعاقب در موعد مقرر به عزم هرات در مشهد مقدس حاضر گردد
و لطفعلی بیک ... از راه استراباد و خبوشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور ابغار از ارض اقدس را مقر کوکبه منصور ساختند
متعاقب آن شاه طهماسب و بعد از آن محمدرحیم خان با قشون مأمور در موعد مذکوره به موکب همایون ملحق شدند
بعد از الحاق جمعیت هر یک از غازیان ظفرنشان از نقد و اسب و اسلحه فراخور گنجایش انعامات لایق
عطا کرده به تهیهٔ اسباب سفر پرداختند

مجملی از افغانه از اوایل افغانه ابدالی هرات در صدر کتاب صورت نگارش یافت

در محرم سنهٔ ۱۱۳۲ که محمود غلجه بر اصفهان مستولی شد محمد خان افغان ابدالی که در آن عهد حاکم هرات
بود به هوس تسخیر مشهد مقدس مدت چهار ماه مشهد را به محاصره انداخت و بالآخره اطراف و نواحی
را تاخته رایت نکبت معکوس ساخت و بعد از ورود به هرات افاغنه بر وی شوریده و ذوالفقار خان ولد
الله‌یار خان را از شور انگیک آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و سی و هشت مطابق یلان ایل به عزم
ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات به قتل رسیده بود به عزم خونخواهی

۲۸۱۱۱۹۱۳

چه روداد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه بر آسی اطفاء نایرهٔ شر ذوالفقار خان را
به جانب باخرز و رحمن خان را به سمت قندهار و فراه روانه کردند و الله‌یار خان برادر محمد خان را در سال
هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده بر مکمن حکومت تمکین ساختند و چون عبدالغنی خان علیکوزایی
که پسر عموی خواهر ذوالفقار خان داشت و از الله‌یار خان متوحش بود چندی مدارا و حسن آمیز کرده
پرده از روی کار برداشت ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق افراشت شعلهٔ نایرهٔ
جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن اطاعت از و در چیده ذوالفقار خان را به جانب فراه
و الله‌یار خان را به سمت ملتان چاپار فرستاده و هر یک چندی در آن ناحیه را مالک شده به حکم و سرکرده
روزگار بسر می‌بردند بعد از آنکه خبر توجه منصور کوکبه از دولت گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و اغماض
سازش نموده فراه را به ذوالفقار خان و هرات را به الله‌یار خان اختصاص داده و به فکر تدبیر افتادند

در بیستم شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۱۴۱ که تحویل نیر اعظم در یوم چهارشنبه بعد از انقضاء سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
به برج حمل واقع گشته بعد از سان عسکر و تهیهٔ اسباب سفر در روز چهارم که چهل و چهار روز از نوروز انقضا
یافته بود از ارض اقدس به عزم سفر هرات نهضت کرده اولنگ یا قوتار که از سبزه زمردی طعنه بر چرخ
گردون میزد مقر دلیران لعل چقمان شد و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشتند و در تربت جام چند روز
اقامت لنگر انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده قلعهٔ فرمندآباد با خرز را محصور کرده
حضرت خدیو کامگار بر سر آن چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار به تعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود به آن مکان
معلوم شد که افاغنه برگشته‌اند باز از آنجا به تربت جام مراجعت و تکیه نواحی استان ساکرده در منزل کاریز
به ترتیب و ترتیب قراول تعیین و طرح و هر قراول و از رایش رفته و سول دسته میمنه و میسره اقول برداخته که قراول
ماه با دیده وزران کحل چشم روشن مهر دیده ملاحظه با رعب به مدار هرات به فرزند این ملکوت حصار ... الله

جمعی از سپاه و کارآگاه را به قراول مأمور فرموده خود نیز بعد از طلیعهٔ فجر اهتزاز لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند
که اللهیارخان با جمعیت تمام وارد کوهسویه شده آنحضرت ادام الله از استماع آن سرخی بر ذبابهٔ ید لا انگاشته
کلک صلاح انگیز ذات ایشان را با طاعت ارشاد و تحریص نمودند جماعت جواب را حواله بر زبان تیغ شرر کردند
روز دیگر سر حوض و غار رود مضرب خیام سپهر فرسود گشته طلایه داران مریخ صلابت و پاسبانان کیوان حرابت
آن شب به پاسداری لشکر تیمر ذیل جلادت کردند افاغنه آمده دیوار رباط کافر قلعه را حصن خود
ساخته بسته راه پرداخته پس موکب والا از رود حرکت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوه سویه منحدر
گشت افاغنه لا بد به ترتیب سپه و ساز و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند چون به نهجی که سبق ذکر یافت
افاغنه به جنگ قزلباشیه دلیر و بر روباه بازی شیر گیر شده بر اهل ایران مستولی و رعب ایشان بر دلها مستولی
بود آنحضرت می خواست که نخست جمعی از آن غازی سپاه بهانه با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده محک
باشند بعد از خود رزم‌آزمای قدم بنهد ... کین که آن ... کذارند و پیرایه ... سنان جان ستان پرده از روی
کار آن طایفه بردارند لهذا توپچیان و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر محیط عسکر ساخته جمعی از سوار آن تیره گذار دیگر
تا زان معرکه گیر و دار را در برابر توپ و همیون بعنوان طرح تعیین و به قانون سپه گیری سنجیده در آن سو که کمین نشسته
افاغنه پر شور و شر بجانب معرکه حمله ور گشته پیادگان طرح به کوبک میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن اثنا
فوج دیگر از افاغنه دست به شمشیر به جانب معرکه پیادگان هجوم آور شده داخل ایشان گشته خیره که را از حد پر
پیادگان پس نشسته و از برکشتن دلیران سر رشته جنگ را از کف گسسته نزدیک مهمی دهد که مقارن آن رایت
فتح الهی حضرت ظل اللهی با تیغ تیز مع چند شیر حمله ور گشته یکنفر از پیش تازان آن فرقه را به خاک هلاک انداخته و بابت هیبت
جانسوز آتش جرأت خصم باد پیما را ساکن ساخته اگر چه نهیب صهیب ارژدوی کحل و تکنیلی فوج پیاده را به میدان
رانده سوار آن افغان را از پیش بر داشتند اما پای رایت آنحضرت که بر کوب سرکشان جهان بود زخم تیر دارا
رنیره چون شب بر سر دست آمد کوکبهٔ ظفر قرین در همان مکان و طایفه افاغنه نیز در دیوار کافر قلعه در ظلمت لیل

طبل رحیل

طبل رحیل کوفته به جانب غرب سیل گرد و اردوی همیون حرکت کرده از راه کوه سویه گذشته از بیک آب
هر دو متعاقب ایشان رفته در یک طرف فرود آمده آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده
خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بعزم کوه سویه لوای نصرت ظفر افراز ند صبح کاذب چون توپ اژدر دهان
از گلولهٔ آتش بار جهر ارا زید دامن و رانداخت و عرصهٔ جهان را از سیاهی سپاه ظلمت به پرداخت
معلوم شد که افاغنه شب تو گاه خود را به محاذی اردوی نصرت قرین آورده اند جریانی جنگ گشته پس آن
طائفه دو دسته شده فوجی از ممر رود خانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آور شده به دستور پیش آغاز خیره تاز گردند
تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند از جا برداشتند در آن اثنا نایرهٔ تازیانهٔ آن دلاوری و طنطنه
بر آن معرکه سروری اعلیحضرت ظل اللهی مانند شیر قرآن با شیران آن گروه زده ایشان را از میان پیادگان دور
به مفاد لیمیز الله الخبیث من الطیب به ظهور آوردند تا سنگ ظفر آن قتال و اشتعال رشت بعد از
شکست فاحش احوال آن طائفه راه یافته جمعی کثیری از ایشان بوادی عدم شتافته بقیة السیف روی بر تافته
عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بود بر گرفته بر ردیف خود ساخته تا در وارزه هرات عنان باز
نکشیدند و عساکر فیروزی مآثر داخل کافر قلعه و شروع به نهب و غارت خیام و اسباب آن طائفه کرده توپخانه و تفنگ
خانه آن جماعت بدست آمده و از منزل رباط چرخه شاه طالب را با احمد غروق و توپهای بزرگ به قریه شاه
روان کرده خود با توپخانه از راه پل عازم هرات شدند اللهیارخان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست کرده
پایین تر رباط پریمان دو فرسخی نزدیک باستقبال آمده نخست نفری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستاده بعد از
لمحه از راه تزویر بر آمده از پیش لشکر نصرت اثر بجانب میسره میل و به قاعده افغانی عده کرده یکبار گشته به سمت ایشان
تیغ دغا انداخته بعد از دو کشش با برهان مجوعی با تیغهای آخته در کمال جلادت به قلب سپاه نصرت پناه تاخته به پیادگان
جلو در او تیغ در خیره که آن طائفه بجای بجا سید که کار از تیر و تفنگ در گذشته به جنگ کارد و شمشیر دست بازیدن
بو آن رقم تیغ و خنجر دلدوز خانمان سوز حی لو دهر از نفر متجاوز از آن گروه به ضرب سیف ابدار از

خاک هلاک افتاده تتمه با قلب آشناک بیجانب کوشک باد جا شتافته هرچند که مقام اقتضای تعاقب میکرد
اما مراعات رویه حزم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیش نهد ان روز زن گاه موقف کوکبه
عز و جاه گشته همگی آشوب جنگ فرو نشست با دشید بدی بر فوات سجدی نزدیک بود که به باد و عالم امکان
را به عنصر از باد دو شبانه روز از طرفین از کثرت گرد و غبار خاک رزمجنگ چشم پوشیده در جهان مکان گشت
کرد روز سیم که شدت غبار تسکین پذیرفته با دغرور از دماغ فلک پیرذال رفت باز از جانب اللهیار خان
آدم وارد طریق مصالحه جست آنحضرت بزبان حال فرمودند که تکیه بر عهد تو باد جا نتوان کرد ما دامیکه جمعی از
روسای بدنام وارد حضور گشته تعهد خدمت نکاه نکنند تا به سلسله مصالحه در آئینه حصول صورت پذیرد
پس از جانب اللهیار خان عبدالغنی علی کوزائی و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آنحضرت نیز مسئول ایشان را بعز
قبول و بجانب موکب عطف عنان مظفر نشان کردند روز دیگر اللهیار خان و عبدالغنی ابدالی آمده ان
با این اطمینان از معاهده و استمان پشیمان گشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه رزم جویان را بسمت
و فراه که مقر کوکبه گذرگاه ذوالفقار خان حاکم فراه بود روانه و قلعه سنگان از جحیم زردی بیول کردانیدند و
روز دران مکان رحل اقامت انداخته اما ذوالفقار خان در طلب سبیل جمعی از پشت سنگان گذشته در کمین گاه
کمین نشسته روز سیم با جمعیت فغان اموز [illegible] اللهیار خان با فوجی از سمت شرقی آتش فروز نوایر حرب ذوالفقار خان
با جمعی انبوه از کمین بر آمده برسر اردوی بیرون رفته مشغول کار زار گشتند حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعه
ذوالفقار خان مامور و او را آرزو آنهم تیر دلدوز سنان جانسوز از سر بند که محل نزول و [illegible] گردند
جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشته در یکصد و شام دلیران طرفین دست از جنگ باز
داشته در [illegible] سوم به پایه کمال نصب لوای فرار کرده روز دیگر که کوکبه زرین مهر خاوری اعاره جلوه گری گردان
حضرت کس فرستاده شاه طهماسب را نیز از شاه ده سبزه وار اعزوق آورده جمعی از تفنگچیان را در منزل اسکبان گذاشته
دوباره به جانب هرات اعلام علام نصرت رایات کردند طایفه افاغنه بازیابی اسکبان و به اجبار آتش جنگ

ابدالنقاد

و بعد از تقارب فئتین بجمعیت تمام دست به شمشیر حمله در گشته از یطرف نیز نشتیک توپ و تفنگ عرصه را از
کشتگان ببر جلوه خیول منک کردند و تا نزدیک به غروب نیران قتال اشتعال داشت سحرگاهان که رایت
جهانکشا چون رزین لوا ماهچه فلک فرسا مرتفع و ازرسانت چند نفر از جماعت افغان خود بخدمت از جانب
اللهیار خان وارد و طالب امان گشته ان حضرت فرستاد که باز ابر کردانیده پیغام دادند که مادامیکه عظامی
افغان خود بخدمت اقدس نرسند تا یکنفر غازیان را جان در بر و رمق در بدن است رگ رزم و فتح این
عزم نخواهد شد اینجمعی از روسای آن طایفه ادراک خدمت سر در کردن فراز روی اعتذار جبهه سایی
زمین نیاز گشته عرض کردند که افاغنه غلجه و ابدالی در دور رعیت قدیم ایران بوده اند طایفه غلجه مصدر
خیانت گشته اولاً قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه تخت سلطنت بوده تصرف کردند و
ابدالی به هواخواهی ایران با غلجه در مقام جنگ بوده اگر مقتضای قوت پیش ازین لشکر دیار مارا حمایت
بمقام مؤاخذه زبان [illegible] بوده عطف عنان ظفر توام و تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانسته بعد از تنبیه الام
جماعت که [illegible] ابدالی زیاده بر سابق در صدد ادای اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیه فرمان برداری
بر دوش گذارده بر دوش خواهند کشید هرچند که این معنی مخالف رای شاه طهماسب و اعیان او بود اما
آن حضرت مسئول آن طایفه را توفیق قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب سنگان
انعطاف دادند و در وقت رخصت سی نفر از عظمای ایشان با پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب ظفر نشان
گشته بمتاع فاخره بر رسیدند و چند نفر از روسای معتبر ابدالی را چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات باز
اللهیار خان استقرار و قسم بالسیم او عز اصدار یافت پس فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات
بودند با طایفه چشمزدی سکنه بادغیسات کوچانیده به محال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستادند مقارن ان
عریضه از جانب اللهیار خان رسید مشعر برانکه غازیان نصرت نشان که در منزل اسکبان بتاخت فراه رفته بودند
فراه را تاخته اسیر و غنیمت بسیاری بدست آورده از جمله اسرا جمعی از زنان و اقارب ذوالفقار خان

اسرای بر بورد اسعد نمی پیوستند که بدیشان رد فرمایند حکم والا در باب اطلاق همراهی مذکور از موقف فرمان
عز صدور یافت و در چهارم ذیحجه آن سال به فیروزی و اقبال وارد ارض اقدس گشته و مدت سفر یکرور تا
روز ورود مشهد مقدس بیست روز کامل اتفاق افتاده و نذر ارض اقدس چند ... اخلاع فاخره و شمشیر مرصع
برای الله‌یارخان زر سال و اورده نوازشات مشفقانه شامل حال شد

بعد از آنکه

مشهد مقدس مرکز موکب منصور گردید در روز عید اضحی عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده
مطمح نظر والا آن بود که زمستان آن سال بر سر کمانیه وشت رفته موسم بهار را در هرات بآیات مصطفی زنند
و نزدیک رفع حاصل لوای مملکت بجانب اصفهان افرازند اما ببقا و اذا اراد الله شیئا هیئا
اسبابه چون حکم قضا در سرانجام امور دولت همه جا بر اراده آنحضرت سبقت گزین و بر شاهد مقصود
حضور از خاطر خطیرش بحصول وتیره ترتیب بر مضمون این فقره که صید را چون اجل آید سوی
صیاد رود در پنجه تقدیر گریبان خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان
کشید ناوان خون گرفته نیز لذت ضرب دست خواهان را چشیده بیت این مقال آنکه بعد از عطف
لوای فلک فرسا بجانب هرات و وقوع این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف علجه که مقصدی از سلطنت
۱۱۴۲ بود عرصه را خالی و فضا را بیمحال شغول کار را آبادان دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز سه شنبه دهم محرم سنه
سطا بولایت ایل که و خراسان رایت افزا و یکار گشت و بفاصله چند روز که هنوز عرق خون از جبین
تیغ دلیران نخشکیده و مرکب تیز کام بهادران چون اسب زرین لگام مهر و شبرنگ ماه بر روی طویله آسایش
و آرام ندیده بود این نوید بعیت اثر بمسامع علیه رسیده قرارین قضا آیین باجتماع لشکر ما قدم توپخانه از راه
سر ولایت مشهد و سلطان میدان روان شده خود باتفاق ... طالب در پنجم ماه صفر از راه نیشابور
و نیز ... لوای ... گردید و اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده اول سر قلعه سید عماد فاضل

سمنان

تا سمنان آمده قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته دفتر او را از اشرف و قاضی را بدست آورده و از آنجا به محاصره
سمنان پرداخت حضرت ظل الهی به مجرد استماع این خبر باحتیاط آنکه مبادا اهالی سمنان بنابر گرفتاری قاضی به
دادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از فرقه قاجار استرآبادی اهالی آنجا را از رضا توجه موکب همایون قرین
دولت و به ثبات قدم و صیانت قلعه تاکید و بشارت کرده و از سر فور از طریق ایلغار مرحله پیمای مقصد گردید
اشرف نیز از آمدن توپخانه و اطلاع گشته سیدال افغان را که سردار مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه
و در حینیکه اهل توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر وشینی من اعمال بسطام و از الطرف نزد دو فرسخی قلعه مزبور مطلع
فاتحه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام بلد گرفته یک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه کاهی
یافت و از آنجا بلد را کشته روی بر تافت و اسفا آنکه بسطام مقر موکب اسم احتشام گشت چون از
ازدحام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آن شب سیدال از مومن آباد روانه مهماندوست و اشرف که
سمنان پیش آمده در مهماندوست به سیدال ملحق شد

اسب جهماندوست طرفین دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند در آن
روز حضرت ظل الهی تمامی لشکر فیروز را یک قول قرار داده تفنگچیان پیاده را افوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط
آن دریای خون تموز رسته شد و مقرر شد که افواج ظفر پژوه و دلیران آن انجم شکوه بهمان پنج گروه کروه در جای
معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر عالیون از جا نجنبند و دست به استعمال
آلات حرب نگشایند بلی در مقامی که سیدال سپه آرای خویش به ترتیب قوانین رزم لوای قرار فرازد به
بهیبت حادثه و هر احدی گام از کام مقرر رفته نتوانند گذاشت سنگ یکه سیاست مانش به ضبط رسوم حزم پردازد
به صد منجنیق چرخ تبرکاری قدم از جای خویش نتوانند برداشت در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت
چخماق زدن نیست و وقت شب گیری چون به خاموشی فرمان دهد صبح را جرئت نفس کشیدن نماند غرض پس جمعیت
خود را سه گروه کرده از سه جانب جلوریز با بلیغاری کشیده و سه ارنامی تیز بجانب قول الکا در آنگیه و مشغول شد

واو نیز متدرجی از جوانان نامی ایشان که پیشه در معارک جلادت پیش تاز و در عرصهٔ خصم افکنی رزم ساز بودند پیاپی
آن طایفه از پا یکدیگر به تپه حمله ور گشته بیکه بجو بهتر رس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش به دست به سیاهی
فتیلهٔ امر والا بر سم سرکوبی ملوش توپ اعدا خود را رسانیده و از تراکم بخار اسمان تار یوم تأتی السماء بدخان
مبین رنگ را کرده و زبان آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم بر کرده خصم بدید آمد و از دکلوله توپ آن
یکه تازان عرصهٔ پا بکار را با چند نفر از زنبورکچی کجا مستقیم در محاذات توپچی آمدند از پیش بر داشته افغنه را از
مشاهدهٔ این حال مانند توپ آتش بیجان افتاده دود از نهاد ایشان برآمده آن طایفه از هر طرف هجوم آور شده بند
و خود را در دریای آتش شناور دیده بجانب تپه خود شتافتند پس قول بیرون ضابطه و ترتیب متوجه تپهٔ افغان گشته
به توپ دیگر علمداران ایشان از پا در آمده اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم دکوش را اشم کرده توگان نه
و خیام و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته روبگریز نهادند و از اول ساعتی از روز تا عصر جنگ توپ
جنگ و بوارق توپ و تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افاغنه در روی میدان مقتول و زنده دستگیر شدند
هر چند کمیت … کام شوق دلیران به قصد تعاقب ایشان سرکشی جولان میکرد اما هنوز چون تجربه اندوز راه و رسم
جنگ نبودند حضرت ظل الهی ایشان را عنان داری نموده فرمودند که هر وقت که ضمیر اقدس بود و رات غیبی مقرون
بصلاح دانند ماذون خواهیم فرمود

بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف نگون سار شد موکب جهان آرا

در … معان گشته از انجا که رای جهان آرا آیینه صورت نمای امور را اندیشه و پرتو حال ماضی و مستقبل بیگاه
خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است سر رشته بخت ایشان از دست مالک زمام دولت دیده از زمان مکان معهودی
بطلب والا آیات اذربایجان برسم سفارت روانه روم ساخته پس رای گیتی آرای همایون اقتضا کرده متعاقب اشرف
کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند بااین عزیمت متوجه منزل اهوان گشته در اثنای راه شاه طهماسب مشغول مکالمه بودند
گفتگوی حقایت آمیز حضرت ظل الهی به مضمون الحق مرّ بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره خانه در خاص … خود را

لا ذنوا

از معرکه فرورتی اثر جدال کرده از روی طرح وحشم بجانب توپ آورد روانه شد الحضرت کام چند از قفا کرده
هر چند بنصایح مشفقانه کردند مفید نیفتاد و شاه طهماسب در آن روز در آرد نو درو آر شده در اینجا رحل اقامت
انداخت حضرت ظل الهی محمد علی خان را که دخل کامل در مزاج شاه طهماسب داشت با سید علی خان عرب
روانه ساخت که او را از سر طیش باز آورده برگردانند و در رسیدن بانتظار این سعی توقف کرده شاه طهماسب
نیز از نشاء غیظ افاقه حاصل شده باز گشته لشکرگاه را بخیمهٔ الحضرت شتافته بذیل اعتذار عذر القا بار اسبه
الحضرت مسود پس حضرت ظل الهی بحقیقت خان بیرو آرد و اغورلو خان چرچی باشی که در سمت گیلانات بمحافظت
صدود مامور بودند مقرر کردند که از میانه قزلباش و فوج بلاغ شوند و خود به همراهی شاه طهماسب بعزم تعاقب
اشرف تحریک کوکبه عز و شرف کردند و سانحه عجیبه که در آن اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از
شنیدن خبر شکست اشرف اعلام او مغیرین بلده را … ان ارکی که در یک کنار شهر احداث کرده بودند جمع
به صدمهٔ تیغ بیدریغ حیات ایشان را قطع کرده قلعه را خالی و به جانب اصفهان شتافتند و رجال و عوام شهر
بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول به نهب اموال و اسباب آن جماعت گشته در آخر روز نوب
کپ به … جبا خانه افتاد و آن ستاره سوختگان دیاده نادانی که هرگز چنان روز را در حیله روزگار
خود تصور نکرده بودند از فرط شادی سر از پا نمی شناختند با مشعل فروغ چنه بجبا خانه در آمده ناگهان شراره
از آن مشعل به باروت افتاده چون ایام شرارت و سیه آمده که از خاندان افغان پایدار مانده بود از روشنی
گرد و … شعله نفر متجاوز از ایشان پروانه وار را با آتش پا پرو آیاد بوجه شد

اما اشرف بعد از آنکه واقعه شکست جهان دوست عازم ورامین و دو رامین اعلام
ا خان حاکم طهران را که خلف شته با توپخانه و استعداد آدو به … از افغان جلگه آمده سر دره خوار که میان دو کوه
ه واقع و بسختی و … بشر هو … از نور مالغت بوجود دلیران فولاد پوش … این بیت … الا گذرگاه تنگ را
ه با توپخانه در جنگ دو فرز نگوه را بالکلیه انبوه خیر گرفته خود با سواران جلادت نشان در کمین کمین نشسته

غافل از آنکه پشت خاشاک راه بر آتش سوزان و شعله تابناک نتوان بست و به شیشه نامور سنگ خارا را
نمی توان شکست پس قراولان دیده بر دیده بانان تیز نظر القاء این خبر بسمع جذبه عظیم فر کرده آنحضرت بعد
از آنکه از وقوف برین حال از سمند سبک پا پیاده گشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان خزینه و نخجی دلولو برا
که یک قلعه جلو بودند فوج فوج مقدمة الجیش سمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپچیان و زنبورکچی ها را از ربط
راه راهی جنت شده و خود چون ماکوه پابر جا در آن سمت بر کمر استوار کرده به یورش برخواستند بحکم همیون توپچیان
چابک دست آهن جگر از میان آن دره تنگ به قوارع جانخور توپ برمای برق افروز زالیقا انواع جنگ
کردند و تفنگچیان پلنگ پوش شیر صولت دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گیر و دار
را گرم و با آتش فشانی گلوله تفنگ دل چون خصم را سنگ نرم ساخته آن طایفه را چون پای توانائی سنگ آمد
مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب کردند و سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه خود را گذاشته
در کمال مذلت و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف که در وراء ابی طبود فرار جمعی بمعوله فنا
مستور گشته اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ قلعه کوب را که همراه آورده در وراء ایی گذاشته بوده
حکم شکسته نوشته گریز را بجانب صفهان جسیر چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف بسید ال
افغان اختصاص داشت و کوچ و اتباع او و ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین طبود رسید آل خواست که خود را
بقزوین رساند بنابر آنکه حسینقلی خان و اعور خان پیش از وقت با مردم الکا مأمور بسمت ساوج بلاغ بودند و
تسخیر قزوین داشتند سید آل راه ورود به قزوین را مسدود یافته خایب و خاسر برگشته با اشرف پیوست
و ولد او با افاغنه رخت کشتی بنابراین قزوین گشته با مأمورین بنا را باستعجال و دفع الوقت گذاشت
و اشرف بجهت تهیه و تدارک وارد اصفهان و اولاً امر بقتل عام سکنه بیگناه کرده سه هزار نفر متجاوز
از علما و معارف و سایر رجال را از دم تیغ گذرانیده از طرف شاه طهماسب نیز باشاره والا برای تنظیم و تنسیق ملک در ارض
بقدهف و بر آنکه عبور توپخانه از راه قم و معتذر بود کوکب همیون از راه نطنز عازم اصفهان گردیدند و در منزل

قراول

قراولان طرفین تلاقی یکدیگر گشته سر و زنده از آن جماعت پی در پی بحضور میرسید باز السلام فان درحوالی کاشان با
فوج عظیم بعزم درست بود سرداران کریمان با صلابت برآورده داد جلادت طلب گشته قراولان این سمت که عدد
ایشان زیاده از پنجاه نفر نبود دو چار افاغنه مذکور در سر کوه حضور گشته چار قراولان با معدودی از دسته
بر آن کوه تاخته مسلم از میان آن فوج بیرون شتافته بشرف خدمت اقدس دریافت آری اگر گنجشک ضعیف
نایل عقاب بر ترتیب آنحضرت شود شهباز بلند پرواز نبرد و اگر روباهی بقلاده تعلیمش درآید با شیر ژیان
ستیزه شود

اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در همدان می بود جمعیت استمداد کرده بود سر عسکر نیز جمعی
نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت شایان به معاونت او در آن ساحه این دفعه دیده با نیز رفیق
عزیمت ساخته با کوکبه و استعداد تمام و احتشام ما لا کلام طریق مقابلیت سپرده در مورچه خورت سایه نزول
انداخت و ماهچه رایت جهانگشا نیز از این طرف در باغ میران دو فرسخی مورچه خورت پرتو وصول افکنده
فوجی از آن دو فرجر که به قراولی لشکر همراه آن طلیعه نصرت اثر مأمور بودند به مقدمه افاغنه بلا و
گل چین مشکین کلاله تیغ و سنان به بهانه بر کردن پیمانه عمر دلیران ساقی گشته اول کار را چون آخر بزم
مست به یک گردش میدان سرخوشان از باده تاب بدم شمشیر تابناک کرده چهار صد تن از ایشان
به خاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم به معسکر اشرف مسموع خدمت اقدس شده
از آنجا که دریای عزم آنحضرت به بحر محیط توکل بسته پیوسته و در هر راهی جسر گوهر حوصله اش سفینه مدارا
ناخدا یا لطف خدا ایکانه به لنگر تحمل بسته این معنی را از نتایج اقبال دانسته آن شب در نفس
مکان با سپاه انجم حشم چشم بر راه طلوع طلیعه مهر زرین علم اسود صبحگاهان که بیستم ماه ربیع الثانی آن سال بود تخت
از طرف اردوی کیهان پوی طبل رزم با رزمی بلند آوا و اعلام جهانگشا با دلک غرا گشته کوکبه سطوت سلیمانی
و بدبدبه هیبت سلیمانی بجانب اشرف روان و با یکدیگر کوه ها بر سر آن طایفه خاک تیره غبار خذلان و بهم
گردید چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر ایشان

جنگ بسته بود آنحضرت زر آزاده کردند که بر سر آن روی ایشان رفته [illegible] که متوجه جانب صفهان شوند که افاغنه
از پیش ده به معرکه رزم آیند اشرف چون در جنگ حماند دست به اعتماد از سپاه آن سپه برآرایا آنحضرت
کار آموز و از طریقه جنگ خدیو جهان تجربه اندوخته بود این دفعه در مقام معارضه به مثل در آمده به ضابطه
دانستی که در معامله جهانبانی دست از شهریار کشورگشا دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج خود را در سلک انعقاد
در انتظام و اطراف آن از توپخانه کوه بنیان استحکام داده توپهای ثعبان [illegible] از جای تیررس گلوله
داخل افواج لشکر رزم آرا میشد روان گشته و جمعی از [illegible] کرین افغان هم قدم سیدال بری
گذاشته بلد آنچه پرداخت آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم یاری کرده بود [illegible] و قرار جهان را در نظر
همت یکسان دیده است مقید به سمت [illegible] نگشته به جانب ایشان روی آوردند چون [illegible] باز جان
بخت پادشاه [illegible] در همتای [illegible] هر جنگ به مقتضای مصلحت وقت رویه خاص از اسلوب
علیحده است در این کرت طرح جداگانه در کار جنگ ریخته و [illegible] آرام کین را که پیاده روشن فروز
جنگ و مانند شیر و پلنگ در زنجیر انتظام حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برداشته با
چنگ و چنگال دلیری بر توپخانه روان و منافق الشان اعلام ظفر نشان را شقه گشته قول نصرت
قرین را حرکت دادند پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آغاز [illegible] و جنگ داران آتش
افغانه توپهای فرنگ [illegible] در بازار جان فروشی توپ [illegible] کلنار کار فرنگ تصور کرده در آن
آتش رنگ [illegible] غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر بدست آوردند یعنی بدون درنگ یورش
برده توپخانه افغان را به تیردستی اقبال خدیو جهان متصرف کرده با آب تیغ آتش باران شعله جهان سوز را
که سر زد زبانه آتش بر زبانها رسید فرو نشاندند و جهان باز آن عرصه کین که بزم طرح و کین دیوانه که
به جهانستانی امر و اشاره بودند [illegible] مرکب جلادت بر انگیخته از دو جانب سکندر
یاد کشند [illegible] دشت و راغ جهان چون شب در آسمان چون چراغ [illegible] ذکر و سپاه

نه خورشید پیدا نه تابنده ماه در اثنای گیرودار که شعله سیف و بارقه سنان خیره کن چشم کارزار دست اجل را
بسیلی زن چهره آن روزگار بود سیدال با فوج عظیم از پیش لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر جانب
قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب افروخته اند اما لطف باری یاری و اقبال خدیو کامگار روکاری و دلیران
چیره دست سابقه پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و به قید بقیه را مرحله پیمای وادی
وادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت اندوخته بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و دولت روزگار
خود را سیاه دید هیچ توپخانه و اثاثه را گذاشته با دل افگار و خاطر ریش در کمال تحیر و تشویش سر خویش را
اصفهان پیش گرفته در آن روز از دو ساعتی روز تا هنگام عصر دلیران قتال اشتغال داشته سر زنده بسیاری از ان
طایفه رومیه بدست آمده و آنچه از رومیه گرفتار گشته اند [illegible] دلیران نصرت شعار گشته بودند تا همی را مرخص و مورد
دلنوازی ساخته مجموع را سالک طریق وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا فرمودند چون در روز جنگ که غازیان
مشغول ستیز و آویز کار فرمای سیف خون ریز بودند جمعی دیگر از سبک مغزان نکث مایه که در بند راستی [illegible] متاع
متاع کاسد [illegible] بکیت و حرص
پرداخته بطایای مال خود را گرانبار مال غنیمت ساخته بودند به مراعات این معنی که مبادا غازیان طمع کار از زر و [illegible]
مال گران بار و [illegible] باز مانند [illegible] اندوز یکه سرمایه آفات دشمن [illegible] گرفتار کردند فرمودند [illegible]
فراوش و خیمه و خرگاه [illegible] و اسباب [illegible] که از آن فرقه بر جا مانده [illegible]
را از زر [illegible] جمع کرده در نظر [illegible] آتش زدند
چون اشرف از معرکه هزیمت
کرکه بجانب اصفهان رفته [illegible] شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با افاغنه بار برگشتگی بسته
[illegible] که در خارنها فرصت گریز یافته بودند از سرای [illegible] که بهشت شیراز فرار کردند زمان صبح قریه [illegible]
[illegible] واقف گشته شهر [illegible] با اهل محلات افاغنه [illegible] در خارنها فرصت گریز نیافته بودند از سرای [illegible]

بیرون کرده به نهب و غارت و تاراج مال افغانها مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان و درب شهر را
بسته حقیقت حال را به آنحضرت ظل‌الهی عرضه داشتند در پنجم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۱۴۲ که کوکبه منصوره عازم
اصفهان بود این خبر به عرض اقدس رسیده کس برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود مرتب شهر افراشته بعد از آنکه
خاک اصفهان به یمن قدوم میمنت لزوم همایون در نظرها حکم سرمه اصفهانها یافت در تو ظلمت عمرانات دلها
بر در و دیوار آن دیار تافت مردم اطراف باز مانده که افغان را فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از نمونه
اصفهان اسیر کرده ایشان را به شمشیر و کارد و تیر روانه ملک عدم ساخته وَلَکُم فِی القِصاصِ حَیٰوةٌ حیات تازه
می یافتند و بعد از چهل روز که اموال ایشان به حیطه ضبط درآمد شروع به سان سپاه و ملاحظه عرض لشکر نصرت بنیاد
کرده تمامی غنایم از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیرها برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفرفرجام گشته کس
برای ایصال این مژده دلپذیر و آوردن شاه طهماسب از طهران مأمور شد نوید فتح و ظفر چون به پادشاه
رسید نوای عیش و بشارت به مهر و ماه رسید چون غرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان بود که مجاری امور
میسر گشته دشمن روانه دیار گردید و نیز خراسان وطن غازیان و سرحدات آن ولایت مستغنی از بیان بود حضرت
ظل‌الهی بعد از انتظام امور به بازارگاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود شاه طهماسب تمکین
او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه طهماسب مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم جمادی‌الاول وارد
و از عرض راه به نزدیکه حضرت ظل‌الهی اقامت داشتند نزول نموده هرچند قبلاً از جانب آنحضرت راغب در رفع محل را
طالب بود اما چون می‌دانست که اگر آنحضرت فرصت زمام عزیمت به جانب خراسان نمایند اوضاع سلطنت
و مختل کارها به شکل اول خواهد بود فسخ این عزیمت اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت ابا را
بر تامل گذاشتند روز دیگر باز شاه طهماسب سران سپاه را طلب و اعاده این مطلب نموده ایشان در جواب عرض
کردند که آنحضرت تائید یافته رب‌العزت اند نه پای همت ایشان قدم در میدان گذاشت دست سرکشان
گردن فراز آن کوتاه گشته کارها مزاج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت درصورتی به عرض این مطلب مشغولیم

۲

بر واضح است که آنحضرت فرید الدهر کارخانه سلطنت بود در راه و محل را مسدود کرده و این شیفته سلیقه پادشاهیست
و عنقریب ارباب غرض و محل و دولت بار دور حرکات ملک اقتدار یافته مانع پیشرفت امور باعث
بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و دور و نزدیک خواهند شد همان بهتر که پادشاه خراسان را السعادف
و دیگران مستقل جهانم جهانیان سازند که اگر دشمن و قصوری رو دهد هر روز و درایان محل برتهادن آنحضرت
نه نماید و مجلس گفتگو از ظهر تا عصر امتداد یافته مشغالیکه نزدیک بود که نگین آفتاب از دست سلطان عصر
بیرون رود و شاه اشک خاطر زلال باطن ظاهر کرده بر زمین آن حضرت چون دیدند که این سخن به طبع اولیا
موافق و حرکت سم بدون اتمام کارها لایق نیست در مقام اعتذار و توقف احتیاط کرده اظهار کردند که
هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه نیست رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم که پای
تخت را القصاص سپرده بودیم این معنی لمحل آمد ان شاء الله تعالی ما دشمن را از آوارگی دیار نیستی کرده بوقت
مراجعت می افرازیم وقایع ایام آنکه خبر رسید که معتمدی که از دولت عثمان به سفارت روم تعیین شده بود در
تبریز بغیر اجرت اختیار کرده لهذا رضاقلی خان شاملو را عوض او بدین امر مامور و روانه مقصد نمودند
حکام به حویزه و کوه کیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند چون به کوکبه سابقا نگارش یافت که
قلیچ خان زنگنه و اغورلو خان با جمعی با موسمت ساوج بلاغ فرزین بودند و لرستان آل افغان با چندی با مطالب
کار اصفهان از ایشان اسیر سال نموده بعد از این حال شقیقین را قافل کرده با کوچ و اسباب به جانب
سلطانیه که در حوزه تصرف رومیه بود فرار نموده پس حکومت تبریز و ضبط مال فایغه در عهده اهتمام مهر
رضاقلی خان شاملو مقرر گشته حسین قلی خان به سمت خراسان و کل بیگان مامور شد که در آن مرز و بوم
از جانب سرعسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز به کامرانی و حاکم آنجا مشغول
عیش اندوز گشتند

بعد از چهل روز که حضرت ظل‌الهی عنایت به جز به کل دنیا حاصل در اصفهان

تکمیل حلقه سلطنت دارا ضه صورت نوعیه به شخص ملکت فرمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه به مضمون
مدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست دلیران رزم کوش را فراموش کرده
در شیراز تمکث و جمعیت کرده و استعداد عرب سیقلی و هوله و باقی عشایر سمت فارس و بنادر درست حضرت
ظل اللهی دوباره میان همت بدفع آن حضرت فرقه فروبسته در روز پنجم جمادی الاولی کوس قیامت غریو رزم سازی
رو آورایت جهانگیری آسمان فرسا سخت در عین زمستان از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز گردیدند
و شدت سرما بحدی بود که اگر قلم وصف شمه از آن نماید ناله بر خود لرزد و اگر دوات بذکر برودت تن دهد [illegible]
رطوبت در کاسش افسرده گردد و بعد از ورود موکب نصرت بزرغان [illegible] فرسخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت
و احتشام کرده باستعداد به مقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته افاغنه
بهیئت مجموعی به جانب قول همایون حمله ور گشته خیره گیرانه نزال اعدا که از نهیب به یادکاران جلو تقارن
بعضی کیشیان جانبازیت به گلولهای جانسوز ایشان را دور کردند این دفعه بطرف میمنه هجوم آور شده باز آتش
تنبورک و تفنگ غریو غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی
امداد میمنه شتافته به حملات زهره گداز و صدمات طاقت پرداز آتش افکنی بنیاد قرار آن گروه کرده جمعی
از ایشان از بنگاه هلاک انداخته اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایات فرار [illegible] افراخته افواج همایون
تا دو فرسخ متعاقب ایشان پرداخته فضای هامون را از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری رود
کردند روز دیگر که بیاض صبح صادق از شفق زعفران بر جبین می نمود ملا صدیق و ملا زعفران با سید آل برسم استیمان
از جانب اشرف و آزاد زرغان و اشرف اند و [illegible] خلاف [illegible] گشته جبهه ندامت را به مدلول فضل
الی الخروج من سبیل [illegible] ساعتذار رساندند از جانب [illegible] افاغنه جواب این
معروض شد که در حالتی که راه [illegible] ایشان [illegible] که اسرای خاندان خاقان مغفور را ایرانی
ایرانی که همراه برده اند [illegible] تسلیم نموده دسته دسته در حالت [illegible] سلطان [illegible] و سرکردگان
ایشان

ایشان ملتزم رکاب نصرت انتسام شوند ایشان را بنوید امان و وعده عفو ما سبق [illegible] گشته ترخیص صبح گاهان
که جام زرنگی سقف آسمان به نور درج زرین مهر تابان و از آستانه [illegible] صبح پاسفید و ماه زرد گوش محمل کش این عماری
زرنگار شد ملا صدیق و ملا زعفران محمل مهد خان علیا ستر کبری را که آفتاب سایه پرورد حفظ الهی و دره ناسفته درج
دودمان شاهی بود با خواجه سرایان سرای دولت رسانیدند و دوباره رفتند که اشرف را [illegible] خطر کرده
بیاورند اما سید آل که در روز پیش باردوی همایون آمده بود از غلامی کوچ و ولد و ملو با خود که در ارک فردای
حضور بودند آگاهی یافته همان شب اشرف خبر برده شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل خان و ابراهیم خان ولدان محمود را
با سه نفر از اولاد و بنی اعمام خود و سیزده نفر از اناس که زنان و دختران و همشیره های محمود و میرویس بودند برداشته
یافته در شهر گذاشته خواجه [illegible] را برای قتل آن جمع [illegible] و خود لنگ [illegible] را بجانب [illegible] اکبر
و [illegible] هر قدر فرصت یافته بود که [illegible] دو نفر از زوجات [illegible] یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده
و [illegible] محمود را از زخم [illegible] نیم جان کرده که بعد از دخول لشکر ظفر قرین [illegible] او نیز جان [illegible] ارواح
داد [illegible] ملا صدیق و ملا زعفران باشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطراب [illegible] قرار نکرده قرار
و فرار [illegible] موکب نصرت شعار از سیاهی گرد لشکر افغان [illegible] این معنی کرده برای [illegible]
آمدند که در عرض راه [illegible] دو نفر [illegible] ایشان را [illegible] پانزده نفر افاغنه باز گردانیده آوردند حضرت ظل اللهی
[illegible] ایشان را [illegible] و روانه [illegible] فرمودند که چون با [illegible] آمده بودند که [illegible]
کیش [illegible] و شرع [illegible] جایز نیست [illegible] در حالت [illegible] وقت عمل [illegible]
و بعد از [illegible] ایشان [illegible] با افواج نصرت [illegible] به تعاقب اشرف پرداخته به نزدیک پل فسا که در دوازده
فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون به سبب شدت ایلغار [illegible] از کار [illegible] از رفتار مانده [illegible]
بر سر دست آمده بود آنحضرت [illegible] جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل گزیدند از اتفاقات
یکصد نفر از افاغنه [illegible] مقدمة الجیش موکب نصرت کیش بودند [illegible] در سر پل

فرار از عقب ایشان رسیدند اشرف اول از رودخانه عبور نموده چونکه میسر شد محمود و اشرف وزیر بیان
افغان صاحب عزّ و شرف بود با جمعی از سرباز آن مفقودیان افغان از پل گذشته چون راه طریقت باید بود
محافظت راه و ضبط سر پل را نیز بر ذمّه خود گرفته قراولان را به جنگ مشغول ساخت که افغان با خاطر جمع از پل
گذرند سعید افاغنه از بیم جان سراسیمه و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را به باد داده و سه هزار نفر اطفال
خورد سال شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که سواد روز نامه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ
وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ بوده انداخته بدانک طریق اَیْنَ الْمَفَرّ شدند و قراولان سر و زنده
بسیاری بدست آوردند و از جمله مقتولین میاجیو بود که بعد از گریختن از عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از
فرقه گرفتاران ملا صدیق و ملا زعفران بودند که اجل با زبرقفای ایشان زده هر دو را با زنجیر فتراک دلاوران گردیدند چند
مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی ورزیدند که حضرت ظل اللهی را در همان وقت از این واقعه آگاه نساختند
در اجل بعضی افاغنه تاخیری و در مقام قراری [illegible] در حینیکه بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند
آن حضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بلا بر سر پل رسیده بخت چشمهای سرکرده اگر ادر اعبرة للناظرین
باشاره سرانگشت خنجر خونریز از حدقه برآورده و سرکرده افاغنه را به قطع گوش گوشمالی دادند کس برای جمع کردن
اسرا تعیین نموده با فوجی از جیش منصور تعاقب کرده ایلغار دهشت نفرسخی را طی کرده چون افاغنه گذشته بودند
عطف عنان به شیراز فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن طایفه
اراده عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و عیال و عشیره های محمود و اشرف را از راه کرمان
روانه ارض اقدس و ملا صدیق و ملا زعفران را با تاق گرفتاران افغان و بلوچیان و سرای خاقان مغفور که از شیراز
فرصت بردن یافته روانه اصفهان ساختند و از معجزه کامی دیده دید خدیو بیهمال که صراف نقود شناسایی و معیار حقیقت
سنج دار الضرب بلاد آنست اینکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان به سلطان فرمودند که ملا زعفران
را خوب محافظت نمایند که خود را از بدنه با اصفهان [illegible] ملا [illegible] صورت وقوع یافته

درسرپل

در سر پل رودخانه سبب که مجبوبین مغلوبین فالله اصفاد عبور میکردند ملا زعفران برای رفع دل
خاکساری خود را سکندر زبان با آب اندوخت و آتش سرکش حیات را تسکین داد و بقیه از حصال تا صفاهان
رسانیده در سید آن نقش جهان بفرمان شاه طلب کردن زدند و از علامات تائید اقبال که مختص آن سپه
بر جهان آگین (?) خدیو بیهمال فال شیراز است که در ایام توقف در آن بلده جنت مثال روزیکه در استقبال سواری
و عبور دهر ورکوکب منصور بتکیه کلاه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاد در مزار برای سس
آمده کار بدیوان آتش اقبال کردند سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج رسم
ست تو بر فتنه جمله ترکستان بر چین زلف تو ماچین و هند داده خراج دهان شهد تو داده بارخ خط لقا
لب چو نوش تو برده رونق مصر زواج پس رواج من او را آتش داد و بقیه دریا آب و پنهان شاه چراغ امر به نثار
فرمودند و از جمله درایات ایام تو فقط بگه چون همیشه از مبادی ظهور دولت علیه گورکانیه و صفویه فیما بین اساس
دوستی استحکام داشته در ایام فترت ایران که روی داد در روم [illegible] و هر طایفه مصدر مخالفت و حکم
فرصتی شدند از جانب این دولت ابد پیوند امری که مخالف اتفاق باشد به ظهور نرسیده محمد علیمردان خان
شاملو را برای تبلیغ فتح اصفهان به سفارت تعیین و روانه هندوستان و در ضمن این مطلب اعلام کردند
از آنجا که در این مدت افاغنه قندهار نسبت به دولت [illegible] کمال مخالفت ظاهر و [illegible] دهای متواتر
کرده اند تسخیر قندهار پیش نهاد خاطر شد و از طرف کابل جمعی به سد راه جهت فرار آن مامور گردند
چندی سرزمین شیراز از فر قدوم همایون رشک خوبان چگل و طراز بوده با نسق و انتظام امور مملکت می پرداختند تا موسم
زمستان انقضا یافته خورشید جهانتاب از زیر پرده سحاب [illegible] و [illegible] عرش از کرسی [illegible] بوان
بهار خرامید چون مادّه دشمن تنده بود و فتح فارس نیز میسر و حال اختم آمیز دیده هر چند عزیمت خوانین در خاطر اقدس
تصمیم داشت اما اگر از سمت کرمان بر می گشتند چابان وراه چول را چندان غله و ذخیره که کفاف اهل اردو گردد از
خوبی [illegible] موجود نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند بسبب طول تطاول افغان و عبور در کوکبه شان

احتمال وقوع تحلیل دوباره با ما الجی میرفت و این سخن را حوصله مروت بر نمی تافت و از دولت روم نیز
جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان بر ضا قلیخان ایلچی داده نشد و در هجدهم ماه شعبان بعزم استرداد
ممالک عراق متوجه نهاوند و همدان از راه دشت ارژن و کازرون روانه گشته در سلخ ماه مزبور باشت
نیز اعمال نوبندگان معسکر جاه و جلال عز ورود ارزانی گردید

در شب غرهٔ فرخنده فرجام خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم

از ربان خانه حوت به شبستان حمل علم افروخت آسمان از برای بزم کوتل از انجم و اختر بقدح و ایمن احمر
حاضر ساخت هر یک از سران و سروران به خلعتهای فاخره بر و دوش را آراستند و غنچه نشاط
سر از زر نوروزی کرده بجام جای بوته زار رنگین قامت خویش برآمد در آن عرصه دل فروز معسکر
رایات فیروزی گشته از آنجا عازم بهبهان و در سرحد حویزه ... اعراب ... کوه گیلویه ...
ملک ... سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نموده ... معتمد الممالک نیز از جانب شاه طهماسب وارد
دورازای ... افسر مکلل ... برای آنحضرت ... خلعت بجهت ... نصرت پناه
رسانیدند که شاه طهماسب ... اشرف ... ملا صدیق و ملا زعفران ... ایلچی ...
فرستاده بود در خصوص ... آنحضرت ...

شاهزاده رضا قلی میرزا ... مصاهرت ... در وقت که معتمد الممالک ...
میرزا ابو القاسم کاشی نزد شاه طهماسب ... سلطنت ... خاقان مغفور
بجهت شاهزاده خواهش ... پیغام دادند که چون غازیان ... در این دولت ... خراسان
از ممالک سلطنت موضوع ... بطرف ... مرجوع کرده ... خراسان ...
ممالک شاهی خواهد بود ... کوکبه اقبال ... بر ... وصول ... دولت
آن ولایت را با ابو الفتح خان خویش محمد علی خان ... رجوع فرمودند چون سید شوشتر که از جانب

ش نور

نح بور زو الاکنف بود به سیلاب ... یافته بود ... که ... اسکندر ... آن
پرداخته ... ایشان ... اندیشه ... خزانه عامره ... چون از
طایفه عرب ... سپاه عجم واقع ... خراسان ... را رخصت انصراف
به مقر ولایت دادند بعد از ... محمد علی خان بلوچ که از طرف ... بایلچی گری روم رفته
بود در ... مقدمه استیصال دولت افغان را شنیده ... فرمان ... اثر و نامه و نوشته جات را
از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان دولت برای اشرف آورده بود ... چون از دریا
درآمده بود به غایات خاص از ... کوه گیلویه ... طغیان ...
نفرمان ... ترتیب یافته ... آن ... از آن رود ...
از ملک ... کوه گیلویه ... حویزه ... طایفه
هر جا که ... خالف بودند ... سیاست ایشان پرداخته و حکام ... ولایات منصوب گشته ... از آنجا
... حسینعلی خان زنگنه که ... حدود ... کلپایگان ... مامور بود
حکم ... کرمان شاهان ... از راه ... مامور به تسخیر
کرمان شاهان و عازم اصفهان ... در همان منزل معتمد الممالک و میرزا ابو القاسم کاشی از نزد
شاه طهماسب برگشته ... والیگری خراسان را رسانیدند ... ممالک خراسان ... ولایات ...
... عراق و خراسان ... مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت ... هر چند که ...
از ... سلطنت و والیگری ... تکلیف غازیان ...
اهل خراسان که ... دولت خداداد ... دادند
در ولایت مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت ... علی ابن موسی الرضا رواج یافت

چون در ورود جواز

از جانب رضاقلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت قیصریه بنا را به تعلل گذاشته و جواب صریحی که از آن
ذره فایده ای گرفته شود نمی دهند و بعرض رسانید که رومیه بنای تحاشی و تا زود ست لطائل بیجاب عجز و از
کرده اند بعد حضرت ظل اللهی توکل بایزد داد گر و از آن منزل استفتاح کار کرده و از اول شب با یکه تازان جلادت شعار
بر مرکب صبارفتار سوار و در نیم شبی ده فرسخ ایلغار کرده هنگام طلیعه فجر که لشکر ترکستان در دو سپه داری خدیو خاور
شامی بسپاه شب تاختن آورده با بیضه ظفر پرچم با طلیعه امر صبحگاهی توام انگشار گشته رومیان وقتی سر از خواب غفلت بیدار
شدند که اجل را بر سر بالین و سپاه بلا را حرمای جنگ کین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه بود چون جمیع اهل ایران
مغلوب والوس خویش دیده بود با ان خیال خام عرصه جنگ و انتظام آراسته بعد از اشتعال نایره کیر و دار شکست و به جانب
همدان روی هزیمت نهاده فرار و بعد از نفر متبوع و ازان گروه با چند نفر از پاشایان و روس بیگلربیگی را گرفته در میدان
سرداران بر او رحم بود بر ندعرصه شمشیر و جمعی کثیر زنده و اسیر گشته اموال و غنایم بسیاری بدست دلاوران ظفرنشان در آمد و
الولایت از وجود رومیه تخلیه یافت
بعد از آنکه نهاوند بحیطه ضبط امنای دولت ابد پیوند در آمد بسمع اقبال رسید که تیمور پاشای ملی حاکم و خانان پاشای
والد سلیمان بیه که از دولت عثمانیه حاکم سنقرج بودند با چند نفر از پاشایان عظام با جمعیت قریب
سی هزار نفر از توسرکان گذشته به عزم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل اللهی که منتظر این قسم بشارات از
عطایای ایزد وهابی بودند فی الفور بهم عنان ظفر و همرکاب فتح و نصرت بکار پادشاه آنرا ذکر رایات آفتاب اعلام نصرت پیرو از گشت در
صحرای ملایر که مکان مسطح نمایان بود سپاه عساکر رومیه نمودار شد خدیو یکجال موافق ضابطه دقانون که در گیر
داشت سپاه منصور را دسته بدسته قرار داده قول همایون را بالقوه وجود میمنت نمود و از آن سمت رومیه بر جمعیت خود
به سه قسم انقسام داده پای جلادت پیش نهاده رایت عرصه کارزار و نایره فروزچوب آتش جنگ افروخته شد چون
رود آب در میانه فاصل بود از هر طرف تفنگ آتشین فشان با هنگ رود کوم سرد و به شعله آواز خروش سوز
حیات جمعی از ایشان همیکه بازار گیر و دار گرم شد مسمی به ضیعه قرین از آب گذشته با نیاره دلاوان بجانب حمیره

او به طعمه

رو به تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت به شمشیر جنگ بیگر دند سر دموی جوانان از خون صورت پیران خضاب کردن
گرفت و نهال پیر دلیران از سکوفه های شکوفه های شکاف جراحت گل صد برگ گلشن مصاف گردید به نوعی بهادران
جانبین بیکدیگر در آویخته که علم داران بضرب دست دلاوران آن از پای در آمده علم نیزه رکاب قدس نگون
سار و بقیه رومیه را پای ثبات در قرار جای رفته نامی با بی عرف دو دواب و اسباب خود را ریخته بجانب
کوه که در چنین روز اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کرده کالت گریخته بهادران خراسان
که کوه و بیابان و بحر و بر ورش اسب برق عنان صرصر جولان الیالی یکسانست سنگلاخ ان وادی پر نشیب
و فراز را خار ادحریر چینی و طرز ادرنبه آغشته تا توسرکان هم و حوالی همدان آن تعاقب الیشان مرکب دلیری برانگیخته
چون اسپان رومیه در کام نهنگ در اصطبل فربهی پرور دو خواب سعادت و مراکب برق تک دلیران ممه
کوه پیکر و صرصر نژاد بودند با این جهت اکثر رومیه در کام نهنگ شمشیر دلاوران ظفرقرین کشته فوج عظمی عرصه شمشیر
ابدار و جمعی دیگر با پاشا می شهر نفر رود و چند از پاشایان معتبر ایشان زنده گرفتار گشته غنایم بی شمار و
اسبان قوی هیکل با دیر رفتار گوزه الکتاب در آمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان قصبه توسرکان مقر الویه نصرت
اقران گشته بهادران لشکر سرو زنده و اسیر را فوج فوج عرضه پایگاه بنظر رسانده مامور وجود ابر عطایا گردیدند روز
دیگر که موکب جهانگشا ز پیرش نهضت بود به عرض اقدس رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایه زنده گی را
نقد خود دانسته با عسکر رومیه سپاهی دیگر دیده به در رفته پس موکب فیروزی شان از توسرکان وارد همدان گشته
جمیع اسباب و پاشا و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود به حیطه تصرف ضبط در آوردند و ده هزار نفر اسیر را
را اسیر کردند که رومیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده در موقف فرصت بردن نیافته بود در ایمان سلیم
نفس تعیین و بمکان راجع و ان اعضاء را از آلایش لوث لکه ه بیکار گان و دست تصرف منجذه ضایع گرده
هر شخص که روانه او جان خود گردیدند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم اقدس و فرط حمی شد از

از همدان تا سفندج که پنج فرسخ مسافت است در یک شب طی کرده از همان راه نزد احمد پاشای والی بغداد شتافته اکراد اردلان
در حین عبور او سر راه بر وی بر بسته او را گرفته پانصد نفر بر وی زده از ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولان
با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان دربار عظمت و شأن گردید و دیگر سفندج نیز از ملاحظه این حال ترک
سفندج کرده ولایت را خالی و از آن بوم و بر رفع آثار بد نهاد کردند بعد از پنج یوم که همدان مقر کوکبه غرا احتشام
شده بود خبر رسید که حسنعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که اندرز جود به تسخیر کرمانشاهان شده بود بعرض والا
رسید بتبع این مقال اینکه حسنعلی خان زنگنه کوهستان تا ستیغ امه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان دور
دو فرسخی قلعه ماجره پاشا ناحی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه به مقابله پرداخته بر حسنعلی خان فایق شده جمعی از زنگنه
و کلهر را که عدم نمودند بمجرد وصول این خبر توجه بجانب کرمانشاهان برافراخته و فوجی از دلیران عسکر ظفر غازی
بر رسم منقلای یک منزل پیشتر از موکب همایون روان گشته و چون پاشا به محض شنیدن آوازه نهضت رایات مسعود
و قورخانه و اسباب خود در ارکینه بجانب بغداد گریخته حسنعلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را به حیطه تصرف در آورده
چون تنبیه کار را اذربایجان کنون ضمیر جهان لمعان بود از استماع این خبر از همدان آبا الان حرف تمام عزیمت
کس فرستادند که در کرمانشاهان بجای قلعه جدیده که ذکر شده از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم گرفته
امور ولایات را منتظم ساخته سرشته دفعه قدیم را خراب نمایند و [illegible] امر والا به غرض نفاذ پیوسته بود که حاکم [kabir?] بنوعی
دولتخانه و اره را از معارف [illegible] کوچانیده و در حوالی اصفهان سکنا دهند در این اوقات که آن طایفه
والا را دور دیده با استحکام جا و مکان مغرور شده از روی نادانی در ادای [illegible] نافرمانی کردند بس
حکم والا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگذاری بودند از اسب
و یراق عاری و بعضی از رؤسا را که سرکرده آن راه فرمانبرداری بودند مقید ساخته به پیر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد
از سیلغی ترجمان بعوض دولتخانه و [illegible] از روسای آن جماعت بقتل محل مزبور نماید و چون طایفه مزبوره جزئی در این
مدت با افاغنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و [illegible] نهب و غارت به ظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان

برای تنبیه آن طایفه جمعی مامور شده قلع و قلاع آن طایفه بر وجه بلیغ آمد در حین حرکت از خراسان فوجی از طایفه
ترکمانیه گوکلان مع سهم ملتزم رکاب نصرت نشان شده از آنجا که آن جمعیت هرگز متابعت پاس و تحمل انفار شاق
از راه خودسری گردن اطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم نافذ الارکان باش شدید البنیان ظل الهی را
خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده بودند جمعی از ایشان بجانب دشت فرار کردند هرچند که وجود آن طایفه
و عدم ایشان در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار لیکن چون تهاون آن حضرت از جمیع آنها باعث
مورث فساد کلیات می شد و درین حرکت از ایشان بر خاطر والا خطیر آمده طوفان نام قاجار را با فوجی
بمفاد ارسلنا علیهم الطوفان به گرفتن ایشان و متصل بر نور در هوای خاطر پاشایان دو چار گشته بمفاد
فاخذهم الطوفان وهم ظالمون درباره ایشان بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان بغایری را
روانه ساختند که سه چهار هزار نفر از چریک و ایلات و نواحی استرآباد و نواحی صورت جمعیت داده اکراد زنگنه
دشت با افاغنه هرات نافرمانی بنظر سور رسید بنابر رای صواب نمای ظهیرالدوله ابراهیم خان سرآمد خدمت به تقدیم رسانید
پس کیفیت الولایت را محل نزول موکب ظفر آیت ساختند و به ضبط و ربط امور و نظم و ترتیب لوازم و مداخل
پرداختند

بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد هوس تسخیر تبریز از خاطر
شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب تفأل فرموده بودند اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
در غره شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۳ رایات گیتی گشا از همدان به عزم تسخیر آذربایجان و از راه سنندج گشته هم در آن منزل
ملا عمران نامی از جانب حسین علیخان برادر محمود و از دو عریضه نیاز آورد که آنها مشعر اظهار اخلاص و استدعای حضرت
اولاد [illegible] محمود که در شیراز گرفتار شده بودند به نظر اقدس رسانیده و خبر قتل اشرف را از این نقطه دیباچه صحیفه عرض مطلب
گردانیده برگشته روزگار از شیراز به مرحله پیمای وادی فرار شده بود و بجانب لار رفته همه جا در قائم نموده و متوکل در باب

سمع عبور آن طایفه غرض صدور یافته بود اهل قلعه لار در بروی آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از ترس و بیم
در جا مقیم نگشته از راه بم و سمار نایین و سیستان به سمت شیراز رفته فرار و مردم قلعه جات مزبوره هم جا بجا
امر خاص مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای ثبات ایشان را به سنگ مدافعه لنگ می ساختند
اشرف چون به سمت قتل محمود از زنده بار کناره جو بود و از کنار میرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد چون از این معنی
آگاهی یافته با جمعیت کامل از زنده بار رو آورد و قریه کلی بس اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی به طلب او
تعیین نموده ابراهیم به تعاقب مخصص به وادی مستقیم ادا ایلغار کرده شب در سیاهی ظلمت به برز و کوه که در سمت
سقلای بلوچ واقع است و نزول اشرف در همانجا اتفاق افتاده بود در آورده گشته اشرف باز به بقای
حصیر زده بدر رفته و ابراهیم مذکور هم متعاقب او می پرداخت تا اینکه به تفنگ حریفای ملاقات گشته بمنجنیق بلوچ
قبیله بداماغ اشرف میرسد خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم خان دویده ابراهیم نیز به تیر دستی تفنگ را نالچه
نموده عقده را که در دل تفنگ گره گشته بود دل بسته اشرف حواله داو از دایره هستی ازاله کرده از آنجا سر او
به علیاحضرت مکرمات خاقان مغفور بهمراه بر کرده بقندهار رسید بعد از ورود وصول عریضه آن جواب
حسینیان بدین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزاده کامکار مکرمه را روانه نماید بهر آئین باز حفظ خواهند یافت
و مزبور وقایع آنکه در ایام توقف رایات همایون در تبریز از ترتیب لشکر از افاغنه و در جنب لسمت لار فرار کرده بودند
فرمان استمالت از مواقف اقبال بانی ایشان مقرر و مرقوم شده بود که از روی اطمینان و اراده دربار عرش نشان شوند
آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار آیلات و قوچ صوفیان خرج باز یافت و در جا دست می یافتند
به لاحق السلطنت سینه خراش و اموال ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکرده اند و بدین منوال از آزار و مردم رنج
گذشته در حوالی ولایات بختیاری به پیر محمد خان حاکم جام که محصل جمع آن جماعت بود برخورده چون فرمان مطاع که
حرز اهب دولت و دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشت پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته آن
طایفه به خاطر جمعی گذشته خود را به قلعه جات رسیدند چون قبل از این جمعی به تنبیه ترکان در دره جز تعیین شده بودند از

دولت این معروض حضرت والا شده چند فوجی را به معاونت مامورین و قلع و دفع محصورین روانه ساختند

در جنگ صفا

افغان زمانه افغان به مرکز دایره اقبال شده خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و عبدالرحمن پاشا حاکم کردی با اتفاق پاشایان آن سمت
در قلعه میانه دو آب که مابین ارم و ارم واقع است جمعیتی عظیمی مجمع منعقد ساخته اند و به تحت آن سمت استقلال دارند
خداوندگار بنه و اغروق را در قلعه همان مکان گذاشته طرف عصر از منزل مذکور سوار و با دلیران خونخوار ایلغار رو
به سمت دو فرسخ طی کرده به مقام ... در آن کوکب مسعود نگار ... خانه قزل اوزان که آرام گاه تیمور پاشا و عسکر
رومیه بود واقع شد و از آن طرف رومیه نیز از وصول منصور مطلع گشته به تسویه الوف و تسویه صفوف پرداخته بود
منصور پیش آمده هر قتال که کلوی افروختند ... گشته ...
پای ثبات رومیان از جا برداشته بدون ملاحظه و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند دلیران ظفر ...
... ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و جمعی معتبریان ایشان زنده گرفتار و اسیر گشته
و اسباب رومیه بدست آمده ولایت ... بلاغ کردی مراغه داده ... خیمه ممالک محروسه گردید
روز دیگر بنه و اغروق اردو به معسکر والا پیوسته عساکر منصور سر و زنده رومیه و دو ضربه ... گذرانیده
مشمول عطایا گشته بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون گردید بعرض والا رسید که جمعی از عساکر رومیه
که بسرکردگی تیمور پاشا بدر رفته اند چهار فرسخی مراغه به سمت قراآغاچ آمده اند موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رویه
طلوع اشعه لوای جهانتاب به سمت قزل آغاچ تا گشته بعد از طی یک فرسخ مصاف کرد عظیمی که انان رومیه
بودند از دامنه کوه سرجان که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافته حضرت ظل الهی توپچیان همایون را با جمعی از تفنگچیان
در آن مکان گذاشته خود با پیاده چار ... دلیران ... گذار بعزم اینکه بر سر راه بر آن گروه گیرند از مراحه که مقصد ... است
... آگاه گشته معلوم شد که گرد سپاهی دو فوج است که یکی از سمت تبریز ... و فوج پیشتر نمایان ... دلیل ...
حضرت فوجی از دلاوران گزین را به تعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه دلاوران و تفنگچیان پیاده به سوی فوج آخر

سه تن از سفرای ان فرزوران خبر رسانیدند که کرداول کرد از مصطفی پاشای حاکم وتر تزو لعلکچی اقاسی و جمهور پاشا و سایر
پاشایان است که در ابتدای بهار از تبریز رخت کشیده از راه صوفیان عازم فرار شدند و کرده تا از بقیه لشکر روسیه
است که بقدر سی هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند و بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته سپردند
دلاوران دو سه بدرگاه روانه بودند سبک عنانی پادپا بان برق جولان خود را بان فوج رسانیده جمعی
از ایشان را عرضه تیغ خون فشان ساخته ویرانه که در ظل رایت رزم آرا پیکر جنگ و جنگال جمع گون فوج دویم تبریز
کرده بودند بدستور سابق گروه نزدیک شده بجهت تقاریب جانبین آن طایفه تاجی زنان و لوای خود را از آنجا که همراه
داشته از بیم جان خود را انداخته کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیده و دلیران ظفر قرین نیز اطراف
ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان ... و از ... بقالب قلب الله ... زده ... و بت زبر گشته دامن کوه
مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساخته و سوای مقتولین که عدت ایشان افزون از حوصله قیاس و تخمین بود ده هزار
نفر زنده بازمان خورسکر و اسرای ... منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور به تصرف درآمده سعد و دی از ایشان
کوی سر خویش بر ایوکهان و دشت بازی از میدان هلاک ... برون بردند ... شام که سلطان ... جهانگیر تیغ
درخشان شجاع را در غلاف ... از معرکه سپهر ترک مصاف کرده قریه مهمان که در آن ناحیه واقع است ... موکب نصرت
نشان گشته نواحیان رضا ... و ... کیوان ... به جمیع اوقات اسرا فرمان یافته ... را سر جمع معدودی داده
که شهر تبریز با طلاع ایشان ... اولیای ایشان رسانیده ... زرند که از هر دو ... چشم بد با ... دست
بذیل عفاف ایشان واقع شود پس روز دیگر که ... محرم بود ... لوای جهان ... نهضت ... تبریز ...
و از مؤیدات اقبال اینکه رستم پاشا که از دولت عثمانیه حاکم شتر و در آن نواحی بود با فوجی باعث مصطفی پاشا
تبریز گشته در ... چند نفر برای ایصال این خبر ... روانه تبریز ... چون ...
با طوایف سپاهیان محفوظ بودند و ... تبریزی ... لشکر ... ده متعرض شده
بودند و ایشان ... رستم پاشا را ... پاشایان ارکات شده

بود و عسکر ... در خارج شهر با ... ~~... جهان گشته ... الطرف~~ دو چار و با جمعی که همراه او بود
کرده ... خدیو ... را ... وزیر ... که پاشایان و معتبرین بودند به قلاده ...
احسان گشته ... الطرف ... کسی ... نه مامور شدند و از آنجا ... کوه ...
فو ... در دهان آتش فشان را که در ... رویه ... اند بود ... ابراهیم پاشای
وزیر اعظم بتوسط ... پیغامات دوستانه ... صلح و صلاح ... ان ... صلح
سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض ... رسید ...
این که ... تبریز ... در تصرف ... سرعسکر مصطفی پاشای ... عبد الرحمن پاشا ...
... ولایت از دولت عثمانیه ... که عبارت ... باشد ...
الحال پاشایان ... طایفه ... و ... قیصری با جماعت ...
کرده ... سرعسکر کرده بودند بعد از تسخیر اصفهان که ... خان ... از جانب ...
بطلب ولایت ... سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم ... موکب ...
ظل الهی ... بقبول مصالحه ... ولایات ... طایفه ... که ... زمین ...
... تیغ ... قطع ... ولایت را ...
... جهان ...
... دولت ...
... السیف که ... کشیده بودند
... وزیر اعظم ... دولت ...
... بعزم ... گشته ... قیصری ...
که در ... و ... بود ... عظیم در ... پادشاه وزیر اعظم

ناچار برای تسکین نایرهٔ شر و شغل و ارکان پرتوش عزیمت سفر زده باشیون برگشته و چاره جویی دفع ان فتنه وکر
گشته چون کوشش بی فایده بود پادشاه برای استرضای اهل فساد در آخر به قتل داماد نیکو رها دستداده وزیر اعظم را
به جبهٔ هلاک و بر بالای عرابه انداخته بیرون فرستادند فردوسی چنین صحت آیین کرده دهر نه لطفش بود
پاید ز رو نه قهر نه پرورد کس را که آکنده ست که در چهر نرمست و در کین درشت باو صف این معنی باران
لطایفه ترک رزد جام و رفع الجوم و عام ترک ده سلطان احمد خان را خلع افسر سروری را تارک سلطان محمد
خان برادر او سجد القصه پنجر و شهر تبریز از دست ظلم رویه عالیها سافلها یافته بود مقرالویه دولت
گشته به ابادی سرهای خراب پرداخته و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر اقدس تصمیم داشت که در تبریز
صفر چاپار از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود وارد و خبر آمدن افاغنه هرات را
به سرار ارض اقدس و وقایع ان سمت را به عرض مقدس رسانیده سبب انصراف کوکبه والا گردید

سابقا در ذکر
واقعات هرات سمت گذارش یافت که در ایام سفر هرات بعد از وقوع حیرات و الله یار خان
جهت دار المالی ملتان به ولایت و سکم گشته عطف عنان فرمودند و بعد از نهضت رایات نصرت آیات بجانب عراق
و آذربایجان حسین خان غلجه که در قندهار بود و استقرار داشت چون چهره درستی ساعد این دولت را دیده
و حی دانسته که تمیز نایف داشت ایران پدر و با ذراو بوده اند بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفهٔ ابدالی
از در کارسازی در آمده ایشان را به مخالفت ترغیب و انجماعت را نیز وسوسهٔ او ماثر افتاده هوس تسخیر
ارض اقدس از گریبان ضمیر ایشان سر برزد و الله یار خان بنابر استماع فتوحات متواتر از روی عاقبت اندیشی در سعی
بر خاطر گذاشته با از جاده پیمان منحرف نمیخواست باین جهت ابدالی از وسر گران گشته در خرج وکس بطلب ذوالفقار خان
حاکم فراه فرستادند و او نیز به قصد خلافت از فراه برآمده وارد ناحیهٔ هرات و الله یار خان نیز در مقام ممانعت
برآمده ده صفر قتلی در میان افغان بهم رسیده سه ماه بر این منوال نایرهٔ آشوب در هرات اشتعال داشت تا

الا انکه ذوالفقار

۲

ذوالفقار خان غالب آمده در بیستم ماه شوال سنه ۱۱۴۳ داخل شهر و الله یار خان با کوچ و اتباع خود روانه قلعهٔ مارو چاق گردید
پس طایفهٔ افاغنه از حقوق عنایات ظل اللهی چشم پوشیده در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را به حکومت هرات
بعزم تسخیر ارض اقدس اعلام لوای اقتدار کردند الله یار خان نیز کوچ بر کوچ و منسوبان خود را در قلعهٔ مارو چاق گذاشته
باموده و دیگیلی خان حاکم سرخس و بعضی حکام و بیاقیه که با و اتفاق داشتند سه روز پیش از افاغنه وارد ارض اقدس گردیده
از جانب نواب ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام ضیف و مراعات تمام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر حضرت
حضرت ظل اللهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و به مقتضای اسرار مغیبی نادیده و ناشنیده ز سرایر خبر
با خبر بود ندیقین رسیده آنکه الفرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ تسخیر خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر
اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت شان روانه خراسان و همه آن نیز بجو یکه سبق ذکر یافت باقرخان
برای جمع آوری هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشته که در حین ضرورت به عسکر ابراهیم خان
روند و نیز فرمان والا به نفاذ اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن
به آن قلعه داری گذاشته از مساعدت اعراض ننمایند اما ذوالفقار خان با شش هزار نفر از افاغنه روانه زاویهٔ خواجه
ربیع بار نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کرد ابراهیم خان خبر و رود ایشان را عرض نموده پانزده روز بر روز بست
به قلعهٔ ابواب قلعه داده کردوفی کردند تا اینکه این مقدمه در سنکا میکه سفندج مقرر کوکبه مسعود بود معروض
جلال گشته حکم در باب میان و تاکید و سفارشات اکیده بعمل آمده اعلام اکرم شد که بدستور از روی هوشیاری
مشغول خود داری باشند که ان شا الله تعالی عنقریب بتبریز و روسیه را از آن مملکت بدر کرده خود را بان گروه
میرسانم و مقارن وصول این خبر باقرخان نیز با چریک و تفنگچیان پرونه وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با و صف
اینکه از وج سما خاطر ظل اللهی در باب امر قتال مکرر بخطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده می دانستند که
که کلام آنحضرت مظهر آیات وما ینطق عن الهوی است به تحریک بعضی از موافقان مقرر و ویر عنان توسن طبع
عسکر سپاه منصور را بر داشته و از دو فرسخ روز مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوکبه رنگین رایت حرب افراشته

افاغنه نیز نیفا به پرداخته در تپه های کیرودار باقرطان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود زخم برداشته فوجی از پیادگان که
... آه و رسم جنگ بودند دل از دست داده روی برتافته ابراهیم خان با چند نفر سوار که با او بود که ایشان را برگرداند
تفنگچیان دیگر که در پیش سنگانه سیر بودند و آتش گرم کرده بودند حرکت او را حمل بر فرار نموده دانسته سررشته جنگ را
از کف دادند لشکریان نیز ضبط عنان خود داری نکرده رو به هزیمت نهادند و در آن روز ستوره سپاهی
از مرکب بستی جاپو کشته جمعی از پیادگان نیز با اعضای مجروح و زخمناک خود را به چاه مواه انداخته جان به گلگون
وجود خود را به ماتم خویش آراسته و تا مدتی توپخانه و نقاره خانه به تصرف افغان درآمده خان به مشهد مقدس تحت
و این واقعه در سیزدهم محرم سنه ۱۲۳۳ در دشت صحرای علم دشت و ارکان مشهد اتفاق افتاد و بعد از ظهور این سانحه حضرت
اکبر چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض ننموده شاهزاده رضاقلی میرزا این مراتب را بر وجه ... معروض
کامکار رسانید چون حضرت شاه طالب بنا بر امرای بیهوده رای نکرده بر زبان جاری ... که موافق عهدنامه انجام
امور عراق و آذربایجان بر ذمه امنای دولت و انگلستان ... دولت انگلیس که در ایشان احتیاجی نیست و یک دفعه
در مکتوب خود نیز بایین معنی تصریح نموده بود لهذا حضرت ظل اللهی امر خراسان را اهم و پیشرفت آن را عهده امرا لازم
دانسته به تدبیر ایشان مصمم گشته مصحوب چاپار سریع السیر به شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار رستم قلعه داری
پشت بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار با دلیران آن نصرت شعار
مانند مهر گیتی فروز ابلق شب و روز در اسبه مرحله پیمای گشته لب در وقت عظم به روز کار امیر سیم پیش ... را با بالت
تبریز خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و غنایم و ذخایر روسیه را که در قلعه تبریز مانده صد هزار
تومان سبتی و زر و ... و عنایت و مقرر فرمودند که جمعی از ایلات ... رو مقدم و ترکمان را کوچانیده در تبریز سکنی
و لشکر هزار نفر جوانان کارآمد دیده در سلک ملازمت التزام خدمت آید و حکومت هر یک از ولایات را اللفرامی
را احکام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق به شاه طالب دانسته در خدمت گذاری دولت
... جان و جان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان بودند سوا و الاغ و کوچ

داده

داده کوچانیده در ولایت خراسان سکنی دهند و دو ... و هزار خانه وار از ترکمانیه در ... روز از جمله قاجاریه
بد و هزار خانه وار قرقلو بودند که شرف ایل با آنحضرت داشته و چون سیاب و گو ... که دیرا یاقت یورت
قدیم و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از این طایفه بودند با مردا آقا کوچانیده در ارض اقدس و تتمه را در کلات
سوا داده اند و قریب به چهل هزار خانه وار دیگر از ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات سقز و ... طوایف مختلفه
بودند که بدستور از نبارانده ارک دیده در ممالک خراسان توطن و سکن و مکان و ییلاق و قشلاق تعیین
شد

بعد از قبض و بسط امور و بست و کشاد کار نزدیک دو دو ربیه و اقروق را گذاشته با یکه تازان عرصه کین عازم
خراسان ایلغار منشی کرده بدون مکث دو زنک و آرد و قزل ... گذشته در اینجا چاپار از ارض اقدس وارد و خبر رسانید
که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه بودند که حال مرتکب این کار پامال از خیام کین شمشیر بر روی این دولت کشیده
دست این را که بیرون میکند پس به شرار ... شرارت دود و زرباد فرمی ... مزارع و خرمنهای توابع مشهد را در آورده
نوعی تاره پیدا افروخته که نزدیک شد از شراره آتش ان شور خرمن ماه و دسته سنبله و انبار کهکشان
خوشه پروین و مزارع سبز چرخ برین را در گیرد و به همه جهت سعی و بکر و زر در حوالی ارض اقدس بکنش عهد بکشا کرد
بعد از اظهار حال لنعی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد
قزوین و آنچه عراق و فرق مختلفه از قشون بود سوای طایفه خراسانیان که راجع کرده مصحوب محمد خان ترکمان نموده نزد نایب
طاب فرستادند که با مرونی اعیان حضرتش خدمت کند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد نامی از جانب سلطان
احمد پاشا و الا جاه روم برسم سفارت بخدمت والا روانه شعر به اینکه اندوستی اظهار محبت جو خیزد و این جنگ و آشوب
کدام است مقصود و اینکه باین تقریب اوضاع و احوال علیحضرت ظل اللهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع
شوند امر و الا بنفاذ پیوست که همراه از العجد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرکردگان افاغنه در جوی
با رونای در بحر از در راستمان درآمده بشفاعت الهی سلطان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بود و بعد از

ناد

از استیصال روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده بود جبهه سای شده سعادت قرین گشتند و نیز آن روز مکان
نزهت آیین مقر کوکبه عز و تمکین گشته از راه طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه یموت دشت قبچاق پیشه
طریق تمرد و نفاق سلوک و ترکمانیه کوکلان که در حدود گرایلی ساکن اند در تقدیم خدمت و دادن قرار بان
همدان به یکجو بکه سبق ذکر یافت برسم قربان بری بتروک میدانشد از منزل مزبور تجدید منازل گشته چهار هزار نفر
از دلیران نصرت نشان از راه بسطام موکب جهانگشا زینت مازندران شقه گشای اعلام ظفر فرجام و مقرر شد
که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استرآباد بر سر یموت و ایشان از دهنه گرایلی بر سر
ترکمانیه کوکلان چپاول انداخته که تا حشر هر دو طایفه در یکدیگر و از اتفاق افتاده اجتماع نتوانند خبر یکدیگر رسانند
پس کوکبه منصور صبح روز مذکور از آب اترک عبور و مکان مشهور به صبا در اجلوه گاه سکته سپاه منصور ساخته معلوم
که در روز موکب شریف باشرف مازندران الطایفه بتوسط ترکمانیه اعرچه که در میان کاله دریا سکنی دارند از توجه
رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوه و جماعت کوکلان نیز بطرف آله داغ و بیم بار فرار کرده اند پس معاودت بآسترآباد
کرده فرامین مطلعه بسکنه بعموم سرحدات خراسان نوشته شد که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع دیده و ایشان
و ایشان ذخیره را از کردن غله و ذخیره ممنوع سازند در غره ربیع الثانی از آب اترک گذشته از کنار دشت
و حدود دومانه و ملحقات روانه مقصود در حال قراباغ من اعمال گرایلی جمعی از روسای ستمرد گوکلان از در عجز
در امده و از در خدمت والا و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن یورقه مال گشته مسئول آن طایفه قرین قبول و فرمان
همیون نافذ شد که خانه داری و یورقه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج
مرخص ساخته که روانه دیار و اوطان خود گشته در سیم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر باشند

چون حضرت ظل الهی منازل نزهت را بایوان ماه و آفتاب جهانتاب برسم الوار و شبگیر طی نمودند
در اواخر ماه مزبور صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سریرآرای چرخ بلند طارم از سفر عزیمت جانب شرق

انصراف

انصراف یافته از دروازه افق قدم به برج مدینه حمل سپرد گذاشت کوکبه ظفر و ملک سروری بسطوت الهی
و فر عظیم وارد ارض اقدس فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چهار باغ مانند روح در قالب عنصری
قرار گرفته شد و چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای آن دیار روی داده بود ماتم زده گان هنوز ماتم
کشتگان خویش به دتار سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان با نغمه ناله و افغان در گوش رویین فلک
خروش افکن بودند و طاق نمای دل را از بسنو آندهای سینه چوب بندی کرده سر از لاله های دل داغ طرح چراغان
ریخته و برای گرمی هنگامه از سوز جگر آتش بازیها برانگیخته بودند صدای کوس و نقاره شادیانه و آیین بندی و چراغان
ممنوع ساخته بهان فور تربع رعد او ادبدبه جهانگیری طنطنه در دو در امپ دوست و دشمن رسانیدن
بعد از ستر روز چراغان از برج راه آیین گزین شدند نه خف بملاحظه دسان دفع رد ایلات که از سمت
فارس و عراق و آذربایجان آجران فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم بلارکشان
منتخب ساخته فارسان قدویت پیشه و چابک سواران فراست اندیشه برای تعلیم فنون سپاهیگری ابرا
گماشته بآیینی که ترک سیه چشم مست خوبان با طره دلاویز در بازی و مردم خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان
سیه طور ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب صف شکنی و قیقاج اندازی کنند به مشق و تعلیم پرداخته و جمعی از جوانان در
اندک روزی هر یک در فن خویش رستم یل و در خودنمایی فرزند رشید زال چرخ و جلادت چنین شدند که از کار فرمانکار
روی دستی در میان باشد با خصم سنگ را آینه سیمای توان کردن چون سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت الله یار
خان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس نواله خوار خوان احسان بود مستدعی آن شد که رفته در مار و چاق
توقف و مشغول دلالت افاغنه بوده باز در سر راه هرات با دراک ملازمت پردازد لهذا او را به نقود وافره
و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطای خاص عز اختصاص داده مرخص و روانه مار و چاق ساخته و بقا بر قوم تکلک
چنان شد که او و بکیان کوکلان در قراباغ گرایلی آمده اطاعت رایات ولیتر کرده که دولت خانه و آرد برسم یورقه مال
آورده در مشهد مقدس سکنا دهند و چون و در انجام این امر تاخیری بظهور رسید احتیاط امر والا صادر شد که قوشون

ایزآباد به بهانهٔ معتذر سفر هرات آمده در کوفست توقف و منتظر صدور فرمان باشند و خبر تشرف ورود از دهم جمادی
با قلیلی از خانان جدیده و سپاهی بعزم پیشه آن طایفه روانه و مقارن ورود کوکبهٔ والا به جوشان و ترکمانیه نیز
با تمثال فرمان درآورده که حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس فرموده و جماعت خانه واری معهود را
بارض اقدس درآورده سکنی داده ستر ترکمانیه شد که فوجی از جوانان ناحی سپاهی ایشان را آورده در سفر هرات
همراه سازند

چون به نهجی که مذکور شد حضرت شاه طالب در رتبهٔ صدف سلطنت

و سرشیاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه نوذر انا مزد بهین نتیجه از دودمان فاخر و ابوالام و حصین فرزند نامدار
لیل و ایام شاهزادهٔ اعظم رضا قلی میرزا رسیده بود در نیوقت که کوکب کوکبهٔ مقدس به بیت الشرف ارض اقدس
تحویل نموده ارقام مطاعه نافذ شد که تا حلی مراد و حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظمای حشم الحشم
احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردند پس کارکنان آن بدایع طراز و نگارندگان
صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست و بازوی سروری بازیدند و در اندک روزی عمارات اساس
باغ را نمونهٔ بهشت برشت و بازین آیین بندی و طرح چراغان رنگ چرخ مینو سرشت ساختند و در روز جمعه
دهم شهر رجب المرجب در حجلهٔ قبهٔ خضرا در آراستگی رنگ چهر طاوس بود بسیط غبرا در فرح کمی حجلت افزای
حجرهٔ عروس آفتاب خداوند پسر بود قمر که خدای خانه و زهرهٔ زهرا سرو سرای جنگ و چغانه محفل سرای
با هزاران فر و زیب ترتیب یافته و هزار دست خلعت گرانبها در آن روز بسرکردگان سپاه و امیران نامی
و بندگان دربار و چاکران آن جان نثار از جامهٔ نوازش عنایت گشته سر و دوش هر یک مانند کوه آراستهٔ خلاع
خارا آیین سکین و لب ان شاخ گل حلیه پوش الوان بوته دار رنگین گردید ساکنان عرصهٔ خاک بساط انبساط آراسته
و شوخ چشمان افلاک پای کوب سرور بر رقص بر خواسته بکمه صفته برین نهج محفل جشن و چراغان و آیین بندی و دامای
عموم خلایق از مواید گوناگون لذت اندوز الوان کامیاب و خورسندی بود در این ارقام هر صف شاهد ایام

کللون

کللون جمال مشهور اعوام بود تا اینکه در شب جمعه هفدهم ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده
الغارت النیّتین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج سعادت رنگ بیت الشرف آفتاب گردید
و بعد از انجام کار طوی بر رسم سیر و شکار بجانب ابیورد […] ملات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرموده
به جاج مرحمت پناه سایه گستر فرق آمال سکنهٔ آن دیار که حسرت کش دیدار فیض الانوار بودند گردیدند
و چون ترکمانیه دشت خارزم که اکثر اوقات آمده در طرفی که ملکهای معمورهٔ سرحد استرآباد و ابیورد است
یورت اختیار و بکوچ و درون و ستوقف ابیورد را طالهٔ دست تطاول و اموزرعی کردند که یا فوق
نداشت اگرچه ظهیر الدوله ابراهیم خان به موجب حکم والا با جمعیت موفور ناحیهٔ درون متوقف و به دفع شان
طایفه مامور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کار را
بامید برادر و چاکر نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را با ابیورد احضار و در پنجم ماه شعبان با فوجی از فدائیان
جان نثار ایلغار و چهل و پنج فرسخ در سه روز طی کرده در حال ترکمان طرش بسر وقت آن جماعت
رسیده رجال ایشان را عرصهٔ شمشیر و نسوان و عورات ایشان اسیر گشته و هنبا اموال و امواق […]
آن طایفه بر وجه احکم العمل آمده و ابراهیم خان را از همانجا مامور به بیله ترکمانیه تکه ترحی گشته آن طایفه نیز […]
بدستیاری سعی دلیران کردن فراز کوشان کامل گشته روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد

سابقاً صورت نگارش یافت

که حسین خان غلجه در حین توجه رایات منصور بجانب داغستان افاغنه هرات را که با این دولت خلود ایات
عهد بندگی بسته بودند تحریص بمخالفت کرده سلسله جنبان فساد و شورش بودند و در این وقت که خبر عزیمت موکب همایون
جانب هرات رعب افکن دور و نزدیک گردیده ذوالفقار خان کس نزد حسین خان فرستاده بمفاد الخائن خائف
یحسب کل صیحة علیهم […] از در اتحاد آمده استانه نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت آمده و از راه […]

شد که شاید بیاری یکدیگر زرد می تیغ تیمور طایع فولاد دیگر خدیو جهان سپر در که جوهر انّا انزلنا الحدید فیه
بأس شدید و منافع للناس را زان پند آورده شورش در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدات
بود آدمی نجات کشیده به خاشاک راه بر سیلاب و بشحص گذر بر آفتاب بر بند بعد از ورود باعث
میثاق الفاق افتاد ز طرفین صورت استحکام یافته حسین خان استخلاص برای خود بر ادرنیه اعتذار آمیز
عریضه استعطاف آمیز مشعر بر استدعای رخصت ولاد دولت آن محمود گماشته کلک نیاز مندی ارسال
مصحوب ملا زعفران مسعود خود و اسحق سلطان بابری حاکم سیفی بر ذکر از جمله آزادهای عفو خدیو از بوم جهان
حضرت خدیو بحال کرده اند و مسئول در درجه قبول یافته تمامی اسرای اور اکه ذکور و اناث و چهار نفر بودند تسلیم
مزلو کرده این زنان را بیل مرام و حصول مآرب کرد آیندن و حسین خان نیز دو نفر از معتمدان آستان سلطنت صفویه
که در شبستان عالی اساور حجاب استتار داشته با ملا زعفران و اسحق سلطان روانه درگاه سپهر رواق حضرت فرمود
در جنگ و صلاح در یکرنگ و دورنگ ندیده از فراوان زنها ما رکیده ایا وصف مشهده آنجال و این
لطف و فتوت که باید مادام الحیوة سر از ربقه صداقت بر نتابد با رفقا باطن ظاهر گرد ستهزار علیجه
باسید آل یا باعث ابدای هرات فرستاده حضرت ظل الهی بعد از ورود این خبر مسعود تعیین کرده ان اسرا برج
عفاف را از بدان عرض راه با خواجه سرا و اعزاز تمام با صفهان روانه نموده بحرم شاهی رسیده اند

الا کتاب ...

روز پنجشنبه دوازدهم ماه فرخنده فرجام سال مذکور نیر اعظم بعزم تسخیر برج حمل رایت اعتلا
افراشته سلوک ملک شهرستان ربیع را که از برج سیاق دی در سرآهای چوپها برده و آیای باغ و گلزار قشلاق کرده بودند
ایلی بعین در رسیده فرمان باقی دشمن ناصیه اطراف چمن را و فرستی ها مون و دز جوش لاله و ریحان البرد
چهره های رنگین سرانجام گلگون بر آراسته گلشن زر روی غلاف پکان برگ سپید شده کرده سبزه دشنه و خنجر برگرفته
دسته برگه سپر و شمشیر برداشت چشمه سار آن از موج زره در بر کرده درختان از شکوفه کلاه خود بر سر کرده نوروز

فیروز شیحون بدار الملک دی جنود وارد وی شتاء آورده یافته بر یغما کران زمستان است ملازم خسروانی
یافته قامت دلیران آن آراسته صلاح زرنگاری گوناگون و حیب و داماک اما خان از زر سرخ و سفید مالا مال
وشمون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز شنبه پانزدهم آن شهر سعادت فرجام با فر و فرهنگ
صلابت کیکاوسی از ارض فیض انتساب به منزل طرق نصب خیام ظفر قباب کرده دلیران که چند روز
از خونخواری دشمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند انتظار اعیاد در آهنگسته از لذت خون
اشامی کام جستند و بهادران که تشنه خون خصم بودند بخوردن غنایم گرسنه چشم بودند شمشیر کج را
هلال شوال انگاشته مهر روزه از گنجینه زبان از زم شکسته بعد از وصول موکب ظفر فرجام به منزل بوجکان
من محال جام بنه داغروق را در آنجا گذاشته سوار و آب سپاه گیری و در روبه رزم گستری اقتفا
جرچی و قراول و ترتیب یک و هراول و تسویه سقالی و قیق کرده لشکر محشر حشر را به قول مقرر کرده برای
قول ساقه و سل و طرح و کمین از زیره گذاران راجح قورچی و تفنگچیان سرنج آیین و توپخانه و زنبورک جداگانه
تعیین و بار آذوقه شش روزه از راه رباط تومان اقاره نورد وادی شدند و فوجی از مقدمه الجیش که از والی
لشکریان پر جوش و خروش از رباط بورچاول به حوالی شنبش دسکینان و غزیان انداخته تا عین المحال العرضی
نهب و یغما در آمده قلعچه که در سر راه واقع بود به محض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر
دفتوح گشت در روز چهارم شوال ملکان سو سودم به مغیره شده فسخی هرات مقرر و بعضی شان از زین گرد آهن خایان فولاد دیگر
گردیده و در دیده خصم در در در چهار آیینه یکه تازان سیزده جوه از شش جهت روی هر یک را معاینه دیدند
و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و فته جویان کینه پرواز در وادی شهر رایت افراز و رزم ساز
گشته ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر صلابت از غلاف بر آمد و انبوه دلاوران نصرت نشان با وسعت صله
تا عصر منگ نزدیک سرا باغات شهر با آن طایفه باقیه هنگامه آرای عرصه جنگ گشته و حوالی شام که طرفین
از حرب و پا از مصاف طعن و ضرب کشیده بر گشتند سید آل علیجه با جمع کثیری از سوار و پیاده بعزم شبیخون سر از مطلع

که بار و وی همایون پیوسته بود جاده مقصود بسته از میان آن چون میانه دنباله لشکر ظفرنمون گم گردیدند جیوش بحرخروش را از
پرده داری ظلمت لیل و رتاج سد گرد خیل ابدیه شنائی بسته گشته در صفی که بیرقچیان مریخ مهیب ولواچیان کیوان مهیب دست از
از ضبط سیوف و نظم ترتیب سیوف باز داشته اکثری در شال خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند که اکراد
دفعه در کشیده رسیدند آی شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر نزدیکی والا احداث یافته
بود الحضرت بعد از وصول باردوی صبح باسطوت سپهر آسمان صولت ارتفاعی برای تفرج زدر آن برج بلند اساس را ابده
بود و صلابت بود آن برج را المونه برج اسد ساخته بودند بقادران افاغنه از میان شر بافتیلهای سوزان مانند جلیل کوه … زر
دود آرنگ بال ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیره گر دیده خدیو شیردل که زهره شیر فلک در برج …
و ماتش آب بیند با هشت نفر از غلامان تفنگچی که در آن زمان در موقف خدمت حاضر بودند بدافعه پرداخته زنوال
تیغ و تفنگ برج غاز کرد را بانشی مستقلب کردند دلیران خصم افکن و بهادران صف شکن نیز از معسکر ظفر اثر پیاده دست به شمشیر
بان تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آب دار آب بر آن آتش فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر تیز استی در ساخته دررود
دیگر طرفین مستعد قتال و قربانی جدال گشته رایات ظفر با شوکت و با فرحت سوقدم بر افراخت و غلغله‌های کوس و ولوله
و خروش از رخم چرخ آب بوس انداخت سواره و پیاده افغان سابقه تجسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه …
و فراز کوه سخت سوق فرار گرفته الحضرت نیز با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوسته بعد از …
از آب خوشگوار روان اعدا را اماره حرارت و لشکر شرر شرارت شده جانبین از جنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا
صاف و آیینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده چون این کاسه فیروزه آب در شرر دهشت در عرصه
اسمان طرح غرش افکنده اوای رعد کوس و جوب فرو کرده برق باتش باریه شرر رت از جا جست و باران آن افاغنه
تیر باران بوده تیر آمده تشنه کام بمقر و مکان مقام خویش باز گشتند بعد از چند روز افاغنه باز والفقار خان که …
خود سری در زیر پا و توسن جلادت را با وادی اشته خود در اورسک تا پی زمینه دیدند نزدیک شده که جانش …
تن در ند عهد و پیمان را باد و پیمان سوگند رسخته جهت کردند که این دفعه تا رمق در بدن دارند بکشش و کوشش پردازند و زدر که

از سوز درون سینه چاک کرده ذوالفقار خان نظر بعهد روشنبه … یکدل و یکجهت بریاست مجموعی بیرون امده
کوه … که نزدیک به معسکر ظفر نشان بود مستقر و در آن مکان توقف کرده هر روز در از انجا
هنگامه آرائی جدال میشوند از این طرف خدیو کشور سروری با فر و فیروزی صف آرائی عرصه رزم آوری گشته
اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلادت زدند و ابر بلا بارش و برق
تابش گرفته بمفاد کریمه سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّونَ الدُّبُرَ بظهور پیوست و بتائید الهی پای ثبات
از پیش بدر رفته پس پشت آن گاه بکه تا … عرصه دغا جلو ریز بر عقب آن طایفه دغا حمله ور گشته جمعی کثیری از
افغان عرصه سیف و سنان و بقیه ره نورد طریق فرار و خذلان گشته توپخانه و نقاره خانه ایشان بدست آمده
… دو روز الکفان نصرت اندوز مقر کوکبه فیروز گشته هر روزه دلیران بمفاد کریمه وَعَدَکُمُ اللهُ مَغَانِمَ
کَثِیرَةً تَأْخُذُونَهَا و بهجوا ای لَهُمْ مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ … غنیمت را
بجیاول اطراف تیز تک … دولت … هزار گوسفند سوای سایر اموال بحیطه اکتساب در آوردند و ان
جماعت هر روزه از قلعه بر آمده پشت بحصار عازم … کرده از ینجانب دلاوران سهم کین نجد تنک جانسوز
ان سوار زمی و بنوک سنان سر افرازی می یافتند روز نمیگذشت که نیزه خط دلیران چون خطوط اشعه
مهر تابان سری از پیشگاه فلک جاه نمیگذرانیدند و شبی نمیشد که صولت بهادران مانند حال راس الغول
دست و پنجه پرخون سر سرکشی به نظر نمیرسانیدند
انکه الله یارخان سابقا از ارض اقدس روانه مار و چاق شده بود در منزل برنور جمعی جمعیتی از اوباقیه باغیهای
مار و چاق فراهم اورده باردوی همایون پیوست و مهر سلطان مروی نیز از منزل مذکور با سه هزار نفر از عساکر و دهی
ماثر مامور تنبیه نواحی هرات مامور گشته بود و بعد از ورود مصطفی خان … حاکم قلعه خاص جنگ کرده حاکم …
با جمعی از افاغنه مقتول و برادر او با گرفتاران وارد حضور والا و قلعه جات را فتح کرده را بحیطه تصرف در اورده
چون همت گیتی گشا مقصود بان بود که اطراف ربع هرات محصور جنود منصور بوده در بیستم شهر شوال دو هزار نفر

از سپاه نصرت قرین را اسیر کردگی کار آگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپهداری به حراست سنگر نقره مأمور شده
چون آب هریرود طغیان داشت از سمت زنده کان و کبوترخان که گذرگاه مشی بست بر جا باعبور بود عازم
پل مالان گشته و هنگام ظهر بود که محل سیر سوم بده لو نزد فاردوی نصرت نشان و گرد افواج قاهره از چندین سمت پل
سرمه‌کش دیده و افغان گردید تصور حیات دل چیان لشکر ظفر اثر گردیده دیگرانه از قلعه برآمده به پشت بانی دیوار رست قریه
شمس آباد که حصن عام بود آماده جنگ شدند حضرت ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر در پیرامند و
و سمند لطف الهی آراسته بر مرکب گردون خرام سوار و عهبای کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول
همیون از پیش و به مقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ سازند و حضرتش با فوجی از دلاوران ظفر آثار
دریا دران عطف فر که بضرب تکیه و تیز جوز از آدو و مهارق برق سیف و سنان خرمن عمر جنگ و تتر را نموده
خاکستر مباحث شد از پشت سر آن گروه در آمده ما بین و قلعه و ایشان را فصل و حایل راه گریز را حایل شدند
از یکی جانب دهان آتش بار توپ و تفنگ از دم تقدر زبانه اعصار فیه نار فاحترقت مشتعل ساخت
و از یک جانب رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هل تجزون الا ما کنتم تعملون پرداز ساری
بر وحشت آن طایفه چون بقهر خدای یگانه از دو طرف چو دو ... و دچار سرپنجه جاوکار شرش در غار ...
گرده شیر شکار آن که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند با شاره والا سر از سلسله خودداری
کشیده از دو طرف جنگ و چنگال افغان با رنده بکشتن و بستن و دریدن و شکستن پرداختند و جمعی از آن غنه را ازدم
شمشیر آتش بار آب از سر گذشته بگردن رسیده و فوجی را در رزهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشت القصه
سه هزار رستی و رباجمعی از روسا در خاک و آب سر به باد فنا دادند و علم و نقاره ایشان بدست آمد پس جناب خدایگان ملک
مظفر و کامیاب به جانب منزل عنان ماتحت گشته اسب و اصلاح مقتولین را بدیگر آن نصرت قرین بخشیدند و نقد
کرد آن را با ملک نیز آن عطا فرموده اند و از حسن اتفاق اینکه جمعی از قشون چاپات از سمت سنگر نقره به ضابطه معروضه
در آن طرف مرده خانه به قرار داد آرام داشتند از بیم آن کرد که برگرد امیر سیده ... از آن طایفه کرده ۱۵

از صفحه صحرا سر نوشت کار آن فرقه تیره روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته سر راه بر ایشان گرفته و از
هریرود گذشته با کمک جنگ ساز تا پای حصار هرات به مدلول أفأمن أهل القرى أن يأتيهم
بأسنا بياتا مخالف نوروزی آغاز کرده بمضراب ضرب شمشیر زخمه زن اوتار حیات ارباب عصیان شدند
روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبه جنگ اختری آهنگ سر پل سفطران زین رود پل قائم کرده عام
پل مالان گشته در جایگاه روز بقیه تا کرانه که در انتها پل واقع بود خیام اقامت کرده بحکم داور ز جهت حزم
مبین در اطراف اردوی ظفر قرین سر به سپهر برین سوده هر یک از سران و سروران لشکر در سمت خود خندق مورچل
ترتیب داده حریان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که هشتم ذی القعده باشد دلاوران جان
نامینی و اماقیه دارد معسکر فیروزی اثر و از انوار ثبات خدیو بنده پرور بهره ور گشته و از غرایب امور آنکه در حیان
روز خدیو کامکار از طرف عطری از سواری مراجعت کرده بودند در میان خیمه همایون اسلحه از خود کنده به عزم
تفرج جانب شهر کوتک بلندی که بحکم والا ساخته بودند بر آمده ایستاده بودند تا جمعی از افغان خیمه مبارک را در
به نظر در آورده توپی انداخته شد که گلوله آن سقف چادر را شکافته در جایی که مسند مبارک انداخته میشد در کنار
بر زمین آمده دیگر زیاده ضرری نرسانید تا گذشتن این نوع خطر که از وقایع عجیبه بود در ... حفظ الهی
قوت اقبال صاحب قرانی و کرامات الهام مظاهر خاطر اقدس محسوس گردید

در بیان چون انجو که رقم زده کلک بیان

شد سمت غربی هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقرر لیر آن ... پوش جا و جانب شهر که سر پل مالان
باشد مقر خیام فلک فرسا شده طرف شرقی خالی بود لهذا در چهارم ذی القعده فوجی از لشکر ظفر اثر را
با توپخانه و تدارک شایان مأمور ساختند که از آب هریرود عبور در محاذات قلعه ... که در جانب شرقی بود
لوای توقف افراشته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند و در روزی که مأمورین عازم سمت بودند حضرت
ظل الهی از مستقر جلال ... عزیمت سمت غربی از سنگر نقره متوجه شهر گشته تا آن طایفه به سمت شرقی نتوانند پرداز

و مأمورین رزرودی اطمینان خاطر در یکان مقرر برج و سنگر برای خود نتوانستند ساخت مع هذا استیلا با فوجی از افاغنه غلجه
و ابدالی از در جلادت در آمده سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح باقدام
توکل بدافعه آن گروه اقدام و آن طایفه را شکست فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آوردند بعد از چند روز
چون محل توقف رزرودی شیقه دور بود و آلات و آب بقدر آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذیحجه با فوجی از
خواص عزیمت آن سمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معرکه فلک عزم کوچ کرد سلطان زرین کلاه مهر بر رایت
فیروز از سنگر شرق آغاز ظهور و خروج کرد اردوی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان یکفرسخی گشته
افاغنه پای کم بار مانند خاشاک که سر راه بر آتش تابناک گیرد و خود در کیر دیهات مجموعی از باب ممانعت در آمده
یکباره آن طرح محکم و آلات بر ایشان تاخته ایشان را تا کوه بند بر طریق تعاقب نموده جمعی را هلاک و برخی را از ردوش [illegible]
اسیر خم فتراک ساختند شتر و دواب بسیاری بدست آوردند و لشکر نصرت نصیب به ضابطه و ترتیب در کمال آرایش [illegible]
با غنیمت و کسب آمده قریه اردو خان را مقرّ و عطف عنان استقرار کردند
اینکه در شانزدهم ذیحجه سنه هزار [illegible] و از آن نصرت نشان بر ابتاخت (?) [illegible] گلکوی
من اعمال بلخ روانه و مأمورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار و ازبکیه را که در آن سمت مقرر [illegible]
بودند عرضه تیغ ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور بمعسکر منصور گشته سرکردگان پیرایه پوشش خلاع خورشید شعاع در بر [illegible]
انواع احسان و اصطناع شدند و هم در آن اوان محمد مومن بیک مروی که سابقا از رکاب گردون مدار حاکم همیون نزد عبدالله
خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر برقند بار بیاورد (?) در اثنا در مراجعت کشته شدن عبدالله خان [illegible]
و آثار رنجیدن و تبین انتقال ابکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب [illegible] بیعت ثانی عبد الله
الثانی الکتاب [illegible] گشوده [illegible] مباهات ساخت و تدارک سفر [illegible] پرداخت و در خلال آن
حال فیمابین او و [illegible] خان حاکم سند محاربه واقع شده در اثنای اشتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده از زین
بر روی آمده بلوچیه چون دیدند که سردار ایشان این قضیه آمد روی از معرکه حرب بر تافتند [illegible] و امیر [illegible]

عبدالله خان

عبدالله خان بود احمد آن برادر او و هر یک از اولاد و منسوبان عبدالله خان عنایات جداگانه از خلعت و الکاب نفیسه
به عمل آمد [illegible] قلعه و وقایعات فراه و محاصره قلعه [illegible]
[illegible] که در آن اوان روی داد به نحوی که سابقا ایما بآن شد که محمد سلطان مروی از سنگر بقره بتسخیر توابع
فراه مأمور گشته بود از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش که در اینجا توقف داشت تا حال امام وردی بیک
سالار بلوچ [illegible] کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان به محاصره و تسخیر فراه مقرر شده که
ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز با قشون سرحدات خراسان از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی
سرکردگان حسب الصلاح او به تقدیم این خدمت اقدام و در حین ورود امام وردی بیک با جمعی از قشون به موجب
اشاره اقدس بتاخت گرمسیر [illegible] من توابع قندهار معین گشته مأمورین به قلعه کلب [illegible] و اهل قلعه را
[illegible] مقارن آن جمعی از افاغنه غلجه از جانب حسین خان بسرکردگی بارو خان تامینی که در ایام استیلای افغان
حاکم لار و بندر بود بدافعه برخاسته صد بیش از آن کشته مأمورین با اسیر و غنیمت وافر برگشته با امام وردی
ملحق گردید و در کلاج سنگر کرده بتاخت نواحی فراه پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان [illegible]
[illegible] کوکلان [illegible] علیه رسیده ابراهیم خان بر وفق [illegible] خود را موقوف و عنان بعزم تسخیر ایشان
طایفه معطوف ساخت تفصیل این اجمال آنکه چون در حین توقف موکب همایون در ارض اقدس [illegible]
[illegible] جمعی ملازم گشته بودند که در این اوان ملازمان مزبور را [illegible] بنحوی که سرانجام در [illegible]
بعد از ورود [illegible] آن طایفه [illegible] نایره شرارت نموده دواب و اسباب رعایای
آن محل را غارت کرده عنان بر تافته بنابر وصول این خبر ابراهیم خان معاودت و فوج دیگر از لشکر نصرت اثر
به سرکردگی اسمعیل سلطان [illegible] و علیقلی بیک [illegible] باعانت امام وردی بیک مأمور گشته فرمان والا [illegible] نفاذ یافت
که امام وردی بیک تا ورود سرکردگان به [illegible] عنان نکشد امام وردی بیک بخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان
نکشیده برای اظهار جلادت در [illegible] ذیحجه [illegible] فراه [illegible]

سنگر کرده و در روز ورود ایشان به سنگر ده نفر علیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه بود با افاغنه [illegible]

فراه در حوالی آنجا اشتباک کوه برایشان کرده محمد سلطان با سرکرده تفنگچیان کرمان در معرکه مقتول و افاغنه جری شده روز دیگر

و سیم بهمین معامله پیش آورده روز سیم در اثنای گیرودار سرکردگان جدید و عسکری که از معسکر همیون مامور شده بودند

به وقت جنگ رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت آن گروه گسسته تاب و تحمل نیافته پانصد نفر از ایشان به قتل

رسیده و جمعی زنده و دستگیر گشته بقیه به جانب فراه فرار کردند امام وردی بیک [illegible] که [illegible] لشکر [illegible]

بود [illegible] و در سرکرده [illegible] به قتل رسیدند از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر مشغول و باقی سرکردگان و دلاوران

در ادای این فتح مورد عنایات و مشمول نوازشات گشته بعد از ورود موکب والا به منزل [illegible] روز تالی [illegible]

سعادت یاب دربار سپهر بنیان شده بدایشان را [illegible] اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره

مامور به محاصره اسفزار و به فاصله چند روزی جمعی را [illegible] سردار سلطان [illegible] به دروازه [illegible]

ساحه مامور به شب داخل قلعه [illegible] و در کمین گاه نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز [illegible] جلوه گر [illegible]

حضور [illegible] گشته افاغنه قلعه [illegible] سواد آن جمع قلیل [illegible] گردیده پا از قلعه [illegible] جلادت [illegible]

برانگیخته رزم جویان [illegible] از کمین برآمده [illegible] سر [illegible] بسیاری [illegible]

که روز یکشنبه [illegible] محرم سنه ۱۱۴۳ باز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کرده که تا رمقی از ایشان باقی

در کوشش و کشش کوشند پس [illegible] چشم بصیرت [illegible] با جمعیت تمام از آب هریرود عبور [illegible]

[illegible] کردند حضرت ظل اللهی از [illegible] که برای تماشای فضای شهر و دشت [illegible] به عمارت [illegible]

مشغول نظاره بودند که به دیده [illegible] ادراک این معنی کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با

فوج [illegible] عازم کارزار گشته فوجی را از جانب [illegible] بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی ایشان [illegible]

اسب انداخته جمعی [illegible] زنده [illegible] آب [illegible] ذوالفقار نیز در [illegible] طلیعه [illegible]

اما اسب [illegible] و [illegible] ویراق به دست آمده چون [illegible] زیاده بر سایر [illegible] در شهر هرات [illegible] بود

در طلب [illegible] فوجی از آن طایفه نمک نشناس برای تحصیل نمک به سمت کرخ رفته بودند [illegible] والا فوجی به تعاقب ایشان

طایفه نمک پرورده شمشیر زهرآبگون به تلخی شور از جان شیرین ایشان برانگیخته و هر روزه دست قضا [illegible]

از [illegible] چرخ کور چشم نمک بر چشم [illegible] تا آنکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت [illegible]

که از جانب حسین [illegible] غلجه با فوجی به معاونت ابدالی آمده بودند چون اکثر لشکر [illegible] عرضه

تیغ فنا و بقیه [illegible] گرفتار زنجیر و غل شدند [illegible] و [illegible] از شهر برآمده پای [illegible]

گریز گردیدند جماعه افاغنه چون پای ثبات خود را سست و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از [illegible]

ابدالی را از در [illegible] الله یار خان که در خدمت روان کرده [illegible] توسط شفاعت استدعای [illegible] کار هرات [illegible]

خانوارهای و جمعی از روسای ابدالی گشته هر چند عنقای بلند پرواز همت آن حضرت خود در قله قاف تسخیر [illegible]

[illegible] اما بر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه [illegible] از در [illegible] گیری [illegible]

بعد از مراجعت فرستادگان ایشان ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز در همان روز از [illegible] اردوی

همیون روانه فراه گردید مظنون افاغنه آن شد که حسین خان به اعانت ایشان می آید باعث رفتن ابراهیم خان شده

لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق [illegible] روانه کردند بعد از وصول

این خبر به مقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت [illegible] نایره غضب گشته فرمان والا صدور یافت که مقاطعه این

حواله به شمشیر [illegible] بعد افاغنه ممنوع شده بوده در مخالفت و قلعه داری کوشند [illegible]

[illegible]

[illegible] روز دیگر که هندوی تیره روی شب از انجم و کوکب شکسته [illegible]

[illegible] دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی آمده [illegible] اردوی همیون [illegible]

و استدعای صدور منشور امان و [illegible] تفویض ایالت هرات با الله یار خان نمودند [illegible]

گشته الله یار خان بایالت سرافراز فرمان همیون را [illegible] قاضی [illegible] با سرکردگان [illegible]

ماه مزبور روانهٔ هرات شدند بعد از سه روز اللهیار خان با سعید بیگ از عظمای بلخ در دروازهٔ درونی حصار
نام و آوازه و آن درّ دردانهٔ ظفرپرور و بیگلرهای لایق معروض بساط خاطر حشمت ربطش عرض الجماعت مقرر
ذوالفقار خان با برادرش محمد خان مرخص بوده روانهٔ فراه شوند و اقامت گزین آن ولایه اعتراض باشند و اللهیار
نیز با سرکردگان رخصت انصراف به شرف یافته عصر روز دیگر افاغنه حاجی خان افغان را فرستاده عرض کردند که
هزار نفر غلجه و ابدالی از فراه می‌آیند از موقف قربان مرخص باشیم که اولا به حمایت غلجه بپردازیم چون این سخن دروغ و حرف
واهی عاری از فروغ راستی از لاف و حیله دوری نبود در تمام وادی نسبت آن دولتی که می‌طلبیم سالها برسید
راه خانه و خود بر درآمده غلجه و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند و تا با هم اتفاق کرده تا
نصرت پناه در سرکه کین خود را تا بنمایند و در دوستی بر روی ما کشایند اموقت در جدال خواهیم کوشید پس مقرر شد
که دلیران مسعود جادل گشته نهال نیزه و سنان که در آن چند روز با سطاره بهار کارزار کار رنازی در حدیقه
خاک الب تشنه کام مانده بود از جویبار حسام سیراب سازد اللهیار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر شگفته خاطر گشته
بازوی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده عهد نمودند که قدم از طریقهٔ خدمت گذاری بیرون ننهیم چون قول
آن طایفه را مانند سیب ناتبستان وافتاب پشیمان و اعتبار نبود عبدالغنی خان با بعضی از سرکردگان اردوی
مستلحق امور متوقف و اللهیار خان رخصت معاودت یافت در بیست و دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامور به
اسفزار رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان بعد از دو روز وارد اسفزار رسید آنکه از وقت که از وقت فرار تا آن زمان
در آنجا توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده روانهٔ فراه ساخته چون سپهی ... توقف
سرکرده باریک ... را با یکصد نفر از چاکران در بار روانهٔ قلعهٔ ... اللهیار خان و باقی سرکردگان ... حیث
اکیرو پیغامات داشته نیز فرستاده فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند که افاغنه با اللهیار خان الطغیان صد استان
در مقام قلعه‌گیری شتافتند پس عبدالغنی با بعضی از روسا که در معسکر نصرت اثر بودند به حبس نظر مامور ساخته باقی سرکردگان
را که از دور و حوالی مرکب بودند مانند ... آدینه ... چالی اند آخته از این سعی یک قلم برخط از آدمی برای ضعفای

هرات نوشته و یوسف مزبور را دوباره صدا آنقدر رنجیده آمده بود بر خلاف حکم اقتلوا یوسف
او اطرحوه ارضا یخل لکم رخصت معاودت یافت گفتار در بیان وقایع با اللهیار خان ابدالی
و رنجیده او کار او در هرات و مقدمه کرد با آن در هرات یافتن آن چون اللهیار خان بسر در آن حصانت
حصار و متانت بروج بی‌نهایت دیوار کار خود را از نفاق دوری یکدیگر دو دست ایت خود را از حبل الیقین دولت ابد
پایدار گسیخت بمرمت بروج و استحکام دربندها پرداخته رنگ ستیزه آغاز کرد در بیست دوم ربیع الاول فوجی از زرد
کوشان نفاق پیشه را در شب سیاه به قلعهٔ سفید فرستاده آن طایفه از تیغ شیر بیلان روی خویش را سرخ یافته محمد داعی را
بطرف بادغیس روان کرده ایشان نیز به پا رفته به سر بار آمدند و نیز موسی و دوانکی با جمعی کاملش از او آقا خانه
قزلفل به تاخت بادغیسات رفته فی الفور با مردان جمعی به تعاقب او مامور و کوکبهٔ والا با فوجی از بهادران جرار که هر
یک در قبض روح خصم مانا عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجبرئیل که معبر جاپاوقان بود گشته افاغنه به هیات
مجموعی از قلعه از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران ایشان از پشت دیوار بست
تا یک عشی آغاز جنگ کرده تا ... آب ستاره ریزی گلوله منوّر روز قیام به شب و غبار رنگ و شعله تفنگ صبح
زمین را قرینهٔ چرخ نیلی فام ساختند و آن شب را خدیو فیروز در رحان مکان که بهنا در وسیعی بود بروز رسانیده بلی
گاهان با نیز اللهیار خان برآمده و در بندگاه و شیرهای ... افشرده شمشیر در پل جلادت ... چون معلوم شد که دلاوران
که به تعاقب رفته بودند بان طایفه برخورده فیمابین ایشان جدال واقع شده از شعلهٔ تاب تابناک سیف لامع که الفرشت
للطرا ... بر ثابت قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیار عدم شده اند خدیو ثریا مکان عطف عنان به مقر
دولت فرموده و نیز یکدفعه دیگر با آن طایفه خاک عرصهٔ سیاه وشان را به سرافشانی تیغ رویین تن چون خون سیاوش
رنگین و بار دوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین کردند ... اللهیار خان در پناه گنبد را در جنب برج و
باروی بزرگ قلعه به هنگامه در آمد که زارزار گشته کوکبهٔ والا با توپخانه به مقابله پرداخت و از باغستان صفوف
خصم با تیر دستی توپچیان آتشی دم گلهای آتشین دم بدم بر ... در آن لب آب از دهان آن زنبورک زبانهٔ آتش

به جوع مبتلا یا بیرسید تفنگچیان قادر انداز از سر برج بزخمهای کاری از خزانه تفنگ برای عرض تحمل بیتاب
بلکه یک یک شمرده دلیران یکه تاز حرف هستی را از روزنامه عمر اعدا بگزلک تیغ جان ستان می‌ستردند و سقام شام
که صولت قلعه داران سپری یعنی صورت مهر سکت طرفین عازم ماوا و مقام خویش گردیدند و همین گیر و دار
چنان روبار قتلی در راه اذوقه را از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر گشته و با وصف آنکه از هر طرف
که از گریبان حصار سر بدر میکردند تیغ مغفر شکاف دلیران سرزنش ایشان سر موی خودداری نیزه بلند
بر مادر آن کوتاهی در دل زاری نگردند باز از فرط جوع در دل شبها در انده برای دانه گوشه پرویز در حق
ادریکنه و برای پشت گاه گاه به قوس کهکشان می‌شدند پادمات عتاب می‌لیسیدند و به شوق …
صبح چشم سفید میکردند و لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون می‌شد بجان و دل … میکردند و در عوض
ماکول زخم تیر و سنان می‌خوردند روزی به پایان و شبی به صبحگاهان نمی‌رسید که سر نیزه چهل نیزه … چهل
نمیشد و اسیر مال … زیاده از حصار عرصه قدرت … الله یار خان …
بلوچ جمعی را با حکام با غیبات به محاصره ارک مامور … ارک را التصرف … او را بدست
اورده در بیان … کبوتر خان و وقوع فتح … به غایت … ظل اللهی و شکست خوردن افغان
و نیز در بیست یکم ربیع الثانی جمعی از افاغنه راهوای بلند پروازی بر سر افتاده به سمت کبوتر خان بال پرواز گشاده بودند
از … عسکر فیروزی اثر به قراولی آن سمت مامور گشته طرفین … و جهر …
بلکه یک یک شدند جمعی از آن گروه به مطموره عدم و به قبضه … حصاری که در زیر …
نیز با حاطه آن مکان پرداخته … که خسرو انجم … در رکاب … شیر کام …
دهان … جان … و کین … آن نصرت قرین … الله یار خان نیز از قلعه بر آمده فوجی …
کزین … تعین کرده الطایفه … روز رزم …
دریای لشکر فیروزی اثر که محیط دیوانه بودند به تحریک عصای موسی اعجاز سرگشته …

فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم کوچ دادند تا ان طایفه داخل حصار گشته به یاران خود پیوسته
آنحضرت سواران … و دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان بکمین …
داشته و تفنگچیان چالاک و زنبورکچیان … راه … افاغنه بعد از لحظه …
پشت به پشت داده مانند موج … پی یکدیگر روان و مانند سیل … به جانب قلعه شتابان
گشته چون … فغشیهم من الیم ما غشیهم از اطراف ایشان را فرو گرفت و حال بینهما
الموج فکان من المغرقین … و جمعی کثیری از افاغنه غریق لجه فنا گشته آب سنان نیزه …
و آنرا از سران ایشان … و جمعی هم به قید … گرفتار گشته روز دیگر مجلس … آراسته عبدالغنی و باقی
سران افغان را که … مشغول می‌بودند به … قدس … دادند …
… افغان بود که هزار و سیصد … سر بر نیزه بلند کرده …
سر بر نیزه افکنده و باعث خجالت و انفعال شدند در بیان … التصرف … قلعه …
قتل رسیدن اسمعیل خان و رفقای … بعد از وقوع این فتح … خبر … روز …
خبر رسید که افاغنه قلعه … را التصرف کرده و اسمعیل خان …
بود با میرزا ابراهیم کلانتر … که … به حکومت … و رفقای ایشان
بقتل رسیدند تفصیل این اجمال آنکه چون اکثر … افاغنه …
همراه بودند اسمعیل خان با رفقا به تحقیق احوال … با علام
کلانتر او به … افغان … عازم …
فتح قلعه کمین کرده … دروازه قلعه … افاغنه …
… قلعه … اسمعیل خان را و رفقای او را به قتل رسانیدند … قلعه …
بود … قلعه … حضرت ظل اللهی … قلعه … واقع

کشته نیز ترم دایار با جمعی به قتل رسیدند و در خلال این احوال خبر گرفتاری و ورود صفیخان به زره بعرض داور

توضیح این مقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون درویش علی خان بنابر حکم [illegible] باوافغنه

قلعه ها را بزجر [illegible] درگاه آسمان جاه سرباز نزده دلاور خان تایمنی با جمعی از دلاوران آن خراسان به تنبیه

او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه تاران را که مسکن او بود متصرف و داور او دستگیر و داور را

دستگیر نموده بدرگاه معلی ارسال و موحی الیه در روز ورود در معیت [illegible] که بوسه گاه سرکشان بود

به تیغ تیز گردن تسلیم نهاده و روش را از بار خجالت گردنکشی به آخرت [illegible] بیان [illegible]

[illegible] افاغنه هرات و رفتن الله‌یارخان بسمت ملتان در اوایل [illegible] الله‌یارخان [illegible] شیخ

الاسلام افاغنه را با جماعت ناجی که مقید علیه او بود روانه دربار عظمت مدار نموده متعهد شوند که هرگاه

افاغنه که در قلعه او به حضور منصور بودند با کوچ او که در اردوی معلی [illegible] مرخص کردند به دل عهد جریده ای

آسمانی ساقه روانه شد از جانب آن حضرت مسئول پذیرای قبول و وسایط مامور به توقف گشته تر بان

دانا در باب رخصت کوچ الله‌یارخان و اطلاق محصورین او به عز اصدار یافت الله‌یارخان بعد از

وصول حصول کام زمین آرام شیوه مردی را بر کنار نهاد و زن خود را اهلاک ساخت و بار دیگر سر چادر را

بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهار دیوار ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کارزگاه توجه

فرموده بودند از غایت جهل و غرور او را انفرنا الجواری عتو و نفور بگوش دلیران غیور رسانیدند

ماهیچه سفر کارزگاه به معرکه جنگ شتافت و جامه عمر بسیاری از افاغنه [illegible] از دو سوار شمشیر را

ابدار گشت و [illegible] محمد سلطان [illegible] که ایالت هرات باالله‌یارخان تفویض شد

بوکالت اعتنا نیافته و باتفاق الله‌یارخان به شهر هرات شتافته و [illegible]

الله‌یارخان شده بود و در انتهای [illegible] گرفتار حقوق عنایات [illegible] گشته چون حفظ [illegible] از

از جانب الله‌یارخان [illegible] مستنهد گشت که هرگاه از قتل او اغماض نمود [illegible]

بقوره

مزبوره دروازه را بر روی کاشتان این دولت خواهند گشود برای امتحان این مدعا در شب شنبه امان الله

را آنکه از جمله اعاظم افغان بود و چندی قبل از آن از الله‌یارخان رو گردان و دخیل دار الامان دولت ابد

پیمان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این امر گشته روانه شد الله‌یارخان دانست که حمزه [illegible]

بسته است از در تیغ و جدال در آمده امان در اثنای جنگ به قتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان

قهرمان [illegible] به تیغ قصاص [illegible] امان [illegible] پس در هر طرف از اطراف شهر و حوالی

هرات نزدیک به قلعه بلند [illegible] از هر سنگری فوجی از بهادران را [illegible] مقرر بود

که به شدت محاصره کار را بر قلعه گیان تنگ و غذای ایشان را منحصر به گلوله توپ و تفنگ ساختند بعد از چند

روز که آن جماعت دیگر سوای [illegible] مقام اطاعت [illegible] ندیدند از باب امتحان در آمده دست عجز

الله‌یارخان شدند و عفو زلات او مستدعی [illegible] شدند پس در غره ماه صیام که بنای

ابروی هلال شمشیر دلیران لب از خون [illegible] و از نقاره خانه اقبال ندای نصر من الله و

فتح قریب بر خواسته گردون [illegible] ندای [illegible] کوس مخالفان گشته [illegible] کیوان صلابت

برای ضبط دروب و تخلیه شهر تعیین و طوایف افغان هر یک از دروازه [illegible] آغاز درآمدن کرد

بفحوای لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون رخت بخارج

قلعه و فرار [illegible] الله‌یارخان و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند با منشور عفو بدرقه

عنایت فرموده سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه دواب و اولاغ سرانجام یافته

از ابتدای [illegible] ارض اقدس [illegible] تعیین و حیات والی

را فوج فوج روانه خراسان و پسر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا رقم زده خامه اسلام گشته بود با ایالت

هرات سربلند و بخطاب [illegible] شدند در [illegible] ماه رمضان با حکام [illegible] و جنود نصرت قرین داخل شهر گشته [illegible]

گسترد [illegible] و به کوکبه



سابقاً گذارش یافت ظهیرالدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس به تنبیه طایفهٔ کوکلان مستقیم گشته بود بعد از ورود به
سرحدات آن طایفه باز از کرده پشیمان و فاتح ابواب ایستمان شده جمعی را که برای هراتات تعهد کرده بودند
روانهٔ دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در سلخ محرم وارد درگاه جهان پناه و مامورین به قراه گشتند ابراهیم
خان نیز بعد از انجام این امر و نظم سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات و زوار رودی
جاه و از آنجا روانه قراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قراه تحریک لوای نصرت انتما کرده فتح باب جمع ربودی
و ننگ و خشش کمال ان آلایه راه یافته و سرکردهٔ آن طایفه با جمعی به معرض فنا در آمدند پس ابراهیم خان تا رشاد تمور
در مقام تسخیر سنگر بر آمده قریهٔ موسومه به قبر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران بان مکان آمده مشغول بنای
برج و حصار شده افاغنه از شنیدهٔ این حال عربای قتال گشته از قلعه بر آمده و از دو طرف هجوم آور شدند
و دلیران خراسان نیز تا بید کردگار و اقبال خدیو کامکار صف آرای عرصهٔ کارزار گشته از کر و انگیزی یلان
که مظهر آثار وخسف القمر بود فتنه دور قریب آواز ولوله و آشوب به او در آن که حاکی از مدلول و یقول
الانسان یومئذٍ این المفر است هنگامه قیامت هویدا گشته در یک ساعت هزار و چهارصد نیزه سر در عرصهٔ میدان
غلطان و کوی چوگان سنان گردید سرکردگان و حاجان سپاران و سربازان به عطای خاص اختصاص
یافته و چون در آن آوان مذکور شد که قرائیان از حسینان علم استمداد افراخته اند و از جانب و جمعی با عیان
حی آینده و تا حث بلوچه کرم بر آمده که دروزه اختیار حسینان جی بودند مطمع نظر از آنها بالشر حی بود [illegible]
لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه قراه ساخته که اگر از افاغنه فتنه بار اثری ظاهر شود با اتفاق ظهیرالدوله به دافعه پردازند
و الا از راه جاده و نصیرالدین و بایاب به تاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیمت افراخته و بعد از روانه شدن طالب بیک
چون مجدداً آگاه شد که حسینان برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و مفوغات لایقه وارد دوزر و دربار خدا اجتماع
گردیدند معاً به اعاده ضمیر معدلت شناس قدس یافته با مجرم ترات نکرده طالب بیک را به سعادت مامور
که فراهیان بعد از آنکه هراتیان را در مانده و زوخی و گرفتار ورطه تشویش دیدند از امداد ایشان مایوس گشته

با چند

با چند نفر از روسای قراه را به رسم استمداد نزد حسینان فرستاده حسینان نیز هر دو نفر را با آنان تا حدود اعانه
بسرکردگی سید آل به معاونت ایشان ارسال داشته بودند مقارن آن الیار خان و ارباب قراه و قراه از
فتح هرات آگاه شدند به مظاهرت سید آل طاعت این دولت را در وصلهٔ قبول مرحال دانسته افاغنه
علیحده که مستحکم بودند از آن طرف داخل قلعه و قرائیان نیز از این طرف آغاز کوچ کرده بر کجی فرار و میان کریز
به عزم فتنه بارستند نصف شب بعد این خبر بار بار قراولان به سمع ظهیرالدوله ابراهیم خان رسیده
فی الفور جمعی از سربازان عرصه یلی از عقب ایشان شتافته سر و زنده بسیاری بدست آورده چون اکثر
رزم ما از راه غلبه طمع دراز که در چنین اوقات حجاب دیدهٔ بینا و پردهٔ راه شناسایی می باشد بطلب
غنایم پرداخته بودند بقیة السیف جوز البر منزل نجات رسانیده و قلعهٔ قراه و ولکک و دلارام و نواح
به حیطهٔ تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود به دلیران ظفر نشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم
خان با افواج نصرت مقرون روانهٔ موکب همایون گردد و چون حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و ربط احکام
و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده صیام فرجام لیسیر اهنک دخان سنگ آن
وادی را از خرام اشهب حرکت عنبرین رنگ و بالعل بدخشی همسنگ فرمودند از کمون بروز این ظلمت النور
انا فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة مطمح نظر گردیده دریافت مدلول جاء الحق و
زهق الباطل بر صفحه وقوع نشست خدیو فلک قدر مانند بدر از میان شهر گذشته تا پای میدانهای خارج شهر
تشریف برده طرف عصر به مستقر دولت مراجعت فرمودند [illegible]
[illegible] سابقاً سمت تحریر
یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل اللهی بسبب وصول خبر سانحهٔ خراسان فسخ عزیمت ایروان و نخجوان
کرده لوای توجه بصوب ارض اقدس افراشته بدین جهت رویه اراده از کار رفته
رفته شکی یافته باطنیان خاطر بضبط ولایت پرداخته و چون شاه والا جاه شاه طهماسب میرزا اظهار نمود

که آن حضرت را ملک جداگانه هست و در عراق و آذربایجان ما را احتیاجی با عانت ایشان نیست بعد از آنکه
رایت عقاب پیکر کجناح تعجیل بال گشای رحیم کجانب خراسان گردید اثنای دولت را سلطون [?] انگه رهایی
موی دشت نشان ایشان مرغ شکسته بال هیبت رومیه از آشیانه قلاع رم کرده طایر آرام پرسته بدام
و کنج تماشای در بسته برآمد ایشان در فرار آمد هنوز رضا قدس مقر کوکبه دولت بود که برای رفع مال الاقبال
اراده خاطر و مکنون ضمیر را به خدیو کشورگیر اعلام کردند از آنجا که آن حضرت اعیان دولت شاهی را امر در میدان
مملکت داری [?] آشنا نشدند تا به مملکت گیری چه رسد در مقام منع درآمده ایشان را به تامل و تحمل توصیه
فرمودند لکن حرف آن حضرت در حریم کاخ صماخ امرای صیانت لوای بار قبول نیافته در ایامی که موکب
والا مشغول تسخیر هرات بود به تقلید آن حضرت کمر اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۴۲ مطابق
ایت ئیل از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام ما لا کلام به عزم تسخیر بقیه ولایات آذربایجان رایت افراز
عزم گشته بعد از ورود به همدان ولی قلی خان کنگرلو امرای گذارش تهنیت جلوس سلطان محمود خان را که
با نامه عنبرین حطا به روانه دیار روم ساخته خود و از آنجا یالت [?] تبریز [...] از مستوفی خان افشار که
جمعیت کامل منعقد و ایل و حشم را به همراهی خدمت گذاری منعقد ساخته بود [...] داده به قلیجان سعدلو
تفویض و از تبریز با قاحی قشون عراق و آذربایجان و حکام این طرف ارس که عدت ایشان به هیجده هزار نفر
میرسید بجانب ایروان لشکر [?] در آنکر گشتند جماعت رومیه [...] باد نخچوان را خالی کرده به قلعه ایروان
لشکر [...] علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم و با تیمور پاشای تلی مستحفظ
آن مرز و بوم بود شتافته علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه کرنی سه فرسخی ایروان مورچل
و مطرس ترتیب داده راه عبور بر قزلباشیه بست کوکبه شاهی از دریای لشکر از کرنی چای پل از رسیل
عبور و علی پاشا نیز بمقابله آمده فیمابین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و اکثری
اردوی خود را گذاشته در جانب عزم قلعه در دو فرسخی در محل موسوم رکن خیام افراشته و بعضی از

چندروز

چند روز قزلباشیه را چون توسن جلادت سرکش و نعل [...] در پای عزوشان در آتش بود و جلو خودداری از
دست داده پا محابا نه در [...] در معرکه جنگ رانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند رومیه نیز با توپ
دلشکن از بالای حصار به پایین قلعه از در سیز درآمده قزلباشیه را عنان پایداری از دست
و پای قرار از جا رفته روی برتافتند و بجانب اردوی خود شتافتند و [...] روز آن مکان مقر
کوکبه شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود و غله با قحط [...] و علاوه بار القاع اراده دیگر توقف را
در آن مکان مقرون به مصلحت ندیده حرکت و از راه قوزیولو از آب ارس گذشته از جانب خوی
و سلماس و ارومی متوجه تبریز شدند در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشای والی بغداد از زهاب
سمت بغداد با عسکری ملبوب و به تسخیر آذربایجان مامور شدند موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه
گشته بعد از ورود به منزل ابهر محمد علی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس با قشون خود با اردوی شاهی ملحق
سعی تا اعتقاد و مادهٔ استظهار ایشان گشته از آنجا از راه درگزین متوجه همدان و دوباره به جمع آوری قشون
خود با اردوی شاهی و چپکی همدان و ولایات نواحی پرداخته در قریه موسوم به کردخان من محال همدان به جهت حکام
توقف برافراشته احمد پاشا نیز بعد از استماع اخبار برگشت پادشاه جمعیت خود در [...] حرکت داده و دو
منزل اردوی شاهی رسیده اظهار صلح و التیام کرده امنائی که [...] متاع خرد و سرمایه با حقان عقل
و شعور در بازار تمیز تکیه دیده بودند به نقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را به رسم
سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان خبرشان در کشاکش
سرپنجه خوف در جای صلح و جنگ در دو دامان خاطرشان گرفتار خار خار گزند و در تنگ بودند ناچار [...]
کارزار گشته در این اثنا فرستادهٔ این طرف از قلب لشکر رومیه با بلاغ مژده مصالحه عرق آلوده و شتاب
آهنگ رایات گرده [...] باردوی شاهی نپیوسته بود که از این طرف نفیر توپ [...] کوب کرم اضطراب
گشته با آواز بلند صیت [...] قزلباشیه را بر و میان رسانید در آن روز حضرت شاهی قلب را به محمد خان بلوچ

دمیشه را به باقی امرا سپرده و خود در جانب یسار ماند وقت قرار گرفتند چون تدبیر امور جنگ حواله برای
محمد خان بود و مشار الیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عنان [illegible]
هر بکشته توپس ... کام خوف و سرکشی بر چهره خود زده نظم قزلباشیه را که مستقر لوای خاص پادشاهی بود از توپ
انداختند و بعد از آن رو به جانب قول تهاجم کرده رایت قزلباش را منکوس ساختند و چهار تیغ هزار
از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی داخل اردو به تصرف رومیه
در آمد پس بقیة السیف لشکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه با قلیلی از خواص در عازم اصفهان
و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را که در ایام تسلط افغان بحیطه تصرف در آورده و عباس
هم از راس قلعه داری فتح تواند افکند و بعد از یکماه رفته مراغه و تبریز را التصرف زاد محمد خان از قزل
سارق من اعمال ... افغان برده با جماعت بلوچ و هزاره و قزلباش ... اظهار کرده بالاخره
باستمالت محمد خان محمد علیخان وغیره بازگشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت
ظل اللهی برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا و در حینیکه محمود غلجه امر بقتل شاهزادگان نام آور کرده بود
ایماس نام ناجی که مباشر خدمت و منورجان پاس حفظ شاهزادگان بود چون باسمعیل میرزا الفتی داشته
او را زخم زده در حوالی کرده از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا چون آن زخم سستی نکند بود
میکرده تا عبورش بولایت کوه گیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده
و در کوه گیلویه لوای افتخار برافراشته بود بر ورود آن اطلاع یافته او را احضار و گوش و بینی او را بریده
مرخص و اسمعیل میرزا نام زند تا صحرا الوزد و وادی حیرت می بود تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد
ساکن گشته در اوقاتیکه شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده موکب همیون مشغول محاصره هرات بود اعیان
دولت شاهی رفته برین معنی مطلع و تحقیق و آن امر نموده بعد از ظهور صحت نسب او در چند روز او را کشوده
همداستان شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف و او را ... سلطنت ... سازند یکی از

ابراهیم

بخویش از اهل توجه القص نموده عهده شاه والا جاه را از کیفیت حال واقف ساخته در روز یکه مجتهد بود که
که مکنون در آن روز به ظهور رسانند پادشاه سابقت جسته در سفا یکه اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را
فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبید و بعد از جواب و سوال و تحقیق علامات از صدق حال
اسمعیل میرزا تجاهل نموده در حضور خویش او را به تیغ جفا کردن زده خون او را بگردن گرفت ذکر
بیان امر مصالحه شاه والا جاه شاه طهماسب و فرستادن راغب افندی و محمد رضا خان را بدربار
حضرت خاقان در سفر یکه برات به حیطه تصرف در آمده بود چون به نهجی که سبق ذکر یافت رضا
قلیخان شاملو را از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات و ولیقلیخان کنگرلو را از طرف
حضرت شاهی برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم روانه آن مرز و بوم
شده بود و بعد از آنکه خبر حرکت شاهی بر سر ایروان و شکست او باولیای دولت عثمانیه میرسد رضا
قلیخان را به قلعه باردین و ولیقلیخان را بجزیره فرستاده محبوس و اختیار صلح و جنگ با احمد پاشا
تفویض مینمایند و بعد از سنوح واقعه شکست همدان باحتیاط آنکه مبادا حضرت ظل اللهی دوباره از خراسان
به عزم ولایت اعانت شاه طهماسب و قصد کینه جوی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والا جاه
روم راغب صلح گشته راغب افندی دفتردار را بدربار شاهی فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از
دولت شاهی نیز محمد رضا خان عبدالله که در آن اوان قورچی باشی بود مامور باتمام این امر گشته با راغب
افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را براین نهج بگذاشته که ولایاتیکه حضرت ظل اللهی مفتوح در تصرف داده کرده اند
و اولیای دولت صفویه متصرف گشته اند از این طرف آب ارس با ایروان و انطرف بدولت عثمانیه متعلق باشد
و بعلاوه آن نه محال از محال کرمانشاهان که با ایروان بوده بضمیمه ارز به توبرکال احمد پاشا مقرر شود و این
دستور ضوابط قرار یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم قلم معاوده شد سواد صلح نامه را معتمد ... بیک معیر
الممالک و میرزا کافی بدرگاه معلی ارسال و چگونگی را اعلام نموده شاه ... در اواخر شعبان در حینیکه کار هرات

نزدیک باتمام بود دوازده چون این قسم مصالحه حقوق‌ها بعد از ملک با طبع غیور اقدس درست نمی

آمد [illegible] را با مضامین قبول مقرون ساخته در اواسط رمضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان

سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بود و به سبب خلع سلطنت

از سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا جواب آن در عهده تعویق مانده بود و موعی الیه در اردوی اقدس توقف

داشت به هرات طلب فرموده باستیفای لوازم مسئول و پادشاه والاجاه روم اعلام گردند که با تمامی

دعایات را رد نمایند یا آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب والا را به جانب بغداد و حرکت احمد پاشا نیز گوشزد

در رتبه جهان پذیر باشد و سعید [illegible] را نیز روانه اصفهان ساخته در این باب با عیان آن دولت

توجهات مشیعه به بلاد ایران ارقام صیغه مشعر بر آنکه به توجه موکب سعادت قرین را طرف شغر بابی شرح

انصرا یافت که کلانتر و اهالی و اعیان ممالک محروسه به توفیقات ایزدی آنرا متوقع و به توجهات خاطر والا

مستوثق بوده بدانند که از آنجا که به برکات عنایات ایزد داور مشع فلک سای هلال سای والا را در فتح و ظفر

شهرها [illegible] ماه نو موکب سعادت قرین رایت نصرت و ظفر [illegible] و جوش اقبال [illegible] را سروش غیبی [illegible]

با نیروی بخت فیروز [illegible] قلاع [illegible] دیگر است در این اوان میمنت نشان به الطاف قادر سبحان [illegible]

هرات را از دم شمشیر غازیان [illegible] بهادر آن [illegible] کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة

فرار [illegible] مصداق وظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری بودند به مفاد

وقذف فی قلوبهم الرعب [illegible] ارکان صبر و قرار ایشان

تزلزل یافته از شدت جمع بیجان در زور [illegible] زخم سیف و سنان با مان آمدند [illegible] وان احد

من المشرکین استجارک فاجره و بمدلول الحسن العفو عند القدرة آن طایفه را امان [illegible]

از قلعه هرات فرمان دادیم و از [illegible] تا حال در عرصه فلاکت و ورطه هلاک بودند

ایل را با خانه کوچ کانهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان [illegible] فرستادیم الحمد لله [illegible]

ایزدی

ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل [illegible] با طوایف [illegible] که بآن طایفه [illegible] و از [illegible] بودند مطیع و منقاد

گشته طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمت و فرمان بری بر گردن گرفتند و در اصلاح این احوال که از ارکان

مهام هرات فراغ حاصل شد سرکشان حدود خراسان را [illegible] کامل فرموده ایم نوشته عالی محمد رضا خان

عبد الله [illegible] رسیده مشعر بر آنکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانیه چنین قرار یافته که ممالک آنسمت رود

ارس بر وجهی بر این طرف به قزلباشیه [illegible] تعلق داشته باشد و الحق این مصالحه در نظرها حکم نقش

بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص سرای ایران بود که مطلق باین پرداخته و از آن

ابراهیم [illegible] صلح مندرج و مذکور نساخته اند و جود ایشان [illegible] که تا چه کرده [illegible] برتری

واقعه [illegible] ایم برای همین جهت به مقتضای کلام مسؤل عن رعیته یاری ضعیفان نموده

[illegible] را از سر ایشان رفع و ماده فساد را از [illegible] ممالک دفع کنیم تا که قفل غفلت بر در دل زده

برای [illegible] ورضا جوی خاطر [illegible] باشیم به حول الله و قوته هر روز بروز اعادی تیره و روی اقبال خسروی

چهره ضعف [illegible] غلبه از [illegible] در صورت از آن طایفه کم [illegible] فاذا جاء

الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت

فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان است تحمل این امر کردن

از حمیت دور و منافی طبع غیور است چون مستور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت

ابد مدت خاقانی بود لهذا ابرام [illegible] قبول نفرمودیم از آنجا که [illegible] شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت

امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه [illegible] قرین لوح

استخلاص سرای ایران را از درگاه احدیت سائل [illegible] ان شاء الله [illegible] عنان جنود

و هم رکاب تاییدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت [illegible] علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا

[illegible] با جوش پر جانشجوی قوی جنگ [illegible] فیروز جنگ بدون تامل در [illegible] کوچ بر کوچ

عازم کوکبه خواهم شد تا بار کرا خواهد دمیش یکه باشد و لا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ اکرم تمنی در ره خاندان به صدق بدرقه رت
شود همت شحنه النجف و هر کس درین امر داخل نباشد از کوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت و بیع
دارین و سزاوار لعن حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و سعه و در زمره خوارج خواهد بود در زمانی

وقایع ئیلان سیچقان ئیل موافق هزار و صد و چهل هجری نبوی داوبدایت سال فرخنده فال نوروز فیروز

نوروز فیروز این سال همون فال در بیست دویم رمضان المبارک اتفاق افتاده که به حکم نوروز سلطان
افواج قاهره نسیم فاتح ارک قوی برقوی غنچه و قلعه دربسته از هم گشته و سرخ لاله و سفید شکوفه مسخر سلطان
بهار گردید و افغان عندلیب از کوه و شاخ شاخسار آهنگ شور انگیز نموده لشکر یغماگر دی بهمنی
از شرمند چمن پا به دامن وحشت نهفتن کشیده و قوت نامیه که پیشتازانش سلطان فروردین حشمت گردید و از
بعزم دارالسلام چمن از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف دشت و صحن گل کشت زد فضای افسرده مزاج
دی که باعث اختلال اوضاع بستان بود با مرتبان طبیعت از شغل جوع عل گوشه نشین و نوباوه گل که زاده
قوت متولد شده و نتیجه نفس نباتات بود نافه‌دار معرصه خاک و لطیف رغیر گشته در دار الضرب چمن صوری از
سرخ و درهم و دینار لاله عباسی به نام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبا قمری و هزار دستان بهم از زبان
بر منابر شاخسار زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشتند جشن کوتیل با بهجت ترتیب یافته به امر ار
دست خلاع درخشنده والوان آب ارزنده دلیران سپاه و چاکران درگاه از جبه خانه جهان عاکسه

نهضت در الفت و جشن لوزه ... کارکنان سرکار ... همیون به جهة یساق عراق پرداخته روز

عید فطر از پل ملان نهضت و در چرلغی کوتیر خان خرگاه آسمان جاه بدروه مهر دمانه افراخته شده
دامنه صحرا را از سرادقات رنگین ... کلچین بهشت ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصرت نشان
از جانب فراه بعلاوه حکومت هرات با اسمعیل خان خزیمه و حکومت سبزوار را به اسمعیل سلطان تکری والد ... سلطان

که در این

که در این دا ... مفوض و هر یک را روانه محل اختیار خود ساخته و طالب جلایر را
به حکومت ... از چقان و ... خطاب خان سرافراز و جمعی از افاغنه همراه او کرده مقرر فرمودند
که سه هزار نفر از ایلات ... سرحدات ملازم گرفته رفته در چند که در جانب دشت قبچاق است قلعه
احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از یموت و گوکلان حرکتی صادر شود به دفع ایشان پرداز و بعد از
این امور الویه جهانگشا از منزل مزبور به جانب خراسان در اهتزاز آمده چون بشیر فتح و ظفر در اسب هایان
موکب همیون در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک پاپالو که از موقف فرمان مأمور
به تعاقب ترکمانیه طرلن بودند چاپار روا آورده خبر رسانیدند که فوجی از ترکمانیه به سرکردگی ... جلیان
... اسپور عبور کرده در آن ناحیه تاخته سرکردگان با جمعی از تعاقب ایشان پویا در ... سفلای
قریه پویان سر راه بر آن فئه گرفته سر زنده بسیاری بدست آورده اسرا و غنایم نامار از آن جماعه گرد دلی
استرداد کوکبه والا در پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته مردم دیده اعیان از زیارت طلعت مهر
پرتویش همدیگر را چشم روشنی گفتند و وضیع و شریف از شرف ... فرخنده گوهر لالی
شکر الهی به جای آوردند به شقب زمان سفر چون حسن علی بیک و میرزا کاظم به گونه مذکور شد در هرات
از جانب شاه طهماسب برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد
و صلاح بعضی را در باب ایشان ادا کرده گشته این جامه به قامت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی دوخته شده
در پانزدهم شهر ذی القعده روانه اصفهان ساختند که چگونه پیش از وقت به شاه طهماسب حالی و خاطرنشان
نمایند که این مصالحه مقرون به مصلحت نیست بلکه او را به جانب ... و قم حرکت بدهند که در آن حصول
ملاقات و طی ممالک گشته با اتفاق عازم روم و متوجه کینه جویی و قصاص از اعادی آن مرز و بوم شوند پس از
سفر عراق وزیرته ... پرداخته چون بعد از واقعه وهن همدان و هر یک از دیانات ارباب ...
و نفاق به خودسری اتفاق کرده ملکین حاکم ... ملیحی ... بعد ایشان از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان

به کوه کیلویه لرستان دزفارس و دشت بیلا خورد جابلق و فراهین و سایر ولایات عراق و مقامات از جانب یعنی
نفاق دارد و چون بالیقین مترصد بوده اند و اجازات مرحمات او را با سپاهان را به لطف چاپک کوه احد لو تفویض
فرموده به یک حکام ممالک احکام مطاعه فرستاده شد که مترصد ظهور طلیعه میمون باشند و چون در حین حرکت
از عبدالغنی خان ابدالی خدمات شایسته به ظهور پیوست شایسته ترقی و ترتیب گشت لهذا او را بخطاب خانی
و حکومت صاحب درجه عالی اختصاص با یک رؤسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره و مرخص فرمودن که
به سر کن خود رفته در روز حرکت رایات جهان اشراق به جانب عراق با اسباب و یراق مهیای الالتحاق
در موکب والا حاضر باشند و در شانزدهم ذی القعده به عزم یساق در انتظام خوزآب حدود و دشت و ابیورد که
که یورت قدیم آن حضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته دو روز در کلات که قلعه خداداد و
و امکنه غریبه روی زمین و در رفعت نمونه چرخ برین است به عزم تکاور پرداخته از آنجا به جانب ابیورد توجه
فرمودند و در آن خط دلگشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات خراسان و حدود
ن وارد از روی سعی گشته ضبط و ربط و حراست خراسان و لبش منبر مرو سلطانا با و مفوض و بعد از
یک هفته از راه درجز و بیابان کوهستان و خبوشان که مربع ایلیان خواجه بود در دهم ذیحجه الحرام
از تپه چهای گلگون هزار گیر کرد خانه زاده های خشی ناموس لور و به عنان رکاب عنایت و چون محل
موسوم برادرکان در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از جهت خشک آب و هوا اکثر اهالی خراسان
رحجان و ازآن دار از مستحدثات معمارت بنده و بناهای سرند کس طمع از چند پادشاهان قدیم و سابقا در عرصه
دلپذیر عمارات عالیه که در زینت و صفا به بهشت و نظر در رفعت و استوار رشک خورنق و سدیر است طرح
افکنده بودند و در آن مکان کشیده به تجدید آن کاشانه دلنشین به قدوم بهجت قرین غیرت افزای ابنای
که هنوز بکشیدن بار گران اطاعت سر در نداده بودند و در آن دار ارض اقدس گشته امر والا بعد ورود
که کوچهای خود را از سمت نسا و رود خانه باب به جانب جنوب آورده از حد ماده تا حد کلات سکنی دهند دار

و بعد از آن نفر از جوانان کاری به جهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران
روسیه که در رشت می بودند با پیشکش و تحف لایقه وارد گشته عرایض میرزا به نظر رسانیدند مبنی بر اینکه مقدمه
تخلیه گیلان برای رزین اقدس و موقوف با مرو اشاره والا است بیان این مقال آنکه سبق تحریر یافت
که حضرت ظل اللهی در حینی که مازندران مقر کوکبه فیروزی نشان ساخته ایلچی به طلب ولایات دارالمرز روانه
روسیه ساختند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره به ممالک روسیه رسیده بود تخلیه رشت ولا
لاهیجان را قبول و انجام این امر را به سرداران خود که در گیلان می بودند محول و ماکول و ایلچی را از حضرت
داده در اوقاتی که هرات مضروب سرادقات دولت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را به عرض عالی
رسانیدند و از آنجا با ذن و فرمان همایون روانه اردوی شاه طهماسب شده تما پیش اعیان دولت شاه
و سرداران روسیه امر مصالحه چنین اتفاق یافت که محال تا پایان این طرف کر متعلق به ایران بوده باد کوبه
و دربند محال آن طرف بعد از انقلاب ایروان از روسیه الترام باید باقی ولایات با این دولت وا گذاشته
خواهد شد و از جانب شاه طهماسب وزیری به رشت فرستاده شد که چون دو وقت در دولتی از سطوت ذات
اقدس و فاتح وجود مقدس را باعث قوام پیمان و موجب قرار ثبات اساس و ارکان دولت ایران
یه نهند و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک در دو چشم بر راه انتظار و گوش بر آواز مال کار آن می بودند
لهذا روسیه از تخلیه ولایات را ابدفع الوقت گذاشته اند و زیر مزبور در لاهیجان به صفحه شماری فرا داده به قهر
حیرت روز به شب رسانیده تا اینکه انجام کار هرات و توجه موکب والا به سمت عراق تحقق یافته سرداران از راه
عافیت بینی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط با مرو فرمان آن حضرت ساختند
پس از جانب آن حضرت دو نفر از معتمدین به مصحوب مأمور گشته که رفته روسیه را از دارالمرز اخراج به رسوخ
کرده هرگاه آن طایفه را ابا امر شورش لجه طغیان با دبان کشتی عزیمت به نقر این دولت در دریاهای کنار
طمع لنگر توقف انداختند چگونگی را اجمالا به عرض برسانند در بیان عزیمت موکب والا به جانب عراق عجم

مالک الملک بالاستحقاق در دیدآوران ولا چون به همه جهت فراغ کلی از نظم امور خراسان حاصل گردید

روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه سال هزار و صد و چهل و چهار دقیقه اشرف که بحکم والا فرمان روای خطهٔ حصا

بیست و چهار دقیقه استرضا یافته از عمارت چهار باغ عازم روضهٔ رضا و استمداد از روح مطهر سلطان

کشور ارتضا نموده عمارات قدیم را باشعه ماه نیر اعظم میر علم بیت الشرف نیر اعظم در بیست و هفتم محرم

با شوکت کیری و جم شهر را المقرون خیام انجم حشم و مقر اردوی کواکب خدام ساخته و در منزل رادکان

لوتنی به وقور خانه را از راه نیشابور روانه کرده موکب همیون از راه خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید

و چون ترکمانیه کوکلان تا آن زمان هنوز آن نفوذ لشکر معهود و تاحاضر نگردیده بودند بعد از ورود به سلطان

بنه و آغروق را با فوج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر گرگان یا ستاباد مقصود آنکه اکثر ترکمانیه

در اوایل تغییر اظهار تمرد ولی نمایند از راه دشت به تنبیه آن طایفه پرداخته با استرآباد و سمت قرف وا کرد و تنبیه

در تکلیه و لایات اهمال نمایند از استرآباد و مازندران بلای ناگهانند و لواران آنجا یعنی و لاوران عرصه

عرصهٔ جهان فنا بر در خانهٔ ایشان حمایل سازند و در روز ورود به جاجرم با لطف نفوذ از طایفه

ترکمانیه مامور بر سم یاتی و از دو موکب خورشید اشراق گشته بقیهٔ آن طایفه به سمت دشت چیق فرار کردند

چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب هنوز از ما دیان از دستان نو آوری لشکر جلادت اثر

اسب و دوهزار نفر از دلاوران نصرت اثر به مرافقت رکاب ساخته با آب واذوقه ده روزه قدم

بوادی ایلغار گذاشته و چون حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در چند شغول است حیش

قلعه بود از راه دشت به جنوزه ظفر نمود ملحق گردد محمد رضا الیه با جمعیت خود از دورت خدابوکالکا رود در عوض راه

به جمعی از ترکمانیه بیوت که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار کرده در مغازه اقامت نموده بودند دچار گشته تمر داران

ایشان ایلغاش کرده مانند زنگ پریده و مرغ رسیده شده از آن طایفه ظاهر نشده لهذا انصراف زمام عزیمت

کردند و در حین انصراف طهماسب خان را به تفویض افسر برداری هرات سرافراز و مقرر فرمودند که رفته قلعهٔ حیدر را

از آب و ابا آورانا دورت خراب و از آنجا عازم هرات گشته اردو پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک سی هزار

نفر از جوانان ایلات کارآمد ملازم گرفته با اتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده مهیای کار قندهار

و باندک شوکت واقتدار رعب افکنی در اهالی افاغنه آن دیار باشند و از آنجا مرخص و روانه حشته شد

موکب والا از راه اترک منعطف و در بیست چهارم ماه بکنار رود خانه جریان و ارد گشته و از راه استراباد

توجه به سمت گیلان در خاطر اقدس مظاهر تصمیم داشت که عریضهٔ محصلان واهالی گیلان رسید مشعر براینکه

به مجرد اشتهار آوازهٔ اشرف و حرکت موکب والا تمامی گیلان خاطر نموده سر از پی حکم بسمت ایشان حضار

عمال و رؤسای گیلان عز انقیاد حرکت و از راه علی یاقی دامقان روانه و در منزل فوشه جماعت عمال گیلان

باردوی همیون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران مقیم خیم حشم گشته عمال و اهالی رشت نیز در آن مکان به

شرف یاب تقبیل آستان سپهر بنیان گشته و بعد از تصحیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را

مرخص فرموده و شروع به ملاحظهٔ سیاق عساکر فیروزی ماثر کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع

و تدارک اسباب سفر رسم سفارت الغام به حاضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل سرشار محمد خان

بلوچ که از جانب شاه طهماسب با ایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایض گشته چون بلوچ و اهالی

و لایات از پی حمایه اوابواب شکایت گشودند لهذا به موجب مصلحت در رانده و محمد تحیة خان بیگلربیگی فارس را از

نیز جمعیت کامل از قشون فارس و عراق سفید ساخته در رقم به موکب والا صورت و منظور نظر والا این بود که

فرمان عازم مقصد شوند چون آن حضرت تکلیف بامدن شاه طهماسب به قم و طهران شده بود و پادشاه از این

معنی به تنگ تفاق گیتی افتاده کسی نزد احمد پاشا فرستاده بار دیگر بنای سازش گذاشت چون ورود جمعی و قتی

اهر خطری مشکل روم پیش زیاد همت می بود حسب الحکم شاه طهماسب دخل فایده و بعضی مقاصد نبود برای

برای صلاح حال او عطف عنان به جانب اصفهان کردند و بنابر اینکه عبور لشکر منصور از معبر قم و ذو بنیانها

متعذر بود پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره را فوج فوج از راه قم دو نظر متوجه اصفهان و تعاقب

الویهٔ آسمان سا و اعلام فلک فرسا در حرکت آمده باغ هزار جریب برای نزول کوکبهٔ پر فر تعیین یافت

گفتار در بیان ورود موکب والا به اصفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب و تفویض آن به عباس میرزا ولد او

چون خدیو ثریا جناب به سبب شدت گرما و تابش آفتاب سنان ماه جهان تاب که با افواج کواکب شهاب‌وش طی درجات و منازل نمایند بر سم شبگیر قطع مسالک و مراحل می‌نمودند در شب سه‌شنبه چهارم ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جز حرکت آرای عظام که از جانب حضرت شاه طهماسب به استقبال آمده بودند از ورود سطوت باهره وزرا و حکام حضور توفیق رکاب بوسی دریافته استقام طلیعهٔ صبح ما بهجه رایت ظفر نمود آئینه پاش مسرت گشته در حین ورود کوکبهٔ والا توپ‌های اژدرهان کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان جلو تکیه بر عراده‌های سپر نشان داشتند عقدهٔ غم را که در دل گره کرده بودند باز نمودند گویا سعده‌ها ز در عرصهٔ نشاط از دهان آتش‌فشان آغاز کردند و از عربدهٔ توپ‌های آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سپهر مستی طالع هوشیار گشته به تماشای کاه سرور شتافتند و صبح اقبال را با هم در یکزمان طالع یافتند القصه حضرت ظل اللهی باغ هزار جریب را از برای نزول موکب سعادت یاد ساخته شاه طهماسب نیز در آن روز به منزل اقدس و بهره‌یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس عشرت خلوت سلطانی طی کرده آن روز و آن شب را با خاصان به عشرت طلب به جرعهٔ اقداح راح ریحانی و بنوشیدن بادهٔ ارغوانی پرداخته غرض از بزم خلوت‌ستان آن بود که پشت پیمانهٔ مودت به بادهٔ اطمینان نوشته و آینه دل‌ها از اصفای بادهٔ یکدلی صاف نموده در بارهٔ یکدیگر الطاف داده چشم از گذشته‌ها پوشند تا بعد از آنجا و کار روی و انصراف موکب والا از آن سامان پادشاه طهماسب بر وفق خاطرخواه به کار مملکت پردازند هر یک از ارکان کرانی مملکت را به کفیل و دخیل دولت سازند هرچند آنحضرت از در الحاح در آمده بودند شاه طهماسب را به التفات‌های جوابهای پر حاصل و سخنان لاطایل پرداخته چون آنحضرت این وحشت و نفرت

درج بلکه را به جه دورنگی دیده بند روز دیگر با جمعی از سران سپاه و دردمای کار آگاه فرمان داده جمع کمال‌کش از آشنا گفتگوهای دوشینه را اظهار کرده فرمودند که اگر در مداومت دو امر غفلت شود مقاصد عظیمه مفقود و اگر اقدام بارها شود در صورتی که پادشاه همه جا برای ما خود با ما مخالف موافق باشد چگونه اهالی آن به آسانی میسر شود ارکان دولت و اکابر ممالک عرض کردند که سررشتهٔ نظم این دولت به کف کفش و سنان قوی پنجه از کف رفته بود و زور بازوی سعی حضرت بدست آمده شاه طهماسب از رای و اقبال بری گشته و قابلیت عاری از نظر آن سروریت ممالک و دولت را به توجه و سلطنت حق‌ثبت آنحضرت از قبول آن تحاشی کرده ناچار چاره را در تغییر او و جلوس شاهزادهٔ عالی‌گوهر عباس میرزا نام ولد شاه طهماسب که در آن وقت شش ماهه بود منحصر یافته به نظام کل و مصلحت امر افسر شاهی را بر سر عباس میرزا گذاشته و به نام او بلند آوازه ساختند و در رض اقدس را به یکتای شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانهٔ مقدسه رضا به حجره‌سرای ضمیر زنگین نیاز و بنده که پادشاه بنده تو زر که سلطنت عالم معنی عبارت از آن است سر بر روی در چهاردهم ماه او را باتفاق اهل حرم با کت و تدارک و سامان از راه یزد روانه خراسان نموده و در هیجدهم رطلاً طریقه بزم خسروانی ترتیب داده بهزار آذر دست خلاع گرانمایه و انواع جواهر پیرایه فراخور رتبه و پایه با سران و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند چون سابقاً از فارس علیمردان خان شاملو روانهٔ هندوستان ساخته بودند در آن وقت نیز محمدعلی خان بیگلربیگی فارس برای یادآوری این مطلب روانه هندوستان و خان‌ها و بیگلربیگی‌ها و انسی پیرزال خان را به جانب روم برای تبلیغ خبر جلوس مأمور گشته فرمودن به توفیق اعلیحضرت و پیرده کیان حرم سلطنت مقرر گردیده در **ظلال این اوان اخبار** طغیان جماعت بختیاری رسید که چون احمد خان در سفر هرات از سعادت آن دوران خدمت رکاب بوده به حکومت بختیاری منصوب گشته موعی الیه بعد از ورود به خلیل آباد در مقام ضرب و ستم بختیاری گفته معزول و مضروب در زیر چوب مقتول و اقوام او هر را احمد خان ریخته زور را از پای در آورده و موعی الیه کوچ نموده بجانب گرمسیرات فرار

کرده فرمان والا به عز نفاذ پیوست که سردار حویزه که در بهبهان سپاه‌اند با جمعیت خود و الله‌وردی‌خان و بابا
خان چاوشلو سرکرده قزلباش لارستان نیز از طرف لرستان به سمت رودخانه که معبر آن طایفه است
آمده سر راه بر آن جماعت بسته دو سه روز در بیست و نهم ربیع الثانی با بیدکابا تا بیده سبی را با فوجی از
جنود ظفر نمود به عزم تنبیه آن طایفه روانه و مقرر داشته که از کردی سبع بالو تحانه واقف فوق شده اول
بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه امام‌زاده سهل علی توقف
و ملاحظه صدور امر جدید نمایند و در روز ششم لوای همایون ما محمدخان بلوچ را منظور لطف مرحمت نموده
به نیابت کوه کلیه سرافراز و مامور رخصت شد که باتفاق امیرخان بیگ نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی
و اعراب و بابا تنها اشرار بنادر پرداخته پس از آن راه سرحد متوجه کوهستان آن طایفه که در رفعت و بلندی
به پهلو بر چرخ برین کشیده کمند عکس همت بهانه یا اگر خواهد نمی کنند از صعوبت و سختی آن پرواز نتواند در سنگلاخ
جبر آنانست و بلندی و سرگردان قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود از دور دو کوکبه مسعود با کفر و مرکز
رحمت به فتح فتوحات یعنی قلعه نور رشیده جمهور کشته بعد از تسخیر بکردند که بر سر آن سنگ
و پای نو تسخیر نمایند از رگ طی شب و فرار سرکشی لنگ آمده از قتل برآمده قایلان به حکم شرع به یاد
رسیده **مقرر شد** که شاهزاده سه هزار خانه و از جماعه هفت لکر را کوچانیده روانه خراسان سازند و
حکومت آن طایفه با ابوالفتح خان ولد قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشا از بیابان لرستان قیل از راه
میلان و ارکد کربان شاهان به خدمت و در نهم جمادی الثانی از روی همایون نیز از امام‌زاده سهل علی عبور
کرده و ابوالفتح خان در کربان شاهان به خدمت اقدس پیوست و نیز باتفاق سفید خانه آورده که از
ایام استیلای نادر زمان در بند سرا پیشه و سیلاب خود را تند تر از اکثر زمانه آرامت و مشغول راه زنی و نهب و غارت
بودند با هر دو آن به معرض قتل و اسر در آورده اند و افواج قاهره که برسر آن دالهه آن مأمور شده بودند در آن
مکان به معسکر نصرت انضمام رسیده بوج پیوج پایپوس شدند **کیفیت رفتن به کیفیت ایلغار نمودن حضرت ظل‌اللهی به سرحد**

ادیه

ردیه که در زبان حی بودند در و دیدار آن از کرمانشاهان اعلام گیتی نوردی ملک فرسا و ظلمت شوکت
در ربط غبرا آسمان سا گشته در بیست و دوم ماه مزبور که او آخر فوتش بود به برج جدی حمل بروان کوکب تیر اعظم از
صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردیده چون احمد پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد
به حکومت زهاب که در پیشه فریسی کرمانشاهان واقع است منصوب بود و جمعی از پاشایان و عثمانیان
در آن مکان به حی قطعه مأمور بودند فیلوکارکنان اردوی همایون را با انواع یاسای از درجهات زهاب دشت
گذاشته مقرر کردند که کوچ بر کوچ ایشان متعاقب می‌آمده باشند و خود به دون مکث و درنگ با فوجی از
ترکمان که از ماهی دشت به عزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول به منزل کرند معلوم شد که بعضی از ردیه
در طارق کرده او در راه‌های معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر می‌توانست شد به قرار و نا افتادم
دارند آن حضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلند برق آسا که به کوه بدوان
اشتهار دارد دشت به نظر در آوردند به قراری الهام ربانی در راه تا بدات سمتی از عنان به سمت منصرف
ساخته بلدهای جهات پیشه که صحرا اکرد کوه نوردان قریه به قریه و بیشه به بیشه بودند بدرود التجاج و نیاز نوش
عزم خود بو صاحب اندیشه در آن که عرض کردند که طایر وهم هیچ بلند پروازی در هیچ اوان در هوای عبور
بان رکاب بال و پر نگشوده و عنقای عزم هیچ کردن به قله قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آن حضرت
قبول این معنی ننموده به جانب ایشان پیش لشکر اشاره کرد بر پای آن کوه را دیده و انهای آن موضع پر سنگ و گاهی پیاده
و کاهی سوار به پیموده شد نیز دان راهی بود صعب المسالک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پای اندیشه
پیش و بلندی خیابانش لنگ بود و آسمان به نظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر و بر سنگ در بار ز ی
آن امر محال هست و چرخ مقوس هر شب به عقد غله اش ناوک شهاب از آه حصه تیر مرآتش در پای ایمان
سنگ می‌آید با زبرکشته همان حال هست القصه آن کوه بلند و عقبه آسمان پیوند را به صعوبت طی کرده استقام
عروب بنشیب آمدند چون پای کوه به قدر زال همایون ترتیب یافته بر سر پرچ افراخته نظم افواج منصوره

را دسته دسته ترتیب کرده باز جواد بیگ را مرحله پیما ساختند و در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل راه گم کرده ... حضرت بجنب ... راه پرداختند بقدر پانصد نفر تشخص از مردان آن دلاوران

که در اطراف رکاب والا جمع بودند در آن شب تا پروانه جان سپاری آن شمع بودند از خدمت ... فاصل گشته جمعی که از عقب می آمدند به علت اندک مکث که در طلب جاده واقع شده بود

بخت شان مغلوب راه خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب نشدند مقارن طلیعه صبح که آن حضرت به دو آغاج قلعه رسیدند این معنی معلوم رای جهان گشای گردیده که بقیه آن

جنود هیچ با روسیاه و تابینان آن راه ... ... در قید قتیل و گیر ... و جمعیت قشون

متفرق پاشیده بعد از ورود آن ناز با حاضرین رکاب بر سر زمین ... ... ترک

جلو با ... رو به ... سیل اسبان دلاوران ... فوای اجل ... خاک

خواب بر داشته مرگ ... بالین ... ... جمعی از ایشان ... ... کشته

با جلال و ... از سر آن و ... رو به ... زنده ... و آن فلک ... آمد ... و بعد

و باد پایان خاک ... دو آتشین ... با ... رکب ... رعیت ... و آن ظفر شعار گشته اگرچه

دشت تا زاب ... راه متعارف ... و چهار فرسخ ... ... کوه ... پنج فرسخ ... با وجود

آنکه کوه ... ... برف ... بود به همراهی تایید الهی ... ... روز طی شد ... بعد از

پنج روز به موکب والا ... اطراف قلعه زاب را ... ... جمعی را برای ضبط جمع

محصولات به قلعه زاب و فوجی را برای ضبط غله و ذخیره و ... ...

فرمان دادند که لطفعلی بیگ کور ... ... با ... ... حرکت و ... ...

را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه ... روانه اردوی ... ... بعد از انجام ...

جمعه غره رجب از زاب بسمت زراتوای ظفر انتساب کرد چون استحکام شهر بغداد معلوم و محقق بود

که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا به قلعه داری و تحفظ خود پرداخت منزل به منزل

قلعه ... عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا ... ... آمده به معرکه جنگ

... ... راه ... ... عازم ... دراشته و چون بعضی ... ...

از آب ... ... رفته بود آن حضرت که در ... ... آتش ...

... آب ... ... بقدر نیم فرسخ بالاتر ... ... الهام ایزدی

معبرها از خطر ... ...

خیام عز و ... ... رسانیدند نه هزار ... ...

مرتب ساخته ... ... به جانب کرکوک

و ... مطلوع ... ... بسیاری بدست ... ...

مامور ... ...

و ... ...

... ... هفت هزار نفر از لشکر ... به محاصره قلعه کرکوک ...

... به جانب ... ...

... ...

راه ... ...

... ...

... ...

... ... معلوم شد که ... ...

که با ... ... از جانب احمد پاشا ... ... آن ناحیه ... ...

که بر فوج عجم تازد بر طایفه غنیم تاخته سخت به کریوه‌ها خارج استفاح کرده جمعی را به هم باختند زیرا که پیش انداخته با
با رودی بمیوی آورده گرفتار آن دو سلک غراده کشان توپخانه به خطا دیافتند روز دیگر بعد از ورود به منزل
رباط خان بیزده فرسخی بغداد از دور از درگیه پاشور بر کنار فرموده خود دستکی شام که فوج قزلباش هجوم سخت
قطره زنان از جسر گرکشان آغاز عبور دجله کواکب از شوارع به آرت فتح عزم مرور کردند با جمعی از یساولان
منصور متوجه بر پیرکشند که جسر بهر را از طرف مستحفظان برکندند آن شب تا هنگام طلوع اعلام نموده
ظلمت شب مانع وصول به مطلب گردید از اینجا پس بغداد چپاول انداخته در کیفیت فتح قلعه جمعی از قزلباش
به معرض قتل و جمعی از اعراب کنار دجله نیز که در کنار شعبه بودند با سر و رنگ در آمدند چون البرقد یقین
موت که احمد پاشا در کاه [illegible] از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته به قلعه از آن پیدا آمده از انجا به جانب
تکیه قزلرکوه کاه [illegible] ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از نو اهل آن اتفاقات که خبر فتح و تکیه
قزلآوران که بغداد در رسیده بود چهر پاشا حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه با دو هزار سوار
جوانان نیز که تیز از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق کوکبه مسعود لازم آمده است به
جانب تکیه عزیمت کرده آن حضرت از سمت دیگر به بغداد آمده قدم فرمای آن شب اتجه شده بودند
و در تحیک از آمد و رفت یکدیگر واقف گشته بودند صبح که آن حضرت زمام عزیمت مستقر دولت
زاده بودند ناشی این بی‌محابا نشود و دیده دلیران قزلباش که براشراف آن روانه و عسکر رومیه نیز از دو سالی
از دو گریبان نویسی زاد درست تکیه دیده ما در آنکه به سمت بغداد برگشته در عرض راه فریقین دو چار
یکدیگر گشته او آقاضیاو کامل رباسته بر آن تعرض زیر جا در آن مقام دار که پیش از ناصید دولت کفار [illegible]
تیز پرواز بودند باشان در راه کنجه بر شیری شیری دمد [illegible] دلیری از پای در آورده [illegible]
کردند اما چون جنگ جویان رزم ساز در میان انگرده و قلعه و حاصل [illegible] راه گریز یافته در طرف
[illegible] عرضه تیغ کین و لسته [illegible] کشته [illegible] پاشا نیز [illegible] گرفتار [illegible]

پس رایات جهانگشا به فتح و فیروزی از درمنزل گشته یک روز از برای غنایم در آن مکان توقف در روز بعد
از آنکه از حرکت باشند برای تعیین مکان نزول خنگ بشر نظر در اطراف قلعه گرم جولان ساخته آن
کرمی ذی زاویه مقدسه کاظمین علیه السلام در دو فرسخی بغداد که واقع است اختیار و در غره شعبان
دو دوان شوکت و نشان را در آن مکان [illegible] برپا و آراسته شد و از بدایع وقایع آنکه در روز
پیش قراولان رومیه با حجی پاشا قید بزرگتر از آن کشته شد بنام افشار عثمان لور را از مرکب هستی در انداخته
سرش را او بر ده فراگ جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود که از [illegible] افتاده و سررشته جاده از دست داده
شب در آن صحرا سرگردان بسر برد [illegible] خورشید را از دامن [illegible]
خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از قلعه‌گیان به سر وقت او رسیده چون پای
[illegible] ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت
[illegible] پیغام زبانی [illegible] از جانب آن حضرت [illegible]
چند روز است که این ناحیه جولانگاه دلیران ظفرنشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را به سپار
بود در جواب گفته بود که آن حضرت بزرگ [illegible] و در آن دولت صاحب [illegible]
لیکن ما از حضرت قیصری به سپردن قلعه ماذونیم و نه به جنگ [illegible] پس جمعی از لشکری را همراه آورده به جانب قلعه
[illegible] بعد از آنکه این مقدمه معروض حضرت اقدس گردیده [illegible] سرکرده [illegible]
تبلیغ پیام بالقاء خدیو بخت فرجام بود و صورت واقعه [illegible] به پاشا فرستاده اند از چهار [illegible]
جسر [illegible] برای ضبط [illegible] و جمعی از جزایرچیان را [illegible]
سعی کنند که [illegible]
به قلعه کشیده بودند مقرر شد که [illegible]
بنا بر آنکه کشتی‌های دجله را تمام [illegible] در آن طرف جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در

یافت شده جمعی از افاغنه و سوار از انجا کرده بآنطرف آب فرستادند که تا یدیکری دران نخست توانند شد فوجی از
از قلعه کیان به مدافعه ایشان پرداخته سی چهل نفر از ایشان مقتول و تتمه به کشتیها نشسته خود را به ساحل نجات کشیدند و چون احمد پاشا
و آغا عزفه و مصطفی پاشا از جانب احمد پاشا و اما بعد آداب دجله را در میانه حاجز دیده با فوجی به دیه زرقان
سمت کرخه بغداد آمده و در حوالی اردوی [illegible] در آنطرف آب احداث سطریس و سورچال کرده با توپخانه و ادوات
کار را از نصب توپهای شرار کرده بودند اکنون خاطر اقدس بود که تا پدایشان را چاره در یابند تاب به سر ایشان
بندی شخص فرنگی پل چوبیا بطریق جسر بر روی آب تعبیه کرده که تیپ و شتر با تمام تنگه شد تفصیل این اجمال
در خلال این احوال شخص مزبور بعلم سفارت از جانب پادشاه روس وارد و به اردوی شوکت مدار گشته به
بتعلیم و حکم محکم ظل الهی فرمان بر آن جاکردت از تخته‌جات ان ناحیه کشتیهای ضخیم و چوبهای پل نظم عظیم
به طول سه چهار زرع قطع و [illegible] آن کوه کوهان و در محل موسوم به [illegible] که در دشت فرسخی بغداد واقع
حاضر کرده [illegible] جانب بعد از نقل [illegible] استحکام تمام با دوازده هزار نفر سپاه [illegible] روانه
مکان [illegible] یک از سواران [illegible] پیش زین گرفته [illegible] آن ده فرسخی گشته آلات [illegible]
رسمانهای محکم و طنابهای قوی [illegible] بر آن چوبها بسته [illegible] جسر بر روی
آب کشیدند و طرفان را به [illegible] و عمود بزرگ محکم کرده [illegible] دریا دلان [illegible] از پل عبور کردند
که [illegible] از کشیدن تیغ هلال برنصرت خاقان بلند اقبال [illegible] رسید چون آن حضرت را از
سپاه [illegible] وانزل جنودا لم تروها [illegible] از عالم غیب [illegible] به کمی [illegible] لشکر گشته
با [illegible] فوج قلیل [illegible] راه کرده مقرر داشت که بقیه لشکر هر قدر [illegible] از پل [illegible]
[illegible] به موکب [illegible] که تا ظهر روز دیگر [illegible] عبور [illegible]
طاقت را در زیر پای [illegible] فوج [illegible] موکب [illegible] گشته [illegible]
حضرت ظل الهی [illegible] صبح [illegible] پاشا [illegible] که مقابل اردوی همیون و [illegible]

هابی

۷۱

هابی که حضرت علیه السلام پایه قامت اقطار [illegible] بلند [illegible] اعوجاج و [illegible] استحکام طلوع فجر به حوالی
[illegible] فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دوچار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آن طایفه را زنده دستگیر و دلیران زنده
به [illegible] عبور آن سیل جریان [illegible] از آب [illegible] العبور [illegible] آشفته
سراسیمه بجانب بغداد آورده آن دشت را [illegible] کردند چون در خصوص [illegible] آن روز را در مکان
مکث و طرف شام از انجا عازم بغداد [illegible] که شب دویم رمضان بود [illegible] به [illegible] رسیدند
در آن مکان [illegible] پریشان [illegible] در مقابله [illegible] تا [illegible]
[illegible] حضرت ظل الهی ان جمع اندک را که پروانه [illegible] شمع جهان [illegible] افروز
به [illegible] استقامت و قرار [illegible] احمد پاشا ملاحظه کرد سپاهی لشکر نصرت اثر [illegible] آن
کثرت [illegible] خود را [illegible] عاقبت خود [illegible] سوار و پیاده رومیه
[illegible] پیاده و توپچی [illegible] استعداد تام [illegible] احمد پاشا [illegible] مصطفی پاشا [illegible]
آن طایفه فوج فوج از اطراف [illegible] به صولت زهره [illegible] جنگ افکنده [illegible]
[illegible] برقلب آن گروه تا زنده [illegible] که از کثرت چاه و سوراخ حکم غار
زنبورخانه [illegible] پیاده کان رومیه که [illegible]
به تفنگ [illegible] بودند [illegible] دم دلیران [illegible]
گردند پس ترکان [illegible] را به مقابله [illegible] ایشان نیز به جان [illegible] روی برتافته [illegible]
باهم [illegible] به سبب آن [illegible] تفنگ [illegible] و ران افغان
که در جای خود [illegible] پای [illegible] که رومیه [illegible] سینه را [illegible]
به زبان سنان [illegible] تفنگ [illegible] ایشان [illegible] رومیه [illegible] زیاده [illegible]
استعداد ایشان [illegible] و این طرف [illegible] چند روز بود که سعی در [illegible] قدم فرسا بودند [illegible]

تاریخ نادری بزبان فارسی

از کار و پیکار رها نبوده بودند ان زنبنده افسر برابری با فرقه ورمقام دلداری بر آمده ایشان را از خبر
دستگیر نمودند هر چند معلوم دلاوران بود که اگر دشمن روی بر تابند مانند دجله عدوی خونخواری در را
رفقات اما چون سعی لشکر پایدار کمتر موقف می بینند در آن اثنا حرف شکوف بر آتش افسرده
غازیان پای اثر کشته نزدیک بود که با صاعقه عین الکمال گرفتار گردند خدیو کبیر حوصله را از شیوا اقتدار دل
در برابر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه به لحظه در خاک خضوع و جبهه سای نیاز و طالب مدد و از الطاف کار
ساز بودند که در خلال آن حال گرد سپاهی لشکر ها که از آب گذشته بودند و متعاقب می آمدند از چند میلی راه
عیان گشته سر به حیث ظفر و غبار دیده خصم افکن خیره سر گردید پس خدیو فیروزگر آن جهان سالار امین از روی
ناصیه فی الفور ایشان را ابر گرفته مانند لمعه برق و نفخه صرصر از یمین و دسته افغان نیز از سمت دیگر بر جانب
زوبه حمله ور ساحه نیابت الهی و سطوت اقبال ظل اللهی آسان قرار را در به تنبیه دم و یکجانب عقوه منهزم گشته
صخ یجانه تا پایای فلو بمیر فتنه گرد و پنج هزار سپاه متجاوز از ایشان با تش دستی سیف ملازمان اکنون از زبدگی
پا در پاران به خاک هلاک افتاده و توپخانه و اسباب ایشان تا که بغداد و در حیز تصرف در آمده دستگاه شام
پامیل و ظفر و بلوغ مرام به جماعات زنده دلی ظفر فرجام که لشکر روبه بود بازگشته نصب اعلام کیوان مقام
فرمودند و در آن روز طایفه افغنه چون مصدر خدمات نمایان و در حقیقت مایه این فتح نمایان شده
بهره یاب جایزه احسان و مشمول عنایات پادشاه آن گشته و چند نفر قزاوزلو و ترکمان که روی از رزم
تافته بودند عرضه تیغ پاداش و سرکردگان لطف سنان زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی
حفظ سامره و قلعه دکربلای معلی و نجف در ناحیه تعیین کرده آن حال در احاطه التصرف در آورده بهان
بغداد آورد التصرف احمد پاشا بماند کرانه آنهم توپ و توپ آنهای سرکوب بسته و روزه تزلزل در بن خاطر پاشا
و قلعه کیان حی افکنده حکم والا صادر شد که اسباب پل جوپار را از زیر دامن را از روی آب پایین سکان آورده
در برابر کاظمین علیهما السلام ربان طریق که مذکور شد از نو بسته گردد و افواج ظفر قرین با نظر بالطاف مدد و سلام آورده

٢

پس از سر آن تپه کوچ کرده در نزدیکی هزار اعظم قبه ها درو آن عز و تمکین را مایه کنز فرق سرین ساحت و از جانب جنگ در
ناحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر بینی ترتیب داد آنند و نیز به معماری عزم رزین قلعه محکم در جانب غربیا که قلعه
بغداد در طرف شرقی دقلعچه دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و اهم چنین حصن استواری در کنار دجله صورت
اتمام یافته به محافظت هر یک از قلعه جات فوجی مأمور شدند و در سمت شمال در کنار دجله قلعه چه شته
جمعی به محافظت آنجا مأمور به کشتیهای فلک رفعت علیحده ترتیب داده تفنگچیان قادر انداز به از آنها تو از کرده
در وسط شط لنگر انداختند که به هیچ راه سد نبوده قلعه گیان از روی آب سمت بصره و غیره تردد
خواهند کرد در همان اوان شیخ عبد الله شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاده و همیشه تابع بغداد بود وارد
کربلای معلی گشته مقرر شد که با ولاة حویزه سالک جمعیت خود در العقار داده از راه حویزه در آمده متوجه
بصره شود ملازمان در آن اثنا مأمور ابکیه علیخان حاکم حویزه با امیرخان بیک زنامب تا سبب تغافر امی الفت کرده
از در خود در آمد بر آمده و میرزا باقر کلانتر را نیز جمعی از اعراب عقلیه عوض که مسکن شیخ احمد مدعا بود جمع و در مورد پا
و محمد خان بکید ما حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بکرم سیرآت نزد شیخ احمد مدنا که
کشتیه لهذا احکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان با لنگی امیرخان بیک به تنبیه ایشان تعیین شده به قتل
کشته هر روز ابله و تنبیه عدم فرستادند در همان وقایع ارادتیل هزار و صد و چهل و پنج هجری دارای
سو بغداد در مرتبه ثانی بر فرمن موکب والا بر سر کرکوک بعد از تنگه سر عسکر گنجه در آن روی از جوش و خروش
سحاب انجار یوف ضعار رفته بدوآنها خوبان شرق نموده با قضای القضا یعیف زمان جنود گلشن را پا بر
و ترکان فیروز جنگ جم را به ترکستان عاری از جوشن و ترک ساخته بود و سرپنجه آزار الحکم خیام چرخ و ایام
در تیم لو آن شاه عالی العزم گذیده از ضیع جهان بسر منزل حمل کوکبه عزم شان کرده ساز و برگ قوای سعی نمود گردن
فروزان گلستان را از غیرت موی خار برق ریزش دو ان جمعیت در عروق افسرده لاله و شقایق گوی
آمده نیزه دار آن شعار به تعدیه و بیخ به ساخسار بر خواسته و بیجان زر زیرا نواع رباحین را

در ساحت دشت دیگر از صحرا برار آسته بیلان لیکو فرو برین با عسکر بهمن آغاز مقابله بنمودند و در میان
نیز تیر تیغ و تبر بار اساس شتاب و قرار قوات دیگر پایان فته انگیز برف و یخ از رطوبت طلیعه اردوی بهشت رنده
آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی به صد فر و زیب در خارج بغداد ترتیب یافته زرهای کامل
عیار درخشان تر از رخسار رطبهای سیمین صاحب تر از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار و اسعشه زر دست
خلعت حریر اتقه و الوان ابر ارزنده خورشید شعشعه بر آن لشکر و عطای عسکر عنایت گشته در آن اوقات
از ملازمان حضرت که رفته گیلان بغداد به حد اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا گرفت که در روزه جمعی از فرط
گرسنگی جو دار از حصار بر برج بزیر انداخته و آرد مکر قیروزی خوش کشیده و از جانب خود آن لار قوت قات
چشم سوزه تدبیر کون شده مطلق العنان در اردوی همایون حیکشید در اوایل محرم سنه ۱۰۴۰ ارغب افندی
دفتر دار و محمد آقای کدخدای از جانب احمد پاشا به رسم استیمان وارد دربار سپهر مدار و در باب قلعه بغداد
تا آخر ماه لعزیمه و استملال القصه به کلید آمده و رخصت خراب گشکو در یانه احمد پاشا و نهانی این دولت
ابد پیوند معروض بود و **در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم** سابق که به سر عسکری مأمور بود با جمعی
نفر از حسابه که به فواره روم وارد و کرکوک و حوالیش در مجلس لسابس مستدل این خبر را به قلعه رسانیده احمد پاشا
در الحاح و عزیمت دو در قلعه داری سعی کرده بعد از ورود سر عسکر بزبور با مژده حضرت ظل آلهی و دور زده
هزار نفر از خبور قابچه و را به کردکی سیران کار را گاه به محاصره قلعه و حفظ برج و قلعه‌ها که در اطراف
شهر بغداد ترتیب داده بودند مأمور ساخته تحدی ضابطه را مضبوط کردند که به قلعه گیان مفهوم نگردید
که قطره ای از آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته پس از آن تاریخ لغرش پروه را جوق جوق
گروه گروه قبل از حرکت رایات ازدهای پیکر مستعف و شوالا یکدیگر قراول سقای لشکر ساخته روزنه و خود
در بیست و ششم ماه صفر با بقیه بحر امواج لاف از خارج بغداد به رسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر چون آن جماعت
قوتهای پیش ملحق و از آن طرف نیز که عسکر در کنار آب دجله بنوز از گشته چون روی از کرکوک الی جا

کنار دجله رسیده حتی آمدند بیک آن دو بحر خونخوار و دریای آتش بار قرین یکدیگر شدند در همان
مکان که موضع شکسته نام سو آور و سمت غربی آن حمره و جبه دفاع بود لشکر حیام قرار داده طرف
دیگر را به سور چون و مطرس استوار ساخته قلعه ای چنین مستحکم را آتش بار از عرآده و توپ و با دلیچ در اطراف
مطرس بنیاد نهاده و قوایم ارکان را بر کمرهای گران تکیه کرده بودند و رده مقام اقامت و استقرار توپچیان کرده بود
پس تا از آن ایام به سبقت بر آحاد چو چنین لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره بحر بلند و کوکبه خورشید
انوار در نبردهای مصولی که ترک تیره که در ره سپاه تمامی ظلمت را از میان و به یک حمله ایشان را از پیش برداشته
شعشعه سیف و سنان برق خرمن هستی بعضی از ایشان کشته تمنه بدون انکه نجات بتوان سر عسکر بودند از آن
از الحرب به جانب کرکوک شتافتند دلیران طرح بار آمده و الا مانند فوج لنجوم باید از چو چنین احکم
کوکبه به قلب رویه راسب آمد از هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری از دست داده به مطرس خود
تحقیق جسته از اطراف آن سر فوج ها فرو حش نایره توپ و تفنگ و به پشت گرمی توپخانه آن طایفه
آتش فشان آغاز جنگ کردند زمانی حمرتیه سکه به که گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل الهی به ضبط توپخانه ایشان
طایفه میان همت بسته پیاده کمان تفنگچی را از سه طرف مأمور به یورش ساخته خود با فوجی از معکبان
چالاک دلاور افاغنه بی باک به سر آن دخل آتشین حمله ور گشته چند نفر از رده خیره سران الحرب شمشیر برق
اثر در هم شکافته داخل توپخانه و توپخانه را التصرف کرده از بست دیگر متوجه مطرس ایشان گشته مقصود اینکه
در همان روز کار ایشان را به تفصیل رسانند رایات عقاب پیکر که قول بزرگ در میانه بود دالان استوار
داشت به بلندپروازی سر کرده کمان جلادت گستر به هوای ظفر از پرچم آن به صید گاه خصم افکنی بال پر گشوده بدان
اندر قدر عنوان از مکان مقرر پیش انداختند توپ زره و پیاده یکدیگر را محیط و هر کس به تمنای خود اسب یلان عنان
به سبقت بر انگیخت **القصه زمان حرب دادن آن طعمه از جانشکار** تا عصر تنگ امتداد یافت چون جای موضع

چون موضع جنگ و دربند شهر تا معسکر روبیه العاق افتاده و آب در جانب دشت در الطرف روبیه بود
دسوم سرعت معمور بود از یکطرف لشکر شدید الصولت صورت کرما و از یک جانب پاره قلب سوز عطش
بجدی نایره را اشتعال داده که دست در متابه فلک بریان و عین الثور از تشنه کامی بیران شده
دعا کریان شده ز خورشید کردون سوزش بسی که بود آب آن چشمه آتش بسی چنان افتاب که از فروغ جگر
زبانی تابش زبان از دهن سوختی پرو مرغی شدی در هوا جلوه کر ز تاب خورش سوختی بال و پر دل
جاره کر کباب از نعف و تاب بود سرکوه را چشمه آب بود ه بمنبر رکن و آتش فروغ جگر کسوی آب آمدی لوحی
الققه مهذ یو طیمان در حینی که با فوج پیاده کان در سطر مشغول کرو در بود و لنفر ز پیادگان روبیه
در زیر دست و پای هم شب رزیق شام آن حضرت در آمده چرخ تفاده و در اثناء اندازی به خاطر رسیده مرکب
تا زنی بیوان در زیر پای آن سرور درگذری یافت پس جا پا کرده به مکتب سکندری تاید عنان عنان داری
را نیض اقبال سوزه متوجه کارزار گشت چون مشعشعه طلعت رشد بار عهر کشتر در میان آن جهان لشکر شاه
خورشید انور برابر فوج احشر ظاهر بود مشهود دیده گشته دیدند که خدیو جهان فر بسبقت یکه بر
سبابه تازی تو آیم با بیلی یکجو ببر مانند بمنبر آتش و شرار و برقی تا بدکرم بنیرکشته از اطراف آن حضرت نقلک
بر جا ماکر دند اما حفظ الهی سپرداری و عنایت باری نگهداری نموده گزندی بذات مقدس نرسیده خدیو جانون فر
در مسکنا میکه سیفه محروش بر باد بانا قوائم با دپای کجر لوز و دلجه آتش در دریای شناور بود چند نفر ز بهوزران روبیه را
از خانه زین بنوک سنان جان ستان بر خاک هلاک افکنده یک نفر را به نیزه زدند که راکب و مرکوب هر دو بصدمه
آن حضرت در غلطیده ابرش پرلوش نیز ز کرشی بر مرکب دیو پیکر آن شخص خورده دو پاره به سر در آمد حیث سنگ آن
را زهر جانب سیاب خاصه پیش آورده آن حضرت باز قدم بر حلقه چشمه رکاب گذاشته سوار گشته چون نوبت
عطش الزناب افکن جان شیخ و تاب و قلب سپاه چون قلب پاره از فرط تشنگی بیتاب بود و غلطیدن آن

ادرون وانم

کردون فوام آن حضرت نیز علاوه بر علت کشته دلیران را کمان آن شد که بکر در کشور تا جدار را از هم
کاری و کمال اقبالش را دور نگ جهان سوسم خارجی رسیده نام اختیار از دست داده نسقچیان رجل بکر و
بیافتیان مریخ منظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشته خدیو کردون مفرزن نا چار
از مشاهده این حال جلو عنان معطوف کرده کس فرستادند که از ردوی همیون والا اقتحامات
از اطراف کوچ کرده به موکب همیون ملحق کردند و خود به جانب تبریز توجه فرمودند در آن معرکه جمعی از دلیران
ز تبریز آبی دل در باکرده خود را بآب دریای آتش زده جرعه نوش فنا گشته و به موجی دیگر از پیاده ا
جنگ و دیلمان لفده بنب دجله روان گشته دست از آب روان برنداشته ملحق اکه به اهل حیث دو
هر نفر از سوار آن و پیادگان لفکچی و عمله عرجه ملحق گشته تو بخانه و جهاز به الطرف روبیه در انداخته جمعی
که در سمت شرقی بودند به مبالغ اغاز کوچ کرده در تبریز به موکب والا پیوسته چون پیش از وقت یکنفر از روبیه
کریخته این خبر را به بغداد برده بود و جمعی از قلعه گیان بر آمده جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب غربی دجله
قلعجات آن سمت اقامت داشتند راه عبور از آب بسته دیده جمعیت و از راه دجله الحکمه با عاشق طایفه بی
لام بلدی و بلدی شیخ خزاعی خود را بخدمت لما بن عاقبت رسانیدند سر عسکر بغداد از این واقعه وارد بغداد
دسته روانه کشت و مکث کرده رایت عزیمت بجانب کرکوک افراخته موکب همیون بعد از ورود به منزل کچ
البوآب مشاورت بر روی سر آن هر سر کردکان لشکر گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و دور
غنیب مستور از رشته تقدیر مو آن بجه و در حکم قضا تو آن رسید با طمع بی کر کند بیت و دولت قرین آن
دیکرم جهان را کران تا کران کرم ملک و دولت نیاید بدست صمصام هوس بر نوشت ازل هرچه هست جهان باقی
با لمقه جمع با عقیده صاف و اخلاص خالص از ترتیب عرض کردند بیت تو آن سایه بر تین از خدای
که دارد در آن منزل های امارت ز تو تمکین گذر تری ز ما بشارت جان سپاری ز ما ندارتیم اندیشه آب
از ره فر ناکاره سر ما در تقدیر پرورد کار پس آن حضرت با خلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده از خیمه و دراو

و باقی اسباب و مایحتاج که در آن سفر عرصهٔ تلف شده بود و تاراج گردیده بود به ولایت حواله گشته فراهم
گرداند و در باب سرانجام آذوقه با طراف ممالک در قلم آمد و نیز با لکای لرستان و فیلی و کرمانشاهان و همدان
و حکام صاحب اندیشه و امینان اخلاص پیشه تعیین کرده و ایالت کوه گیلویه را به محمد خان بلوچ که از
زمان به نیابت اشتغال داشت بعلاوه [illegible] و شوشتر [illegible] و مقرر فرمودند که با اتفاق امیر خان
بیک ذوالقدر نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده به موکب والا ملحق
شوند و نیز [illegible] به نفاذ مقرون شد و از جانب که چون خان بیگلربیگی هرات با شش هزار نفر قشون [illegible]
[illegible] حدود هرات [illegible] و طهماسب خان جلایر سردار هرات با حکام فراه و قاین و سیستان
و غیره با شش هزار نفر لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر شوند
و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان که ترتیب یافته رکاب و کارآزموده [illegible] بودند
باستعجال در اردوی معلی حضرت اشتمال کردند و از [illegible] عازم [illegible] آن و در عهد آن در بیست دویم ماه صفر از
آن خطه نهضت نشان گشته چون [illegible] برای کوچانیدن ایل [illegible] اردوی [illegible] ایشان صد هزار
[illegible] تومان زر نقد و محصلان موجود بود و به سبب اینکه کار [illegible] عراق [illegible] کلیه حدود عراق
و آذربایجان از ایلات و حشام و [illegible] مناسب وقت [illegible] نمودن آن طایفه را به تعویق
انداخته وجه را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر دسته به دسته و جوقه به جوقه
به جیره [illegible] از خزانه احسان [illegible] و [illegible] ایشان از لطف و عنایت [illegible] را
که اسب و [illegible] ناانتقاط شده بود اسب [illegible] اعطا [illegible] از اسب و شتر [illegible] و چادر و [illegible]
سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب حتی نعل و میخ [illegible] و [illegible] دیگر که [illegible] فرمان [illegible] قدری
از ممالک محروسه روز به روز [illegible] فی ما بین [illegible] جلادت [illegible] بقدر [illegible] در عرض [illegible]
[illegible] امور [illegible] ظفر فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج

حمیت گستر در سعی و سفارت متواتر یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کهساری که به یک جا فرو ریزند به اردوی
نصرت پرور داخل معسکر اثر گشته از سوانح حیرت افزا که در ایام توقف موکب والا در همدان به وقوع پیوست
اینکه تیمور پاشا [illegible] حاکم وان بعد از [illegible] واقعه بغداد و از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم
[illegible] گشته [illegible] قراجه داغ [illegible] جلادت را جلوه داده [illegible] با قشون [illegible] شنیدن
آوازهٔ حرکت تیمور از حدود [illegible] قلعجات [illegible] آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز
به ممانعت پرداخته بود مفید نیفتاده شهر را خالی [illegible] لطفعلی بیک آن روز
تا شام با معدودی از [illegible] خراسان که [illegible] حیرت به سر برده چون [illegible]
قلعه را با آن جمع قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بر جانب مراغه شتافت عبدالرزاق
خان [illegible] که در آن وقت از جانب آن حضرت حاکم آن مملکت بود در بر روی لطفعلی بیک بسته راه
بدگمانی گشوده ناچار لطفعلی بیک عازم [illegible] گشته حقیقت را به عرض [illegible] رسانید پس از وقوف فرمان بعضی از
عساکر منصوره به محافظت حدود [illegible] مامور [illegible] بیک [illegible] که [illegible] بود به خطاب خانی و سرداری
[illegible] ایالت سرافرازی داشت با جمعی از سپاه خراسان به سرعت روانهٔ گیلان و [illegible]
آذربایجان را که [illegible] دولت گشته از عسکر لطفعلی بیک [illegible]
و [illegible] سرافرازی شده بودند موجب [illegible] بدرفتاری [illegible] سیاست [illegible]
ایلات جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایات بدست [illegible] تاراج گشته و نیز طایفه بختیاری
که در کوهستانات خود [illegible] مشغول [illegible] بودند از استماع حادثهٔ بغداد سر از گریبان خمول
برآورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون [illegible] آن بود که از [illegible]
[illegible] حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته به مفاد انّ ارضی واسعة [illegible]
کشورستانی [illegible] در فضای اقلیم دیگر [illegible] سازند [illegible] بغداد [illegible] صورت [illegible]

سنگل ملی هری باچه بود و ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلیفه را به ایلچیگری اردوی شاه طهماسب روانهٔ ارض اقدس ساخته
شاه طهماسب نیز در همچه هنگام عزم ما مورین از مشهد مقدس حرکت کرده روانه ~~مازندران~~ گشته آن حضرت نهضت
در عرض راه آنچه که سانحه نیز آن حادثه و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت را در حینی که دختی که عزم
همون آن ملک الحی با مقام در کمین خواهی بود از مصلحت دور دور عالی عنوانی بعضی امور بود فرمان و آغاز صدور یافت
که مامورین از راه دامغان از موکب شاه طهماسب واگردانند و آن و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با
جاهی که در آن اوان سکنه آن دار الامان بود از فراز حرکت کرده روانه بایندر آن گشته آن حضرت نهضت بنیان را
همگی کوکبه عز و شان ساز ند و طهماسب قلی خان جلایر را به حکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را به قبضه اقتدار
وی و ضبط آن را بتفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را به اتالیقی ابوالمنصور روانه ساخته مقرر داشتند که هر از نوابات ادام
عراق در سلک ملازمت انتظام داده از هر طرف که فتنه و پای گردنکشی گردن افرازد با جمعیت خود به تنبیه او پردازند
و هم جمعی که در دولتخانه مقرر داشته که محمد خان سردار گیلان و لطفعلی بیک با حکام فرات رو مقدم و غیره به
از حدود ولایات خود و خبر دار بوده در هم صورت باعث یکدیگر قیام نمایند و در جانب عالم افروزی
خامه بیاید مانند در صفا بر سر جهان بذکر فضای مقرون آن مرتبه با در رضی موکب والا به
۳۳ ذکر کوکب جهان‌آرای والا متوجه کرکوک بعد از اجتماع سپاه منصوره و انتظام و اتساق این امور در بیست دویم
ربیع الثانی نا مرقوم عنان نهضت آن سپاه را با شوکت سکندری و فر سلیمانی بسوق ملاقات عثمان پاشا به عسکر
رزم آن رایت افراز لوای کینه جویی و ملکستانی شدند و در روز دیگر که آن خاقان با رنامی جهان را
بنیان خبر رسید که فولاد پاشا و آل و تمش پاشا و چهر پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر موت هر از
جنود روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر که از قلعه کرکوک توقف داشته در کنار آب زاب که
قریحی زاب در مکان که به جهت استعمار در آن شعب اقامت کرده منتظرند که موکب والا اگر به جانب
تبریز نهضت کند راه ایشان بسته گردد آن خاقان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد آرد شود

بمقابله

به مقابله بپردازند حدیو فیروز دوران فر به مجرد استماع این خبر به داعیه ذوق را گذاشته با فوجی از یلان کین در برابر
ظفر قرین ایلغار بر داشت نفر از آن دو دو شبانه روز از موضع حیول با ارقام بر ساخته هر چند مطلع نظران بود که رود را
به شبیخون بر آن طایفه تیره سازند اما بنا بر عدت لشکر و تنگی معبر از تاج کوا کب و اشراز ب ذوی مدرات ضبع روز بر
گذشت و ما به توان سپید ار گیتی فروز پیش از کوکبه عبور فیروز جلوه کر عرصه ظهور گشت آن نیّر جهان افروز بر سر کشور بنا
که هر جا با بند ظفر نشان پیش لشکر نصرت اثر بوده‌اند بر آه ما یار ای قتاب شوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع
بود صعود بدید و به تحقیق ملاحظه فرمود آن دریای لشکر را که کنار آب دماله که بر وج بر پر خیمه کون موج نیر و دو در
اضطراب و خیام مرتفع قباب را با حباب نمون سار آن بحر انقلاب دیده داشتند که اگر ده از فلان غبار ذکر که
چرخ تیز که دیر رسید استنباط و قبول حضم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته سراسیمه بر پشت
توسن گریز آمده‌اند دلیر آن خون آشام با شاره و آب جلو ریز با آن طایفه هیبت الله ضمه تاج فرق ایشان را العاقبت
و سوزنده لب رود جوشیده بی شمار بد بخت آوارند جمیع اجمال و اثقال و خیام و اسباب آن طایفه به حیطه ضبط
در آمده دلیر آن که دو شبانه روز آب و تحمل مرحله پیمایی وادی طلب در قدم فرسای وادی تعب بوده مالک قطار
و غبار شده به آتش کین خیام راحت و سایه تنش شده در آن استراحت گشته بعد از دو روز در ملکان حضرت
افرازی جهت برج و مراجعت او از عرض راه به بلدت سعی و الا رسید توضیح اینکه محمد مزبور به کوبکه در حمص جنان دار آن
او آن افاغنه مجال اقامت رفت با اتفاق محمود علیه ارزفند بار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت به اشرف رسید
از جانب او به سفارت روم مامور گشته با رکشتی و کشت اشرف برگشته رشرف ~~از آنجا~~ بود و باقی آمده بود محمد خان چون
دست ورود ایران دامن دولت او از دست با شد لابد از راه اصفهان و وزرا نجا نامه و هدایا که برای اشرف آورده
بود باقی آمد امید داری بابس درگاه ورثه شهادت خدیو فیروز زمند که در عرصه غبرا دولت نادر اش عهد را
تو رباش حرمت و فرزند ست و بلند با و ازر در عالم تو ازی بهر آنده با یات کوه کلیه عز سیار نا یافت بعد از
سعادت موکب والا به خراسان آن روسیاه که در میان اعیان خود دولت شاه طهماسب بود جهد هر خود نهایی کار ربیع

سیاه تا به بیگردکی پهلوی خود را ظاهر ساخته در جنب ایروان و بعد آن هنگامه شکست قزلباش و تصدیع جانب
حاجی شده و در صبح ورود مسعود کوکبه والا که حقیقت حال او به عرض همایون رسید اگرچه اخگر غضب آتش چند
روزی افول یافت لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان نیز جهانتاب سلطنت صمدانه که ذره
پرور شبستان پرتوی آن خورشید عالم افروز فروغ بخش نیک و بد عالم است دوباره ستیزه او در خشم گشته زمام
احتیاط رشته زد از قول کوه گیلویه کلویه با دو معقوص فرستادند بعد از واقعه بغداد که امیر خان بیگ نایب فارسی
و حمزه خان با قشون کوه گیلویه و فارس مامور به کارکشتن برآمی اینکه آن ولایت از وجود ناحق خانان باشند
از امرای آن سلطان گرگوی با تمام فارس دیگر جانبی و قاسم بیگ قرقلو را که به رتبه سرداری سرفراز بود و کوه گیلویه
تعیین و روانه ساخته در حینی که حمزه خان خائن با امیر خان بیگ به عزم اردوی معلی در آن جا رسیدند فتحعلی
شده سر پنجه برگشته بخت گرجان که جان حمزه خان و فاررخان اندیشه های باطل خاطر ریز عوض گشته باقی جوانان فارسی
و شوشتر و بلوچ و هزاره را که به مقصود رد کردن آن هوا افتاده به جانب فارس روز بگشته امیر خان بیگ
با قشون فتنه ریزه خراسان که همراه می بودند عازم دربار اسلام گشته اگرچه در حینی وقتی که بازی دربان قدرت گذاری
بود و صد و ران حضرت حرکت فتنه انگیز از اهل آذربایجان در کلیه تبریز به ظهور این امر حیرت دهن جمهور فارسیان
در سرافقت حمزه خان با لیت که در عزم و تزلزل قوی اساس صورت دهن و جمهور را موجب خلل و فتور کرد
اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا وصله آن حضرت ... خاروخس در برابر لجه ژرف الطاف
کیاه و خاشاک در بحر شکوف دارد و مطلقاً و هیچ در عزم و تزلزل در رای او قرار یافته متوکلا علی
الله ماهست راسخ و نیت ثابت بعد از شش روز بنه و آغروق به موکب همایون ملحق شده به قصد مقابله سرعسکر
کوچ کرده در بازده هم شهر جمادی الاول در سه کیلان سه فرسخی کرکوک گشته روز دیگر که سلطان خاوری ماهچه سنجوق
بر اوج عیوق فرحت بر ثنا القا سرعسکر با لشکر جهان و چون لشکر در روم آن موضع موسوم به علم دار آن که در
میان قلعه کرکوک واقع است بتقویه صفوف ظفر والتیه جنود شوکت و فر کرده عساکر فیروزی مآل را

ما بین اردو قتال

ما بین روز قتال تومان تو کرده و نظم ... آوازه طنطنه دلاوران و ولوله رزم کستران و دبدبه کوس رویین
و غریو نای زرین به ذروه چرخ برین رسید و کوکبه و آیینی از آن سلک و نظم و فر و شکوه از آن صدای غرم مشهود
دیده ارباب رزم گردید که آسمان با هزار چشم به نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم الصاف
بنا دره کاری آن حضرت بلند آفرین خوان گشت سلیمان بدین گونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون بان شوکت او هم ندید عثمان پاشای سرعسکر که از بغداد معاودت
از بغداد با انواع مباهات و دبدبه در قلعه کرکوک و خارج آن لشکر صولت لشکر طراز نصب خیام قرار و اوای
اقتدار و اطراف اردوی خود را به خندق استوار کرده بود و صحت کار را در ما رقع دیده پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده جمعی از سران لشکر به فرمان او پشت رو به جنگ آورده دست دلاوری یازیدند از طرف
نیز دلاوران رویین و اندر آختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ به صولت شیر و جرات
پلنگ بدون تامل در درنگ به معرکه آهنگ و به بارقه تیغ و سنان و اندر آختن توپ و تفنگ آتش
افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن طایفه را مانند کوی در خم چوگان قوائم مرکبان غلطان
و فوجی دیگر سر خود برگرفته از همان راه به سمت ارزن الروم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جسته
رایت سفوره تا عصر شکست در دست گاه قبیت اقامت از آشته ماهچه کوهرانگی رماحه
رزین ... به سید آن حضرت بشارت بیگ و چون اثری از سرعسکر و عسکر به ظهور نرسید در همان مکان
نامه کشیده تیر از تیر دشمنی به طعن و کلوکیر به جانب سرعسکر بلکه جمعیت کر تیر در آورده مصحوب یکی از
کرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه به شوق ملاقات آن جناب راه دور و دراز طی کرده آمده ایم اگر
شما دار آرزو به هنگام معرکه ضرب و قدم رنجه ساخته تاب و تمکن ... اوجاق عثمانیه را ... حلال سازند
پس انتظار جواب نامه زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانده دل اعدا انگلک ... به مستقر عزت شان
فرموده روز دیگر به همین دستور بر سر قلعه رفته نمیت عزم توپال پاشا را از مغار خیر کیر آوردار لنگ دیدند معید

سقیه بانجام کار ارگذشته تسخیر قلعه سوروش را که محل وضع آن در دو منتهای کوکب برفراز کوه بلند است در مقام
بلند جمعیت اکراد بلباس و دشمن بذخیره غله بی قیاس بود و جبهه همت سپهر حماس صاحبقران از راه اتفاق در بند
متوجه آن سمت گشته که شاید این معنی محرک جرات سرعسکر شده از در مقابله درآید دور و نزدیکه موکب جهانگشا
سایه وصول بآن مکان می افکند قلعه مذکور به حیطه تصرف درآمده با ایلاتی که از محال بعیده باستظهار استحکام آن
حصار پر سیلاب شورانگیز و سطوات جنود قاهره بنیاد بآن قلعه استوار برده بودند بمعرض تیغ آبدار و
بسیاری از ذکور و اناث بقید اسر گرفتار گشته غنایم موفور سپهر رفعت سپاه منصوره که با فضای جهان برابر
بود استقبال یافت حین محاصره بغداد قوی بنیاد پیش رنا در خاطر بود در این بطلاع بغز نفاذ پیوست که امیر فلک
با قشون خراسان از افغانیه کرمان که در عراق وسط کرمانشاهان منتظر فرمان بودند آمده بکنار آب دیاله
در چهارده فرسخی از آنجا اردوی فلک دباش بود در حل اقامت انداخته برج مستحکم در آن مکان ساخته از دولان و
کرمانشاهان نیز با جمعیت در رفته غلات شهر زور و توابع را از آنجا بابت ایام محاصره بغداد به ضبط در آرند
کرده تا نهایت و نواحی آن دواب و انواع رفته غلات مزبوره را العسکر امیرخان در برج انبار نمایند و بعد از آنکه
روز اعلام ظفر طراز ازین مکان آغاز اهتزاز نموده در منزل دریم مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت
سمت بغداد و تدبیر آن شاره کرده فرمودند که اگرچه اهل خراسان را صعب است که پیش دیار گرانی کهی بدوش گرفته
اما حال ما عزم تسخیر و سفر بغداد بدر کامل نکرده و قطره نیسان اول در دریا نکرده با گوهر شاهوار بنیاد دیده و در دو صله
صدف که هر شاهوار نشود و در این حالت که اهل قلعه را از مساعدت سرعسکر مایوس و تشویش قحط و غلا ایشان را
که هرگاه این سیل خونریز به کثرت پاس حلقه بغداد آورده و آن مکان را حیطه لشکر پایان نمود قلعه حکم
حباب و بنیان تو آنها قلعه کیان العش تراب خواهد داشت بازیها اگرچه اول خارجی آید به چشم در
عقب دارد تماشاهای رنگین نمودها پس تمام متفق اللفظ عرض کردند که ما را جان در رهن است با از نظر بی
سر بازی نکوهیم کشیده و در جانسپاری در فرمان برداری خواهیم کوشید بعد از این امکانات امر دادا

امروالا به عز انفاذ پیوست که اهل اردو و دواب از آیه خود را روانه شهر زور و غله که به راحل کنار دیاله
نماینده که بعد از زور و موکب والا بغداد و از انی تقل به عسکر همایون شود در بیان آمدن احمد پاشای توپال
بجانب قراتپه و وقوع محاربه فیمابین و به قتل رسیدن عثمان پاشا و حقیقت حالات آن موکب
وران درآمد به قراتپه گشته اکراد ملاحظه کردند که ضعف و فتور تمام بحال این طرف راه یافته امری
در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت اقدس گشته سرعسکر را ازین خبر آگاهی داد
او نیز این معنی را قبول و بر ضعف حال انیطرف محمول ساخته چون زوال کوکب دولت و اعلا نیز از قبل
حضرت ظل الهی مقدر بود همش پاشا سامی را که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاده که همه جا در منزل
منزل مقتضی قبیله و ودی ها یون توسن جلادت جلوه نمیداده باشند چون قراتپه مقر کوکب جلال بود
نیز در بند معشت ترنجی سور روش را که مکان محکم و در میان دو کوه واقع و معبر او منحصر یک راه بود
خود ساخته حیام اقامت افراشت این مژده دلپذیر با منهیان فراولان بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز
پنجشنبه غره شهر جمادی الثانی طرف عصر با فوجی گزین از راه تنگ که جاده غیر متعارف بود منظور
ز از الطرف بیرون مراکب ایلغار بر تک مسافه از الفافات فوات غفلت دیده بصیرت قراولان
رومیه را که در خارج شاه راه بود و بسته بودند از عبور موکب منصور واقف گشته استقامت در دو قلعه جهان
حربه در بند اوج کوکبه وصول افکنده خدیو عدو بند در بند کاهی نزد در بند افراخت و ازین نواحی بخت
از جزایر چیان بیک صولت پشمینه پوش تفنگچیان برق صدای رعد خروش را از دو طرف بر فراز
کوه جا داده داخل در بند شد رومیه سراسیمه به تسویه صفوف پرداخته از طرفین نیز ایران قتال اشتعال
در دست و بازوی دلاوری به جنگ افکنی و خونریزی اشتعال یافت از حسن اتفاق آنکه سرعسکر بغداد بعد از
روانه کردن همش پاشا به خیال آنکه مبادا همش پاشا به حضرت ظل الهی غالب آید و کوی نیکنامی را از میدان
رباید دست اجل بر عقابش زده به تعقیب امداد او حرکت در عین گیرودار که بارقه با دلیر و

و فلک چشم مهر و ماه را خیره کرد و غبار عرصه کارزار اردوی سپهر پیکر مدار مهر را تیره ساخته بود طلیعه آیات
سرعسکر نمودار و سپاهی لشکرش آن در بند ترجمان بود یولج اللیل فی النهار گردیده که هر چند
که وصول کوکبه سرعسکر رسیدن جیان صحیح یا صد و پانصد بر سر او که بیوند دلیران آن سمت موجب دلیری و دیدیه
و تفرقه خاطر دلیران آن ظفر اثر گردد اما نمیتوان برخی از جهت در آن چه شد مطلب بزرگ کرد که تو نمی
چشم گرگ آن حضرت این معنی را عین مدعا دانسته جنود عثمانیها عاقبت آن روز در جهان پرور کو به
را آن ظفر گشته بعد فتح به مسافت ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج
نصرت قرین صفوف رومیه را از پیش برداشته به قلب سرعسکر رسانید [illegible] این حال در اوان
عسکر اضطراب و دستک فرار شان انقلاب یافته سرعسکر پامال نهیب گریز گذاشته سرعسکر با کمال شوکت
و شان در رکاب روان کوه آمد ناچار بر خنگ برق رفتار سوار شد و عازم فرار گردید که دلیران کمین و میدان
عرصه کین سعادت رسیده بایشان در آویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود دربند فوجی را با دلیران
ابدالی از جانبین کوه به ملتهای دربند مامور ساخته که بعد از ظهور آثار شکست سر راه بر آن
طایفه مسدود و مامورین از دو جانب به خصم افکنی پرداخته سر و سینه آن طایفه را جولانگاه تیغ
و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرصه شمشیر و سه هزار زنده در سلسله تقدیر گردیدند سرعسکر را
انشاء الله یار نام گرایی از مرکب هستی افکنده سرش را با سر آن سنان سرا و اسیران رجعت گردیده
[illegible] در حال از اتفاقات بنه و خزانه سرعسکر یکسر به تصرف لشکر نصرت اثر درآمد و چون اعزاز سرداران
بر گردن سروران لازم بود سر سرعسکر را به نعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانیه که از گرفتاران
آن معرکه بود با نعش او روان ساختند که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز به قراباغیه
که مستقر مردوشان بود مظفر و کامیاب عطف عنان کرده باباخان چاوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعی
مامور نمودند که در حوالی شهر زور از آب [illegible] و کلابسته از دجله عبور و در حله و نجف اشرف و کربلای معلی

بحیله

به حیطه تصرف در آورده از آن طرف آباد شد و در ساخته منظور ورود موکب والا باشند چون طهماسب خان قوی را
برانداخته و ساحت ملک را از دشمن خیره سر پرداخته قولادپاشا که در میان رومیه به فور و جرأت [illegible] حکم
مشهور بود عازم و با فوجی از آنجا در آن جریده و سپاهی به جانب قراباغ روانه گشته بعد از ورود آیات
جهانگشا نیز از نواحی بلاغ [illegible] خبر رسیده که تیمور پاشا به مجرد وصول شکست قولادپاشا که در کنار رود ارس
بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده چون این خبر صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قراباغیه که قرارگاه
اردوی همایون بود انعطاف داده از راه گیلان و اردو خیالی گشته در الکای آن خبر افتد آزاد بلوچ
متوارض مسروض شد
به کوکیه جانبی و [illegible] بعد از آنکه محمد از منزل جابدیکشته به عزم فساد و غارت استیلا به افراشت در
اول دهله نشاء اختیار رو به وقوع کرده به قاسم بیک از ناحیه اوآل استنباط انه نفاق [illegible] عازم
که در قلعه دزفول بود به مقتضای سرشت زشت دروغهای مکر آمیز نوشت قاسم بیک از ناحیه اوآل استنباط
آثار نفاق کردار در دزفول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد برادر رحمه او را با اتباع بدست آورده
محبوس کرده ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر و لیخیش محمد علی خان قوللر آقاسی را به حکومت شوشتر فرستاده
مقدم او را غنیمت شمرده جناب الملا [illegible] و فخر [illegible] قافل [illegible] سوار را
از فراین آن بیرون خواهد آورد و به پاداش آتش طرفه در کاسه سر ایشان فرو آید گرد اعراب و مشایخ
حویزه نیز موافقت پیش آورده دست بیعت دادند و حویزه را به سید محمد عبدالله برادر علیخان
و کوه گیلویه را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز کرده در یکفرسخی شیراز احمد سلطان با
جمعی از قشون خراسان که عدد آنها به سه هزار میرسید بلا آخوند آمده مغلوب گشته به قلعه کهف جست و بعد از سه روز
که در قلعه بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان با جمعی
از قشون مالعصوره از قلعه بر آمده روز دیگر او را با رفقا تاراج و در جملی ها محمد بلوچ قاسم بیک [illegible]

اعراب خنا از نیز جمیعاً با او موافقت ورزیده و شیخ احمد مذاجابر که روسا القوم بودند دم از یکرنگی و وفاق
میزدند و رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت عدد لشکریانش به ده هزار رسیده بعد از وصول
اخبار مزبور چون حی مره قلعه بغداد محتاج جمعیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد و حویزه را از راه
احسائی و بادیه [illegible] اسمعیل خان بر سر خوزستان و اینکه بتفتیش اعراب و ملک سید علیخان والی
حویزه مامور با قشون استرآباد و غیره از راه احسائی بادیه روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت
کوه کیلویه سرفراز و هر یک از ولایات فارس حاکمی جداگانه از زمره خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از
عساکر فیروزی اثر را به سرآمدی حکام مزبوره روانه فارس شده حکم والا نفاذ یافت که طهماسب قلی خان
جلایر که صاحب اختیار عراق و فارس بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه با حکام
و جنود انجم احتشام و روسا جمعیت بکلیه ملحق شده بدفع آن فتنه پرداخته رایات جهانگشا از جانب حویزه
عازم سرمن رای گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شده بنده از رکاب علیه یابا خان
به نظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسیده که بعد از عبور دجله [illegible] در حوالی کهنه بغداد با سردار زنگنه و دلیر
عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نموده [illegible] چون قلعه [illegible] که از سلاح [illegible]
مکان واقع شده بود دسته خود را از خوف جان [illegible] دماغ شده که اگر [illegible] آن لشکر در سرا
آن بوم و بر کینه جویانه [illegible] جواب باز نیامد لهذا روز دیگر ترتیب [illegible]
صبح مرصع کمر حلقه زرنگار [illegible] به جانب مقصد روان گشت [illegible]
گذار راه النعقاد شدند و موکب همایون [illegible] از سرمن رای عازم بغداد گشته در بیست و ششم جمادی
الثانی معسکر [illegible] به جایگاه فراشان موکب اقبال از سر [illegible]
ثریا افراخته با اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار [illegible] احمد پاشا بعد از آن
روز سعدی را از راه اعتذار [illegible] فرستاده اظهار عجز و خجالت [illegible] دولت علیه

ارباب

عثمانیه در باب استقرار حدود دستور قدیم در ولایت ادعای کفایت و ابراز فرمان وکالت نموده بعد از
تکرار معاهده که چند روز در این [illegible] معروض خدمت خدیو عاجز نواز گردید ملکه خسروانه بدیرا
ی [illegible] مسئول [illegible] و درپیشگاه و رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرمان موشح به خط شریف به قانون
عثمانیه به پاشای گنجه و شیروان و ایروان و تفلیس در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمد آن خود به همراهی گماشتگان
این دولت روانه کرد اگرچه برآمدن از قلعه که شارع قانون دولت بود معذرت خواسته [illegible]
لایق گذرانیده [illegible] آن طرف را که در جنگ عثمان پاشا [illegible] به تصرف رومیه درآمده بود
[illegible] عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت به تقدیم رسانیده از این طرف نیز [illegible]
روسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در جنگ عثمان پاشا و آق دربند گرفتار گشته [illegible]
ظفر بند شده بود جمیع [illegible] اگرچه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت
نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن خود میسر نگشته بود که درین وقت که [illegible] بلافاصله عازم
زیارت کاظمین علیهما السلام و در راه حله بادراک طواف مشهدین الشریفین فایز گشته عطف جلو
فرمودند [illegible] محرم الحرام سنه [illegible] از قلعه بغداد به سمت اصفهان ایلغار [illegible]
قادر داد کری پس رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد
کوچیده [illegible] از راه خرم آباد و فیلی روانه اصفهان [illegible] چون ابوالفتح خان حاکم سابق کوه گیلویه [illegible] را ضبط
کرده و مشایخ حویزه نیز [illegible] طایفه کعب و [illegible] هم و [illegible] را غارت کرده [illegible]
سردار حویزه نیز معلوم نبود که بکجا منجر خواهد شد لهذا از راه [illegible] کشور [illegible] بعد از
ورود به قلعه [illegible] فوجی از [illegible]
به جانب حویزه [illegible] گشته روز دیگر [illegible] حویزه گشته محمد حسین خان سردار [illegible]
جلادت برگشته در میان قلعه نسبت به سلطان عرب ترکتازی [illegible]

کهی دو در مقام مخالفت لکن آگاهی ماموریت شده دسته روز در الکان به نظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب
شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید که اما آنکه شوشتر از وصول آوازه توجه موکب همایون شده بجرات
اقدام جز اطاعت چاره ندیدند پس خدیو ارجمند وارد قلعه آن سپهر بلند گشته روز دیگر که سلطان سیارگان
در خلوت سرای مغرب لباس سرخ شفقی اکتساب کرده بر سر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان
قضا جریان باحضار ضعفا و اعیان تاراج زده صادر گشته بعد از عمارت شوشتر حاکمی از رؤسای خود آن بالولایت
تعیین و چون طایفه بختیاری بخویله اجاربان شد در کوهستانات سر بخود سری برداشته بابا خان چاپشلو بیگلربیگی
فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلچی ... اردلان به تنبیه
آن طایفه مامور ساخته از راه رشت که دار الملک کوه کلویه است متوجه آن گشته بنه و اغروق را در رام
هرمز گذاشته مقرر که منزل بمنزل به تعاقب موکب همایون روانه شود و در یک منزلی بهبهان خبر رسید که طهماسب قلی خان الوقت
خان از اصفهان و محمد علی خان خزینه ... کوه کلویه از مقر حکومت حرکت کرده که یک دو کوچ ملحق شده به دفع
محمد سردار زند و محمد زمان با جمعیت خود از شیراز به مدافعه ایشان می آید لهذا با تعجیل از بهبهان گذشته وارد [illegible]
و امر والا باحضار فوجی نیز نور و سپاه و ایشان ماموریان نیز در حق موسوم بدو کردن بار و دو ... ظفر نشان موسوم شد
و از آنجا معلوم شد که محمد آمده و در در بند سوبستان توقف و جمع المقدم جیش ظفر قرین ما شد پیش فرستاده
قراولان اینطرف دوچار دو خبر بان نیزه دستان هر عضوی از اعضای ایشان در روز جدا ... را اکثر از گرده جمعی را
فراریان نیز عنان کرده خبر ورود جنود مسعود بدر بند به محمد زمان رسانیدند محمد زمان از توجه موکب
اقدس خبردار گشت و بهوای دلیران نصرت کیش دشتی مانند کفر آن لشکر نیلی آن فوج جبار اهلیه سردار قصور را زلزله
کرده باستحکام در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را ... تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو
داد عبور از سنگ ... ... خدیو فیروز مند دریم فرسخی در بند توقف و صبح گاهان بعزم فتح ادنی ... اعلا لوای
جهان کشا کرده با جمعی که از آن مرخ صولت و نیزه داران کماک سطوت در صحرای آن ... در بند را بات

سعادت افراخته و لخت جابر حیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین از جانب شرق و غرب کوه
به یورش مامور ساخته فرمان بران امر والا از طرف نایره افروخته مانند شعله آتش که میل بالا کند آهنگ
صعود کرده تفنگچیان محمد زمان از فراز کوه ژاله آتش مانند مستی از غمام تفنگ فرو ریختند دلیران را قطرات
ابر بهاری و رشحات سحاب کهساری تصور کرده بمهمیز قدم بر کمر گذاشته وبه پای استقلال بر آن قلعه
بلند که سر بر سپهر برین داشت استیلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین تو آتش شورش اشتعال اتفاق جهید
به عزم نظاره لشکر نصرت اثر به بالای کوه بر آمده اینکه چقه زنبورک نگار رشته و دو نظر آن افعی حصال که تازه
که توسن بخت شمع و مرحله عمرش طی شده اتی المفر گویان شبدیر گریز و سپهر شراکبر دلاوران که مانند
بخون احتشام بودند به حکم والا فوجی از راه عربیان و جمعی از راه تنگ کرایلی به تعاقب پرداخته تا ده فرسخ ا
دلاوری اعدای روز و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن رو سیاه دست از قبضه تیغ و سنان نکشیدند
چون محمد زمان گریخته به دره رفته بود سه گاه شام صرف راه به مقر و مقام کرده سه هزار نفر ... و از اطراف تفنگچیان
که فرصت فرار نیافته بودند در فراز کوه جان به گریز سپرده تا آنکه دستگیر دلاوران از کریوه به مطور مستغنی روان
کشته و جمع اسباب و ثامی مایحتاج آن خسته جوانمردان به سرعت کسب در آمده از زمان الکاء طهماسب قلی خان
سردار با فوجی به تعاقب و ماموریت ساخته اما او در راه حیله وری با چندین نفر از اعوان خود را بکوه گشیده
شب به جانب خلاف جاده از راه یاس مشی اسب تاز و از تیر آن زنده زمان خود را که در شیراز گذاشته بود
برداشته از راه جهرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا اجمال و اثقال خود را که در
باجاقخانه داود رفته واقع در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را به محافظت آنجا گماشته بود سیف علیخان ز ازبک
استیمان در آمده و قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که با بر آن مامور گماشته بودند هر یک سلحشور ملا
سردار کمر بسته سردار دیگر روز با تعلیظ رجعت کرده و باز تعاقب سردار ملیه تا ازان گریز نوس عزم در راه ا
کرده روانه شدند لیکن محمد زمان بعد از ورود به آنجا رحیم خان لاری اتفاق او رفقای او را گرفته محبوس نموده و محمد زمان را

تیپ و الفنگ از اعانت قلعه کیان مأیوس ساخت محمد پاشا چاره جز کرم برشتافته معاودت آن حال نامرد وارد
تاراج گشته کردها را روانه دارالبوار ساخت و رایات نصرت ظفر آیات بعد از گشت محمد منزل به منزل عازم
تبریز و در بیست و ششم شعبان وارد و شهر دارالدوله میمون تبریز که از راه بهره نور وارد گشته بود در ششم ماه صیام سردار
به موکب دارا آمد پیوسته خبر فرار محمد پاشا به سمت کرمانشاه رسید و امر همایون به عز نفاذ مقرون شد که طهماسب خان
عم اکرم نصرت شعار در دهم ماه وارد و با اوامر علیه در سفارت به آستانه علیه مأمور شد که با سعادت و کمال زاده
از روی استغنای مرحمت به بنیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلعه و قلاع ایشان پرداخت
و نیز در شیراز عرایض از جانب سردار حویزه رسید مشعر بر آنکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی جمعیت
داشته با فارس الکثیر طالب امان و مقید خدمت گشته مقرر شد که مشایخ مذکور را با ولایت دورق کوچانیده
در زره خرم آباد روانه استرآباد ساخته با عساکر منصوره از راه ارستان وارد اصفهان شود و در آن اوان نواب شاهزاده
رادمه کامکار رضاقلی میرزا بر وفق فرمان از خراسان مأمور به حضور شده وارد و به تقبیل خاک درگاه قدسی
سرافراز گشت **نور دیده فیروزی شیراز و فیروزه ولادت با سعادت شاهرخ میرزا آمد** روز بهجت انجام
مبرت آغاز روز پنجشنبه نهم شوال سنه ۱۲۲۳ در خطه شیراز اتفاق چون از جانب احمد پاشا والی بغداد که بوعده دو
برای آوردن صیغه صلح از دولت عثمانیه استمهال کرده بود خبر صریح و جواب صحیح نیامده بود و بوضوح پیوست که اولیای
آن دولت به سبب انقلاب فارس سرنگون گشته نیابت در امضای امر صلح و استقرار آن بر وفق الوقت میگذرانند
لهذا ضبط و ربط مهام خوزستان و بنادر فارس و کرمان را به طهماسب قلیخان سردار موکول داشته و حکم محمد و شیخ
احمد را با محمد ولی میرزا حکمران شیراز که آن زمان با سپاه فارس سرافرازی داشت به نیابت ولایت
سربلندی داده خاطر خود را از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذیقعده که پانزده روز از نوروز
فیروز بهجت اندوز انقضا یافته بود به عزم استماع حالاتی که در تصرف رومیه و روسیه می‌بود رایات نصرت طراز از
خطه شیراز نهضت در اسکن و پایین محال ... عزیمت چاپار خراسان وارد و خبر بهجت اثر ولادت نواده

ابالمال

برای ارستان و دولت و جهان شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده مالک رقاب حسنعلی میرزا رسانید که یوم الاحد
پانزدهم شوال که روز نوروز و دیل سنه ۱۲۲۳ ساعت و کسری از روز برآمده گذشته از بطن مطهر مریم آسای ملکات عالم
سلطان بیگم بنت خاقان سعید شاه سلطان حسین قدم به عرصه وجود گذاشته در ورود این نسیم بهجت شمیم این مژده
روح گلهای امکان را رنگ نشاط و شکوفه‌های شکفتگی حدائق دلهای شکفته گشت و مؤلف این مجموعه در حین وصول این نوید
دلپذیر مستحق حال فرخنده مآل آن عرض بر و نشد اقبال را به قرآن مجید تفأل زده این آیه آمد **ما مقدم قبلی توأم**
در اصفهان بزم عیش و عشرت و نوروز ترتیب کردن و در آنجا بار آمدن چون از معجزات کلام مجید بود حسب
الامر همایون به ضبط آیت مبارک مأمور شده از نتایج نوروز در کمال بهجت و سرور نهضت کرده در بیست و پنجم
ذی القعده به صفاهان که جوی سکندر نشاط پرور آخته شد بستان و جهان در آراسته بازار آن خطه ارم نشان را
از دروازه تا محوطه به چراغان و آیینه بندی و بساط گل و دوری کشیده و اهل لهو ارباب طرب فوج فوج
در آنجا مشغول رامشگری و رونق شکفتگی را زهره و مشتری گردیدند و در همان اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم
که در حین رتبه پادشاهی اسکندر و نقش پای مصروب و ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامه
اخلاص آمیز بر رسم سفارت به درگاه جهان پناه آمده بود در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل عتبه
مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر بر آن بود که عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی از دربار قیصری البر دار سپهداری
مأمور بوده و لهذا صلح و جنگ ماتوان ... توقف ورزد معتمدی از این طرف نزد پاشای مزبور رفته امور
که مصلحت بدولتین باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیر دارا واضح بود که غرض اولیای دولت عثمانیه دفع
الوقت است که شاید رای جهانگشا را از این قصد منصرف ساخته به بهانه اظهار دوستی شکستهای وارد بر دولت باید
اما چون سجیه مرضیه آنحضرت مجبول است که اولا با این مطلب به مقام رستگاری مشغول شده بدون تفحص نقض
و سفک دماء مدعا مجبول بودند و برای اتمام حجت حاجی بالقاق افندی از راه بغداد نزد عبدالله پاشا روانه
و پیغام دادند مناسب چون در دارالسلطنه اصفهان ایلچی پادشاه رسم اسلام پناه روم وارد و در بار گردون مدار

وسعها

حضرت ظل اللهی گردیده چون در بار رسیدگان از وجود دغا زبان تهتک جان فرسا دلّ رنجیده و بر آشفته گشت عبد الباقی خان
زنگنه که در آن زمان اعتماد الدولهٔ ایران بود بعرض آستان ملایک پاسبان رسانید که قبل ازین در زمان سلف ضابطهٔ سلاطین
گردون اقتدار و خوارق قوانین نامدار این بود که در کمال شوکت با ایلچی خود متکلم نمی‌شدند مگر از امنا دولت کسی را
امر می‌شد که از زبان پادشاه متکلم شده اخبار مکرر در بعد رجاه و جلال امر و مقرر گردید که عبد الباقی خان
زنگنه با ایلچی گفتگو نماید بعد از آن ایلچی را احضار نموده عبد الباقی خان زنگنه در جواب و سوال در آمده گفت که
حضرت ظل اللهی میفرمایند که برادر ما بخیر است حضرت ظل اللهی ازین سخن به معرض عتاب و خطاب در آمده به عبد الباقی
خان زنگنه امر فرمودند که با رفتن ایلچی را پیش طلبیده از زبان در افشان باین عبارت چون بلبل هزار دستان نغمه
سر اگردیده با ایلچی فرمودند که در زمان سلاطین سابق با ایلچی متکلم نمی‌شدند نه از راه کبر و شوکت و شان بوده بلکه از
راه بی زبانی و نادانی که سخن با وند آشنا شده دیگری را امر می‌کردند که با ایلچی سوال و جواب کند چنانچه در درگاه آسمان
جاه محمد شاه با مراه که در همه زبان در آرم و سخن یاد دارم از چه جهت چون تقویر بر دیوار بی حس و حرکت بنشینم و دیگر
از زبان این بیانیه در کلاه آنکه گویا شود در زبان تا برادر پادشاه اسلام پناه ما سلطان روم و سلطان محمود الملک آنجا را و کلام
دعا برسانند و بگوی که همت بلند و هایی از جمله این بیانیه کلام و چه نیاز یاری کند که از یک طرف کفار فرنگ
با توجه الله داشته باشند و درست دیگر این بیانیه در کلاه بی چیز آنکه و این خانه ملک قابل دولت خدا است
که شما در این تعاره بوزارتش در اورید و با در بچانه نیاز معمار کل جل جنابه حضرت باریست و این قبضه خاک را
یک ادم کاینات داشت اند دولت که از نشیهٔ الطرف در آن سرزمین فرو برده اند با شان ازو در سورت دارالملک
مطلب خبر را که در آن پادشاه دنیا خواهش شده هست انجام دهند دالا در اول نوروز فیروز عالم افروز جهان و
پذیر باشند که با خود آن شاء الله تعالی را به ملاقات ایشان رسیده بنای انجام کار را باین گونه قرار خواهیم داد
که با تیغ زبان شیر نگار روده آن خنجر گذار از ایران برشت شان و کولایت روم بقتل خواهند رسید و یا خاک
روم را متوجه هستان اورده ور چاره‌ای الی ایران بنای قتلو آدم خواهد شد و مطالب خمسه اینکه مذهب جعفری

سنه مذهب دانسته و سجاده از ربعه در رکن اول کعبه معظمه انداخته در صلوات خمسه امام این مسئله شروع به صلوات نماید
صلوات دویم اینکه براتی حاجیین موافق قال الله تعالی و قال الرسول مطلق العنان باشند و مطلب سیم اینکه ربری که زائده
خوانین در عید با بیرون اتر شده زر بعد از حضرموت در کعبه معظمه برده والی او در اعراب بادیه نشین بر اهم زاده
باید که تعمیر او شود و مسقط از سرکار آن پادشاه باید اخراجات مقرر کرده خبرداری آن راه را از جماعت قطاع
الطریق اعراب بادیه نشین بکنند که دست تعدی تحال غربا دراز نکنند و دیوار ری در برابر بر به مقدار کرده ام از
بغداد تعمیر شده تا کعبه معظمه اثر تعمیر نماید طایفه ناجیه که روانه حرم محترم باشند جان و مال را از رخنه
به عافیت سلامت رسیده مراجعت نمایند مطلب چهارم وکیل از هر دو دولتین بهم مطلوبین حاضر
در دارالخلافه توبیه را باید وکلای گذر و در یک عرض نماید مطلب پنجم قوافل حجاج ولایات ایران که روانه زیارات
حرمین الشریفین مهابت آماده با امیر حاج شام ملحق شوند روند باید که امیر حاج علیحده مقرر شود از برای قوافل
حاجیان از ایران زیارت حرمین الشریفین زاده الله تعالی به عظمت و تکریما که جداگانه از امیر حاج شامی
و مصری اخراجات ایشان از سرکار آن پادشاه دنیا و بلاد به بدرقه مقرر کرده روانه مقصد نمایند بار
دار السلام نامه را اداره و ایلچی را مرخص فرموده اند چون قبل ازین که اعیان دولت رومیه کمیان بات را بجوب
اشاره انطرف خالی کرده سپرده در باب بقیه با دو به دو رفت تا رسید آنجا قلعه ایروان امتثال کرده بودند
در معرض که همه جا در موکب همایون بعد از رخصت ایلچی از اصفهان لوای عزیمت بجانب همدان
حقیقت حالات آنجا و یزدیخواست بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم محرم سنه ١١٤٧ الوای
عزیمت از همدان به جانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از فتح
درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه چچه داغ و عوض که مسکن اعراب سردار است پرداخته بعد از محاصره کار ایشان
الیشین به محاصره باغ مشغول شده چون قلعه بکنگ متعلق الشیخ احمد مذنا دبالیه رامی الراسیس متفاوت
عرب بوده و جمعیت کامل از اعراب سناناد رفتا بد دور کریمی دشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه ... می

بودند از ورود سردار آگاه شده بعزم استقامت از شیخ احمد عازم کرنک شده در یکفرسخی آن جمعیت نمود

که عده تفنگچی به پانصد نفر میرسید رایت قرار افراخت سردار از این معنی خبردار گشته جمعی را به محاصره قلعه باغ

دکو ... طایفه باقی بتعیین نموده خود با فوجی بتعجیل بر سر آن ایلغار و جمعی از اعوان خود را قتیل و گرفتار ساخته با معدودی

به پشت سوار حمل فرار کرده چون شیخ احمد از ساوی حال ... افغان امور سوار ... مقصد کلیه ... دربر

سمت ... سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سپه بر قلعه ... گشته شیخ احمد را با اناجی

اهل قلعه دستگیر و جمع قلاع و ... که در بنا و ... سعود در آمده سردار به فرمان

والا قلعه ... را که ... دبود ویران و اهل قلعه را اقلاع را کوچانیده از راه خراسان واحد نور را

با چند نفر از رؤسای ایشان که ... بودند بدیدار ... فرستاده در روز ورود بار دوی مسعود

که ... کشیده ... بعد از فرار از آن قلعه بکوتک راه نجات راه ... بود باعث بجانب سواحل

شتافت از ... نشسته ... سوله ... شیخ ... کوچ

او در ... گرفتار شده بود ... بار ... دست ... گرفتار

خود ساخته ... این خدمت ... و حصول مطالب ... گشت و ... بر وفق

فرمان ... روانه اصفهان ... چون ... حضرت ظل اللهی از ... منظور نظر عنایت

و صاحب مملکت و ولایت ... بودند در اول ... غرنت بغداد او را به ... کوه کلویه ... فرار

فرموده روانه ... به ... یک ... فرمودند که اگر این دفعه ... عنایت

در شور ... چشمهای ... او جاق کرده ... نیز ... بر دیده نهاده

و در ... که این ... لعبد از ورود با صفهان ... این وعده وعید

بعمل آمده بود چشمهای او را عبرة للناظرین ... چون ... چشم پوشیده بود چراغی

عمل را به چشم خود معاینه دیده به فاصله دو سه روز قدم براه عدم گذاشته و در ... ماه صفر موکب

احوال

... از عهد آن حرکت و چون ... شده بود که ... خان ... را که در آن اوان حاکم اردوی

... بود ... افغانیه ... قلعه ... بود حاضر

سازند ... بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از راه ... ورود ... و خان ... مذکور را ... روانه خراسان ساختند ... عازم مراغه ... گشته ... آن احد ...

... که فرامین قیصری برای ... رایات رفته بود چون پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب داده

در تبریز معطل ساخته بودند در روز ورود موکب والا بمراغه ... بحکم ... علیه فرامین ...

و ... نفر آقا ... خان ... والی الوالی ... جمعی از ... و حکام مامور به تبریز

... و مقدم ... ایشان ... که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده

منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ ... در ... باشند و چون جمعی از ... که در صدد ... از جای

... و ... سکنی داشته ... مخالفت ...

... و ... روانه ... با جمعیت ... از ...

معین گشته ... که ... کوه ... اختیار کرده بودند که ... کوتاه نمایند

و در یوز دهم ربیع الاول خطه اردبیل مقر کوکبه جلیل کردید ورود موکب مسعود بسعود حضرت ظل

اللهی در خطه اردبیل بعد از ورود موکب جهانگشا باردبیل تا ... از ... عبدالله ... عسکر ...

... که تا دو سال مطالبات ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی معتبر ...

فرستاده ولایات را طلب نماید تا اولیای دولت در ... آن ... نزاع و جنگ ... کرده

ولایات را ... بوضوح ... که فرستاده این طرف را تا رسیدن جواب ... نظر کرده ...

پاشایان ... که ... اقبال فرستاده ... پاشا را ... آورده ...

... این گفتگوها در ... عسکر ... پاشایان دیگر ... جمله پاشایان ... که

که فرمان همایون به خط شریف با اسم ایشان موافق قانون دولت علیه عثمانیه و ولایات شیروان و داغستان در جزو

~~که فرمان همایون به خط شریف با اسم ایشان موافق قانون دولت علیه عثمانیه و ولایت شیروان و داغستان در روزه~~

تصرف ایشان قرار داشت و حاکم استارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای سرخای ارسال [illegible]

فرمان را کشته بر آب [illegible] که در دهان حوصله اش افزون بود دیگر حاکم استارا نوشته در اینجا درج کرده بودند که

مملکت شیروان به ضرب شمشیر دلیران دیگر [illegible] احمد بعد آوی و غیره ابتدا در آن ولایت را آه و جنایت بعدا

گونه‌ها از آن زیاده سر مغرور پیش نهاد خاطر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته در سبب عزیمت ربیع

الاول دو روز موکب همایون بکنار رود کر و [illegible] گذشته سرخای از اراده توجه آن دریای خونخوار دلهات

جهان آشوب آن بحر ذخار که رود بدیا شیروان گذشته بود رخت به قلل جبال داغستان کشیده

[illegible] ماه بر ناحیه کوآبی جهانگشا پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته [illegible] حاکم

[illegible] آن مملکت سربلندی یافت و چون به عرض اقدس رسید که جمعی از لزگیه و [illegible] در محل [illegible]

به بلغی که در [illegible] منزلی شماخی واقع در صعوبت [illegible] جمعیت [illegible] فوجی از سپاه نصرت

[illegible] را بتاخت ایشان تعیین نمودند پانصد سر و زنده بسیاری از ایشان بدست آورده ثانیا عفو خطاپوش

[illegible] باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان [illegible] بحجاب [illegible] و اصل [illegible]

و چون بعد از گرفتاری محمد ولد شیخ [illegible] امور [illegible] صادر شده بود [illegible]

قاری جمعی از [illegible] به چاپاری وارد دربار سپهر مدار گردیده [illegible] در شماخی شرف آستان بوسی [illegible] چند

[illegible] خبر رسید که سرخای با فوجی کثیر از لزگیه و روسیه جمعیت کرده [illegible] قادر اعلا داده [illegible] شهریار

کشورگیر [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا را در قلعه شماخی گذاشته چون قموق که در پانزده منزلی شماخی

بود [illegible] داغستان [illegible] آن [illegible] مقام سرخای [illegible] آن مغرور خود [illegible]

بود [illegible] به چاپاری برجوع [illegible]

ربیع الثانی با توپخانه دوازده هزار نفر از بهادران رزم آزما جریده و سپاهی آهنگ قموق و طلب [illegible] خان [illegible]

مقرر فرمودند که روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر به عزم [illegible] سرخای بتوجه [illegible]

از انجام آن [illegible] به [illegible] و [illegible] رزم آزما فارس در [illegible] روانه [illegible] گشته [illegible]

سرداری چند با روسپاه [illegible] ناحیه را مخصوص خویش داند در یک منزلی [illegible] داغستان خبر رسید

که سرخای در موضع [illegible] که [illegible] شماخی واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته

قموق در چاپان [illegible] با عاشق مسرزدی انکه سرخای بعد از واقعه شماخی جمعیت خود را از لزگیه

جمع ورزع پاشا و آل [illegible] پاشای تفلیس [illegible] اسحق پاشا [illegible] و آمازاده های

[illegible] مصطفی پاشا و [illegible] سلطان [illegible]

و هشت هزار نفر روسیه [illegible] سرخای ارسال داشت [illegible] هزار کس [illegible] عسکر سرخای

فراهم آمده سرخای بر وفق فرمان همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی

[illegible] از یکطرف [illegible] داده و به [illegible]

مسعود [illegible] پشت ایشان [illegible] فوجی دیگر [illegible] از این طرف [illegible] آن سپاه سردار

به جمعیت ایشان برخورده چون میان [illegible] ایشان به ~~[illegible]~~ [illegible] سرخای

به مقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان به ستیز [illegible] فوجی [illegible]

ان کرده [illegible] بود [illegible] حضرت ظل اللهی است که باین جرات [illegible] ایشان رسیده

عنان [illegible] از دست داده روبر تافته و [illegible] کرده قلب لشکر سرخای و پاشایان [illegible]

ایشان از [illegible] و جمعی کثیر از ایشان [illegible] سرخای [illegible]

قموق [illegible] اردو و اسباب ایشان [illegible] دلیران [illegible] قلعه [illegible]

سرخای [illegible] بود به [illegible] غارت کرده آتش زدند [illegible] خاکستر ساخته [illegible]

فرار پای و نستاده سرخای چون از عزیمت موکب همایون به سمت قنوق مطلع شد و بعد از شکست سپاه حافظ عثمان
فرار نکرده مرکب گریز را میزنک ساخته همان شب از راه میان کوه گذشته بود که ولی آن سفاهت صبح وارد
ان لشکریان گشته جمعی از لکزیه ناتمانزیه که از راه وشت طریق فرار گم کرده به سمت قنوق افتاده درنشیب و فراز
آن راه دور و دراز به پای توانا قدم فرسای توانائی و حیرانی بوده دچار لشکر منصور گشته کردن صید تیغ به
زخم شمشیر و حلقه کمند خصم افکن درآمده در سلک جمعی که سلطان اقلیم بلند اختر جهان به سر جنگ سپاه اهنگ نزول
کرد موکب والا وارد و رالکیان گشته بعد از لحظه با فوجی از بهادران نیزه گذار رود جوابر چیان خونخوار به تعاقب
سرخای بسند کوه پیکر دریا نورد از نهر رفتار در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که افتان و خیزان طی مسافت
لشکریان و راند القصه در عرض پانزده روز منزل صعب المسالک و کوهستانات سخت را با لوکانه
طی کرده در اکثر منازل توپ و لایت عراقیه بدوش بهادرکان از فلل جبال کمر بقیل کوتیل میشد به بیچ
وارد قریه چوک یکمنزلی قنوق گشته روز دیگر که جو آذر رفتار زندین سنام به جانب قنوق آغاز خرام کرده در
عرض راه عرایض سرخای مشتمل بر استدعای عفو به تقصیر و صید در مضمون منشور امان و تاخیر حرکت موکب
نصرت توأمان رسیده چون در دار الفرت طبع همایون نقد روی انده وادی بی سکه اعتبار بود حکم والا
صادر شد که در جواب وی در نیاید عفو و گنجایش خواهی شد که حین منا ملکاه حضور شوی والا راه این سیل سر کوب
را به غار و حس این کوه نه حیل متوان بست و به فسانه در رهون رزدم از در و رجها شافعی سنان نتوان است
اما سرخای با تمامی لکزیه و داغستان گجدیده حجب اموزه در کنار رودخانه یکفرسخی قنوق بسته سپه دیل را
که معبر دو منحصر در آن بود شکسته مرتبای دفاع و جدال شده ان رودخانه از میان دره لیس عمیق جاری که ای امینه
صوح آتش جهره نای پشت ماهیت و از تعمق قعر ش کار غواص اندیشه در پای بعد از زمانی که او از شعله
ستیک و زنبورک و تفنگ از طرفین سکنی نه حبک ره کرم گردید غنی خان حاکم ابدالی طایفه افغان مامور
به عبور گشته و بعضی سپاهی جرأتی با رکمتر از مرکان دیده موزپند اکرده چون نظر در طرفه العین سپکبر

از بار صرف کرد گذشته و سرخای ولکزیه از ملاحظه این حال زمام قرار از کف داده روبر تافتند و کوکبه ظفر قرین
متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن لشکریان انکروه از ابکوه رسانیده هر چند جمعی بود و از
ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیار عدم کشیدند لکن سرخای که سررشته بود و با معدودی که جان
دلکلفت خود در اسباب وجریده از قنوق بر درشته بدیار ولاردر چهره کتل دبار رسید لیکن آن دریای لشکر پر
شور و شر در خانه زین را خالی کرده رخت بدیار عدم کشیدند و سرادقات و فضا رقنوق برد آشته موج زن
قصور و پیوت عالیه را اساس افکن گشته بکنج کاوی جنگ حبر سعی دلیران زمین آن دادی هر نیت هزار نقطه
قسر بسته که در آن پنهان بود آشکار کرده آنچه از خزانه و دفینه و گنجینه سرخای و اناما انجاد ظاهر و باطن موجود
بسته بر طبق عرض گذاشته و خاصه فولاد ولد عادل گرایی خان شمخال که بزرگ داغستان بود و در این
سر زمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت ترین گشته به منصب شمخال و خلاع فاخره سربلندی یافته میشوند
خدمت و استدعای عفو و تقصیر اهالی آن سرکاربان گردید چون جنود دوری و یهی پابرکاب وصول و در تنگنای
جبال و طرق مانع عبور نزول بود که سرخای نیز قابل این نشود که خود را معطل آن سازند بعد از یکعقبه
که اهالی آن وادی برانده وجه دنیا و اعادی بر انداخته شد جمعی از لکزیه را که در قید اسیر گرفتار بودند
دکنور او اما به شمخال بخشیده و رقم عفو بر جریده اتمام اهل قنوق کشیده حرف زمام گرداند و بعد از دو روز
به منزل اصنی پاره داغستان معلوم شد که لکزیه انجا سرکشی در آمده وپل وردوخانه سمور را که معبر موکب منصور است
شکسته قلعه کوه را سقنان کرده اند موکب والا از وزدران سمت عزو اند و به جمع کردن چوب و اسباب
ترون آن تا وقت غروب پلی در کمال استواره بر آن بسته افواج منصوره را فوج فوج مامور عبور ساخت و رات
جهانگشای نیز سقف ماه و ماننده جسر زین سوار از رود سیل فلک گذشته روز دیگر به عزم تسخیر سقیاق آن گروه
و صعود بر درجات انکوه فلک شکوه بر فراز گرفته جمعی را هم از دامنه کوه به موضعی که زنان و نسوان آن
آن طایفه تحقق در آنجا شده روانه ساخته الجماعت را پای تحمل از جا رفته آغاز گریز کرد و الحضرت با جمعی از دلیران

به تعاقب فراریان پرداخته از روز تا شام طی ساحت ولیت بلند آن وادی مولناک کرده و گروه بسیاری از شعاب
و جبال به مغاک هلاک افکنده جمع کثیر اسیر گردیدند تتمه که نیز اطفال بشیر فراز آورده و پنج شش ساله را از وفظ داشت در میان
دار انداخته نیم جان برای خود مغتنم دانسته قریش را به قلعه قاف به جانب کشیدند و سکانی که خود نیز بسوز و گر به شیب
ریزی قلعه بند رخت بر منزل عدم کشیده جدا بوکنور که به عزم جائی راز پا سلسله ره کوه دیگر برابر آمده در آب عدم زنان
در امکان بفرمودن آن رفع شد چون به سبب کوهستانات اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر والا برواته
صدور پیوست که بنه و اغرق از راه بکم دشاه و آغای البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه فاحیره
قبله کشته و از الوادی عنبر سلوک که سرفاهی در بعضی مواضع کم کوه را از سنگ و خشت و مارمیخ بر او رده آهلاش
را هی کرده بودند که جاده باریک در کمال دهشت و خطر سکیدشنده و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن
را آمت با مغرابان رکاب آن کوه را جاده طی کرده بهم دستی ناخن همت کره از رشته سر در گم آن راه پیچ
و خم گشوده در شانزدهم حمد الله تا قوتلق شین قبله را محراب نقش قدم قبله آمال ساخته و بعد از سه روز
به قیه لشکر فیروزی که از شاه وداغی هم آمدند به برگ بنه و اغرق که در ساخی جی بود هر دو فوج فرمان به موکب فیروزی
ملحق شد و چون طهماسب قلیخان که به سرداری قلعه ها را اختصاص داشت بعد از گشت سرخای
کوبقرار شاهی عازم هرات شده بود و غنی خان ابدالی نیز فوجی از ابدالیان روانه ساخته که در قوتلق نوروز
در هرات به طهماسب قلیخان ملحق شود بعد از منزل مزبور عریضه بنده حضور شیرزاد و الله قلیخان و الله
ساروقی و علی میرزا همراه از خدا آمده شاه و منزه کرده بعرض رسانید مشعر بر اینکه در حینی که نوجهای لسبعک قلعه از پایان
حکمه ولقلیس مساعی کرده اکثر بالای بای و آغا بقلیس با جمعی از کرچیه حرچیده در عرض راه کاحت بر سر ایشان
ریخته بالغ هفتاد نفر از رویه قتیل و اسیر سلک جمعیت ایجاعت متفرقه بذیرکشته باشایان فرصت خود نیازی
یافته به قلعه بقلیس فرار کردن تا چند نفر آنها از زراد و کمان و بدان آمدن خدمت مجلغ و مرتفع و الوا آتیع
نوازش و اصطناع بهره مندی یافتند و بعد از هفت روز که بر آب قبله مقیم بقلیس شفا و مغفور خیمه تسخیر عزم

لوای عزیمت افراشته حرکت رایات جهانکشا به سمت گنجه و رفتن از اینجا به سمت تفلیس یا کندی ما جرای لشکر باری
چون از انتظام امور کیر آن دشه لکزیه و داغستان فراغ حاصل شد در بیست چهارم عبد الله تا اعلام ظفر فرجام
به صوب قلعه گنجه پرچم کشای گشوده با مروانا در حی ذات رزم جهرستین ترتیب یافته بود و گنجه نیز و کتبیا
افواج ظفر قرین عبور در روز چهار شنبه ششم شهر جمادی الثانی در بیست کلیا کندی قباب بارگاه عزو جاه
بدین جو ورونا ه از قرشت متعالی بالاکه در آن اوان که از دولت عثمانیا بالت گنجه منصوب دبافتگرای سلطان
تاتار و جمعی از رومیه تاتار به حفظ قلعه مأمور بوده شهر را خالی نموده بنا بر کهن و قلعه داری
گذاشته حدیوی سکندر مقام کیت سریر تو آن محجره لگام بجانب قلعه سکندر ام ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه را
بدیده دیده روز دیگر از جانب حج حوض از جانب شهر تا پای حصار رخنه صد و بیست گز فاصله بود طرح
سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام را دسته دسته بر سر سیبه تعیین و باز سه طرف دیگر مورچلهای معین
و مقرر گشته هر فوجی به سمتی مقرر گردیده به تعداد اختصاص یافته جمعی از جزایرچیان قادر انداز از
منارهای مسجد که مشرف بر قلعه و تیررس آنحضرت بود واقع بود و اله کا دو ساعت آغاز لهمانداری
نموده تخت توپچیان این طرف رومیه منارههای مزبور را هدف گلوله ساخته و آتش و ستی وعمارت
در عرض سه روز چون سطح زمین هموار کردند پس توپچیان این طرف منارها میان قلعه را که رومیه کوب
به پیشه در آن ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار در اندک روزی آیت سرافرازی انهار ا
نگون ساز ساخته حیات بالانشینان آن بزم جان بازی را حواله به قابض ارواح کردند و ان فوارهای
که در چهار حد جنگ بر فلک کشیده بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده به زیبا یابه پای قلعه
کشیدند سرکوب قلعه کیان ساختند انهای که آن قلعه های چوبین قامت استعلا بکر دار از برج قلعه اساس
سربلندی آنها را به صدمه توپ کان آن سنگ در بادر او ورده چنان به دست عظیم روانه ریسم مکر دند پس تحقیقهای
کردن توپ آن سرب گشته از دهان منجنیق خم پاره رایات به قلعه کیان قرارات شده وفرمان پذیرای لکی

ملثه بیرون به جر و سپه کوبیده از طرفین بکندن نقب و آوردن دستی دو سه مرتبه از جانب سپه دوران
نقب به پای حصار رسیده آتش دادند خاک بنیاد حصار را جمعی از مستحفظان به باد فنا رفت یک دفعه
نیز هفت نقب به پای حصار از شعبه‌های مختلف که گذاشته نقابان رومیه به نشانه یکی از آنها پی برده
باطل نمودند اما از شش نقب دیگر که سنه از آن یالصد من باروت انباشته بود غافل شدند و آن قدر که
مستحفظان انجم و حضر برفراز قلعه بند با فروغ مشعل نور ضیا سرگرم کار بود ناگاه والا یک نقب را آتش
زده از اطراف قلعه ولوله یورش بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله و شورش افکندند قلعه‌گیان را تصور آنکه همان
یک نقب بود که نایره شراره آتش لکتین نپذیرفت از خوف یورش به برج حصار رو نهادند و هجوم عساکر کرده
بودند یکسر از آن قلعه استوار و مقام استقرار مردان آن کار که دند شراره از آن آتش جهان سوز به
نقبهای دیگر گرفته از آنجا در ربع دقیقه در اول ده چند برج حصار را با خلق بیشمار به چرخ دوار رسانید که عدد
کشتگان در آن وقت معلوم نشد اما بعد از تسخیر قلعه که علی پاشا نقل آن واقعه سوزناک کرد مجموع بیست
که در آن شب از شراره آن آتش برق درخش شرر حیات معتمدین از جان‌سپاران بروج با کواکب عمر ولد
احتراق یافته از آن الطرف نیز رومیه دو دفعه نقب را سوراخ کرده به پای سپه آورده یکی از سپه دوران
قطع شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل را بگشاد شراره آتش در درون خانمان شور و سستی پیچیدی
بیخ از جزایرچیان سپه را که دید و چند دفعه نقبها به یک دیگر رسیده در تنگنای نقب دیگر
با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان یک دفعه نیز از سکنه عصر در وقتی که مستحفظان در پشت مشغول
حراست بودند رومیه با خمپاره‌های دستی و تیغهای آخته غفلة از قلعه بیرون دویده خمپاره را آتش داده
به جانب سرداران انداخته با تیر و سنگ و تیغ لفکیب هجوم آوردند و اهل سپه را ملترهای پیدا آن دیدند
از این طرف سرداران آن اکراد و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده بر رومیه در آویخته جمعی را در خاک
و خون کشیده تتمه را از سر سپه دور کردند چون شهریار تاج‌بخش کشورگیر هر روزه بر سر سپه قدم توجه رنجه

کرده بالا

بکار هر یک از کارگذاران دوران مدیران می‌کار پرداخته قلعه‌گیان این معنی را دریافته در آن وقت
به جای نایره توپ و تفنگ را گرم ساختند که اگر خرم خدیو اولوالعزم از زیر دستی بر شعله آن اخگری شورش می
خورد عمر بسیاری از سرداران طریق جان‌سپاری با آن آتش جان‌سوز در می‌گرفت دو دفعه چنان اتفاق افتاد که
در وقتی که سرافراز گردن فراز در پشت سپه بهم دستی ناخن اقبال پدید آرد گره از سر رشته کار ربنا این چشم
گشودند گلوله توپ سر آن شخص را پراکنده مغز و خون آن شخص بر روی صورت و لباس آن حضرت پاشیده
دورهای تجدید لباس فرمودند و به این رنج نداشتند آن جناب الزمان در آشتی و از هیچ طرف تقصیری در
رد و خورد نمیشد و اکثری از رومیه و اهل قلعه را به گلوله توپ و تفنگ از پا در آورده و یکی ولد علی پاشا
خمیره اساس فرو ریخت از آن جمله فتح علی بیک حاکم برکشاط بود که در سر حصار به ضرب گلوله توپ از پا در آمد
و دیگری ولد علی پاشا بود که با آتش نقب سوخته کالبد را کباب کرد از این طرف نیز علی خان بیک توپچی باشی که
سرهنگ در سر توپخانه و سپه می‌بود به گلوله‌های خمپاره قلعه‌گیان راه پیش گرفت و تا غره رمضان اوقات شبان
روزی صرف بودن سپه کشته خندق را که سنه محزن خار بود به چوب‌ها و هیمه و سنگهای عظیم انباشته سپه را از خندق
گذرانیده به پای کاجی رسانیدند چون به سبب کثرت برف و باران توپهای سپه متلاشی شده توده خاک شد
که سمت پایین شرق و جنوب قلعه را آب می‌گرفت سد سدیدی ترتیب داده آب بسته بودند و توپخانه چی
با حصار و بروج آن سمت انهدام یافته لصف را آب فرو گرفته و عمارات خانه حباب شده اما جمهور پاشایان
با سطارا آمده عبدالله پاشای کوپرلو علی پاشا و آن لب عسکری مضطرب و آوازه آمدن سرعسکر
پشت بند تیور امید داری داده دست از دامن قلعه داری برنمی‌داشتند و درین چند ماه آنچه لازمه کوشش
و تدبیر بود در باب تسخیر به عمل آمده از آنجا که کلید گشایش امور در دست بابا فتح ابواب
مقاصد در کف تقدیر ایزد بی‌همتاست تسخیر تا حین بایست چون یورش بیجا راه در مسلم خدیو کشورگیر لوزم
شمرد فوجی از دلیران خون آشام و عساکر بهرام انتقام را به سرکردگی چند نفر از غواص گرانمایه روی را

احتشام باطراف قلعه مأمور و آن حصار را استوار در کمال شدت محصور ساخته جمعی را نیز به سرداری صفی خان
بیگ ایری روانه تفلیس فرمودند که باتفاق ... و آن نار و آن گرچه مشغول محاصره قلعه تفلیس باشند چون آن گروه قلاع
مزبوره بزور سرپنجه اقبال فی زوال محصور دادکه در سال بعد میسر گردید محاربی حالات آن دو [illegible]
ان شاء الله تعالی در ضمن وقایع آن سال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد سأتلوا علیکم
منه ذکرا در اثنای فوت اینکه در ایام محاصره گنجه چون اردوی همایون در برابر
توپ قلعه واقع شده بود ... در برابر خیمه حضرت آن کشیده که تیر ... کار ... ونزد
اتفاقات در خیمه محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند عزم حرکت کرده بدستوری که در ایام محاصره هرات
اتفاق افتاده از قلعه توپی انداخته که گلوله در پهلوی مسند مبارک بر زمین افتاده و چنان الهی ...
به حفظ الهی از ذات ... گذشت در بیان الکزیه قاجار و تله در ایام محاصره گنجه و توقف در آنجا در چگونه ...
چه یکی در گنجه توقف داشت از اردوی الکزیه ... در بار ... به سعادت و محبت ... کردند
که جمعی ... در رکاب خورشید اشراق حاضر بازند و چون در آن موعد به ظهور رسید جمعی از ...
... و سپاه نصرت فرجام که در حدود ... فدائی مستعد و منتظر فرمان بودند به تنبیه آن طایفه تعیین کرده
فوجی را هم از عسکر فیروزی اثر به معاونت ایشان مأمور و جمعی از گرجیه کاخت نیز به سرکردگی علی
میرزا ... و آن امام قلی خان ... مأمور گشته و مأمورین بعد از ...
جمعیت متوجه ... آن طایفه نیز ... به قلعه کوهی ...
و ... البرز ... و دامان ... مانند کوه کمر به عزم جنگ بستند و
... به عسکر فیروزی ... اردوی ... احتشام ...
گلوله تفنگ ساختند ... جمع کثیری از ایشان به معرض تلف در آمده
روی به ... از آن طایفه را که در دست

از بالای

از بالای ... بکنده و کوب ... آن ناحیه پرداختند ... ساکنین ایشان را آتش زده
اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و غارت ... که فرصت فرار نیافته بودند مورد
قتل ... ساختند و چون موسم زمستان رسیده ... بر قشلاق آن مکان رخت
نزول کشیده و راه آن نیز ... که آن را ... عظیم ... مسدود نموده
بسته بودند هرچند که ... صورت امکان ...
برگشته جمعی هم ... که در اردوی ... پرورده بودند به سبب ... انجام کار
ایشان ... به وقت دیگر گردید و نیز به عرض رسید که جمعی از طوایف ... که مأمور به خراسان ... راه
دور ... اعلا بابا خان چاوشلو ... آن
... در قلعه کوهی ... آن جماعت بوده پیاده از اطراف کوه
یورش برده بعد از کشتن و کشش بسیار از آن مغلوب و جمعی از ایشان در ... آن ناحیه عراق و جمعی
هم ... صاعقه ... آن حریق ... با عیال دستگیر شدند ... سرکردگان
... روانه خراسان و در حدود ... ایلیت رفیقان گردیدند و هم ... حکام
... مأمور ساخته بودند ... حکام ...
... آن ناحیه را ... و جمعی را به بلدی ... روانه ساختند قلعه ...
سخر کرده در بیان وقایع سال بارس ئیل سنه ۱۱۲۲ انعقاد مصالحه با رومیه ... و فتح ...
... چون وقت آن شد که قلعه های ... دار الملک ...
... به هجوم سپاه ... و قلعه ... کشته ...
... بر روی کار آید ...
به ... روز ... سلطان ... روز ... شوال ...

تا آب الوان لاله و گل را که کنایش آن را در بند رنگ گوناگون بود با هم زر جوش ریاح ربیعی بر روی باغ دلستان
طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزی شده بهجت و عالم افروزی بدور و نزدیک در داد
مجلی ها بون حرو آنانکه کارزار بهارستان مصاف آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم گشت
نزهت برز آن حدیقه حلل آیین میکرد مسجون با انواع حاشیه و بر دوش رؤسا سرهای سپاه زر الوان گلگون
و خلاع رزهای گوناگون آراسته گشته بهارستانها در نظر آمد و بعد از انقضاء و پیش از نوروز توجه
آرایش کارزار بر گرد و بوی خیمه و مژده دولت ابد پیوند رسید در آن روز فیروز تخت استقلاع قلعه
گیری باسترداد ولایت دربند و بادکوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقاً سمت گذارش یافت که کناس ایلچی از جانب
پادشاه اروس به سفارت آمده و در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا معزز گردیده که از ملتزمان رکاب همایون
باشد و بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند و غیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر انور بگذشت
ایلچی مزبور از عزیمت خاطر آگاهی یافته در انجام این امر به ما به استرحال و بیان حقیقت حال پادشاه خورشید کلاه
چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی نیست و عاقبت کار را بهبودی نه در باب تخلیه ولایات فرمان
فرستاده که کناس را ابداً در آن ولایات ماذون ساخت بعد لهذا در آن روز مسمیات الله و زعقد مصالحه شاهی
دولتین بوقوع پیوست از الطرف قرین الشرف حکام به ولایت دربند و بادکوبه [illegible] روانه و مقرر گردید
که امرا که در تصرف روسیه باشد حجاب بازیافت نمایند و مامورین بنحوی که مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را
به حوزه ضبط در آوردند و بعد از طی این مرحله چون اصل بنا و شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق
افتاده و دست تسلط لشکر جهانگیر بر کوب آن شهر که انهدام گرفته است و الا به تعمیر آن مکان تعلق یافته
بوقوف و بلدی دیده ور آن صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی محلی موسوم به آق سو که ما بین رود کر و شهر قدیم
واقع و بحسب مکان امتیازی بر شهر [illegible] مقرر گشته بدستور دار البنیان عمارت پیشه وران
درست اندیشه با تمام آن بنای بلند فرجام دست اهتمام بازیده در اندک روزی کنگره آن حصن متین را

الله وردی

الله وردی قلعه ذات البروج چرخ برین ساخته شد و سکنه و اهالی قدیم را کوچانیده در آن مکان نزهت نشان
سکنا داده شدن قلعه را آق سو [illegible] آن قرار داده و نیز از اختیار بهجت پرور اینکه ایالت فارس و آناطولی و ارزروم
حسین وکیل پوست را با ستة هزار نفر [illegible] به تاخت حدود خطه ایران فرستاده و آن جماعت در وقت گشته
گروهی به ولایات [illegible] و فوجی به سمت سلطان واله داغ که مسکن اکراد چکرگه است رفته در حینی که الطاف الهیه
مشغول کوتاهی و سرگرم دست اندازی در آن نواحی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل به سر وقت ایشان
رسیده جمع کثیری را عرضه شمشیر ساختند و در آن اثنا خدمت به مؤثرات جزیل آن اختصاص در بیان
حرکت موکب همایون به جانب [illegible] عبدالله پاشای سرعسکر و به قتل رسیدن
در فارج زبیدان [illegible] و مختصر آنکه عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قاهره
هجوم آن مرز و بوم از دوران به قارص آمده هر چند [illegible] آمد آتش تیغ سیل کهساری در منازعت دائم
[illegible] از آن گرانبار سبکبار بعد از نوروز سلطانی که [illegible] گنجه [illegible] یافت
سرعسکر از کمان جهول [illegible] و فوجی را [illegible] به تاخت [illegible] قارص تعیین فرمودند که [illegible]
چنان [illegible] سرعسکر از قارص متوجه گنجه شود [illegible] اعراض [illegible]
عزیمت توجه به آن مرز و بوم در خاطر کرده [illegible] جمعی از دلیران [illegible] ذخیره [illegible]
رخ صلابت را [illegible] چند نفر از [illegible] باشند [illegible] که مأمور [illegible] فوجی را
هم مقرر داشتند که رفته در [illegible] توقف کرده هر گاه [illegible] که همیشه [illegible]
حائل [illegible] نمایند [illegible] و حکام ناحیه به پیشه آن طائفه پرداختند و گروهی [illegible] برای
محافظت و صیانت به سمت [illegible] و بجز آن تعیین فرمودند و بعد از [illegible] این امور [illegible] کارهای
نزدیک [illegible] روز جمعه سیزدهم ذیحجه طرف عصری از [illegible] رود ارس [illegible] دریای
لشکر [illegible] در حوالی [illegible] منزل [illegible] شمس الدین به عرض اقدس رسید که [illegible]

حاکم وان پاشا با شش هزار نفر از عسکر روم و اکراد آن روانهٔ تفلیس است خدیو جهان پرور با استماع این مژدهٔ
بهجت اثر با فوجی از دلیران رزم آزما بعزم آنکه شاید سر راهی بر آن جمعهٔ سرگریزپا بگیرند عازم تفلیس گشته
اردوی همایون را مقرر داشته که کوچ به کوچ رفته لوای اقامت گشوده منتظر انصراف موکب والا باشند
بعد از ورود رایات جهانگشا بقرب تفلیس معلوم شد که مزبور پاشا برای محصوران تفلیس ذخیره سپرده است
کار ایلغار را انجام داده مراجعت کرده آن حضرت اراده فرمودند که از میان دو کوه مشهور بقاپلان قوتا
از بیراهه عطف عنان بر سر قلعهٔ از آن جائی که در نواحی قارص واقع و محل یوقچجی از رومیه است رفته
آن طایفه را تنبیه نمایند با وصف آنکه در آن زمان یکه سوار آفتاب در درجات ثور گرم کوهپیمائی بود در میان کوهها دراز
برف بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمی یافت آن حضرت پیادگان را در آن کوهستانات بکوبیدن
برف مأمور ساخته دو شبانه روز آن فوج فیروز در خدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دیو را که در آن وادی
هولناک کوه کوه بر روی هم متراکم بودند پامال نمودند که شاید رشتهٔ عبور بدست جنود منصور افتد بعد از آن چند
مرکب هامون نورد و برق رفتار بپای قراتم نیز گرد بان آن دریای بیکران چنان غرق شد که به جهت پاره از آتشکوه
بندی مکاشیح یک گام رسانیده عطف عنان کرده در قلعهٔ بارودی نور همایون پیوسته و از اعمال غریب بعد از آن بعضی
مصحوب یکی از کردهای آن رومیه به عسکر نوشته و از توجه موکب منصور بان سمت آگاهی داده و در آن هنگام
عساکر نامدار و یکه سواران عرصهٔ گیر و دار عازم مقصد گشته در غرهٔ ماه محرم یکفرسخی قارص را مقر اردوی همایون
ساخته شد سحرگاهان که زوج چرخ مکوکب از زرین کوس رحلت بنواختند نای غریو کرنای غلغله در چرخ
بر پیچ انداخت و اعلام همایون ظفر قرین و رایات نصرت در پیکر سر بعیوق سماک و قبهٔ افلاک افراخت به ضابطه
و آئینی که بایستی و در نیکوئی که شایستی در برابر قلعه تسویهٔ صفوف کرده کمر همت بجنگ بسته پرچم اعلام زرنگار
گشودند چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از نهضت کوکب ظفر آگاه گشته حصار قلعه را مانند
عافیت ساخته باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود در قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار افواج مور و مار

به یکصد و پ

به یکصد و پنج هزار رسیده با مزبور پاشای تکلی علی پاشا به خارج حصار فرستاده بود از روی حزم پشت
به یورت آغاز رزم نمایند و تا عصر رستخیز پیش به قسم جوهر رزم ساز آن دو بتور جان باز آن گرمی تلاش نشد
که شاید الطایفه از حصار قلعه رو در هم آورده و لشکر منصور شوند سپید سپیدا چون حوصلهٔ دست قارصی نو
آن عسکر پرشور و شر را بی تمیز یافته جمعی از ایشان بر فراز تلی رفیع که مشرف قلعه بود و نصب خیام قرار
در اطراف انبار به متاریس و خندق استوار کرده بودند و به توپخانه های جلو را با امر همایون بحوالی قلعه کشیده
بر تیغ پیر و زنان ایشان بستند بعد از آتش افشان از درهای ثعبان حرمان نوبت کار به تیغهای اصفی
پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار آن طایفه حمله ور گشته به جهنم حاجم
رومیه چون سایه پرتو نور روکش فرو نشسته نودی بر تافته فوجی دیگر از همان جانب قارص به طرف و آن وازدان
از قوم شتافته همه جوزرا به قلعه کشیده با رکحقق گشودند چون سپاه خیمه اطلس شکست فام ظلمت را برای
آسایش طناب در کشیده خدیو فیروز روز عطف عنان به جانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز متوکلی به کرد
با احتشام در تمامی نواحی قارص با پال سم سمند جنود ظفر فرجام ساخته و مکتوب مشتاقانه به حضرت سرعسکر نوشته مسعود با یک
از کردهای آن رومیه فرستاده رومیه را به میدان جنگ دعوت و ترغیب نمودند جواب آن نیاورد معلوم شد که بنای
کارش بر تغافلست چون قلعهٔ گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا به محاصرهٔ ایروان نیز مقصور بود چرخ
زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید به هم یکی از حصارها محصور جلوه گر میدان ظهور شود کوچ بر کوچ اوج کلیسا
بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه ساختند بعد از ورود به یک فرسخی ایروان نزول کوکبهٔ عزت شان واقع
حسین پاشا و الی ایروان به قلعه داری پرداخت و فوجی از دلیران رزم آزما بموجب فرموده سر دار کرده
فراز و قلعه را مرید را ساخت و تاز نموده عثمان آقای حاکم آن مکان را دستگیر و اسیر و زنده گرفتار
کش کردن نظر بر بندند عبدالله پاشای سرعسکر از سرکار سرعسکر بی تجربه الله و زنگشته اذا جاءَ
الْقَدَرُ اَعْمَی الْبَصَرُ انصراف موکب نصرت اثر بر ضعف حال دلیران و شیوع حادثه در بلاد ایران

محمول داشته چون در جمعیت آن لشکر شکسته درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر رومیه و لیعقوب
محمد آقای ذخیره چی که در جبه خانه بدست افتاده هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود عازم ایروان
شد بعد از عبور عسکر روم از ارس به چای شفاء نوید دل پسند و مژده بهجت پیوند معروض حضرت ظل الله
گشته برای سبکباری غازیان بنه و اغروق اردوی همایون را به آن سو که ساخته موجب والا که عدد آتش یازده
هزار می شد به جهت استقبال حرکت کرد سر عسکر با هزاران کوکبه و فرخی آمد و از وحل [illegible] یا غار در دامنه
اعمال ایروان گشته چون دست از دوران حرم کشیده آن شب با گروه انبوه در دامنه کوه فرود آمده کوکبه
والا نیز به راه کرد و فرسخی آن کوه که در جنب قریه رحی کندی ایروان واقع و بین العسکرین مسافت سه فرسخ بود
برای نزول اختیار کرده که ظاهر لشکر در برابر خیالی معارضه از آشیانه [illegible] به [illegible] با دبروت در
قلعه قاف بلند پرواز قرار گرفته آن شب هر یک از شیر شکاران ناصیه فراگ و هر دلیر [illegible]
کنندی با حضرت ظل الهی که کوه پا بر جای ~~حضرت ظل الهی که کوه~~ دلیری و لنگر کشتی دریا دریا بودند آمدن آن
دلیل امداد کارزار و عطایای حضرت کردگار دانسته با دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت ژرف
تا نصف شب با انتظام لشکر پرداخته منتظر طلوع صبح فیروزی بود در آن شب در عالم دیدند که جانوری هیبت که
به کاویش و شتر و پلنگ و شباهت دارد در میان خیمه رسید که حضور آن حضرت گردید آن جانور هم شروع
به تلاش کرد او در احکم کشیده [illegible] و دندان های جانور قایم بود آن حضرت با او [illegible] سپاه که در [illegible]
بودند با مداد اشاره کرد هنوز از ایشان [illegible] به ظهور نرسیده بود که آنحضرت به قوت [illegible] اورا
از پای در آوردند صبح گاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده او را که گوش [illegible]
از باده لب [illegible] این سال [illegible] که دشمنی که سرمست باده غرور [illegible] جمعیتش [illegible] درست در
[illegible] در طرف قلعه ایروان [illegible] اگر قصوری در عزم و حضوری در رزم واقع شود راه
نجات [illegible] و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران [illegible]

دلداری

دلداری داده و نوید فتح و ظفر امیدواری داد و بعد از آن روبه [illegible] آمده در رکاب اردوی همایون
کن [illegible] را فرو گرفته که هر گاه کوکبه والا به مقابله سر عسکر پردازد ایشان به عسکر [illegible] در آورند
و اردوی سر عسکر نیز از پیش روی آغاز کوچ کرده با کوکبه والا [illegible] بر آن افتاده [illegible] اقبال که با
افواج [illegible] محکم و آراسته و پای کین دور ایستاده بودند توپخانه خود را ~~[illegible]~~ [illegible]
به جانب [illegible] مانند سیل بهاری به خروش و رعد [illegible] جنگ [illegible] کرده رو به [illegible]
سر عسکر روم توپخانه خود را دو دسته کرده یک دسته خود را به جانب [illegible] و دیگر را در [illegible] که [illegible]
بود [illegible] داده خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر بلا خروشیده جنگ [illegible] توپ و تفنگ را [illegible]
[illegible] شهریار کشورگیر نیز با فوجی از [illegible] صولت بر سر توپخانه بر بالای تلی که سر عسکر در
پناه ساخته یورش برده فوجی را به جانب چپ مأمور ساخته [illegible] را بر سر قلب لشکر رومیه در حرکت در آورد
توپچیان [illegible] به تخت [illegible] به پشت گرمی [illegible] تا هم گشته توپچیان
رومی تل را [illegible] کرده به [illegible] پایداری قلب سر عسکر نیز از صدمات [illegible] آن در هم شکسته و لوای
انهزام بر افراشتند و یکه تازان جلادت آیین و نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح کمین بودند با شاره [illegible]
روی [illegible] به تعاقب سواران [illegible] از عقب شتافته در آن روز پنج
هزار تن [illegible] و از آن گروه عرضه تیغ هلاک و [illegible] شدند و عبدالله پاشای سر عسکر را [illegible] نام
قراچور لو [illegible] گشته زنده [illegible] و جمعی را [illegible] چنانچه عادت [illegible] است با وی [illegible]
تا [illegible] کی ایشان [illegible] در [illegible] سر [illegible] [illegible] کشته [illegible] چون [illegible]
خود [illegible] کرده [illegible] را به نظر رسانیده و چون طالعش [illegible] آن [illegible]
کرده بود [illegible] سرافرازی [illegible] و سر [illegible] ولایت [illegible] که به [illegible] سلطان محمود خان
اختصاص داشت [illegible] و از [illegible] آمده چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات کرده

بخش در اباردوی ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر و یک هزار نفر پاشایان و میرامیران به امین برید
پنج بر برای این پره رایی گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب عسکر
دلکریانش که فزون از حیطهٔ حساب بود به عرض الکتاب در آمد و این فتح در روز یکشنبه بیست و ششم محرم سنه ۱۱۴۶
الحاق افتاد و تیمور پاشای ملی در اغانه در اشتعال نیران جنگ با کرد و ان سابقت جسته از جانب
اوچ کلیسا و دوچی رزاه کرپی و اشرک عازم فرار شدند از آنچه دمات در دره‌ها و آن و اشرک سر آن
برایشان کرده از آنکه از پیش رو به چوب و سنگ دلیران از قفا به تیر و تفنگ اسب هستی را رام ته چهار هزار
نفر از ایشان از پیم جان بال در دره‌ها پایان افتاده و مرد و مرکب به چاه سار عدم شتافتند اهل دوز
برای ضبط و تقسیم غنایم و عطا و آیز و عطا و عطایا در اثقال و فرزندان ایشان لکث و آن ترکان خونریزی
نشینی را به مراد آنچه موسوم ساخته بخش سرعسکر را البراولمی ساخته مصوب محمد آقامی و قره چی به قارص و بخش سار
مصطفی پاشای وال آمد به قلعهٔ ایروان و جمیع کردان رومیه را خرجی داده بدرقه همراه کرده روانه اوجان
نو ساخته و یک رزکر دار آن رومیه را برای تقبیل آستانه گذشت به جانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستاد
پس بجسم غنا و ظفر و همراه یار ایزد دادگر کوکبهٔ نصرت از جانب ییلاق ایروان نهضت با دشاه کامکار
خان را مقر کوکبهٔ نصرت پرده به شوکت آسمان فرسا کوه البرز کوه شکوه ساختند و با خان چاوشلو بیکلربیکی آذربایجان
که تعدد از وادی فتح به موجب امر و الاباردوی معلی پیوسته بود هزار نفر از یکه تازان سپاه ایران که قریب به هم‌
قلعهٔ ایروان با شور و شور فرمودند در اثقال شاهزاده رفاقی برزا که با جرم محرم از ارض اقدس بدرگاه
معلی شده بود و او و پسر خلف جاه شرف فایز شدند **در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و شماخی
و قایع آن اوقات** چون مشیت ایزد دادگر که بست کشاد امور حسن حصین جهان به قبض و بسط و حکام قلعه ایستی
چهار ارکان دولت قدرت شاه وقت به حصول امر تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست
می آید و رخنه‌ها که شوده از نیش جهت بسته گشته [illegible] کشایی می یابد به مصداق این مقال

مدّعات

مدّعات مزبوره است که در این چند سال زمان پا بر جای طایفهٔ رومیه در آن زمینها ریشه تصرف دوانیده به گرد بی
شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که یک کس از راه آمده در رفتن ایلچیان مزبور و در زمانی حرف و صورت سفر
ایلچی و چه از پا در می آید در هر وقت نیز که این همه سرکشان رومیه به پای مردی جلادت سر در پای قلعه کشیده
دست از قلعه داری باز نداشته در هر وقت که خبر عسکر به گنجه رسید اولا علی پاشا و آنگاه میرزا پاشا نامی
با چند نفر از رؤسای و چاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این مسئول از حضرت
ظل الهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را به همراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته بعد از وصول
مزبور پاشا سی هزار ایه در هفدهم سر از صفر قلعه را تخلیه و موجب اشاره از اندرون با توپخانه و جمیع اسبابی که آنجا بود تسلیم
نموده سند عمی شده با فحوای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر مدار گردید و جمعی دیگر از
از غازیان رومیه قلعه را حال از اربه چاپی که ابتدای سنوح است گذارانیده معاودت نمایند و پاشای
فحوای البعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و شرف پابوس و پیشکش‌های لایق و بنوازشات عز
خاص اختصاص یافته مع پاشای مخالف لشکریان خود از راه قارص و فحوای سلطان بعد از ادراک سعادت
که در دانش و از الملک قدیم بود از راه تفلیس در آسیتان در آمده او نیز به همین نهج مورد امان گشته در
بیست و دوم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با همراه آن ایرانیان و کرجی و توپ خانه و قورخانه بدان طرف سپرد از
آن ایطرف داده و خود با رومیه قلعه و او عازم خانقه کردیده اما حیی پاشای والی ایروان چهار روز استمهال
کرده چون این نخربه از پاشا محمول به عذر شد لهذا استیم قلعه را به عهده تأخیر نموده در دوم ربیع الثانی
از ییلاق به ممانعت خان حکیم از اردوی کرجیان لوی تیمور پاشای ملی حاکم وان که از معرکه پر آشوب به جانب قارص لوی
ظفر کشیده از خنث شد در دهم ماه مزبور در قارص می بود با حاکم قارص به جانب عز پاشا قارص که معبر
رود ارس در رود است جمیع اردوی کرجیان لوی تیمور پاشای ملی حاکم وان که از معرکه پر آشوب جنگ ابروان به پای
مردی و نیز دستی سر عاقبت بدر برده در قارص می بود با حاکم قارص و پاشایان به قلعه داری پرداخته شد

و از کار آن سپه چاپار الی ارزن الروم تمام اینچه و قری و مزارع و الوس آن مرز و بوم عرضهٔ نهب و غارت دیده
شد چون بعد از مقدمهٔ قتل سرعسکر تا اعیان دولت عثمانیه احمد پاشا والی بغداد را به تهمت تقصیر منسوب
ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بودند سرعسکر منسوب به جنگ و صلح با آذن ساخته او نیز در آن اوقات
در ارزن الروم عرایض ضراعت آمیز بدربار رسالت فرستاده تعهد کردند که کار ایروان را صورت دهد [illegible]
شد و [illegible] فسخ عزیمت آن دیار کرده پیرامون اند و از آزار ایشان نگذرند چون [illegible]
کریم آن حضرت سخن با حضرت [illegible] و زیردستان [illegible] دیده و آزرده زیاد رعایای عاجز و زیردستان [illegible]
ایشان را اندیشه [illegible] و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از رؤسای اوجاق در آن [illegible]
با اتفاق علمای معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان روانهٔ ایروان گشتند حسین
پاشا اگرچه روش ایشان را واقعی نگذاشت چون قلعه دایره [illegible] بدید عاطفت و احسان را بر آیات
نجات خود ساخته شروع [illegible] کرده در پانزدهم شهر جمادی الاول آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و [illegible]
این دولت ابد پیوند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانهٔ روم گردید و فرمان والا [illegible]
خان [illegible] سرکردگان که به حفظ قلعه بودند آمده [illegible] و منظر صدور [illegible]
باشند و از وقایع آن ایام آنکه جمعی از لکزیه داغستان از هوس فساد [illegible]
[illegible] اتفاق کرده قلعه را محصور ساخته بودند خاصه فولاد خان شمخال که از طرف حاکم دربند [illegible] با جمعیت کامل
بمدافعه ایشان [illegible] سر و زنده از ایشان بدست آورده بقیه السیف را راه هزیمت پیش گرفتند و
شمخال و جمعی که بقصد خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربلندی یافتند و در آن اوقات که [illegible]
آمده در دربند می بود [illegible] با فوجی از لکزیه بر سر قلعه [illegible] آمده با اتباع شمخال جدال
کرده [illegible] با جمعی از لکزیه به معرض قتل در آمده تتمه بدیار فرار شتافته [illegible]
آنکه [illegible] که بنابر مصلحت ملک [illegible] و طغیان [illegible] و شورش [illegible] حکم والا [illegible] یافته بود که بعد

چند دفعه به پیش آن امر فرمودند آنچه کار بنا به ظهیر الدوله ابراهیم خان که مأمور به پیش آن گشته بودند را
بسته و آب را به قلعه جاری ساخته [illegible] از رود [illegible]
الله [illegible] و نیز [illegible] ایلچی [illegible] که سابق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب
همایون می بود در حینی که رایات نصرت [illegible] عازم فارس می شد [illegible] رخصت انصراف داده میرزا
کافی [illegible] و بعض هدایا [illegible] روانه فرمودند بعد از [illegible]

[illegible]

امور کار گرجستان [illegible] خاطر اقدس بود در [illegible] ماه جمادی الثانی از فارس عطف عنان بجانب تفلیس کرده
مقرر داشتند که سردار آن تفلیس با طهمورث میرزا و علی میرزا و [illegible] آن کارتیل و کاخت برای [illegible]
گرجستان روانه [illegible] شوند مأمورین در عرض راه ادراک خاک بوسی [illegible] هر چند طهمورث
میرزا [illegible] بود اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه به شرف اسلام مستعد [illegible] محمد میرزا در
جنگ عثمان پاشا سرعسکر به قتل رسیده حق جان سپاری [illegible] منظور نظر حق شناسی بود [illegible]
کارتیل کاخت را [illegible] به علی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه [illegible] که طهمورث میرزا
و باقی اعوان از ملازمان رکاب بوده در ظل جناح عاطفت خسروانه به سر برند و در ده منزلی تفلیس [illegible]
طهمورث میرزا را [illegible] ساخته فرمودند که رفته کوچ خود را از کاخت به تفلیس در آورده طهمورث میرزا که توقع [illegible]
باسم خود داشت چون [illegible] از قوه به فعل نیامد مأیوس بوده [illegible] کرده بدون آنکه وارد تفلیس شود
به خانه خود شتافته و جمعی از [illegible] نیز از همان منزل [illegible] کوچهای خود را [illegible]
که [illegible] صعب المسالک است بدر رفته [illegible] بعد از ورود به منزل [illegible] سپاه نصرت [illegible] ساخته هر فرقه
به سمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه [illegible] پرتو وصول [illegible]
تفلیس افکنده و از آنجا [illegible] جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته [illegible] به معرض [illegible] آمده در [illegible]

و پیش‌تر از آن … ایشان را کوچاینده روانه خراسان ساخته چند روز در تفلیس معسکر کوکبه نصرت قرین گشته از
آنجا به عزم تنبیه تاتار قریم رایت نهضت بجانب دربند افراختند
قبل از این که عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی از دولت عثمانیه به سرعسکری منصوب و عازم حدود ایروان گردد فرمان پادشاه
قیصری به نفاذ اقتران یافته بود که خان قریم سلک جمعیت را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند
متوجه ایروان شوند خدیو بی‌همال بعد از استماع علیقلی خان سارلو بیگلربیگی شیروان را با قشون … پیش از وقت
با فوجی از جنود مسعود بدربند مامور ساخته که اگر از خان قریم اثری ظاهر شود در آن نواحی مشغول … بوده
معارضه و جنگ او را موقوف داشته منتظر طلوع طلیعه سپهر مثال و سطوع اشعه ماهچه رایات ظفر اشتمال باشند
و در تفلیس معروض رای والا شده که خان مذکور با عساکر غیر محصور به دربند و سولاق رسیده از سمت مملکت ایروان
و آن را دیده اما پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع گردید که ولایات موفور … از تصرف آن دولت
بیرون رفت و این واقعه نوبت فتوحات مملکت روم خواهد بود علی پاشا روانی گنجه را که از خدمت اقدس مرخص
گشته بدربار عثمانی رفته بوکالت ایشان دولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سرعسکر حدود و ثغور به دستور قدیم بین
الدولتین استقرار دهد فرمانی هم به خط شریف قریم نوشته مصحوب کرای سلطان برادرزاده خان مذکور
که در دربار قیصری بود به چاپاری فرستادند اعلام داشته که چون احوال میان این دو دولت بنای صلح است
آمدن خود را از جانب ایروان موقوف سازد کرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز
نیز معتمدی را رفیق او با عریضه اخلاص آمیز بدرگاه معلی روانه گردید کیفیت حال و آمدن علی پاشا از دیار
قیصری به طلب صلح معروض شده اجلال ساخت و در حینی که تفلیس مضرب کوکبه گردون بود سلطان مذکور با فرستاده
سرعسکر مشرف شدند و در تفلیس درگاه سپهر منظر سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه والاجاه
روم از خدمت همایون رخصت طلب شده چون صدور این جسارت از خان قریم آتش افروز مزاج مقدس
گشته بود نوع رخصت سلطان مزبور شده فرمودند که همیشه با آب شمشیر آتش فتنه را فرونشانیده‌ایم و صفحات

روزگار را از سرگذشته که ماحضر اندوخته‌ایم فنا چشانیده‌ایم برای … کشتن خان قریم شفاعت فرمان روای … حاکم
چون تقویم پارینه اعتباری نه بحکم الهی در تیغ جلادش لنگ آمده برخواهد گشت پس سلطان مزبور روانه گنجه و عبد
الباقی خان زنگنه را مامور ساختند که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانی
می‌آید به گنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند و رایات جهانگشا روز شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی از تفلیس حرکت
و از جار و تله عازم مقصد شدند بعد از عبور آب قانق … چون لگزیه جار و تله در زیر کوه‌ها در کار
بوده اردوی همایون را در … گذاشته عازم تنبیه آن جماعت شدند و ایشان پیش از وقت مساکن
خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است سغناق نموده بودند پادشاه
والاشکوه با جمعی از دلیران فوج فوج از اطراف کوه به یورش پرداخته بان کوه فلک شکوه صعود … فرود
نموده جزایر و تفنگ قلعه بر سر جبل را که پناه نموده یکمرتبه سغناق را تلف کردند چون آن بلای …
که نازل منزله آسمانی بودند با وجود دست و گریبان و برعکس با هزار دل بلا را از زمین صاعد آسمان دیدند …
و منازل جبال مغرق گشته خود را به جانب او را کشیده … جمعی کثیر از ایشان اسیر و قتیل …
شده از آنجا عطف عنان به اردوی سپهر بنیان کرده از راه شکی و ارش به … ایلغار گشته و بعد از
ورود موکب همایون به شماخی خبر رسید که خان قریم … کرای سلطان که در گنجه توقف
داشت از جانب راه معاودت و فرمان قیصری را برده با … دولت والا سپار و چون خان مزبور بعد از
به حوالی دربند ایلغار … از شمخال … سابق که به شمخال داغستان منصوب و ولایات شیروان را به سرخای
و حکومت دربند را به احمد خان اوسمی تفویض و دو هزار و پانصد تن از بارکش و شمشیر … داوود سرخای
نیز ولد خود را با پانصد نفر لگزیه همراهی خان مزبور تعیین و بعضی از لشکر را از آن طایفه عرصه را خالی دیده با خان
را موافق زده بودند هر چند که از دربند تا … جبال داغستان تماما برف فروگرفته عبور … معابر
مسدود بود اما حضرت ظل اللهی که گیتی و ملک جهان را مانند آفتاب تابان در نظر انور یکسان می‌بود به عزم … همت

رزمجویان سابقه به سختی راه دشت آوارگی انگاشته به تنبیه آن طایفه کم فرصت را پیش نهاد خاطر اقدس ساخته از راه
آلتی آغاج شماخی روانه بعد از ورود به منزل ده کندی فرمان همایون به تجزیه افواج مقرون شد که سردار داغستان
از دربند آمده در منزل در تعیین اعمال طبرسران بکشد و مشغول جمع ملاقات باشد بنه و اغروق را در موکب شاه اثر
رضاقلی میرزا از راه شاه راه آن روانه خود با فوجی از لشکر نصرت اثر اولا عازم تنبیه شمرزه به وقت و جنابوق گشته
ششم … از افواج منصوره را به سمت … آلتی پاره تعیین و جمعی را هم مأمور ساخته که سمت جبه را
به فرار بندند و بعد از آنکه لوازم قتل و غارت در باره آن طایفه به عمل آمد عطف عنان کرده در منزل
کلیارمنه باردوی ظفر قرین پیوسته در پنجم ماه رجب سمت تالی قلعه دربند معروف خیام سپهر پیوند گشته چون
به عرض رسید که ایلات … جدیده و اوسمی خان و سرخای در محال آغاز آتش سلسله جمعیت منتظم ساخته اراده
دارند که بر سر خاص فولاد خان شمخال بر دوند لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده در آرد مجلس کنار
حمزه ولد اوسمی در آنجا توقف داشت خان حمزه نیز با لکزیه دره جبالی فرار کرده و آغاز … جمعی از آن
قتیل و اسیر گشته تتمه راه گریز پیش … امتحان پامال ذخایر به تصرف لشکر فیروزی اثر درآمد روز دیگر از آنجا
حرکت و منزل به منزل … رسید در شب … و محال لکزیه … داور دقلعه … که متعلق
به خاص فولاد خان شمخال بود گرد دیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلات از وصول کوکبه منصوره آگاه گشته … یک
سر … برگرفته به سمتی فرار کردند و خاص فولاد خان با اتباع خود در رکیدن به موکب همایون و بشرف آستان
آسمان عز و شان سرفراز گشت و از آنجا اعلام ظفر فرجام قاره به عزم تنبیه سرخای به جانب قموق … د
یافته در سلخ ماه شعبان بدو … فرسخی قموق وارد و سرخای نیز با جمعیت موفور فراهم آورده بود قلل
جبال را اسکر کرده و دره که … چون دریای خروش بود … قرار گرفته بقصد خود نیز از سیل … خدیو
جهان … تفنگچیان را از چهار جا مأمور … جلادت کیش افغان قزلباش و … را از دو … لکزیه …
آتش جنگ … روز رستخیز کردند … افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود بودند که لکزیه

تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار کرده تا آن گروه از مکمن کین به مقاومت پرداخته تیغ تیز بر ایشان جاری ساختند ۲
و زنده و اسیر بسیاری به دست آوردند چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر عبور لشکر نصرت اثر در آن روز از آن
تنگنا میسر نبود و جزایرچیان … را به صعوبت قلل و جبال مأمور و همان مکان را محل نزول کوکبه منصور فرمودند
در آن اثنا ایلات لکزیه داغستان را … جمعی منعقد ساخته از سمت دیگر به معاونت سرخای می‌آمدند کوکبه مسعود
چون از شکست سرخای واقف شدند و جزایرچیان سرکوه را از لکزیه سرخای تصرف کرده در کمال تهور در جنگ …
بانگ … راه بر آن … پیش گرفته روی به شتافتند و جمعی که سرشان سربار دوش بود و از دم تیغ … انداخته
سکبار … عدم رفتند روز دیگر لوای جهانگشا به جانب قموق شقه افراز نهضت شد که مقابل آن اردوی معلی
قموق وارد اردوی همایون طالب امان گشته به عرض رسانیدند که سرخای کوچ و وار … تا پیش از این کجا
او را فرستاده خود نیز با … و بعد از … به سمت آوار … کرده و ماندگان خود را از سال گذشته
آزاد کرده عفو بنده پروری و احسان خدیو جهان … چون فرار سرخای با سر حد تعیین پیوست و اهل قموق را
در سال پیش مورد امان ساخته لهذا به کار ایشان نپرداخته به عزم تنبیه احمد اوسمی عطف عنان به جانب قلعه
قریش فرمودند و چون در وقت توجه موکب همایون به جانب قموق جماعت آق قوشه در سر راه از در آستان
درآمده بعد از گذشتن کوکبه منصوره جمعی را … به اعانت سرخای فرستاده بودند و دو از سکنه … و در آن سرها …
روز دیگر قاضی آق قوشه و جمعی دیگر از کدخدایان ایشان که در قریه دیگر ساکن و در این اثنا سوز آن برق …
ایشان گشته بود و شمشیر … گردن بنده … وارد اردوی معلی گشته با التماس ایشان اسرا را
که در تصرف سپاه بود … جماعت قریش … سرادقات جلال گشته اوسمی … از
کنیزی … دولت و چند نفر از معتبرین را با … فرستاده مستدعی عفو و بخشش و متعهد امتثال حکم
فرمان … گردید لهذا … به عفو مقرون گشته بنابر آنکه لکزیه … پاره … آن … از
فرمانبری را به … سپرده … خدمت … بودند امور داغستان … صورت انجام

سمحال خان و باقی سران داغستان که به موکب اقبال پیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره‌مند ساخته رخصت
انصراف داده خاطر انور از تمامی داغستان و طبرستان را مامور به دربند و از آنجا عنان عزم از راه شیروان به
صحرای دلگشای مغان منعطف ساختند

از آنجا که گلستان نزهت نشان ایران باستیلای خزان حوادث رو به افسردگی گذاشته از
هر طرف سرکشی خودسری شاخ مانند سرو سر برافراخت و هجوم هرزه بیگانه رباحین پر رنگ و بوی گلستان را
در میان گرفت باغبان پاک اندیشه بوستان سرای عظمت پیشه از پیرایش باغ بنوای زغن و زاغ و چغد
سبک کلاغ مشغول گشت اگرچه خدیو گردون فراز که سر تاج سلطنت صوری و معنوی و اورنگ بینش رهنمای
آن بود که بعد از استرداد ولایات متصرفه این باغ را باغبان از زر آثار و ارث و ملک ایران با قلاع مفتوحه را
بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات و ابیورد که مسکن قدیم مالوف آن حضرت است بر اورنگ [illegible]
به پادشاهی عالم یعنی به دار و در بین اوان که به قوت سرپنجه تایید و نیروی بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم
آگاهی کلید فتح تمامی مملکت از دست رفته بدست آمده بر وفق اقبال همایون فال بر ایشان از زیر بار گران
این ننگ در آورده و دست سرزنش و توبیخ اعیان را به نیش بر آن عزم بلند از تراب این فرقه ملامت کش کوته کرده
برای کنگاش آن امر خطیر چون وصله وسعت هیچیک از بلدان لوقف موکب اردوی این بسطا را
بر نمی‌تافت جولگاه مغان که عرصه دلپذیر و وفور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت مکان بی نظیر
بود انتخاب کرده موکل کنند و فرامین ساطعه به ممالک محروسه در یافت که حکام و رؤسا و قضات و علما و اعیان
و اعیان هر ولایت در ماه جمادی الاولی تا در صحرای مغان در پای سریر فلک مسیر و تقویم بارگاه حاضر شوند و نیز
حکم همایون نفاذ پیوست که تا [illegible] در مکانی که بود که و ارس جمع می‌بودند دوازده هزار ارز دست رواق
و منظر برای نزهت پر از چوب و نی برای خاصان و رکن اعیان لشکر با خیام و حمامات و مسجد و [illegible]
و رباطات با صفا و میدان بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارات عالیه بر مشتمل بر حرم

سرا و بیوتات شایسته جهانگیران باشد برای نزول آن حضرت با چوب و ستون بامهن قبه بیستون افرازند
و در همین وقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور داغستان فراغت روی داد و عطف عنان فرمودند بعد از ورود
[illegible] قلعه [illegible] با سعه و وی از [illegible] از اردوی همایون پیش خانه شش هزار صعب المسالک در [illegible] زور حلی
کرده و آن قلعه مفتوح شده و از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان مقر رایات جهانگشای شد
و علی پاشا والی موصل نیز از دولت عثمانیه به طلب صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در کنجه بوقوف شده به مقصد [illegible]
آن وارد گشته بشرف باب جبهه سای آستان بهر پنهان دریافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده و هر روز
فوج فوج سرفرازی از تقبیل شده آستان اوج بر اوج آسمان می‌بودند و تا میعاد مقرر جمعیت کل آن طایفه که شمار
که عدت ایشان به صد هزار رسید در درگاه سپهر اشتهار نظم انعقاد دید پذیرفت پس آن طایفه تماماً
را در درگاه جهانپناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را بایشان تقریر کرده فرمودند که شاه طهماسب
و شاه عباس پادشاه زاده در عهد بر بقا موجودند ایشان را یا هر کس را برازنده افسر سروری و سزاوار مسند ریاست
و سلطنت پرورند اما آنچه سعی و کوشش بود در این چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با برای ایشان از
دست افغان و روس و رومی خلاص کرده حالیا مصلحت وقت در این می‌بینیم که گوشه بیگانه و خویش پیشه
بعد از ابلاغ این پیام الکی اطاعت دست بر آسمان عجز و ابرام زده عرض کردند تا زمینخانه دهر نام و نشان
خواهد بود سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود یا اثنای حق الحضرت است که با شمشیر آتش تاب غبار ایران از زنگ
یا دنیا به پرداخت و به برق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن اعادی اندوخت هرگاه حضرت [illegible] دیده از خا
ک را آن بر گیرند تا دیده از درگاه او بر نگیریم از آستان پیر مغان سر چرا گشتیم دولت در این سرا و گشایش
در این در است آن حضرت فرمودند که ما را هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست این نوع سخنان را موقوف
دارند که ما به رضای خاطر و در از اندیشه باطل و خیالی [illegible] و بیگاه اگر چنان این مطلب در کنکاش سر پنجه گفتگو می‌بود
چون مبالغه از حد گذشت حضرت ظل‌اللهی فرمودند که از زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد

از یکدیگر منفصل بر خلاف شده اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلاف ایشان قایلند و در ایران هم سابقاً این
مذهب رایج و متداول بود خاقان گیتی ستان پادشاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنابر صلاح دولت خود آن
را متروک و مذهب شیعه را شایع و مسلوک ساخته بعلاوه آن سب و رفض را که فعلی بیهوده و مایهٔ فساد است
در السنه و افواه عوام و اوباش در امیر جاری کرده شرر شرارت به چخماق آن مرز و بوم بکین فتنه و فساد
انگیخت و ما واضحی که این مذموم اثر در رشته باشد این مفسده را از میان اهل اسلام مرتفع نخواهد شد هرگاه
اهالی ایران به سلطنت ما راغب اند و آسایش خود را طالب باشند باید که این مطلب بی ملت را که مخالف مذهب
اسلاف کرام و اجداد عظام نواب همایون ماست تارک و به مذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون
امام جعفر بن محمد باقر علیهما السلام ذریهٔ رسول کرام و ممدوح امم و طریقهٔ اهل ایران بمذهب آن حضرت [illegible]
اشتهار است او را نیز خود شناخته و در فروعات مقلد طریقهٔ اجتهاد آنحضرت باشند لهذا ایشان نیز مستدعی این
حکم را بسمع اذعان اصغا داشته کل جعفری این مذهب حنیف را از ایشان روزگار ساخته شده وثیقه برای تاکید
و استقرار این مطلب مرقوم و به مهر پاک اعتقاد محترم ساخته بخزانهٔ عامره سپردند قبول نمودن حضرت ظل اللهی مسئول
اهل ایران را بشرط شروط آن حضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول و تلقی از روی ایشان را بار و بنوه حصول
ساخته فرمودند که چون پادشاه اسلام پناه روم خادم حرمین الشریفین است این عهد که از جانب شاهنشاه به حضرت پادشاه
ایلچی فرستاده و به شرط قبول صلح پنج مطلب برای صلح لازم که رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه است محمدی
گشته من بعد رسم اهل ماه بین روم و ایران مسلوک باشد اول آنکه چون شما از عقاید سابقه نکول و طریق اهل
ایران سنت را به تقلید امام جعفر صادق علیه السلام که از ابی حنیفه اختیار و قبول کرده و افندیان کرام روم اذعان
صحت آن کرده او را خامس مذاهب شمارند ثانیاً آنکه چون در کعبهٔ معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام به ائمهٔ این مذاهب نیز
در یکرکن با ایشان شریک بوده با آیین جعفری نماز بگذارند ثالث آنکه هر ساله از اطراف ایران امیر حاج تعیین شود به طریق
امیر حاج مصر و شام سلوک شود رابع آنکه اسرای مملکت که در نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و رها بوده بیع

دشمنی با ایشان

دشمنی با ایشان روا نداشته خامس آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را به وفق مصلحت
فیصل داده باشند اهالی ایران نیز در ازای این موهبت حامی سرزمین عبودیت را به نقش حسن کلک زبان ارباب
سخن گذاری ساخته به دعای بقای دولت پایدار زوال پرداختند حافظ علیه الرحمه مناسبا که یار در رخ پرده گرفت
کار چراغ خلوتیان در گرفت بار عزمی که خاطر ما خجسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
رصد بندان دقیقه یاب و اختر شناسان بطلیموس حساب در بیست چهارم شهر شوال که دوازده روز به نوروز
فیروز مانده بود برای جلوس همایون هنجار کارکنان قوی بختی در صحن چمن مسند زمردفام سبز گسترده رنگین قبایان
ریاحین و روشن بر دوش در بزم گلشن صف آراسته دگر دوان فرزندان از غنچه و ازهار تاج تومار سر گذاشته
در لباس بشجر توبه و [illegible] در حاشیه جعبه گلزار زرافشان آلونشده بزرگان اشجار دستهای پنهان به کمر زده در بستگی
چمن جمعهای آرایش گشته و پیادگان سر و ازاد دست به بندگی بر سرپا ایستاده همه کشیکان گلهای شبه ایار
بر لب جویبار کشیده و جز آنچه چیان بلند آوای عرعر و صنوبر بتوبار خویش بر دوش گرفته ریگابان بید مجنون
به کلاه فوق سلاله دار قبای کوتاه دامن شاخ و برابر آراسته شده یساولان ابر آذری تیر رسمی هوای صحن چمن را
تازه و تر ساخته دو فرزندان باد بهاری ساحت گلزار را به سبزه [illegible] از خار و خس دنی پرداخته شد پس فراشان
باد فرشتهش بارگاه انجم و اوتاد حجره طناب و ار از ابتدا بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کارگاهی زنده
اورنگ گوهر نگار شهریار جهان را در صدر انجمن باد وش فرق و آن ساخته شد سران سپاه و عظمای بارگاه
خدمتکاران جان سپار حجاب و خدمت بیگان و در بار رخصت مدار ریافته مانند انجم و هاله بدور آن دایره
گشتند در آن روز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع به شش درجه اسد خدیو گردون وقار فرق
فرقدان سا را با افسر گوهر نگار آراسته و با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشتند
زبان حال بر این مقال گویا فرمودند نوبت بمن افتاد بگویید دوران ز آیینی از تو بگذشت جم را غزلیو هنیت
از نقاره خانه و لوله بسیار کیباد از کوس و گورکه و نای نیز برخاست و فرمایه که بر خواسته بود و دولت به دستی تا آید

الهی دست و بازوی قدرت گشوده دست آشوب زمانه بر پشت بسته افسر سلطان چو پیدا گشت در طرف چمن
یا رب مبارک باد بر سرو سهی خوش به جای خویش بنشست این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن روش یافته
و وجوه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آن داد گستر و فرمانده والاتر از آفتاب جهانتاب بر دره و دینار سعود
جهانیان بتاریخ بخیر و فیه وقع تاریخ جلوس امد الهی تا درین فیروزه منظر بود با قی نشان کحش افسر بر زیر پای
شاهیش باد بتارک تاج ظل الهیش باد جلوس میمنت مانوس آنحضرت روز پنج شنبه بیست چهارم شهر شوال المکرم
۱۱۷۱ با فوت بیست و دو دقیقه از طالع اسد شش درجه و دوم سنبله یکدرجه و سی دقیقه بیستم میزان مس سنبله بیست چهار دقیقه
چهارم عقرب راس میزان بیست دو چهار درجه کوکب مریخ در بیت مذکور کواکب قمر سه درجه و یازده دقیقه مشتری هفت
درجه و پنج دقیقه زهره شش درجه و پنجاه شش دقیقه بیست ششم حوت یکدرجه و سی دقیقه کوکب شمس هجده درجه و پنج دقیقه
بیست ششم حمل مس حوت بیست دو درجه کوکب عطارد راجع در مقر درجه چهل و هشت دقیقه بیست مذکور بیت عاشر
ثور مس حمل بیست و چهار درجه و پنجاه و هفت دقیقه بیست یازدهم جوزا مس ثور بیست نه درجه سهم السعادت در بیت مذکور
در بیت یکدرجه و شش دقیقه بیست دو و دو دقیقه سیم طوس سرطان سه درجه چون جوزا عزیز قاپک داود آقا اندخود اعمال
بلخ که از قشار به انجا بود در این آن حال ارض اقدس مانده از مستطلان نواب جهانگشا گردید به عالیمراد آن خان
خود حکم والاتر نافذ شده بود که در آن وقت کوچ دار و دارالارض اقدس مازد علیمردان خان از قبول این معنی سر باز زده
این معنی و طبع همایون گران آمده بیشه او بغضب البعض خیر الوکشت در هوقف که اغاز بهار بهارستان دولت
برومند و هستکام پیرایش باغ و گلزار سلطنت والاتر شوکت شوکت سرکشان فردو پیوند بود زمام قبض و بسط
امور خراسان را به کف اقتدار زنده میرزاده قاسم میرزا الفقویض و مهام رجعات سرکار شهزاده والا تبار به حاکمی
قلیان جلایر که از معتمدان این دولت ابد بنیاد بود عنایت و با فوجی از جنود ظفر نمود در دانه و مقرر فرمودند
که در ارض اقدس تهیه و استعداد دیده آن که سفر کرده از راه باد غیس و مار و چاق بعزم بیشه علیمردان
خان متوجه اند خود و سپه لاری و اختیار ممالک آذربایجان را به ظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والا گهر عنایت

دمقرر شد

و مقرر داشتند که بیکلر بیکی و حکام ممالک آذربایجان از حد قیلان کوه الی ارپه چای که منتهای ذوعت مان و گرجستان تابع
و نهی او باشند و ایالت هرات به پیر محمد خان چاوشلو مرجعت گشته میرزا محمد تقی شیرازی با ایالت فارس و وجه چی
حضرت والا یوزباشی جزایرچی با ایالت یزد و آن فایز و مخاطب خانه و امیر الامرایی مشمول عواطف خاقان ذره حضرت
الطراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه را که از امرای معتبر بود به سفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم
کاشانی صدر و حاجی اکبر نابیشی با نامه همایون و یک زنجیر فیل به آیا ای نفیسه روانه دربار عثمانیه حضر جلوس میمنت مانوس
با صورت مواجه حاجی بابا شاسکند از جام رسم اعلام و انجام امر مصالحه به شروط خمسه مذکوره فرمودند ایلچی برای تهنیت
به چاپاری نزد پادشاه خورشید کلاه روم مس فرستاده شاهزاده رضا قلی میرزا و ظهیر الدوله ابراهیم خان را
در دوانه متعرض حکم بلند آن حضرت شده و یک قضات و حکام و اشراف و اعیان ممالک محروسه ممالک

ذکر باهره بهار جهان از نجف فیروزی طراوت یافت

چون ایام نوروز بهار دلگشا رز کامروایی آفات طافرز چو ایام تولد خسرو گردون سریر پیر اعظم تا بی نوروز سنه
هفدهم شهر ذی القعده بعد از انقضاء مدت هفت ساعت و پنجاه هفت دقیقه از زمانی که نوبت به بر تحویل حمل
خرامیده و برادر رنگ جهان را آرایش و گلهای نوروزی بنابر فتوت نامیه به نشاط بر خواسته طنطنه کوس
نوروزی و بدبدبه جهان افروزی و آوازه فتح و فیروزی بر فلک اثیر بیوست بحکم همایون محفل خسروانه از آراسته
گشته قوائم فلک سریر فلک سیر شکوه طلعت خداوندی شرف یا منزلت سر بر سپهر بر بین سود ضیای دیده ملوک
و اعاظم امرا و سرداران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری بر سر و بر ایوان
رنگا رنگ خلاع زرهای آراسته چون غنچه بجیب و سنبل از زنار های سرخ و سفید آن انجمن پر زر گشته و بعد
از انقضاء مجلس هنگام شکفتن گلهای اردیبهشت دولت والا و آرایش گیری بوستان نزهت بنیان
سلطنت علیا بود به بنای استفتاح و افتتاح سخن به تدبیر فتح و تسخیر قلعه و دژها رو نمود و افاغنه را که بلد
و استحکام راه داشتند حاضر سلطان و مکنون خاطر اقدس را از ایل و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر را

بر استفسار و روی لشکر به تهیه و تدارک آن سفر ظفر پیرا اثر مطلع ساختند و چند روز که از اشتغال جهانبانی
فراغ روی داد بارگاه فلک جاه سلطانی را که نقش بدیع طبع منیت قرین بود در اطه و خیمه زرنگی رنگین گون فلک
ساخته آسمان دیگر بر روی زمین افراخته و چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود حموی آن خیمه ارکان
و طناب ساخته رسن بند آن اختر شناس را القد آدم و ملک ارکان را بر سر پر پریشان ساخته و چند روز بر روز در آن
بزم سپهر بسطه به تفرج اقداح راح ریحانی پرداخته در سرای مغان رفته است آب رزه نشسته پیر صلاح بر شیخ
رشاب رزه جوگان همه در بند کیش بسته کمر و ما ز هر طرف کله چتر پر حباب رزه شعاع جام و قدح نورها
پوشیده عذار مغبچگان را آه آفتاب رزه صحرای مغان چون سرای مغان نشاط خیز گشت و طبع جوانان
چون دم پیر میخانه نشاط انگیز گردید تیم ماه ذیحجه الحرام سال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم دار القرار
قندهار از جولانگاه مغان در راه هزار آمده از راه گرم رود دشت رود در روپل که بعوض آب و علف
سرشت دار آور روانه قزوین و فرمان همایون به عز نفاذ قرین شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل قرار
چمن که از منزلات محال ری است با سپاه آذربایجان به موکب فیروزی ملحق شود و بعد از ورود کوکبه مسعود
به قراچمن ظهیر الدوله نیز سعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه [illegible] از قبایل [illegible] که متعلق به [illegible]
روم است بعضی حرکات شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را [illegible] شاهزاده
نصرالله میرزا که در آن اوان به مرتبه [illegible] موسوم بود با جانب ظهیر الدوله از راه ساوجبلاغ مکری برسم
سپاه یاغی تاخت آن جماعت مأمور ساخته مأمورین در عرض راه سه روز و شبانه روز چهل فرسخ راه طی
کرده و در آن [illegible] جماعت کشته هزار نفر از آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت [illegible] زاده
بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان در موضع مشهور به سرکوه بین اعمال مکری سرکوه [illegible] کرده
تحصن [illegible] مدافعه گشته دلیران نصرت قرین از طرف [illegible] برده [illegible] ایشان را [illegible]
پس صعب بود [illegible] آن در کمال [illegible] در حیطه تصرف در آورده ده هزار نفر مستعد و [illegible]

از ایشان با دستگرده معتبر عرصه شمشیر تیز گشته تتمه خود را از قتل جان کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده
با فتح و ظفر برگشت ابراهیم خان باب کرد از پا کجا روانه تبریز دست بمراد که کامکار با قشون رکاب در
روز ورود کوکبه همایون بقزوین باردوی ظفر قرین مرحمت و از اخبارات مسرت افزا که در خلال این
احوال معروض سده سپهر تمثال شد فتح بحرین بود و تفصیل این مقال بر سبیل اجمال آنکه در حینی که محمد تقی خان
بیگلربیگی فارس در جولانگاه مغان از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل کرد حضرت ظل اللهی در باب
استخلاص و استرداد بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره هوله بود به لفظ مبارک تأکیدات بلیغه
فرموده محمد تقی خان بعد از ورود به شیراز فوجی از قشون فارس را بعزم تسخیر بحرین به قلعه مبارک نادریه فرستاده
خود نیز در صدد حرکت برآمده چون قبل از ورود ایشان را که شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته قلعه را به نایب خود
سپرده نایب او بعد از حمله دلاوران طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف
کرده کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت در ازای این معنی بخلاع خاص عز اختصاص یافته ولایت بحرین
ضمیمه یافته و ولایات ضبطی او گردید و نیز در اثنای این حال عریضه از جانب دلاور تامیمی مشعر بر اظهار بندگی
در سده های عفو تقصیر به پایه سریر گردون سریر رسید توضیح این مقال آنکه شرایه از قدیم الایام با ایل تامیمی در
محال جام ران امتیاز اعمال زمین داد و ستد داشت و در ایام استیلای افاغنه بنا بر زیاده سری ... از اطاعت
ایشان ... آورده خود داری می کرد تا بعد از ورود موکب والا بهرات بنحوی که مذکور شد موحی الیه در
منزل ناگهان با جمعی به معسکر ظفر اثر پیوسته به حکومت او به وثاق فلان سرافرازی یافت و بعد از هرات که ...
... بنا بر ضابطه ... مامور سکنی هرات شده بودند درباره او نیز فرمان قضا جریان ... نفاذ
پیوست او نیز بنا را بر سیزه گذاشت طالب قلی خان سردار و میر محمد خان بیگلربیگی مدتی با او مجادله و ... عمل کرده
چون دانسته شد که با خن کافر نعمتی بر زیاده سری نهی زده و بدست یاری ... براه
راست نمی گذارند و با رسیدند ... از کردند محبوس کردند و از آن دلاور دلاور که در ادبیه

او به شاه وقت میبودند بمجرد استماع این خبر کوچ و بنه خود را با ایل و اتباع برگرفته به سمت غرجستان فرار
کردند و دلاور را بکمک و ان بدرگاه معلی و ایل او را که هزار خانوار بودند روانه خبوشان ساختند
بعد از ورود مشار الیه موکب همایون بنا بر ملاحظه حق سعی که در فتح هرات در آمدن برکاب مستطاب داشت
او را مورد نوازش و مشمول نوازش ساخته تشریف خاص و اسب مکلل بازین طلا باو عنایت کرده رخصت مراجعت
داد و مقرر شد که در ازای این موهبت بعد از ورود در هرات کس فرستاده که کوچ خود و اولاد خود را
آورده در هرات سکنی دهند هر چند که بر رای جهان آرای فیض ناطق او ظاهر بود لیکن برای اینکه
ظاهر بینان عالم صورت که از کنه خفایای حالات او بیرون بودند روشن گشته وقوع این نوع سلوک را
حمل بر نقض مروت ننمایند او را روانه هرات ساخته به سردار مقرر فرمودند که آنچه از مال ایل او به موقف
علف در آمده باشد رد کرده او را با تمامی ایل او که در هرات و خبوشان باشند مرخص سازند که روانه غرجستان
شوند مشار الیه به موجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بی مضایقه با ایل و اعوان کوچیده روانه غرجستان گردید
و در اثنای راه دست جرات از گریبان خود بیرون آورده … با فوجی بر سر او به آمده … ابا …
هفتاد نفر از مستحفظین آنجا علی الغفله به قتل رسانیده و در آن اوان سردار مامور فارس گشته بود حاکم
هرات با فوجی از غازیان به تعاقب او پرداخته دلاور از غرجستان به سمت کوهستان بلخ گریخت و حاکم هرات
ما حصل ضیاع و غلات … را به معرض تقطیع در آورده مراجعت کرد و دلاور نیز به مکان خود معاودت نموده مقارن
آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دلاور … کرده
… با حاکم سابق محافظت آن ناحیه پرداختند دلاور … در کمین فرصت نشست
آن … کرده با حاکم … که از قلعه بر آمده بود … دست … قلعه … دلاور …
بیرون تاخته … کرده را با جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانیده از آنجا به جانب غرجستان رفت
سردار نیز متعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات بند نکرده به سمت بلوچ و هزاره گریخت سردار چون

در اثنای

در تعاقب او سودی ندید برگشته مهمات غرجستان را که همیشه به سرکشی گردن عصیان می افراختند گوشمال
بلیغی داده و از آنجا به بلخ رفته آن محل را غارت کرده هزار خانوار از سکنه آنجا کوچانیده روانه هرات
ساخت بعد از آنکه دلاور به اطراف بلوچ و هزاره گریخت افاغنه قندهار به اعانت او آمده او را در محل …
چنگل که در سمت … زمین داور واقعست مکان دادند و چون با حسین غلجه در موافقت … حسین تزویج دختر او
پیشنهاد ساخته دلاور نیز به طریق مبادله قبول این معنی کرده حسین از این معنی بر آشفته جمعی را به تعاقب او تعیین نموده
او چون روی توقف ندید باز فرار کرده به غرجستان آمده از آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا را شفیع
گناهان خود ساخته عریضه اعتذار آمیز به درگاه معلی فرستاده بنا بر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار
بود کار او حواله بوقت گشته جواب از موقف اعلی اصدار نیافت

سابقاً کیفیت احوال بختیاری نگاشته کلک

وقایع نگار شد که بعد از … مهمات … محل جاپلق و لشکر کشی آنجا عنایت مقرر گردید مجدداً جمعی از آن گروه
طایفه که در زوایا و جبال و مکامن مجهول متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکاب ایشان نیز جمعی به مرور
ایام با ایشان پیوسته علی نام مرادی … بر قاید راه روسیاهی و پیش آهنگ طریق گمراهی ایشان مامور گشته
در محال … از آن جماعت مغلوب شده و ثانیاً بابا خان چاوشلو با جمعی از خانان و حکام به دفع ایشان
مامور گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علی مرادی با معدودی مسلک طریق فرار گردید و بعد از آنکه
بابا خان حسب الامر مطاع مامور بدربار سپهر ارتفاع شد علی مرادی باز فرصت جسته مسلک جمعیتی ترتیب داده
در سمت کوهستانات دست بدزدی و افساد برگشاد بعد از آن سلطان … بیک … مورد
… باشیان با فوجی … حاکم شوشتر و نایب کهکیلویه با سردار … عازم گوشمال ایشان
در پای کوه مشهور … نزول و چون به سر حد … رسید که قلعه کوه را که پهلو بر سپهر برین میزد …
خود ساخته در آنجا به تحصن پرداخته قشون شوشتر و کوه گیلویه در پای کوه توقف و سلطان … بیک …

یک به پای بی باکی آهنگ فراز کوه کرده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را به اقدام جان سپاری طی کرده
به نیمه راه رسیدند آن طایفه جمعی از جانب فوق رانده و جمعی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته به انداختن
تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته سردار و سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند بقیه سپاه
که در پای کوه بودند خود برگرفته روانه ایلات شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه
ایروان بود دفع ایشان [illegible] الوقت انداخته در موقعی که کوکبه همایون از قزوین حرکت وارد
محال جاپلق و بروجرد گردید علیمراد سر آسیمه رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت خود که [illegible]
چهار پنج هزار خانوار بود از الکای ملایر میرسید در محل موسوم [illegible] که اصعب امکنه بختیاری است [illegible]
کرده تحقق گزیده پس همت والا به سمت اقدس عازم تنبیه آن طایفه سرگشتگان بادیه ضلال گشته فوجی
از غازیان رکاب را با قشون فیلی و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را با سپاه شوشتر و کرمانشاهان از طرف
دشت گرگان و بیات و فرقه عظیم از افواج قاهره را از حد [illegible] و گروهی انبوه با عساکر کوه کلویه
از سمت کوه کلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان به جانب هزاره بختیاری مورد مقرر داشتند که
هر فوجی از سمتی از زوایای جبال و پیغولهای کوه را به پای سعی در نوردیده جستجوی اشرار را
اگر در میان سنگ باشند بر آورده بنده و اغروق را با الحاق شاهزاده لهراسب میرزا در منزل [illegible]
ورود کرده [illegible] خود به سعادت و ظفر [illegible] از منزل [illegible] عازم کوهستان گشتند
و همان روز [illegible] جمعی از آن طایفه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده بودند دلاوران [illegible] جمعی از
[illegible] ایشان مامور [illegible] با آن طایفه [illegible] گشته به دافعه پیش آمده مغلوب و مقهور
شدند [illegible] از آن موضع سنگر سروک که قلعه و سفناق [illegible] ایشان بود [illegible] از آنجا جمعیت خود را
بر کرده از آب سروک که بدترین [illegible] جریان دارد عبور کرده پل را شکسته هر چند جمعی از لشکر منصور مامور بودند
که [illegible] از اطراف رودخانه آمده به ضبط پل پرداختند و ماموری اگرچه در وقتی که
ایشان رسیده

ایشان رسیده که از آب گذشته بودند لیکن [illegible] ایشان نرسیدند اما بازماندگان [illegible] دستگیر
شده نفری [illegible] از آن گروه را بمعرض قتل و اسر در آورده روز دیگر کوکبه مسعود نیز وارد سر پل گشته فرمان [illegible]
باشاره امر والا [illegible] پل پرداخته عبور [illegible] فراز کوه [illegible] کوکبه منصور خیمه [illegible]
[illegible] قرین را [illegible] دسته دسته به جهت جستجوی اموال الطایفه به قلل جبال آسمان تمثال تعیین
فرمودند مامورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه و مغاک و [illegible] هلاک افکنده بقدر سه
هزار خانوار از بقیه اسیر گرفته رجعت نموده و از آن مکان به محل موسوم [illegible] متوجه گشته و فوجی را [illegible]
الکای [illegible] از آنجا بگذرگاه [illegible] و از همان مکان فوجی را با قشون [illegible] بسمت
راه می نمودند تا حدود لرستان مامور ساخته عطف عنان را بجانب [illegible] فرموده [illegible] منزل وارد
محل گردیده شدند و با نظام ضابطه مامورین پرداخته ساحت [illegible] مطلع [illegible] رایت خورشید
انور ساخته از آنجا [illegible] و منزل [illegible] شدند از مؤیدات اقبال حسن اتفاقات اینکه [illegible]
سمت [illegible] که [illegible] پیوسته است در پیغوله پنهان گشته چند نفر از رفقا بطلب آب [illegible]
و عرق ریز شتاب بوده اند که به پای آن کوه گذار [illegible] جمعی از غازیان دو چار گشته او را با کوچ و
و عیال و جمعی دیگر بدست آورده بخدمت آوردند پس فرمان قهر بقطع دست و پا کندن چشم [illegible]
[illegible] در صحرای هستی بی دست و پا [illegible] تا جان به قابض ارواح سپرد و هیچ از ایشان که در زوایای
کوه [illegible] کاری [illegible] میزدند [illegible] بختیاری که [illegible] رکاب [illegible]
مقلد قلاده جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام [illegible] و به دستور آسمان [illegible] بختیاری [illegible]
خدیو گردون سریر گردیده [illegible] از آنجا [illegible] وجود مسعود رایات را بجانب اصفهان نهضت
داد و روز نهم جمادی الثانی [illegible] اصفهان را [illegible] مقدم اقدس سرمه دیده مهر و ماه ساخته و چون [illegible]
و تا دست [illegible] بلوچ نیز مطمح نظر اقدس بود میر محمد خان [illegible] سابق هرات و [illegible] خان [illegible]

سالق قلیس را اسیر و اسری بلوچستان تعیین با توپخانه و آسوده او کابل رو انداخته و رهنمون ماه رجب از صفهان
روزن راه ابر تو و کرمان و رهنما گرگ تواکستی ستاند بجانب قندهار اقرار حشده در حوالی سیستان امرا سلطان
استاجلو حاکم دربند را بسبب ساخته قتل محمدیگان بیگلربیگی شیروان معتقد بدربار رفتند قدر ارا و آوردند که چاپار رسید
در حینیکه موکب همایون از کوهستان بختیاری متصرف دوارد سرچشمه گردید بعرض
رسید که محمدیگان برای انتظام امور بیگی بدربند رفته مراد سلطان استاجلو که در آن اوان حکومت آن ولایت بدو
سرفرازی داشت بنابر سابقه نقاری که در میان او و محمدیگان بود داعی بهانه دست آویز فساد ساخته مردم آن ولایت
که بسبب حمیت و رشک به هرزه زبانی و بادپیمائی معتاد بوده و خود و کمر [illegible] کرده محمدیگان را بقتل رسانیدند
صه و این جرات [illegible] اهالی دربند و [illegible] آتش غضب [illegible] برافروخته سردار [illegible] قزلقورچی باشی جلو سلطان
ظفرنش [illegible] را با بالت شیران تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام [illegible] روانه حکومت دربند را نیز به تحف
[illegible] قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند که سردار خان برکمین راه دست تا [illegible] کامل واده
سلطان را تمکین نماید و در اصفهان چند نفر از روسای دربند و از دورکاه معروض شده و اولا
[illegible] که بعد از آنکه [illegible] محمدیگان از دست اهالی دربند برگشته بود دامان که ساحت این [illegible] و گلشن ازاری
این قصه و عزم بوده [illegible] غضب [illegible] داشته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست
و احتساب شحنه غضب بابت [illegible] ایشان را ابرفتای خواهد بست قرار کرده با
احمد خان ادهمی قبطاق توسل جسته بعضی [illegible] قلعه دربند متحصن و جمعی از اهل دربند سر از رفاقت
ایشان [illegible] بودند ایشان را [illegible] عدم روانه و مراد سلطان را نیز که سرمایه فساد
بود [illegible] در دربند [illegible] فرمان همایون با [illegible] از موقف [illegible] جمعی را که با او توسل
جسته اند [illegible] سردار خان ایشان را با بقیه اشرار که کوچه گرد شهرستان فساد بودند بر سر بازار
سیاست از پا درآورده [illegible] ایشان را طعمه کلاب ساختند و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم داد

کوچاینده

داناکوچاینده بقلعه جدید شیروان فرستاده طایفه مسطور از شیروان بجای الطایفه آورده در قلعه دربند
سکنی دهند سلطان را در امر حکومت تمکین داده و مراد سلطان را مقید بدربار سپهر مدار فرستاده که
بنا را [illegible] و به تیغ تیز بر آستان التیم گذاشت و بعد از ورود کوکبه گیتی ستان بسیاه حرم
محترم و بنده [illegible] اردوی همایون را بر گردگاه امام [illegible] که در آن اوقات به شغل نظارت
بیوتات سرفرازی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب ظفر انتساب گذاشته در دویم ماه شوال بفیروزی
و اقبال از سیستان رایت افراز لوای همایون فال گشته از راه کلک و دلارام روانه [illegible] هم
ماه نزول خارج قلعه گرشک را مضرب خیام سپهر احتشام گشته افاغنه آن مکان از در قلعه داری بر آمده
توپچیان فرنگ نژاد آتش دست باشاره همایون توپهای کوه توان را با مردانگی باطراف قلعه کشیده رعد وار از
صاعقه و ابر بار ساخته زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند قلعگیان از بیم جان دست بر دامان استیمان
آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان ولد بابا علی بیگ [illegible] به سرداری هزاره جات و زمین داور سرفراز با
فوجی به تسخیر قلعه زمینداور مامور و جمعی از لشکریان را نیز به تسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و آسوده او قائم روانه
و در بیست و یکم ماه نزول کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده چون [illegible] صحرا افاغنه از علف
و دیگر غلات را چندین پیش از وقت قلعه کشیده بتمه را آتش تلف زده بودند لهذا از کوتک [illegible] در
شاه مسعود گشته که در آب [illegible] و از هزاره جات غله حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نماید شاید باین تقریب
حسین جلوه [illegible] آن جلادت گردیده و روز [illegible] عزیمت [illegible] از ارکی [illegible]
[illegible] آب [illegible] مضرب خیام [illegible] آن عرصه گردیده در آن [illegible] با فوجی گزین ترک
جلادت را بعزم شبیخون [illegible] آب به تیز دستی سیل بهاری [illegible] ظفر شعار آمده
در حوالی معسکر فیروزی اثر شورش هجوم درانداختند کلاه داران خنجرگذار که مانند [illegible] یاری
در اطراف اردو نیزه و سنان بر کف صف بر صف پیوسته [illegible]

نظر نه بسته بودند با ایشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه فرار از جانب قلعه‌ها فرار کردند
که اگرچه آتش در هوا با اردوی کیهان پوی هامون پوی بلند شد اما همان وقت این خبر بعرض خدیو فیروز
رسید سحرگاه که پنجه خورشید پرده از روی کار شب برداشت معلوم شد که چنین بوده که بعزم
شبیخون آمده بودند رایات نصرت آیات از آنمکان در راه تیز آمده چون که آخر سال بود از آنجا
طغیان داشت سرور بنده اخته بطلب معبر آب کردن خرامان در بلوشستان و رسیده بره نمایی چند کس
فرات از برابر قریه کورکان و دو فرسخی بر آوردند هادی گذر رسیده اگرچه آن لشکر انجم حساب با بنه و اسباب
سالما از آب گذشته و از جانب کوه بیگ که یکی از قلعه بر فراز آن واقعست آغاز عبور کرده اگرچه کوتوال
قلعه به پشت لشکر میرسید اما خدیو کشور با جانب برق و برق توپهای صدای کار باب الک کشته بدون اینکه آگاه
جمعی در جنگ فوج خونخوار دریا موج در آن کمر جهان آشوب ذخایر ظاهر و در کمال شوکت و فر گذشته در سمت
شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عز و جاه پایه زمین را بر آسمان رسانیدند

داور خاور در مقام شرقی آفتاب اعلی افق عالمتاب روز نوروز را

بر تخت زمرد شاه حمل قرار گرفته جنود قوای ربیعی بمعمره دار القرار چمن و احاطه گلشن پرداخت و از همه
و ساعات بهمن و دی را نوبت بسط رسیده افواج سپاه کرد و نسیم فیروزی فروردین فاتحه فتح قلاع
غنچه و قتول شکوفه عرصه جهان را به گشودن لاله و یاسمین شهر صفا ساحت گلگون زمین داور مجلس طراز آیین
برای جشن نوروزی در کمال فیروزی زینت یافته آن بزم بهشت مثال از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار بهشتون
بلاله عباسی گران و سرکردگان لشکر از جامه خانه همت سرشار و خلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند روز
فتح علی خان افشار که بچرچی باشیگری لشکر فیروزی اثر سرافرازی داشت با فوجی از چابکسواران جنگ
جگر حسن غلات با موسر چه شب رستم نام از قلعه فرار کرده و خبر آورده که چنین از رفتن غازیان
جانب غلات خبردار گشته تخفیف م بشیداک را با جمعی بسادی چهار رنجبر از جوانان نامی افغان استعداد

ایشان

ایشان روان گردید خدیو جهان فی الفور با پی فلک فرسا با فوجی که چشم رکاب آشنا جسته بود آن روز با جمعی دلیران ۲
کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور اینکه فتح علی خان پی پاسبان و قراولی نگهبان
و جیده اول در دامنه کوهی با زنبورک شوده سید آل نیز متعاقب وارد و غازیان را غاری از اندیشه جزم باقیه
و العقد اینکه علی الغفله بر ایشان تاخته و نظم جمعیت ایشان از هم انداخته در رکین کابین کوه بسا زنی پرداخته
مقارن آن طلیعه رایت ظفر آیات آشکار گشت افاغنه آهنگ فرار کرده دلیران متعاقب ایشان مرکب
تیز تک باد رفتار و بسیاری از ایشان را عرصه تیغ خونخوار ساخته و جمعی از افاغنه پا بدامن کوه متفرق
بقیه با سید آل خود را بقلعه رسانده تحصن اختیار کردند خدیو نامدار مظفر و کامکار عطف عنان بمعسکر
اقدس فرمودند امیر نور رستم موسوم بر بول دامن آمال و در آنیز بر لشکر مودند در هشتم ذی الحجه از مکان
مذکور تحریک لوای منصور کرده در مکان موسوم بشیر سرخ که بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد شادروان
عزت شان را بر اوج آسمان افراخته و در آن مکان نزهت بنیان بمعماری رزین و مهندسی طبع سعادت
قرین قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد
و قهوه خانه طرح افکنده آب تورنک را که در لطافت آبروی کوثر و تسنیم برده بان جاری ساخته بنایان
چابکدست از اطراف ممالک محروسه در معسکر ظفر اثر جمع آمده بودند آغاز کردند و در اندک روزی
قلعه مزبور در کمال متانت استحکام انجام یافته شهر معمور رنگین که سواد آن طعنه بر غره بیضا شهر عید میزد
به عرصه ظهور آمده مانند ماه نو بر طاق رفعت نامی فایق گشت و بنادر آباد موسوم گشت در همان
ماه مزبور شرف سلطان غلجه را که در عهد سلاطین سلف حکومت به آباء و اجداد اختصاص داشت از قلعه
فراه جبهه سای دربار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب معروض شده دالا گشت
که جمعی از غلجه بعزم دستبرد بکنار ارغنداب برآمده از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات
بسیاری از ایشان را بران سیف اندار باب مالیدن چون روز میدانند با ایشان داده شده

که دیگر قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند و بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان در نیاورده به سرداری
متانت حصار رکوذیر و احتشام پشت داده به محاصره قلعه‌ها معقود گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند به فاصله
ربع فرسخ قلعجات محکم ترتیب دادند که دایره محیط آنها شش هفت فرسخ میشد به هر قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم
برجی استوار احداث و بهر برجی جمعی از تفنگچی سحر آیات منصوب گشته و تا خون پیاده‌گان افغان در ظلمت
شب به عنوان دزدی از میان برجها گذشته تا پای هر برج برج دیگر بنا گذاشته راه را بالکلیه بر قلعگیان را
مسدود ساختند و هر یک از ایشان به تحصیل دانه غله مانند سر برجی در دیده مستحفظان بروج این
با داس شمشیر از پا در می‌آوردند و در بیستم ماه محرم سنه ۱۱۵۸ عریضه از جانب سرکرده‌گانی که مأمور به قلعه
بست بودند رسید که توپ و خمپاره به قلعه بسته افاغنه آنجا از در استیمان در آمده قلعه را سپرده در موقف
اعلام حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته مقرر گردید که لشکر فیروزی اثر افاغنه قلعه را برگرفته وارد دربار سپهر اقتدار
شوند چون در حینی که به تعاقب سیدال از جانب شهر صفا عبور موکب منصور واقع میشد بنا بودن توپخانه
به کار آن نپرداخته فوجی را به تسخیر شهر صفا مأمور فرموده بودند در چهاردهم شهر مذکور معروض واقفان عتبه علیا شد
که مأمورین آنجا نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌های آتش فشان بر حریم جان قلعگیان ساخته در عرض یکروز
قلعه را مسخر و افاغنه را اسیر و عاجز ساخته جمعی از دلیران را به حیات قلعه مذکور و بقیه لشکر بالفراف مأمور گشته
در آخر ماه مذکور حرم محترم بنه و اغروق که در ماه شوال از موکب فیض اشتمال جدا مانده چندی در سیستان
و از آنجا آمده در هرات توقف میداشت به حکم اقدس وارد اردوی معلی شدند چون سیدال که قبل
از این از قندهار برآمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار و به قلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی
از زورنمای افغان در قلعه‌جات میبود و فوجی از بهادران عرصه وغا را به سرکردگی امام وردی بیک بعد از
چند روز یورش بر ده فوجی که در سمت شرقی قلعه واقع بود و بقیه افاغنه در ارک محکم چند مدت دو ماه
به جو داری پرداخته چون دیدند که سیلاب بهر روز در زبان کوه البرز شکوه قزلزد دلیران آن را از جا در می

آورد

آورد و از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمودند و امام وردی بیک بامر اقدس جمعی را به محافظت
قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان که در قلعه میبودند باردوی معلی فرستادند چون
سیدال به نحوی که در تتمه وقایع هرات احوال ولد حسین از اردوی مرحمت پناه حشد

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیرمحمد خان را به سرداری بلوچستان
تعیین و با توپخانه و استعداد کامل به تنبیه اشرار خوانین آنجا مأمور ساخته بعد از آنکه سمت قندهار مقر اردوی
عز و اقتدار گردید محمد بیک سارلو نایب ایشیک آقاسی باشی را در نهم ذیحجه با جمعی به تنبیه طایفه شیرخان بلوچ
و بلوچیه شورابک رسیده طایفه بلوچ نیز از در ورود و مطیع و جمعیت کرده با لشکر فیروزی مآثر آغاز ستیز و شقاق نمود
از طایفه بلوچ عرصه شمشیر گشته ایردشت بسیار به حیطه تصرف در آمد و بعد از استیصال آن طایفه شیرخان
که با پنج بلوچ داشت و قوچ و سکنی داران گشته ایلغار رو طرف صبح بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را
سرکرده آن جماعت از تیغ گذرانیده تمامی ساکن و اماکن ایشان را به معرض نهب و غارت در آوردند
حکم والله بغیر لقا دعوت که محمد بیک با مأمورین قند و رجایق و خاران سردارای بلوچ ملحق و بعد از انجام کار
عازم شورابک به تسخیر قلعجات آن نواحی پردازند در بیستم ماه محرم سنه ۱۱۵۱ امیر بدل و محبت خان و امیر ابلغار
ولدان عبدالله خان بلوچ که حقیقت اخلاص در زربای دولت باین دولت ابد موید به تقاگشته کلکا جال
شده وارد دربار سپهر مدار به خلاع و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته محمد امیر محبت خان
به رتبه ایالت بلوچستان سرفرازی یافت و حکومت شورابک نیز به محراب سلطان بابکی که به تقدمت خدمت
التفاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مأمور گشت که به محافظت قلعه و ضبط غلات فرح بپردازد
و دو سه هزار نفر از فرقه کاکری در زمینی جمعیت کرده آمده قلعه فوشنج محصور و از این طرف امیر محبت خان به معاونت
محراب سلطان و دفع اشرار مأمور شد جماعه اشرار راه فرار پیمودند اگرچه سروران مقدر کالی که در ایام
سرداری شده این بود که قلعه جایق را به متانت حصار استوار داشت یورش برده به حوزه تصرف در آ

آوردند اما چون پیر محمد خان سردار بزرگ بود و مرد کار آگاه عقل و تجربه باز دیده را آید محجز بود به محض
لجاج از اهلمس خان جرأت کشته بر سر خاران رفته غازیان را به دشت و کوه بر مسالک خطرناک انداخته جمعی از
لشکریان را از تشنگی به دم آوردند تلف و دواب و اسباب ایشان را بر طرف ساخته بودند اما قجقچی خان
چرچی باشی و محمد علی یک قلونایب ایشک آقاسی باشی گکم والا ایلچی باری رفته پیر محمد خان را گرفته زنده بر دار
با قشون های برنورکه از مال و حال بدر رفته بودند بار دگر بیع آوردند

سابق صورت تحریر یافت که شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا را

از موقف عالی مأمور به تنبیه علی مردان حاکم که در امن دادن کوچ غزیر قلچاق بیک و تابع افشاریه آن از باب امتناع
در آمده بود ذکر دیده بعد از آنکه ساخت قندهار مقرر او به نصرت شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک کوچ
و استعداد و سر انجام و تهیه شام کردیده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که معظم
ممالک بلخ بود به سکندی پیلاق اختصاص داشت بورود کوکبه مسعود شاهزاده به دو فرسخی آن شهر تا ب قرار از کف
علی مرادان حاکم اندخود را گرفته دست و پیرافتند از ساحه باستقبال موکب شاهزاده کلید قلعه را سپردند و
شیر خان نیز چون طایفه جلایر بودند در مقام ایلا از باب اطاعت در آمده رسم الیقا دیجا آوردند شاهزاده
بعد از انتظام امور الولایت علی مردان را با چند نفر از روسای الطایفه روانه دربار فلک مدار ساخته
خود متوجه اندخود شده اهالی آنجا نیز سر خدمت بجا آوردند در غره ربیع الاول به نیه و اعز وقی را با فوجی از نیازمندان
در شش فرسخی گذاشته و در سه فرسخی بلخ گذاشته و در دو فرسخی بلخ نزول و صبح روز یکم که خسرو خاوری
علم بر طارم چهارم با کوکبه احتشام و استعداد تمام بجانب بلخ افراشته سید حسین والا اهل بلخ نزدیک
دو فرسخی شهر از میان با جماعت ما هر کشته چون جمعیت ایشان را به دریای عمیق نیز در سر راه مانع عبور بود شاهزاده
کامکار افواج منصوره را دسته دسته پیادگان در میان شهر ها نشسته با جماعت مترا کم البته مشغول محاربت
مخالفین روی بر تافته بر بالای حصار بر برج بر آمده بدافعه پرداخته دلیران سپر بر روی سر کشیده به

یلان

ایشان قدم بر قدم بر حصار گذاشته دست تیغ خصم افکن بازنده و بسیاری از اوزبکیه را از زبر شهر تا دسی دور
دور وآزره را انقراف کردند سید ابوالحسن و روسای بلخ به قلعه داخلی بارک کهن جسته بجود داری پرداخته
و ازین طرف نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره بر قلعه بارک بسته رشته بار
رخنه امکانی بنیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه می بودند تا آنکه قلعه گیان لا بالکلیه سلب
صبر و توان گشته باب استیمان گشوده اهالی تمام سادات و قضات و اکابر از روی عجز و زاری به دربار
شاهزاده والا تبار گشته قرین عفو و اغماض و عکسران و سرکردگان اوزبکیه و توابع بلخ فوج فوج به موکب
عالی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست وآلاچی ول و تاخت سقاق ها
مأمور گشته که محال را نهب و اسیر ساخته حصار را شاه را بان قلعه مار و نور را الحیطه تسخیر در آوردند
شهرها که در سمت یکفرسخی بلخ واقع است تا حدود بدخشان از اهالی را او رزه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه
در صدد والقیاد در آمده الولایت حمیه ممالک محروسه گردیده و روز دهم ربیع الثانی از سال خجسته مآل چاپار
از جانب شاهزاده کامکار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگرچه شاهزاده خزانه
و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح نمایان دوازده لک
و چهل هزار نادری نقد که باصطلاح معارف دوازده هزار تومان باشد صد و شصت دست خلعت و چند راس
اسب مکمل با زین و یراق طلا و شانزده هزار زر ارسالی داشتند که فراخور خدمت هر یک از امرا و سرکردگان
سپاه و عطایا بیدا و به مشعر عطوفات آثاری از عکس فرمان صادر شد به عمو بیدار الخلافه اعظم
و افر سرانجام کرده تدارکات بقیه به عمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده با مطاع جواب تهیه و خطبه بلخ را
فی الحلیه انتظامی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت در آن طرف نیز ابوالفیض خان
پادشاه از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل هزار نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلک جمعیت
اینفذ النوق داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند که تعداد لشکر قزلباش از زیاده از دو

هزار نمود و اما بفحوای السیل لجئ عن الاسد شاهزاده عدت جشم را برای بر القلع نصرت اشتمال مانند فوج غراب
در جنب شهباز تیز چنگال دانسته مهورانه به کوشش پرداخت و جلایر قلیجان جلایر در رکاب شاهزاده همراه
بود چون صف را خیره و کار لشکر را تیره دید بندگان شاهزاده از میان دوازده هزار کس هفتاد سوار
که هر یک ثانی رستم و اسفندیار بودند ایشان را طلب نمودند خطاب کردند که لشکر دشمن چون جهان گشت
از پیش رو و متعاقب خواهد شد توکل بذات الله نموده همان سپاه میان که علم‌ها از وفایان است
همچون رود جیحون دشمن در برابر است هر گاه از صدمه تیغ اوزبک رو گردان شده در دجله غرق
خواهد شد توکل بذات الله نموده همان سپاه میان که علم‌ها از وفایان است خود را بجهان حیات
رسانیده علم داران را از پا درآورده و غازیان نصرت نشان دست به شمشیر کرده حمله بر همان سپاه
نمودند و سردار ارزنگیخاه که یکی متوقعان علم‌ها بود که غازیان دریده و بریده و شکسته و بسته خود را بان
داران رسانیده و علم داران از پا درآورده سرنگون ساختند چون لشکر اوزبک علم را نگون دیدند
و از کون بجیات اینکه ابوالفیض خان را آسیمه رسیده و پا و رو بهم و برهم شده سردار جلایر را از اطراف غازیان
مرخص فرمود با میغ‌های خسته پا دو تن در او بخت ابوالفیض خان پادشاه بخارا مغلوب و در قلعه قرشی متحصن
شده و لشکر خوارزم بسمت عزیمت هزیمت نمودند پس بعد از آن شاهزاده بعقبه لشکر قلعه شده و که
در نزدیک قرشی واقع و در سر راه نصرت گلوله تفنگ و دم آهستی نموده اتفاقا در همان اوان قلعه قرشی محصور
سپاه نصرت پناه بود و صفیر گفتگو از جانب ابوالفیض خان بدربار پادشاه زاده پیام رسانیده که بیست هزار اسب
مع زین و یراق اوزبکی و دو هزار شتر نر و ماده و صد هزار گوسفند پیشکش لشکر شاهزاده والاتبار داده بهبود
بدین شرط که الحال دست از محاصره قلعه برداشته روانه بلخ شوند تا ورود رایات حضرت ظل اللهی وارد
طرف شاهزاده پذیرای این مطلب نموده بدون اینکه قلعه را بسپارند و خود ابوالفیض خان عازم
آستان بوسی گردد چون کار محاصره قلعه قرشی بدرازا کشید خدیو بحر و بر از این واقعه خبر گردیده و در

بمضمون

بمضمون سردار جلایر عز نفاذ یافت رقم مبارک این است اینکه طالب فتح و تسخیر جلایر بداند که رضا قلی نور چشم
من موبپرده بودم که از طریق قرشی آب آمویه برده بند دلیت و ولایات بلخ را نموده منتظر امر مجدد باشی و تو او را
خودسر برداشته از آب آمویه عبور کرده فرزند کرمی که توران حال وسیع و آب و آذوقه پر نهایت دارد
به یک جنبش صد هزار سوار زینه دار بهم میرسد و حضرت ظل اللهی گرفتن را مور فرمانها سپاه شهر کاه
دهی در توران رود پس دست سعی از چاره آن کوتاه است پس معلوم شد که برگشته و عقل تو برگشته
بوده در قلم مبارک از همان مکان کوچ نموده حرکت کنند پس به بلخ معاودت نمایند و ابلاغ نامه
با توفیق خان و فرمان همایون حضرت شاهزاده افراسیاب والاجاه بخارا رو و بزرگان ترکستان
در عرضه و ریاست متهم که چون ان سلطنت آب سلسله چنگیز خان و دودمان خاندان ترکان نسبت
مقرر شد که شاهزاده بکارهای نه بر دارد و دلیرانی که در عالم تحقیق اولاد رنگ سلطنت منظور اقدس شد
چند نفر از روسای ان دیار را برای بنیاد استقرار مأمور از ان مملکت روانه دیار سپهر اقتدار نماید
و نیز حکم همایون شاهزاده کامکار مرقوم شد که منشور مرحمت را برای شاه والاجاه ارسال داشته خود
معاودت به بلخ نموده بانتظام و التیام امور ان مملکت پرداز و هر گاه اهالی توران از راه فرمان
باقدام اتصال داد عیان نمودند فهو المراد و الا به تأییدات الهی از دست جنود قضا توشمال خواهند یافت
دوازده نفر جلودار به عنوان چاپاری روانه بخارا نمودند از اتفاقات در همان محاصره قرشی
شخصی از رشیقیان قشون که از بیک از جان دست جمع شسته خود را بغفلت بدانخواه رسانیده او را ابراهیم
کار دار از پا درآورده حاجیان نیز فی الفور با او در آویخته در همانجا او را پاره پاره و به تیغ خونخوار از دریا
هستی او را به دیار عدم روانه کار محاصره قلعه قرشی بجائی رسیده بود که امروز و فردا انجام رسد که ناگاه
دارند و حکم همایون را او را ده و سردار از حیمه طلب نموده و دوازده تن از زبده‌ترین زنجیرهای حیمه او را
بریده پس حکم همایون را رخ اهل برای پادشاه والاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از رود آمویه

مسدود جهت یورش گزیده تا به مقصود رسیدند اما حقیقت حال ربای دادور آنکه قبل ازین مرقوم کلک وقایع نگار شد

که در حین ورود موکب مسعود بهر دو برج ربای دادور و هزاره جات کلیچ خان گوسه احمدلو را تعیین فرموده

با توپچیان و رستم آدم تمام روانه ساخته بودند تا آنکه مدت نه ماه به محاصره آن قلعه مشغول ساخت

در اواخر کار دیگر و پنجاهی یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق را که محافظ برج بودند با خود همداستان

ساخته که در حین یورش برج دروازه را به تصرف دهند اتفاقاً جمعیت پای برابه رفته قلعگیان را خبردار و مهیا در روفت

معهود آمده آماده کارزار بوده بعد از آنکه غازیان از بیرون در شب معین به عزم قلعه گیری دامن جلادت

بر میان زده سپر پا کی بر روکشیده با نه آمیزی از جانب قلعه گیری به سمت قلعه دویده هر یک خود را

هدف چندین گلوله جان سوز دیده و تدبیر را محی لف تدبیر یافته وجمعی از قشون چون کلک ازین قرار اداکرد

به هنگام قتل رسیده ابد ابسر دارز ورا از این سوء حزم و تهور به عزم معزول و بدرگاه معلی طلب فرموده چوب تادیبی

که در مراتبش حکم چوب حقیقی داشت بر وجاری ساخته دلوان قیام فتار با لقاق یار بک توپچی باشی یان

خدمت نامزد و معین و با اسباب نقب و کمند کوب و آلات یورش روانه ساخت مامورین از روی جد و

جهد کمند لقب و سپه پرداخته در دهم شوال این سال خجسته مآل بد افغان افغان که از جانب

حسین حکومت زمینه آور منصوب آنجا بود پیش غازیان رسانیده و ولد خود را الفرم استیمان به پایه سریر

فلک مسیر روانه ساخت قلعه دار السلام به گردکان نموده بحکم همایون با افاغنه که محافظان حصار بودند

از جان و مال بخشش یافت افاغنه قشون هر چند سال بود که جمع دخیره و تهیه اسباب قلعه داری می کوشیدند

و بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت بدیوار اطمینان داده در ایستادن پناه

حصار قلعه تحقق داشته مدت محاصره دو ماه کامل امتداد یافته در نهم شعبان غزیمت یورش در خاطر

اقدس تصمیم یافت اولاً از سربازان معارک جلادت به تسخیر برج جهاد خارج قلعه که در تصرف افاغنه بود

مامور گشته یک بجوزه ضبط و تصرف در آورده و بعد از آن به تسخیر برج سنگین بر داختند

وان برج ...

وان برج در جانب شمال قلعه و سمت جبل زینه و قلعه کوه بسیار بلندی واقع است که به قلعه قشون مشرف بود

و دلیران لشکر همایون دامن جلادت بر میان زده به پای مردی عزم بلند آن برج را با چهار ده برج دیگر از برج

فلک فرسای و دو قرار از طرف زنان جو پلکون بود سیصد نفر از افاغنه قادر اندر زمان فرصت از نها اقدام ذات شدید

یورش برده تصرف دادند اقتدار بر شرفات تسخیر آن قرار گرفته و افاغنه در برج تمامی به معرض قتل

در آمدند و خمپاره های ثعبان دهان و توپهای کوه توان که گلوله هر یک بوزن هشت من بود

از چنان راه صعب که پیاده از آن بسهولت ممکن نبود بالا کشیده بر قلعگیان و بروج و دو که مشهور به برج

دود که در جانب غرب قشون ها ر بیابند بسته و الحق عقل حال اندیش ازین امر غریب در وادی حیران و سرگردان

سرگردان هر کس که آن راه تنگ فضای پر پیچ و خم دان کوه سپهر شکوه آسمان توام را برای العین دیده باشد بعقین

خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان جا را که عقل و فلک بپرد هم از تصور قاف قلعه اش پریز

منوط به نفاذ امر پادشاهی و حکم نافذ حکم الهی خواهد بود القصه آن برج سنگین توپ و خمپاره را بر جانب قلعه کیان

بسته مظهر قوای وقودها الناس والحجارة ساخته پیکر هیولای برج را از صورت نوعی انداخته بود بعد از آنکه

بالا کشیدن توپ مزبور به برج شیر لرزل بحال قلعگیان رو داده چون جماعت بختیاری که استحقاق آن سمت ابرام

داشته تکرر داد طلب و متدعی اذن یورش بودند از طایفه بختیاری و اکراد جمیز کک و افغان ابدالی

از هر کدام سیصد نفر در شب پنجشنبه بیست دو دیم ذالحجه با سرهایون همیانی کار کشته هنگام طلوع فجر قرب

به دو بیست نفر از داد طلبان مقبول و مجروح گشته عروج بر بلند سنی شرفات قلعه مقصود میسر گردیدپس دو بار

لزوم یورش مصمم گشته هنگامی که بر شرر ستان آسیاه دستیدلیا او ایام شهر ذی القعدة الحرام را ماه

طلوع از غره سلخ نپوست نوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضاء شش ساعت

دگری دادار زرین افسر مهر بر رسم شیخون عازم تسخیر دارالقرار حیات گرده به برج حمل در آمده افواج

بکمرج شمال لصحا جلوای دلاور جری القلب صنوبر رایت افرازی ربا در خیره دست خبار رعیای یورش

کشته عازم دار الملک کلش گردیدند فراشان بافرد شان با فراشی بارگاه سلطانه دست اورنگ جهانبانی
پایه زرین را از آسمان آراسته و مجلس آرای محفل و آیین پای محفل ارم نگار و زر کمال فروز زیب مسطح رتبت
نوروزی پرداخته رونمای لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار و عظام کامکار را از جامه خانه نهضت سرشار رمانید
زرین کلاهان انجم و اختر نوران آفتاب ان ثوابت و سیار به خلعتهای طلاباف و ابریز زرتاری بردوش
آراسته در حواشی آن محفل میمون شکل فرار خور مرتبه شان نشسته و ایستادند و طبقهای مشحون با شرینی چون
چون اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم میمنت قرین ساخته شد و بعد از غنچه گل باغ گلزار نوبت قلعه گیری
افغان ابدال در رسید و رهان روز فیروز به تهیه اسباب یورش پرداخته و چون طایفه بختیاری در
دماوند ولطب کشته کاری ساخته بودند با ایشان را با این امر مامور و به چهار نفر از دلیران خونخوار و سربازان
عرصه کارزار را انتخاب کرده در بیست و دوم ذیحجه همراه برده در اطراف و میوانهای سنگ و ندوایا کرده خفایای
حصار در کمین گذاشته و خود ذات در جانب برج فیل زینه در پناه کوهی در جایی که از نظر قلعه گیان مستور بود
با نظار صبح فیروز که غیرت روز نوروز رنگ شب وصال مهوشان دلفروز بود توقف فرمودند روز بعد از
دوم ماه مزبور باشد در روز اول فجر که اعدای عصر دولت پیر آل را اسپین دم بود نماز ظهر را ادا و استقامت
از زیر دیده تماکرده تخت از جانب برج دوده سوزن انداخته شورش و یورش در افکندند چون پیشاپیش سیاست
به طایفه بختیاری تعلق داشت آن گروه را بختیاری تعلق کرده با بر قرار رسم مقصود گذاشته برج سولقرف کردند
و از آنجا به جانب چهارم برج هجوم آورگشته تا سخطان آنجا خود دلیرد آخته برق استیلاء در انحای افراخته
افاغنه نهایت مجموعی به جانب چهار برج هجوم آورگشته فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتش دم سرداران
خنجر گذار مریخ لوا مرتکم کوکب دلیران قلعه گیر میرسیدند هر دفعه الطایفه را از چهره دستی جنود قاهره سر کوب
بلیغی یافته روی برمی تافتند در آن لشکر ظفر قرین نیز در کمین بودند از اطراف قلعه زور آور شده
به پای مردی تلاش از نرد بانهای که ترتیب یافته بود به حصار قلعه صعود و برج وضبط دروازه و بروج کرده

قلعه را

قلعه را بالحیطه التصرف در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست تدبیر را شکسته دید با قلیل از افاغنه نیز جبه
بعضی از زبان خود را گرفته به قبول که در جانب جنوبی قلعه در فراز کوه واقع بود در تحت و بقیة الطایفه عرضه شمشیر
دیده از و بیر گمرد افتد از گشته پس پایشاره و آلاجاه توپهای که در بالای کوه حصار روبروی قلعه بوده به قبول بسته
ز زآن او رآتش رعد خروش انهدام اساس دولت و قصور قصر شوکت او را بر باد داد و بار و از خواب غفلت فوای
کوتاهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان خورشید از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب در آمد زنش
نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر زنهر کرده کاتا علیه بر سم نه بواب که اصطلاح افغان عبارت
از وکیل باشد به خدمت قدسی فرستاده فرمان امان از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد حسین
با ولدان مخذول و اقوام و اتباع خود تمام روسای افاغنه منشور نجات تاج تارک افتخار سرمایه اطمینان و استظهار
ساخته در بارگاه زرین قباها که در خارج دروازه بابا و ما مخصوص نشیمن آنحضرت به ذروه عیوق افراشته بود بدند
به شرف پابوس سرین دمیوند جان بخشی بهره مند گشت و همت به محاجت اظهر قبول و آلا اجال و غنایم قلعه کرنات
که از نقود آدمی مسته حماسبان بیرون نیفکنده اظهار ابدیران جانفشان بر عنایت و حسین با اولاد و اقربای
و اعمام و یاقت را که مالک بودند روانه مازندران و سکنای ایشان را در الولایت معین فرمودند چون
ذوالفقار خان ابدالی با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فراز کرده آمده بودند حسین را گرفته در
قلعه ها محبوس داشت در روز فتح قلعه ایشان از حبس نجات یافته به دربار الا امان عنایت الهی توسل جسته ابدا
مرحمت بیکران خاقانی ایشان را مامور به مازندران و از مالیات دیوانی وجه معیشت بقدر کفایت در وجه هریک
مقرر فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر گروه میباشد که یک گروه موسوم با وزبک و متعلق بحسین و فرقه دیگر که فوجی منسوب
به فوجی با شرف سلطان بودند چون اشرف سلطان به نحوی که سبق ذکر یافت در آخر از کوی سعادت سبقت
جسته در حین ورود موکب و الا به قلعه ها رسیده اند و از خدمت کامکار شده بود حکومت الکای لواحی
بعلاوه کلات با دو طوایف و قلعه و قدها را که در مدت عزیز ان در فراز کوه ملی واقع و در حکومت اسماعیل

و تثلیث بنا که رخنه در باره و حصار آن بود بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان ساخته اهالی نادرآباد را
دار الملک و مقر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام احدی گرفتار
نسازند عتق رکاب تمامی اسرا و قلعگیان به صاحبان ایشان رد فرمودند ایالت آن ولایت به عبد الغنی
خان ابدالی که سالک طریق اخلاص ورزی و خدمتکاری بود مرحمت و کوکلتاش و قلعه بست و زمین داور
حکام تعیین و جمعی از جوانان کارآمد غلزه را باتفاق دیده ... و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع
به سکنه ایل ابدالی که در نیشابور بودند و در باره محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند
که ابدالیان کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلزه هوتکی بجای ایشان رفته در نیشابور سکنی نمایند و آن جمعیت را
در بیست چهارم ماه مزبور از آب ارغنداب گذرانیده روانه مکان مقرر ساختند

در بیان سابق سمت تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان

عبد الباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابو القاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر بجهت عالیات
بسفارت روانه دولت عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه اسکندر دستگاه روم لوازم
اعزاز و احترام بایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشا والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق
عبد الله افندی صدر اناطولی و خلیل افندی قاضی روانه بایلچیگری تعیین و جمعیت سفرای این دولت از راه اصفهان
و بغداد دور زده گذشته از سمت کرمانشاهان مورد بار فلک مدار شدند و در روز دهم محرم سنه ۱۱۵۱ که
نه روز از نوروز فیروز گذشته بود در پای کوه ... نادری نیز آمده مکمل اجتماع گشتند هدایای نفیسه که
پادشاه والا جاه ممالک روم بتهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته
و به تبلیغ پیغامات زبانی و سفارت لسان گشته باعطای کورک سمور و اسب زین یراق سرافرازی حاصل
نموده زیاده بر معمول اسلاف مشمول عاطفت و احسان گشتند چون در نامه پادشاه روم در باب مذهب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام اذعان صریح نکرده و در خصوص رکنی از ارکان مسجد الحرام باقی است این مذهب

ممکن

ممکنست به عذر گذشته اعلام نمودند که هر رکنی از ارکان را به مخصوص است بغیر آن مؤدی العباد دیگر ... و در میان
امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن رفته است و خواهش کرده بودند مطلب اول تلقی به قبول گشته و میرزا
گردند که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف مشرف شوند این معنی را پذیرفته به شرطی که حاجیان از
آن راه را با مایحتاج حاج همه ساله حاضر و آماده سازند و ایلچی را با افندیان واقف از لطائف مورد
اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را با ایشان گفتگو بوجوه شرعیه اقامه دلایل
را زایده و حسن قواعد آن باب ... آنچه در موالف زمان با ایلچیان روم عطا میشد بایشان مرحمت و چون
مقدمه تحلیف مذاهب و تعیین رکن از دولت عثمانیه بمعاودت ایلچیه و مغایرت ملکیه محول و موکول شده بود در رکن
اعظم بنیان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آن علیمردان خان بیگلربیگی فیلی را بایلچیگری تعیین و رفیق مصطفی پاشا
و افندیان ساخته در غره ماه صفر رخصت انصراف ارزانی فرمودند

قبل از این به نحوی که نگارش یافت علیمردان خان شاملو را

بعد از فسخ عزیمت اصفهان روانه هندوستان و بحضرت والا جاه محمد شاه اعلام فرمودند که چون بقیه
افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه فرار اشرار نمایند و
دستشاهیه در جواب نوشته بودند که در این خصوص بصوبه داران تأکید اکید و خوانده فوجی قشون را
فرستاده شد که بر سر راه منع افاغنه قندهار نمایند و بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید
یادآوری محمد علی خان قوللر آقاسی ولد امیر اصلان خان را که از امرای عمده ایران بود بسفارت مأمور
دارا شوکت والا جاه همان جواب اول را اعاده و مذکور ساخته بودند در اوائل کار قندهار که افاغنه
آن دیار به سمت کابل و غزنین فرار کردند فوجی از غازیان برای سد راه به تعاقب ایشان به کلات وارد
و غزنین نامزد گشته و آن تأکیدات به عمل آمده که نظر بدوستی قدیم که فیمابین هند و ایران تحقق
از جانب ملکت بجا ورنگرده سامان مجهت را از دست اندازی جنود محفوظ و مراعات حال
رعایا و ... دولت ابد پیوند را امری ملحوظ ... لشکر منصور منزل بمنزل ...

فرنجی کلات را نامه‌های کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا با دلنگ مراغه چپاول انداخته قریب
هزار نفر از افاغنه عجزه را که در آن نواحی بودند به معرض هلاک در آورده مال و اسباب بسیار و اسیر از
ایشان بدست در آورده بقیه به سمت غزنین و کابل فرار بر قرار اختیار نمودند و در خلال این حال معلوم گردید
که از دولت علیه گورکانیه کسی بسر راه مأمور و مانع عبور و مرور الفوج معهود نیست چون غازیان
نادون بودند که از کدام مقام مقرر قدم فراتر گذارند و در آنجا مکث و چلوگیر را به عرض عاکفان
سده خلافت رسانیده بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان را به سفارت و استفسار خلف وعده تعیین
در نوزدهم محرم سال حال برسم چاپاری از راه سند روانه دیار هندوستان فرمودند ضمناً در باب
ولایت کابل و غزنین اشاره نمودند که چون بر جهات ممالک خراسان شمرده میشود باین دولت والا
تفویض باید اما هرگاه قصد در پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود جواب و خبر کابل
خدیو کجرو بر طبق گور رسانند محمد خان وارد و ابلاغ نامه همایون نکرده پادشاه والا جاه از جواب
تجاهل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداده‌اند چون یکسال از رفتن محمد خان
منقضی شد در اوایل محرم سنه ١١٥١ بعد از فتح قرمان مؤکد خطاب محمد خان عز اصدار یافت که بوصول
حکم اشرف مرخص است که برگشته هرگونه جوابی که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند
و حکم همایون را مصحوب ملازمه نفر چلودار بچاپاری از راه سند روانه و پس عزیمت حرکت کوهستانات
غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلچیان را مرخص و روانه آن مرز و بوم فرمودند
پرچم الویه ظفر طراز بجانب غزنین اهتزاز یافته در غره که از جمله معروف که حد ممالک ایران و هند است عبور
منزل قراباغ نشین فرنجی غزنین را مقر گوله مضروب ساخته از آنجا بهزار ساده تفرقه سرزاننده افاغنه
عبور نموده بابیان معزز فرمودند با قرخان نامی که حاکم غزنین بود دار السلطنه آمد آمد موکب همایون
وحشتناک شرفا و قضات و علما و روسا را به بلدی قافله سالار عجز و نیاز با پیشکشهای لایق اردوی
امیدواری بدیار رعایا نوازی آورده مشمول عنایات خدیو گردن فراز شدند و کوکبه دارا

از منزل

و از آن منزل قراباغ رایت نصرت بجانب غزنین برافراخته در بیست و دویم ماه صفر مابه اعلام جهانگشا
را که آفتاب اقتباس نور از آن میگرد و چنانچه ساحت ملک غزنین ساخته در حین موکب نصرت شعار از
قلعه بار فوجی از افواج ظفر قرین را به پیشه هزاره وای اکند و ای زنگی و باقی هزاره جات که در تقدیم خدمات
دیوانی سالک طریق نافرمانی شده بودند مأمور ساخته غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال
ستم و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را مأسور ساخته این مراتب را بعرض والا رسانیدند
حکم محکم بنفاذ پیوست که اسرا را مطلق العنان ساخته فوجی از آن جماعت را برای ملازمت رکاب ظفر انتساب
حاضر نمایند و همچنین افاغنه هزاره جات کوهستان غزنین هریک که لشکرکشی کردن قرار بدانند به نیروی بازوی
شوکت قاهره از پا در آمده هریک که پا بجا داشتند سرافراز خدیو بنده نواز گشته از آنجا لوای
توجه بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل دراز دیک منزل با استقبال نموده
ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور و از تشریفات فاخره پیرایه سعادت در بر کرده از حضرت اشرف
یافته و بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد دنکول شرزه خان الا ما
و رحیم خان کوتوال آن قلعه در پناه حصار نادانی در آمده به قلعه داری پرداخته روز شنبه سیم ربیع
مشنی نه والا رایت کواکب قلعه رسانیده جمعی از قلعگیان از در ستیزه پای جلادت پیش گذاشته ابن
آغاز معارضه کردند جاهلان مشتی نه مأمور نمودند به حال ایشان نپرداخته الغرض سرادقات گردون
شکوه و وضع اعمال اردوی انجم کرده در اولنگ قریب نمت شهر نمودند توپ به چاپک دستی
بعد وارد آن مکان گشته روز شنبه پنجم ماه مزبور سواد شهر وارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ توپ و ان
طایفه با زبوای روز پیش با ازدحام تمام از قلعه در آمده به بادرت جنگ شروع نمودند آتش توپ و تفنگ کردند
این معنی نایره افروز آتش غضب خدیو بیهمال گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند
به بیشه انجماعت اشاره فرمودند نامورین به جانب الجماعت اسب را انگیخته با شمشیر آخته با ایشان

تا پای قلعه سرافکندند همان روز عزم بلند خدیو آفاق کشور به تسخیر قلعه کمر بسته اطراف
شهر را محصور جنود منصور ساخته و از یکطرف به حکم همایون توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده
برج مشهور بعقابین را که هم پرواز نسر طایر و هم آشیان عقاب زرین چنگ چرخ دوار است به
توپهای برق آثار و از یکی بنا بر مدار خمپاره بر حال قلعگیان صاعقه بار نموده زلزله در بنیان تمامت
بروج و حصار و اساس قرار قلعه انداختند و چند روز از اهل قلعه مانند موی آتش دیده در میان تنور
بر خویش پیچیده چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز شنبه دوازدهم ماه مزبور به همراهی
کاروان عجز و نیاز و ناتوانی وارد و دربار رحمت مدار و نیز زبان نادانی أفتهلکنا بما فعل
السفهاء منا اعتراف به قصور نافرمانی کرده قلعه را سپردند و متحصنان از اطراف از نظر گذرانیدند
خزانه و جبه خانه و فیلخانه پادشاهی که در ارک فلک پیوند بود به ضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت
و شاهزاده نصرالله میرزا از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان صحاری و بیابان غور مامور گشته بود
بنه و قلعه نشینان آن را القرب و الجماعت را به حوزه اطاعت در آورده در بیست و چهارم ماه از راه
چهاریکار مشرف اند و به تقبیل بساط خدیو کامکار گشت مقارن این عرایض محمد خان ایلچی بوساطت
قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه از دولت علیه گورکانیه او را به جواب او رخصت
نیافته اند احدی از امرا و ارکان دیوان به چاپاری تعیین و نامه به پادشاه والاجاه نگارش یافت مشعر بر آنکه
قبل ازین برین مضمون که علی مردان خان و بعد از و محمد علی خان به شاه والاتبار رهسپار و از جانب حضرت نیز
تعهدات مطلب به عمل آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه ذیجاه گوکبه عزت و جاه و از دو ماه گذشته بعد از آنکه
خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید آن گره روانه تو داشتیم یک سال است که او را نگاه داشته
به جواب نپرداخته اند اولا در ابانت وعده کردند و ثانیا خلف وعده به عمل آورده ایلچی
بخلاف قانون سلف یک سال نگاه داشته و جواب مکتوب همایون را در عهده تعویق گذاشته اما تا

واز ای لطف

۲ و از حق افتاد و یکایکی منافات آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چون جمعی از قصوری که از
افاغنه با ایران صدور یافته زیاده مملکت هندوستان وقوع شده مضمون آن بود که البته پیشه آن طایفه مرجع طلع
اقدس شاهی میباشد و این دو دولت هواخواه یکدیگر میباشیم متوجه تنبیه آن طایفه گشتیم مردم غزنین از باب
آب و در آمده مشمول نوازشات گشته اما اهالی کابل قطع نظر از یکه بایست در دولت آیات را مغتنم شمرده در
عالم اتحاد و مابین الدولتین به لوازم خدمتکاری پردازند در دوستی بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق
و دم از رسم نفاق و شقاق کردند چون این خبر منافی طریقه ادب و پاس آزرم حرمت موکب ظفر کوکب لقا از
راه یگانگی که بهم الحضرتین تحقق داشت و در مقام تادیب آن گروه برآمدیم تا نشانه اهالی که راه محایدت پیمایند
امنیه وازی بدربار معدلت طراز آورده و نذرانه نثار پادشاهی فرستاده مورد عفو و احسان مشمول ساخته
مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال ایشان نگردد و مار از مبادی حال تا الان سوای تنبیه افاغنه منظوری نبوده باز
همان دوستی و اتحاد منظور احدیت منظر اقدس میباشد و چاپار مزبور با چند نفر از اعیان دارالملک کابل در بیست و ششم
ماه مزبور با چند نفر از اعیان روانه شاه جهان آباد ساخته شد که ایالت پرور حضرت همایون حال کابلیان بزبان
مقال حقیقت حال را معلوم پادشاه سلیمان جاه حضال سازند بعد از ورود کابلیان به جلال آباد حاکم آن ملک آن
را به قتل رسانیده و این معنی باعث التهاب مزاج اقدس گردیده مانع دیر و به ترجیع ساحت لیاز را
که چاپاری میرفت ولد میر عباس نام افغان در عرض راه به قتل رسانیده و این معنی باعث التهاب مزاج اقدس و حرکت موکب
معدلت گشته عازم تنبیه حاکم جلال آباد شدند و به همه جهت کابل چهار روز منصرف جنت اعلام
چون محصول غله آن ولایت کفاف باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد ابتدا فوجی از افواج منصوره را امر
قلعه ارک مامور ساخته در دوازدهم شهر ربیع الاول به همراه عازم کوهستانات چهاریکار که
حاصل خیز و مکان پر آب و علف سکنه طایفه افغان بود شدند که هم گوشمال سرکشان آن طایفه به عمل آید و هم توشه
در غله و ذخیره به هم رسد افاغنه آن سمت به قلل جبال تحصن جسته دلیران رزم آزما به حکم والا کوه نورد دشت پیما
گشته سقناقات و مساکن ایشان را به پای مردی جلادت لگدکوب و سرکشان را مقهور و منکوب ساختند بعد از آنکه

خود را گرفته و ممالک بیکران آن حد تا بآن فوج دقایق خویش را مستغرق لطمات لنگرهای آهنین موج دیدند
به خودی خود خدیو بحر و بر که قرارگاه لنگر امان کشتی شکستگان طوفان حوادث بود توسل جسته به کنار رعایت
و ساحل امنیت پیوسته و یک سرکردگان و رؤسای الکائه باسعدالله ولد ملا محمد یمان جیو و اقوام او بدربار
معلی شتافته شرف خدمت اقدس را که حلقه گوش غلامی دلاد خود ساخته جمعی را به تقریب بندگی این آستان
به شاهزاده آزادی رسانیده و چند روز در افغان حرم پایه سریر مینو چهر سرکوب بزم سپهر همدوش ایوان مهر دعا
گشته در بیستم جمادی الاولی آنگاه توجه بجانب کنز لایک که در خوبی آب و هوا و دلنزهت وصف طبقه
بربرنشینان جنت میرزا افراخته افغانان قرایانی نیز جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام اساس خودداری
پرداخته دلیران نصرت نشان حسب الامر اقدس بر سقناقهای ایشان عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را
در زیر پای گران غازیان گیران دیدند طالب امان گشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار و ایلان
مشمول عواطف خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور به تنبیه هزاره جات بودند خدمات مرجوعه را به انجام
و جمعی از اولاد و الکائیه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه وارد دربار گردون جاه گشته بودند در
افغان جمعی به ضبط قلعه جلال‌آباد که مانع رعیت کابلیان شده بود و فرزند رو باق آن دیار طریق اطاعت نموده
روز پنجشنبه نهم جمادی الثانی به قدم استقبال پیش آمدند قلعه را به تصرف دادند چون ولد میرعباس پیش از وقت
در فراز کوه احداث سقناقهای محکم کرده جمعی عظیم از مردان کارزار فراهم آمده اتباع انبار آذوقه و لوازم
اسباب استحکام داده بودند غازیان دسته بدسته بسقناقهای او پیوسته مردان بناهای قوی اساس را
به دستیاری سرپنجه شوکت قاهره از هم شکسته تصرف در حال ایشان را طعمه شمشیر آبدار و زنان ایشان را با
دختر و دو ولد عباس اسیر قزاق رسته بدرگاه معلی آوردند و بعد از ضبط امور آن نواحی حوالی اسعد که در نیم فرسخی جلال
آباد واقعست انجمن آرای قوم فیروزی رشک بهار و هر گل زمین آن وادی را از سبزه گوشه دستار خرسند شد
چون درین اوقات که رایات نصرت آیات
عازم هندوستان و متوجه پیش نهاد همت خاقانی گیتی ستان بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان

قرار

قرارنه کامکار شاهزادگان ارزاده نامدار بدارایی فرمانروایی ممالک ایران در خاطر اقدس مکنون بود لهذا
در خاطر اقدس بنا بر این از کابل امر همایون به منزلهٔ ولیعهدیت که شاهزاده رضاقلی میرزا که اکبر ارشد اولاد دوران
اوان به حکمرانی مملکت داشتند و ولایت بلخ را به نیرخان افشار بیگلربیگی هرات و حسین خان حاکم نیشابور و قوچان
از غازیان به محافظت آنجا گذاشته و ضابطهٔ آن ممالک را مضبوط ساخته از راه صحرای بامیان وارد اردوی
نصرت اثر شود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب همایون در نادرآباد توقف داشت به شاهزاده امر والا
نافذ شده بود که در آن ایامی که افواج ظفرشعار از کارزار پیکار باشند متوجه قندهار گشته آموزان ناحیه را نیز
انتظام دهند شاهزاده برحسب فرمان رایت افراز توجه به ولایت کشتویوف نام قطغن که آن زمان در مقام
مخالفت در مقام اقامت داشت با سایر کسان آن ناحیه تاب توقف نیاورده مسالک طریق هزیمت شده
شاهزاده ولایت را خالی از اضداد عاری از فتنه و فساد در حوزهٔ اقتدار و استبداد آورده و در اثنای
انتقال امر همایون به شاهزاده ارجمند واصل چگونگی را معروض قوائم سریر سپهر مدار در آورده و حسب الحکم
مبارک باحضار او اصدار یافته شاهزاده هنوز طریق امتثال گشته بعد از ورود به کابل بندگان اقدس را
در کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت روز دیگر حضرت ظل اللهی عساکر بلخ را
که در موکب شاهزاده آمده بودند باشان نپرداخته اما چند روز از آن جماعت بر رسم سالی در تلافی با انوار ملکی ارشاد فرمودند
و چون اسباب یاری در سفر بلخ به معرض سقاط در آمده بود یک اسب تازی نژاد و اسلحه عنایت و نیابت داری
ایران و خسته رعزل و نصب سپکدیکه فرمان دهان ایشان را به شاهزاده ~~لطف‌الله میرزا را به منصب~~ و فر
سربلندی ~~داده مقرر فرمودند~~ که کامکار رعنویض در روز جمعه غره شعبان پس از ظهر بدست مبارک تارک دودمان شاهزاده
لطف‌الله میرزا را به منصب والا فر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزاده هر که چیغه را به سمت چپ زده بعد از ان
پادشاهی هر یک از اولاد که تعلق به ملک گیری چیغه را به دستور ملوک به طرف راست بزنند و در روز بیست و پنجم
ماه رضاقلی میرزا با قندهار کابل و شوکت و افر مرخص و روانه ایران گشت و روز دیگر لوای جهانگشا به

به جانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشته به جانب شرق به فاصله نیم فرسخ قباب عزّ و جاه
به اوج مهر و ماه افراشته دلنوازی دوازده توپ از بیان پل اکی بر رسم معلای معمور گردید که دو منزل [illegible] آیات افراز
شوکت دفر باشند دشتی هزار کس به پیشی نه کشتی موکب همایون اختصاص یافتند

چون علیه گورکانیه صوبه داری کابل و پشاور و ناصرخان نامی بود و غزنین و کابل که از آن
ملکها از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفته ناصرخان در حدود پشاور در سلک جمعیت [illegible] مشغول خودداری شد
و در حینی که ایلچیان از کابل با ذوات همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موکب اقبال در باب
روانه کردن ایشان در باب روانه کردن ایشان به ناصرخان به ملاحظه پاداش حقیقی به دولت ابدپیوند راه امتثال فرمان
همایون آنحضرت بسته در حضرت سلطنت گورکانیه [illegible] دامن [illegible] به تیز کردن آتش جنگ پرداخته [illegible]
این معنی هفت هزار نفر از طایفه صیره و پشاور و را آورده در ناحیه [illegible] اجتماع داده همه جانب در بند و صبر استقلال ورزیدند
روز دوازدهم شعبان که منزل موسوم به [illegible] مضرب خیام سرادقات انجم [illegible] بود داغروق را در موکب [illegible] باز داده
نصرالله میرزا در آنجا گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور به چوبه کوه بسیار بلندی و راه پر صعب [illegible] بود با فوجی از
غازیان جرّاد دلیران نیزه گذار سپاهی جریده به عزم [illegible] ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی
فرسخ راه طی کرده از پیرایه به بر وقت الحاجت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته به ترتیب
جنگ برخاست و صفوف لشکر بیاراست هنوز تا از آن سپاه جلوریز [illegible] از طرفین [illegible]
جمعیت این بر انگنده ساخته جمعی را به عرصه شمشیر و ناصرخان با جمعی از [illegible] زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار
پیش گرفته و تمامی دواب و اسباب ناصرخان و لشکریانش به حوزه ضبط دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که [illegible]
موکب فیروز [illegible] داغروق را نیز به موکب والا پیوسته متوجه پشاور شده آن مکان دلگشای و عرصه نزهت
پرواز [illegible] الویه ظفر پرور رشک [illegible] گردید و جهت [illegible] که در کوه البرز مسکنی دارند بنا بر آنکه
سالها [illegible] گشته [illegible] مشتمل بر کوهستانات و جنگلهای پر درخت و درّه‌های بسیار صعب بود با [illegible]

لعفی از اوقات

بعضی از اوقات از در نافرمانی بیرون می‌آمدند به موجب ظهیرالدوله ابراهیم خان سپه‌سالار آذربایجان [illegible]
عازم تنبیه ایشان گشته اول شعله سیف در حیات غازیان سایه پرور از هستی آن شقاق و مساکن از [illegible]
دلیران [illegible] مغلوب شدند تا نهایت جمعی از ایشان که فراز کوه کمین داشتند و تفنگچیان از کمین خارج شده و از اطراف
آغاز جنگ و معرکه رزم را بر دلیران تنگ کرده ابراهیم خان [illegible] قضا هدف گلوله تفنگ [illegible]
و قصوری از این قضیه پر شور به بنیان عزم موکب [illegible] راه نداده [illegible] قرخلو را با ایالت آذربایجان و [illegible]
خان [illegible] که سردار گرجستان بود به سرداری آذربایجان تعیین و روانه فرمودند که عساکر آن سمت [illegible]
بقدر امکان به تادیب طایفه [illegible] آن نواحی [illegible] منتظر انصراف موکب مسعود شوند و در پانزدهم
ماه فرخنده فرجام صیام پرچم علم نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته امر همایون به نفاذ پیوست
که رود اتک را جسر [illegible] بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند نجوم از رود مجرّه از آن جسر گذشتند
بنیان گذشته کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرده اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور گشته که در هیچ موسم از
رودخانهای پنج آب بدون سفینه و کشتی عبور میسر بوده تا [illegible] الهی هرکس را یارای [illegible] باشد بجری که
یکی [illegible] به تائید اقبال خسروی در هر یک از آن رود
خانها که [illegible] و شعبه دریای [illegible] گذر [illegible] اکثر سوار و دواب و اسباب
بسیار از آب گذشته و پنج شش هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف آب [illegible] لشکر کردگی
قلندرخان [illegible] قراولان موکب همایون
به مدافعه ایشان پرداخته شده در [illegible] آن شب [illegible] کوکبه والا نیز متعاقب از آب
گذشته و پنج شش هزار کس از سپاه داران [illegible]
لشکر کردگی [illegible] ناظم لاهور
می‌آمدند در سلک [illegible] لاهور [illegible] قراولان گشته [illegible]

با قضا در فضا از حلقه کمند دلیران رهایی جسته و بعد از ورود موکب همایون به حوالی باغ شعله ماه متوکه
نمود جاه کردید و ذکریا خان چون معارضه خود را با افواج منصوره از قبیل معارضه ظلمت با نور دیده کیفیت حال
و تمثیل جهات خود را به طلب امان بدربار معزز و شان فرستاده خود نیز روز دیگر بجهت جبهه سای آستان
ملک بنیان فایز گشته هشت لک روپیه زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس دیداهای دیگر بر رسم پیشکش از پیشگاه
حضور انور گذرانیده لوازم خدمت والتیام به تقدیم رسانیدند خلاع فاخره خسروانه و اسب تازی نژاد
با ساخت زرین زر و کمر مرصع با دعنایت و نوازشات دیگر درباره مشار الیه مبذول و ایالت لاهور بدستور سابق باو
محول گشته فتح الله خان ناظم صوبه کشمیر که مردم از حکومت او کناره کرده و ادعای اطاعت بودند و پیش سرو سامان
در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک سرافراز گشته روانه شد ناصر خان صوبه دار که از جمله
گرفتاران و در رکاب نصرت اقتران می بود به صوبه داری کابل و پیشاور سرحد بندی و فوجی را التفات فرمودند
که به محافظت معبر صعب کتلها پرداخته مترددین را از روانه اردوی ظفر قرین نمایند

بعد از آنکه دار السلطنه
لاهور به حیطه تسخیر درآمد بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد پادشاه والاجاه هندوستان
از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت پیکر است نامه‌ای بدست سرحی با نگارش یافت مشتمل بر
مضمون که چون نواب ما ترکجاییم و آنحضرت نیز از دودمان ترکمانیه و سلسله گورکانیه اند سوای دوستی امری مذکور خاطر
نبوده بنابر آنکه از افاغنه نسبت به هندوستان پا اعتدا بیشتر از ایران واقع شده بود منظور خاطر ما
اینکه انتباه آن طایفه مرغوب طبع آن دولت خواهد بود باین عقیدت ایلچیان فرستادیم و درباب بستن راه
فرار آن طایفه اظهار نموده ایم متوقف گشته باز ایلچی دیگر روانه کرده جواب نشنیدیم معلوم میشود که جمعی در بزم
اندوات رایت تصرف فرو برده اند و آن پادشاه والاجاه را بربی امور تکلیف مینمایند و آن آنحضرت را
به مقتضای برزنه در بیگونه امور مضایقه نخواهد بود و اعیان الدولت در اراده خود راسخ نموده جمعیت نخود را

دولت نمایند

درست نمایند والوالاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده در استعداد ایشان کوشند این اتحاد را
این راه را که پیش گرفته باز اگر عفوی درباره ایشان به عمل آید بنابر خواهش والتماس آنحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن
این نوشته موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رود خانه‌های ژرف عبور و در روز شنبه
هفتم ذی القعده وارد سرهند شد و در کنار برکه تحقیق رزم و ~~آلات جنگ وارد و محل موهوم~~ بوت که محمد شاه
با صد هزار نفر مرد نامی و دو هزار زنجیر فیل و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب رزم و آلات جنگ
وارد محل موسوم به کرنال به مسافت فرسخی شاه جهان آباد شده و در این سفر خیر اثر صد هزار نفر لشکر خونخوار
در ظل لوای همایون مجتمع بود و چون رود خانه فیض که علیمردان خان از پیش شاه جهان آباد جاری از جنب کرنال
روان و اطراف دیگرش به جنگل پیوسته در استحکام حصن حصین و قورخانه پیش ترتیب داده توپ خانها را
محیط اردوی خود ساخته به عزم مقابله توقف دارد و چند یوزباشی شیر از نفر خون آشام را به قراولی
تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی زده تحقیق احوال نموده چگونگی را به عرض رسانند
و بعد از روانه کردن موکب ظفرنشان روز سه شنبه بیستم ماه از سرهند حرکت و وارد منزل راجه سرای دوازده
کروهی و چهارشنبه بیست و یکم ماه وارد انباله که شش کروهی تا کرنال سیزده کروهی مسافت داشت و محرم و بنه
واعزاز را بر کردکی حاجی خان افشار چرچی باشی و جمعی از سرکردگان را در انباله گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله
حرکت و پانزده کروهی راه طی کرده شاه جهان آباد باردوی محمد شاه رسیده موافق کیش سپاه گری در گوشه کمان
کمین زده کرده بسهم دلیری لشکر تو ... و جمعی از قتیل و چند نفر را زنده دستگیر ساخته به سرای عظیم آباد دوازده کروهی
ناد سرگشته توقف و شب جمعه یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد گرفتاران را
به حضور والا آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان به عمل آمده معتقد بر اردوانه سرای عظیم آباد و بقراولان اعلام فرمودند
که در همان سرا توقف و جمعی را زینهار از آن جلادت نشان در آن حوالی از اردوی محمد شاه بقراولی تا یورد از زنند
و چون از سرای مزبور تا کرنال ... مسافت داشت چهار کروه ... تمام جنگل و شتل و هر یک ... دیگر

دوازده دسار

فی الجمله خانها از پیش و هموار بود [illegible] آتش که سرکردگان نیز شیر با شیران را دو دسته کرده از جانب شرق و غرب اردوی
محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه نماید و مکان نزول و هموار زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را
تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر موکب والا رسانند و در روز دوشنبه دوازدهم رایات جهانگشا
از جهان آباد متوجه تا پانی پت و کردی گشته و در [illegible] به نیز دهم مقام صبح از منزل [illegible] لوای آسمان
سا نهضت یافته قول همایون را به شاهزاده نصرالله میرزا تفویض و جمعی از جوانان را [illegible] جنگ همایون
قال شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند
و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که لشکر و اجر برآورده بودند حاکم آنجا با اهالی آن
با استحکام قلعه رباط [illegible] مغرور گشته سرکشی پیش آورده بحکم [illegible] به [illegible] الجماعت به سمت [illegible] آن
لشکر از بیم جان طالب امان گشته و به پابوس همایون سرافراز شدند و از آنجا سرکردگان و قراولان با
نفر شیر با شیران بر دفع فرمان حاضر گشته [illegible] بر روز زنده که از اردوی محمد شاه به دست آورده بودند
به نظر اقدس رسانیده و از گرفتاران زبان [illegible] تمام استفسار بعمل آورده به وضوح پیوست که محمد شاه از دشت برد
قراولان پا بدامن تحقیق کرنال کشیده همان مکان را که جای [illegible] شیر با شیران آن به
سمت شرق و غرب از اردوی آن کرده بودند به عرض رسانیدند که هر دو طرف [illegible]
مسطح که شایسته نزول [illegible] و قابل عرصه جنگ است چون از آنجا که با اردوی محمد شاه
[illegible] به جنگل صعب [illegible] مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت اراده کردند که به سمت شرق اردوی
او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاه جهان آباد واقع است و میدان وسیع و عرصه هموار
دو سه روز موکب فیروز آیات متوجه به سمت شاه جهان آباد [illegible] موکب همایون روز دوشنبه
چهار دهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه
مکان هموار مسطح دیده خیام فلک احتشام را در آن مکان افراشته خود با چند نفر از دلاوران [illegible]

تا نزدیک معسکر محمد شاه جایی که علمها دیده و توپخانه ایشان [illegible] و پانی پت جهان [illegible] چهار فرسخ راه
لشکر [illegible] ایشان از نظر تحقیق گذرانیده به مقر دولت بازگشته هنگام شام خبر آمد که برهان الملک سعادت خان
که صاحب چند صوبه مملکت و معظم امرای هندوستان بود با سی هزار قشون و توپخانه با استعداد تمام به عزم امداد
محمد شاه وارد پانی پت شده ذوالفقار بیگ جمعی از سپاه ظفر پناه را به مقابله او مامور فرمودند اگر چه از فاصله نیم فرسخ
[illegible] اطراف اردوی محمد شاه [illegible] سپاه نصرت پناه [illegible] به مقابله [illegible] گرفتار [illegible]
اما فوجی را همان شب بر سر عسکر او فرستادند صبح روز شنبه پانزدهم از آنجا حرکت و چون [illegible] که به شاه
جهان آباد جاری است تا [illegible] یک فرسخ و نیم فاصله داشت [illegible] کوکبه جهانگیری آغاز نهضت [illegible] نصرت
نمون آراسته و قول قرار داده [illegible] شاهزاده نصرالله میرزا [illegible] فرمودند که از جانب [illegible] دریای
جمنا تا حوالی کرنال [illegible] رایت [illegible] برافرازد [illegible] فیض [illegible] آن گروه
[illegible] برای ملاحظه جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شده [illegible] عرض راه
قراولان که شب بر سر راه [illegible] مامور شده بودند وارد [illegible] آوردند که [illegible]
از بیراهه خود را به اردوی محمد شاه رسانیده قراولان به عقب اردوی او رسیده بسیاری از [illegible]
و اسباب او را غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از [illegible] گذشته سمت شرق اردو [illegible]
یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار [illegible] شاهزاده نصرالله میرزا با قول همایون قرار
کرده در اثنای [illegible] آگاه [illegible] تا [illegible] گرد [illegible]
جنگ [illegible] خان دوران سپه سالار هندوستان [illegible] خان سردار قشون خاص پادشاهی [illegible]
عمده [illegible] و از جا برآمده [illegible] دسته کرده با توپخانه های [illegible] مقابله پرداخت
محمد شاه نیز با نظام الملک صاحب صوبه ممالک دکن و اعظم امرای آن دولت بود [illegible] وزیر الممالک [illegible]
[illegible] و صوبه داران جمعیت از حد افزون و فیلان مست و توپخانه و اسباب [illegible] آمده است

پشت به عون خان خود به تسویه صفوف و ترتیب نظم ارباب سیوف کردند از ازدحام و جمعیت ایشان به جایی

که از بیم فرسخی به نظر می آمد خدیو کشورگیر فیروزی که آرزومند چنین روزی بود فی الفور جمعی را به حمایت اردوی معلی

معلی و سرور بر از آراسته فروغ و مغفور خدیو بر بهشت کردن خرام نموده و قول مستقر دولت نصرالله میرزا را با

جمعی از فوزیان نامدار با توپهای کوه توان که میدان جنگ محل آتش افشانی برق آهن شد در تحت لوای سردار آزاده

والا بتار گذاشته و رایت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء در عرصه

کارزار برافراشته خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپچیانهای جلو متوجه میدان نبرد

دعا عازم معرکه رزم و رزم گشته زپس بعد از لشکر بیکران بود سراسر گشت کواکب خونچکان بود دل

رفت از هجوم صف کشیده ره برهم زدن از جنگ دیده شد از آمد و شد مرد سپاهی غبار خرمن

مه کاه و ماهی فلک چند آنکه دامن درکشیدی سر انجم به نوک نیزه دیدی غریو خم روئین و چرخ [illegible] ابدا

نخست چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جو به شورانگیزی پرداخته مبارزان آن جرار و بهادران نیزه گذار روئین خوار

رست باستعمال آلات حرب گشته دند سرهای دلیران مانند گوی چوگان قوائم اسبان غلطان شده و روئین گران

مانند حباب در دریای خون گردان دهر باشد که سوار الفلک میشد چابک سواری را از مرکب هستی پیاده

و هزار دمانوپا که دامان آتش کین به زبانه شرر برق هستی خشک و تر میکرد بدا القصه از ابتداء ظهر تا القضا چهار

پنج ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال و سیف بیان دلیران سرافگنده خصم [illegible] اشتعال داشت

تا اینکه سعادت ارتش هندیان رو برتافته یکباره به جانب انهزام شتافته سعادت خان که در هودج فیل قرار داشت

به همان نحو با شاه محمد خان برادرزاده و اقربا خود زنده گرفتار دوران آن سپه سالاران و مدار الیه سلطنت به

هندوستان بود زخم دار گشته یک پسر او مظفر خان برادرش مغول [illegible] عاشور خان ولد دیگرش [illegible]

در آمده خود نیز روز دیگر به علت آن زخم کاری افتاده بود در گذشت و صلاح خان سردار قشون ظفرنشان

پادشاهی با شهید آدخان و یادگار خان و میر حسن خان کوکه و اشرف خان داعیار خان و عاقل بیگ خان د

احمدخان

۱۱۷

و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند تا قریب صد نفر از خوانین عظام دیگر و پنجاه هزار نفر از لشکریان ایشان

عرصه شمشیر زهرآگون گشته و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوسته و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان

وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویه صفوف و اعلام دولت نموده بودند به معسکر خویش بازگشته دست

به ذیل تحصن زدند و خزائن بیحد و عدد و فیلان کوه پیکر و توپخانه های پادشاهی و امرا که به عرصه جنگ آمده بودند

با غنایم بسیار و سلسله افزون از شمار به حیطه تصرف در آوردند و تا عصر تنگ عرصه میدان از وجود سپاه

هند خالی و با جساد کشته مشحون گردید و بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف قوز غان خود را با ورچل

و خندق و توپخانه استحکام داده خدیو عدو بند کشورگشا سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده از چهار طرف

به محاصره اردوی او مأمور ساخته به بستن راه رسید هندیه پرداخته چون کار بر محصوران تنگ شد و از آنجا امید توشه گذاران بود

یان پادشاه دیگاه [illegible] یافته بود که فیمابین حضرتین به نسبت یگانگی و اتحاد جهت تحکیم دارد بعد از جنگ

از آبای هرگاه عفوی درباره اعیان آن دولت به عمل آید باز به التماس آنجناب خواهد بود و نوشته شفقه

تشفع و وسیله اعتذار روز سیم جلوس سلطنت از خود گرده و از فر سروری از سر گرفته با خوانین و امرا با استظهار

تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردید و در حینی که پادشاه دیگاه عازم دار الامان اقدس بود این خبر به خاقان

بحر و بر رسیده بمراعات نسبت ترکمانیه که فیمابین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده

نصرالله میرزا و امام قلی میرزا تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال پیاده مأمور شدند

و تمام امرا و ایرانی نیز پیاده مأمور شدند طهماسب قلی خان جلایر که سردار و صاحب اختیار بود با مرا مقرر گردید

که در حین ملاقات شاهزادگان با آن پادشاه دیگاه باید هر دو پیاده رکاب او را بوسیده و از جهت تعظیم

پیادگان در رکاب او تا حضور اقدس بیایند چون شاهزادگان از اردوی بیرون شدند چند قدمی رفته به محمد شاه

رسیدند چون پادشاه شاهزادگان را پیاده دید خواست که او پیاده شود سردار جلایر پیش دستی نموده خود را

به پادشاه دیگاه رسانیده عرض نمود که حکم حضرت نادری النقش کالحجر است هرگاه شما پیاده شوید شاهزادگان

به عوض عتاب در خواهند آمد و چون این مکنونات بر ذمهٔ همت خواهد بود محمدشاه ناچار شده سواره با چند نفر از امرا آگاه
آمده از هر دو جانب راست و چپ رکاب آن پادشاه را بوسیده محمدشاه سر فرود آورد
دو اختر برج جهانداری را بوسیده شاهزادگان پیاده همراه سواره داخل اردوی همایون شدند هنگام
ورود به پیشگاه خود آنحضرت نیز تا بیرون خیمه راه و رسم اعزاز نموده از آنجا که دستگیری در چنین شایسته
آیین سروری است آنحضرت را از روی تلطف گرفته در مسند همایون بهم نشین خویش ساخت و در تمام اختیار
کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه درآمد محمدشاه چاشت آن روز را در خیمهٔ مقدس
مهمان بود باز به معسکر خود مراجعت کرد اما افواج منصوره باز رهبان پنج دست از جهره باز نداشته
محمدشاه روز ثانی با امرایی که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار با ملاحظهٔ پاسداری حرمت
آن مهمانداران آنجا در خیمه نشین پادشاه والا نموده به لوازم مهمانداری خیمه در برابر سراپرده در جوار معسکر نصرت
اثر قرار یافته عبدالباقی خان زنگنه که از اعاظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والا
جاه به لوازم مهمانداری و شرط خدمتگذاری پردازد و از آنجا روز پنجشنبه غرهٔ ذی حجه رایت جهان
گیری کامیاب راهی که بشاه جهان آباد اشتهار دارد نهضت کرده روز دیگر در آنجا توقف و محمدشاه برای
تدارک مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید روز جمعه نهم از باغ مذکور سوار و غازیان از ابتدای
باغ تا در خلوت سرای پادشاهی ایستاده و قصبه را که از متممات طبع پادشاه معدلت بنیان همسایه بوده
لیالی و پا انداز های قیمتی از زربفت گران بهای و اقمشهٔ نفیسه از سرکار پادشاهی انداخته و قلعه را که از ممتدات
طبع پادشاه معدلت بنیان شده شاه جهان آباد دار الخلافهٔ سلاطین هندوستان بود متوکلین دولت
ساخته و محمدشاه را نیز در همانجا جا داده ... جناب محمدشاه سفرهٔ افتادگی در بزم
ضیافت گسترده خدیو جهاندار بود از اتفاقات جلس بدجانبهٔ آنحضرت پرداخته فرمودند که توافق عهدی که در روز
اول قرار یافته بود سلطنت که تاج بخشی و سلاطین جهانبخشی بلیغ باز بجانب پادشاه متعلق دارد و تا

۱۲۱۲۱

شرط امداد و رسم وداد است به مقتضای رابطه در بارهٔ دولت ابد پیوند گورکانیه بعمل خواهد آمد محمدشاه
مراسم تکریم و تسلیم به تقدیم رسانیده شکرانهٔ عاطفت که تاج بخشی را علاوهٔ جان بخشی یافت تمامی جواهر و
ذخایر را با اثاثهٔ پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود و مفصل جمعه
به معرض در آورده به رسم نیاز و نثار ایثار کرد هر چند همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بی همال نظر اعتبار بر کنوز
خزاین هندوستان که جمع میزان روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمیکند دامان نیاز نزدی
از قبول او در چیده اما بر مبالغهٔ پادشاه والا جاه آینهٔ این مسئول پذیرای نقش قبول گشته به نصف خزاین
قبول پذیر گردید و آن پادشاه و نکاه فرمود که ایران از مملکت هند دور و در دست شما هیچ ... کاه
خزاین را من به برم از برای شما چیزی باقی نماند و دشمن در برابر هم رسد و شما در خزانه چیزی نداشته
باشید از جانب ... و مهمات ... تفصیل این مقاصد ... خزانه چون دل ... که با دیگر ... مروت
در آیت لطفی از ما و لطفی از شما از روی قسم معتمد آن آیین لطیف خزاین و مهمات ... فرمودند
تفصیل این مقاصد در میان آن ... خزان چون دل ... که با دیگر عرصهٔ جهان ... بهوا دارای الفقد بار ...
ریاحینی که بر طرف گلزار بار نیز دل گشوده بودند دست یافته شاخ و شانهٔ استغنا را در ابتدا هره درهم
شکسته و سینهٔ گل را از جمله های کاری شرحه شرحه کرده زرچه غنچه همیان از زبر او ربودند محلات خیابان
و چمن دست فرسود تطاول و پایمال او باش تطاول گردیده بود اینک ابوصحه ظهور خرامید تیغان گران جا تیغ
اشهر آغاز نگار یعنی لشکر زمستان فرمان یافته از غنچه و ... عود و سپر برگرفته حاجب کلاهان لاله و گل
آغاز گلزار از مل غیرت چهره بر افروخته از جای جسته ... آن درختان از شاخهای تیر و نیزه سنان
داشته میان سپر جهت لشکر قوی دستان چنار ... چوپ ... ناساز در برگ خولی
کردند دلیران شوکت گلستان آوای ... عرصهٔ گلشن افراخته ... باز از فصول برادر تر
زمستان چنار را آتشی که از خود افروخته بود در گرفت یعنی شعله های گلهای آتشین دود دارد از نهاد سر در دیده زبانه
بر آورد شب شنبه ذی حجه که عید نوروز و روز صحی مقارن افتاده بود خسرو منوچهر چهر از سرای خاص قدم به محفل حمل

که آتشنه طرف عمران روزه هر دو رنگ رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه بر انگیخت قتل فرمودن حضرت
ظل اللهی جهان آباد را در شب یکشنبه یازدهم بدون اینکه از جانب حضرت شاه اشاره و یا لطف معاودت
تحریک و اتفاق شود و لوله و فتنه و غلغله و آشوب بلند گشت جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو
خاش که بعضی از لشکریان که در اصل شهر نزول نموده بودند در آویخته در هر قسم دست درازی کوتاهی نکردند
و چند نفر را کشته خون ایشان را حنای دست رشت عید و خضاب دست امید ساخته سرپنجه دلیران رنگین کردند
و از ارابه فیل خانه سرکار رفاه شرایقه در آمده فیلان را تصرف کلکم و الاجاه در شده که جمعی از دلیران در سر محلات
مانند خیل نجوم که پاسبانان محلات فکنده تا صبحگاهان دیده از خواب بسته بیدار باشند نگذارند که احدی از
غازیان باز ممنوع خود داری بیرون نهاد و اینکه مقرر بود معمول کرده هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر بود
صبح سر از گریبان بدر کرده به قصد انتقام تیغ از نیام کشید خدیو خورشید [illegible] سرو ریز ابولیاس سرخ
زر آسته با چهره افروخته و عارض تابناک پا در رکاب خنگ ملک گذاشته خسروانه با هیبت [illegible] صورت
[illegible] گردون توان سوار و خنجر گذار ایرام صولت کیوان آثار که بدر با ورکاب هلال
گشته بسمت میان بازار به قدوم اقدس مسجد [illegible] عام [illegible] و در آن مکان بعد از تحقیق آنکه حرکات
روز دو شنبه از کدام محله وجه جماعت صادر شده دلیران را فوج فوج به پیشه [illegible] امر به قتل
عام محلات فرمودند شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد و فی الفور در و دیوار عمارات رفیعه
نقش عالیها سافلها گرفت و ساکن اصحاب آن صفت خانه زنبور [illegible] بناهای دلکش [illegible]
نادانی عوام مست و خواب افتادند [illegible] زنجیر در گرفتند و شراره طلعه بر قصور بلند
[illegible] حوضهای که از چشمه لطافت کوثر آب می دادند فواره چون
خون شده و بازار جوهریان و صرافان دربسته بازار [illegible] دکاکین تجار [illegible] تمامی اسواق شهر
دربسته [illegible] در آمده عاقبت گروه یاغی جبار با آتش خود سوخته و از این دیوانگی مانند سپند
همچون [illegible] و از سمت [illegible] این [illegible] دود از دودمان بر آمد سوز دلهای

افروخته

سوز دلهای افروخته چون شعله دود و خاکستر بر فلک گشته اصل از دروازه اجمیر تا مسجد جامع و چند
محله دیگر صفحه و کپه عرصه شمشیر شده از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب زبانه این شعله پر شور می رسید و در
بام هدم و حرق و کنده کوب و رفت و روب و قتل و نهب و اسر تقصیری نشد هنگام شام که لطف آن
معموره گلگون [illegible] و قهر آتش نادانی عوام برق خرمن سی هزار نفس از خورد و بزرگ کشته شده بود ایما
ایجاد در مقام استیمان پادشاه والاجاه بوسلطنت نظام الملک و قمر الدین خان در صدد شفاعت در آمده
التهاب آتش جانسوز غضب پادشاهی زلال عفو و بخشش فرو نشست و فرمان داری فتوت را دیگر آن لشکر شور
و [illegible] در آتش که در تصرف لشکریان بود [illegible] السلیم شد گویا زبانه [illegible]
چشم بد از سر [illegible] آن طایفه سپند سوخت و چون در شب [illegible] شورش [illegible] خان دانا
قمر الدین خان و شاهنواز خان که اعاظم هند بودند بر سر فیل خانه رفته بودند مرتکب قتل فیلبانان باشی شده
در خارج شهر در جای [illegible] گشته بودند عظیم الله خان و فولادخان که از اعیان دولت گورکانیه بودند
بحکم والا بگرفتن ایشان مامور گشته سومی الیه را با چهار صد [illegible] نوکر گرفته به دربار دولت که [illegible] عرصه شمشیر
شدند و از واقعه عجیب اینکه [illegible] سراپرده گورکانیه را به شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده
به ترتیب اسباب سور و آرایش بزم حضور سرور [illegible] زر و جواهر [illegible] دیوان [illegible]
تا یک [illegible] ایام ولیالی [illegible] روز [illegible] هر روز فیلان کوه پیکر و [illegible]
فیل منظر و سران [illegible] در جهات دیگر [illegible] صاحب جلالت به جانب [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] شاهزاده والاجاه بعد از [illegible] مجلس عقد و آیین آن سلسله علیه [illegible]
[illegible] شاهزاده والاتبار [illegible] چند قطعه لالی [illegible] بی تکلف
فیل و پنج راس اسب با ساخت مرصع برای سواری شاهزاده از پیشگاه حضور [illegible]
شنبه بیست ششم ماه مزبور مقارنه سعدین واقع شد و در عرض چند روز [illegible]

راز انجام شغل معزز فارغ شده حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس
نفیسه چندان به قلم در آمد که محاسبان اوهام در دفتر ترتیب آن [illegible] از حصر و احصای آن عاجز آمدند از انجمله
تخت طاوس بود که [illegible] در خزاین [illegible] جواهر شاهوار [illegible] مدتی بایست در ایام
سلاطین سابقه هندوستان دو کرور روپیه که باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک هر لک عبارت
از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین آلات [illegible] و [illegible] های درخشان که نظیر آن
در خزانه هیچ پادشاهی از سلاطین سلف وجود نداشت به مخزن دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین
دولت و اعیان دار الخلافه و رایان خود داری و صوبه داران آن ممالک از آن نیز کرورها و لکها از نقود
جواهر مرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش بدیه بارگاه حضور کشیده و بعد از فوت سعادت خان محصل
به صوبه او فرستاده و چهل الف لک که مساوی دویست هزار تومان باشد با فیلهای کوه توان و اجناس
و اسباب دیگر آن از صوبه مرقومه که متعلق به سعادت خان بود به خزانه عامره رسانیده بودند در ایام توقف شاه از
خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران [illegible] یک [illegible] مساوی پانزده کرور نقد که هر کروری باصطلاح
ایران پانصد هزار تومان باشد به سرکردگان کارخانهای [illegible] یافت و از جواهر و خزاین و اسباب
کارخانه جات و رساله سلطنت مقدار خطیری که فزون از حوصله بحر و بر بود شایسته سرکار پادشاه گردید
سر بر [illegible] باشد [illegible] واگذاشته با آن وسیله ابواب منت بر روی [illegible] عامره [illegible]
گشود و نیز به عطای لشگر که مصدر خدمات شده بودند [illegible] شایان عنایت به عموم غازیان
و ملازمان ظفر قرین مساوی مواجب که از دیوان داشتند و به خدمت کاران اردوی همایون نیز [illegible] شفقت
روپیه برسم انعامات مرحمت کردند از حاصل اردوی [illegible] و هر یک [illegible] فرجام
هر کس فراخور رتبه و حال از خزانه [illegible] در یافت [illegible] و ارقام مرحمت
انجام [illegible] ولایات ایران [illegible] سه ساله اهل ایران را عموما به تخفیف مقرر فرمود

صورت

۲ اگر صد در جمهور عالم مقام و [illegible] عظام و حکام کرام و سادات رفیع الدرجات
فرشته احترام و علما اعلام و جمهور انام و قاطبه خاص و عام اهل اسلام تمامی ممالک ایران تهنیت شان احسن الله
اعمالهم و [illegible] الله امالهم بالطاف به پایان شاهنشاهی و اتفاق [illegible] ظل اللهی [illegible] مباهی بوده مبدا شد
که در این اوان فیروزی اقتران [illegible] عنایت [illegible] هندوستان و مددکاری [illegible] صلح و القیادی
اهل ایران رایات عالم گشای اعلام فلک فرسای بلاد ممالک دلپذیر خطه هندوستان در حرکت آمده
بود همه جا به [illegible] توفیقات ایزد منان و خدمت گذاری غازیان جان فشان اکثر بلاد و ولایات
احوال صیانت سپاهی و رعیت پروری [illegible] هندوستان را به حوزه تسخیر و حیطه تمکین در آورده
به تاریخ یوم [illegible] منزل [illegible] که دو منزل [illegible] شاهجهان آباد دار السلطنت [illegible] ظفر فرجام [illegible] گیتی ستان
گردید از آنجا که [illegible] ولایات [illegible] صیانت سپاهی و رعیت [illegible] بر ذمه همت والا [illegible] پادشاهان
عالی تبار ملوک جمشید اقتدار [illegible] پادشاه جمجاه خورشید کلاه محمد شاه با
کثرت بیرون از حد و عدد [illegible] افزون از عدد و بکثرت چنان کوه [illegible] دلیران غضنفر قوی دل [illegible] در
پشت گرمی توپخانه آتش سوز آتش افروز معرکه جنگ [illegible] ساز رزم نام و ننگ گشته جانفشانها
صف شکن و بهادران شیرافکن و دلاوران طرفین [illegible] با دیه شور و شین که در میدان دارد و گیر
سینه را آینه [illegible] تمامی صورت خوبان و کلاه خود پر خون را جام می لاله گون در رزه داده [illegible]
و قامت رعنایان [illegible] ابروی بتان خود ساز [illegible] دلدوز [illegible] مژگان
دلبران [illegible] و گلوله [illegible] خال عارض خوش خرام گلفام در میدان جنگ صدای رعد [illegible]
کرنای [illegible] مطربان خوش آواز [illegible] ضرب آلات [illegible] زیر و بم قانون ساز
دلنواز [illegible] مدت [illegible] شبانه روز مشغول قتال و جدال و بادیه پیمای مراحل [illegible] بود

هر روز جمعی کثیر از ملتوبان دولتین علیتین شربت وفات نوشیده خلعت ممات پوشیده در هر روز و هر معرکه
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم ظفر توام بنیان این دولت قوی بنیان وزیده گردید تا دست تسلط دهر بیت بر
فرق اعدای بندگان گیتی ستان آشیانه ارکان می پیچید تا آنکه بتاریخ یوم پنجشنبه پنجم شهر ذی الحجه الحرام جنگ
سلطانی ذی واقع و شعله دار و گیر ان وا فقه سر بکره ابر کشیده خرمن حیات کثیری از امرا و سرداران سپاه روسیاه هندوستان
از آتش بیستی سوخته شده جمع کثیری از رؤسا و سرکردگان ایشان بقید اسار در آمدند بقید زنجیر عبودیت
غازیان شیرگیر گردیدند بقیة السیف چون بنات النعش پراگنده و پریشان شده محمد پادشاه با معدودی
چند عنقا صفت راه سیر طریق پیغام و نشان و عازم دیار حیرانی و سرگردانی گشته به مضمون سخن ثبت
ه از ای مالک ملک است و ملک خدا است   حواله بیگانه دکنک بهر که سزا است   پرتو صدق و ظهور در جانب اول
خیر اشتمال بندگان درگاه سپهر مثال انکنده شاه جهان آباد با اموال و خزاین موفور و جبا خانه و توپخانه و خانی
غیر محصور بید تصرف بندگان حضرت ما در آمده هندوستان مفتوح شده بیک سرکشان در زوایا و سرکردگان آن
و طوایف ولایت حاشیه خدمتگذاری در آمده بردوش کشیده در سلک ملازمان آستان خلافت نشان
ملک در رشته جاکران دولت ابدبنیان منتظم و مندرج گردیدند بشکرانه این نعمت عظمی موهبت کبری
و سجدات شکر بدرگاه قادر یکتا تمامی مال و جهات چهار محال ولایت ایران را بر جهت
و رسم و رسوم که بوده باشد به تخفیف صلوة و تصدق مقرر فرمودیم مؤدیان آن از معارف و مسلم و ترخان
و مرفوع القلم فرمودیم که در تعقیب صلوة و استجابت دعوات از صدق نیت و خلوص بدعای دوام
دولت ما و فتوحات حشمت بندگان نیازمند درگاه بی نیاز تقدیم و اقدام نمایند می باید بحصول اطلاع
بر مضمون فرمان مطاع لقارات بشارت و شادمانی را به نوازش در آورده مژده این فتح نمایان و موهبت
و الطاف بی پایان را بگوش هوش اعزه و اعیان و صغیر و کبیر و برنا و پیر رسانند و در این باب قدغن لازم
و در عهده شناسند در روز رشته شبه [illegible] این دولت [illegible] ضلاع فاخر و تمیز و کار مرصع

البسار

در اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانی آراسته محمد شاه را طلب و بدست مبارک تاج کیانی
با فر سلطنت سربند و القوذات خاص بهره مند ساخته خلعت و شمشیر مرصع زیب میان او فرموده و بر دوش او را
به جواهر گران بها و چنانچه معتاد سلاطین هندوستان زینت داده تاج و نگین پادشاهی هندوستان را
کما کان به حضرت او تفویض کردند محمد شاه بعد از آنکه سر با فسر سروری آراسته استدعا کرد که چون من از سلسله
تموریه ام بعلی بردا و داد شما دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شده ام
و بیگانگی که از پدر نسبت به فرزند متصور نیست از حضرت شما در باره من به ظهور آمده مسئول این است
ممالک الطرف آب اتک و دریای هند و کشمیر تا جایی که آب دریای مزبور بدریای محیط اتصال می یابد
به علاوه تته و بنادر و قلعجات تابعه برسم پیشکش ضبط و به ممالک محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک
خراسان شمرده میشود آنحضرت نیز قبول و ضمیمه قلمرو قدرت فرمودند شرح وثیقه که محمد شاه به مهر مبارک ممهور داده
این حرف بدولت و الا سپردند در خزانه عامره ضبط است این است قبل که بندگان اعلیحضرت
کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت شاهنشاهی جهان سلطان سلاطین دوران پادشاه ظل الله اسلام
پناه خاقان سکندرشان آسمان بارگاه السلطان الاکرم و الخاقان الاعظم نادر شاه خلد الله ملکه ایلچیان بجهت بعضی امور
روانه حضور این نیازمند درگاه حواله فرمودند این نیازمند نیز متعهد انجام آن مطالب گشته بود از آنکه محمد خان
ترکمان ارزق [illegible] برای یادآوری وارد گردیده اما دو کارگذاران این دولت در صدد توقف ایلچی
نامه اعلیحضرت برآمده محرک ماده مخالف گردیدند تا آنکه ورود موکب همایون اعلیحضرت بحدود
[illegible] درقصبه کرنال به مقتضیات قضا ملاقات فریقین و جنگ واقع و نیز حسب الظهور فتح و ظفر از طرف
اند دولت بی زوال طالع گردید چون اعلیحضرت پادشاه جمشید جاه بزرگ ایل ترکمان و سرچشمه مردی
بودند به قوت ایشان مستظهر و از فیض بزم ارم نظم همایون ایشان بهره ور گشته باتفاق وارد
دار الخلافه شاه جهان آباد و تمامی خزاین و نفایس جواهر کنوز سلطنت هندوستان برسم نیاز بموجب
تفصیل علاحده منتقل بسرکار [illegible] ساخته آنحضرت حسب الالتماس این نیازمند بعضی را قبول و موصول عالم

ابیت و راستی و جهتی که مراعات سلسلهٔ علیهٔ گورکانیه و مراقبت باین نیازمند درگاه اله مفوض و موکول فرمودند
چون این نوع عطیه و عنایت که از پدر در بارهٔ فرزند و از برادر نسبت به برادر به عمل نمی‌آمد از آن شاهنشاه
دربارهٔ جانب باین نیازمند درگاه بوقوع پیوسته اند در ازای این معنی تمامی ممالک سمت غربی رود اتک
و دریای سند و نیکاب شکه منشعب از دریای سند که عبارت که از پیشاور و [illegible] و دار الملک کابل
و غزنین و کوهستانات مساکن افغان و هزاره جات و قلعهٔ بهکر و سکهر و باقی سند و دیره جات و مساکن جوکیه
و بلوچیه و غیره هم و صوبه سند و قلعهٔ [illegible] و قصبه بدین و پرگنه چون و پرگنه سماواتی و کیهرا و آسا تر پرگنات متعلقه به تته را
با جمیع قلاع و مواضع و قری و مزارع پرگنات و بنادر از ابتدای منابع رود اتک تا کال درباوا ناکن تا حدی که
دریای سند و ناله سکره بدریای محیط اتصال میابد آنچه بهر جهتی از جهات بانیرا در سمت غربی
دریای سند و ناله سکره واقع شده باشد مخصوص به دولت نادره و ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ [سلطنت] ایران
فاهره نمودیم که من بعد کارکنان آن دولت خداداد و بندگان آستان سپهر بنیاد و مباشر ضبط [ولایات]
و پرگنات مزبوره و متوجه حل و عقد مهمات جزئیه و کلیه و اهالی و سکنه و رعایا و ایلات بوده امنای دولت ابد
قرین ممالک مقرره را از ولایات متعلقه باین نیازمند درگاه اله موضوع و قسم امرونهی را بالکلیه
مرفوع دانسته بهیچ وجه دخل در امور ولایات و پرگنات مزبوره و سکنه و رعایای آنها ننمایند و اصل قلعه
اتک و شهر کوهری و اوچه و سایر ولایات که در جنب شرقی رود اتک و ناله سکره واقع شده باشد
متعلق به مملکت هندوستان خواهد بود و در چهارم محرم الحرام سال یکهزار و صد و پنجاه و دو هجری و سال بیست
و یکم از جلوس والا نوشته در همان مجلس بعضی امرا و اعیان دولت گورکانیه را که خدمت گذاری و رضا
جویای خاطر مقدس پادشاه والا جاه برغبت و لا تاش امور الطاف مشفقانه که بجهه کار ملک و دولت اید [در رسم]
سلطنت را شایدا و تربیه کوش پند نیوش پادشاه و اعیان دولت شده مقرر داشتند که سکه و خطبه بنام
نامی شاهنشاهی جاری بود باسم سامی محمد شاه مروج سازند قرآین مطالعه شعور اینکه طاعت و انقیاد [را]
محمد شاه خطاب بصوبه داران اطراف و اجرای احکام از موقف [illegible] و ریافت که محمد شاه

از اول

برادر کشی و آبرای تمکین داده جمعی از منسوبان و ارباب صنعت هندوستان را به ملازمت رکاب همایون
مقرر ساخته در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد مراجعت افراختند باغ شعله مار را
مقر فر اعلام سریر عز و جاه فرمودند و به جهت پنج ده عشره روز رایات جهان گشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاد
از هزاری که مشاهده شده هندوستان خطه ایست از ضیر و گور لیست منافع انگیزه هر غنچه اش را از خود ندیده
زر در آستین و گل رنگینش [illegible] رنگین اما از جهة آب و هوا [illegible] نقیض نیست و ولایتی نیست که در آنجا
از عمر و زنده کانی تمتع توان بردای حاصل بعد از وصول کوکبه همایون به سرهند [illegible] مساحه اند جاری و جابجا
های جنابت شور و شعور لوزی را مضرب خیام سپهر احتشام ساخته بعد از آنکه لطف سپاه از آب گذشته چون موسم
برسات و شدت طغیان آب بود و حوصله بحر ژرف برابر و نیاد کسیخت به حکم همایون کشتیها را از اطراف
جمع و افواج قاهره با کشتی و کمی هر روز را آغاز عبور کردند چهار روز موکب فیروز شکوه در آن طرف رود با انتظار
گذشتن جنود مسعود و لشکر توقف انداخت و در هشتم ماه ربیع الثانی نیز با خداوند لطف یزدانی به کشتی نشسته
از آب گذشته و با وجود صفحه همه جا موکب انجم شکوه را از دامنه کوه واقع میشه بار کرمی هوا الجدی اشتداد داشت
که از شدت تموج نفس از تحیران باز میماندند و در جوش آهن از دلیران هنوز تفدیده میشد از کرپا خان صوبه دار
[illegible] دارالامان در لاهور تا سه روز جات و در رکاب فیروزی اختساب به لوازم خدمت پرداخته
از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیش نهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام
کار ترکستان و خوارزم که منبع آشوب خراسان بود پرداخته اند از شاه جهان آباد به نجاران ماهر و در کشتی
سازهای ماهر حسب وقوف روان بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای متعدد در ساحل رود آمویه هزار کشتی
مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آنجا شود و بشوند [illegible] هزار رحیت که [illegible] زراعت
به بلخ ارسال نموده شد که حاکم آنجا و زراعت نمایند و غله انبار را برای سفر [illegible] و مهیا داشته باشند
ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر حیرت غوطه ور گشته به تقریب انجار حالات موکب همایون

حاجی آقاسی نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضهٔ اخلاص و ارادت بدربار عرش مدار روانه ساختند و فرستادهٔ
نیز تا و بروفق نسخه نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت پناه از خاندان چنگیزخان است
تکین او و جد او ... مملکت منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان مقصود و همت مقدس میباشد هر گاه با اعاظم
توران بقدم فرمان بری پیش آمده فبها و الا در مشیت الهی ار چه گذشته باشد از قوه به فعل خواهد آمد و بعد از
ورود به منزل بدال ... اجمال انکه مکنون خاطر آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و آوازهٔ
موکب گیتی ستان ایلچی روانهٔ روم و روس نموده و در عالم جاقرب و از زر و جواهر و نفایس آن ولایت ارسال رحمت
پادشاهان ذیشان اند باز فرستد و مقارن آن حال با عریضه از جانب پاشای دار البغداد مشعر بر وقایع
علی مردان خان ایلچی روم در بغداد توقف رفقای او با منظور رسید و راه مجددیه نظر داقعان درگاه فلک
اساس رسیده بود اما حاجی خان چرچی باشی رسول سفارت روم و میرزا زکی قرقلوچی باشی جلو نصرت پیرورا
به ممالک اروس تعین و مساوی دوازده هزار تومان که بحساب این زمان دو الف و چهل هزار نادری
باشد جواهر و مرصع آلات با نه زنجیر فیل برسم ارمغان بجهت اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه و معادل
آن برای پادشاه خورشید کلاه اروس در بیستم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشته و نیز از سوانح
بهجت افزا اینکه در آن هنگام عریضهٔ رضا قلی میرزا به لشکر نصرت اثر رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از توجه
موکب همایون بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفوری از اوزبکیه و ترکمانیه
خوارزم فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد دیار دورونی که شاهزاده از خدمت
اقدس مرخص گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات این خبر را قرار داد ایل طرفین بیکدیگر برخورده دوش از
لشکر ایل طرف دستبرد اوزبک شده از فرار تعرض کرفا آن وارد موکب شاهزاده در سرخس مسلوم ایلبارس
گشته پای جرأت پیش نگذاشته بسمت ابیورد و روانه قلعهٔ موصوفه به قاطلان که بایی منسا ابیورد و دلق جهور و
بطلوع یورش افکنده و نور شر اساس آن قلعه و بناهای او را کف از رفته شور و شر ساخته اگر چه قتعیان در قلعه داری

میکوشیدند

میکوشیدند اما آنها وقت وارد شدن محل در شهر ابیورد بود برای بزرگی حال قلعگیان با جمعی بسمت قلعه
عود و از اتفاقات در اثنای که دوار جمعیت وارد عقب بلطف ایلبارس در آمده منظور اینکه گرد موکب شاهزاده آ
که به وقت او رسیده بر فرق و دولتیان غبار او بامی افشاند سراسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته
به خوارزم رفت و جمعی از اوزبکیه که بآن نواحی دست تطاول گشوده فرصت یافته بودند که بجمعیت
خود ملحق شوند در کوتل ... غیره ابدا زرد گرفتار ... آثار رشادت پس ارایات جهانگشا اطلاع یافته بحکم همایون
رود اتک را جسر بسته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند چون کوهستانات آن ناحیه بسکنای فاغنه
یوسف زئی اختصاص داشت و آن طایفه از حسب جمعیت موفور و عدت غیر محصور از عهد سابق الایام معتبر
فخر و شر و بر پادشاهان سلف از پیش ایشان بود و رای جهان آرای تادیب آن جمع دیو سیرت وحشی خصال که در
حوزهٔ ممالک محروسه مسکن داشتند تعلق یافته افواج قاهره را اکر گرده بمساکن ایشان و جبال آسمان شان
تعیین فرمودند اکثر از آن طایفه بالیت سلک با داش عمل و کردن سرکشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه از ... خلال سر
با براه انقیاد شده فوجی از آن طایفه ملازمت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته موکب همایون از راه
پیشاور و چهره جلال آباد در غرهٔ ماه رمضان المبارک وارد دار الملک کابل و از انجا تمامی سرکردگان و سرخیلان
افاغنه آن ولایت شرف اندوز وجهه سای آستان و مورد عواطف بیکران گشته و بجهت ازولایات جات
سمت غربا اتک که بدولت علیه نادریه اختصاص و چهل هزار از طوایف افغان پیشاور و کابل و جماعت هزاره
و باج ایلات کوه نشین دوبنگش ملازمت انتظام داده روانه هرات و کس تعیین فرمودند که در انجا مشغول
سرانجام ضروریات مایحتاج و استعداد انجماعت باشند تا رایات نصرت آیات وارد و شش روز کابل مضرب
سرادقات خلافت گشته بانتظام امور آن نواحی پرداخته و جواهر خانه و خزاین و زواید و اسباب سرکار
خاصه بر بقیه را با حمال و اثقال اردوی همایون با فیلان و شتر های بزرگ روانه هرات تحت صوبه داری آن کابل
و پیشاور و ... کان در باره ناصر خان برقرار و او با جمعی از خوانین نام دار و عساکر نصرت شعار مامور بانتظام ...

جهام اند یار هر خود ده عازم شده بود

ذکر ایلغار خاقان عالی زینت آرا به سند در ایام توقف موکب همایون در اندراب

سابقاً و همچنین از زمان در آباد که ضابطهٔ جهانگیری و دبدبهٔ گیتی‌ستانی آنحضرت در آفاق اشتهار داشت
بسته عرایض بندگی بار بر صحیح فرستاده دم از دولتخواهی میزد در هنگامی که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بلاده
بعضی از ولایات پایین دولت روز افزون منتقل یافت که سنگ کوفی را از دولت قرور رشتهٔ عقیدت
به قبلهٔ جهان آورده اما از عدم وقوف و اندیشهٔ خیالات فاسد بخاطر راه داده از جهت سهای استان خلافت
مکان سر باز زده چون سند از ولایات کرمسیر بار و ضمیمهٔ ممالک خدیو گشته موسم زمستان
نیز آغاز سرما نموده فضای سفر کرمسیر عزیمت آن حضرت شاهنشاه را خاطر خطیر شده فرمان همایون
صادر شد که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوهکیلویه و بنادر و حکام بنادر که همراه
سفر مفرط بودند از راه خشکی و توپخانه و نوادید قشون با همراه آب با کشتیهای که نواب از راه دریای وارد
سند و تهته نام شده پس رایات جهانگشا در هفتم ماه رمضان از کابل حرکت و با توپخانه جلو از راه
بنگش و دیره‌جات روانه سند و در بنگش وکیل و در ازبرای مداخل و مالیات صوبهٔ ناصر خان روانه نموده در
فرمودند موکب همایون کوچ بر کوچ بسمت مستقبل راه نوزده طریق استعجال گشته با وصف آنکه تمامی آن سمت
دجنگل و کوهستانات صعب بودند از بازوی همت شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن
موضع گذرانیده در بیست‌وهفتم ماه شوال وارد دیره اسمعیل خان نافول داله به قلعهٔ درزی پرداخت اما چون نجابت و قرار
خود را در برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار از قبیل معارضهٔ خس با امواج بحر ناردوانا یا آن
ماندگیاه در این حلقهٔ تیغ آتش بار یافت با رو حادیره بدایرهٔ اطاعت در آمده هر چند که در ایلجاک ر دریای
اتک که عزیمت سمت شده مقصود ضمیر جهانگشا بود که هفت کشتی را از مقاصل سکاخه بر ملاحظهٔ حزم محل قبول گواه
نموده آورده بودند که در حین ضرورت یکدیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان به نزدیک دریا

کشتیها جمع و سفاین همراهی را زنبر دو ماه به سمت پیوسته و توپخانهٔ همایون را با عمله و مستحفظان توپخانه به کشتیهای مذکور
روانه از منزل مزبور نواحی جهانگشا را بجانب دیره غازی خان و سرکردگان آن دیار روی به دربار فلک اقتدار
آورده تمامی قلعه‌جات آن نواحی در عرض راه که از سوابق زمان کبریتی التقاد و در مقام خودسری داشتند
بودند مفتوح و داخل الف گشته مورد عفو و امان در آن حین خان دغاز نیکان هر یک به دستور سابق تزیین داده ...
خود نیز فایز و شمول عواطف و احسان شدند از آنجا که خدیو یار خان از مبادی حال شیمه کریمهٔ آن بود که ما کان طریق
ضلالت را او لایق پیچ اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت به تنبیه او پرداز بند و او را از بهشت سرکشی
آگاه سازند فرمان خطاب که ایار خان صادر گشته در هر باب جو در اد پند رو و غابای فلک را کرفت روزها
شوند و شرف صحهٔ حکم مبارک را تعویذ بازوی نیازمندی و هیکل گردن امید واری سربندی ساخته بدرگاه
ای مواکم نور کن

زین شور چون کور بینی کنار خودی و خودپسندی را از سر برداشت به مورمثال در زیر سم تو سن فتح
مندی خار اکش و هر بزان شیر افکن مباد و ابا و پامال شوی خوی دبهبودی تو در این است که کبوتر بازی و حیله
سازی را گذاشته قمری وار طوق بندگی را در گلو اندا خته طوطی مثال در نفس نیاز زاده به ثناخوانی حاضر شوی
و الا مانند گنجشک در چنگال باز بند برید و زر به غضب شاهین شاهی باد اگرفتار آیا اکنون فهمیدن نوبت عاقبت
دست بر دست زدن مگس را چه سود است حسب المعول در آنسته تخلف و انحراف نوزرده در چهارم ذیقعده محل
بلار کانه حجیم سراد قات سلطنت گشته در آنجا به عرض رسیده که ایت نجات در کوش خدیو همایون بهادر
و لا ینفعکم نصحی جر داده با غوای التو بلیات نف نه به سمت گجرات دمید رسوربات روی فرار نهاده خدیو
بلهوال به بنا و مقصم بنه و اغرق را به شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده
سپاهی برگزیده در شب یکشنبه بیست و یکم ماه مزبور مستعد قباد زنحف و به گشتیها از دریای سند عبور
نموده با یلغار برداشته و با وصف آنکه الطرف دریای سند تا جزیره و بیشه و صعوبت طریق خار و
راه اندیشه بود در هشت روز ایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده وارد شهر البورد از الی عزیمت

و بخشش از جانب خدایارخان به درگاه معلی آمده به وضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیرفت و از درود
بنچان زمینی عاجز خواهد بود در زراه دیگر که آباد داشت به مکان مزبور رفت آن قلعه را پناه عاقبت ساخته چاره جو
جهان پناه چهار روز سه شنبه از روز گذشته سپاه منصور را بر داشته آب و آذوقه معاقب خدایارخان
به سمت عمرکوت سی فرسخ از آبادی دور به تصور اینکه موکب جهانگشا هنگام صبح به بلدی لطف الهی از شهداد پور روانه
آن شب و آن روز را ایلغار روز یکشنبه به حوالی عمرکوت رسیدند با وصف اینکه خدایارخان مدتی بود که
رخت اهل بیت به قلعه مذکور کشیده تمامی جواهر و خزاین خود را در چاه عمیق که طناب وهم به قعر مشکل رسیدی
مدفون ساخته هنوز قرار بود که حالت منتظره برای او باقی بود چون پنجه سرپنجه تاییدات رب قدیر
مخالفان دولت را گرفتار کرده ساخته خواهی نخواهی بدست آمد خدایار را هم به تهیه قلعه حیرت و عجلت غفلت
گشته بعد از آنکه گرد موکب غبار دیده مراد شکسته اسباط ورود رایت عقاب پیکر نمود مانند مرغ که از دیده طایران
گریزد از قفس قلعه بر گوشه بام فرار جسته آغاز پرواز نموده که شاهبازان اوج دشمن شکاری که پیش تازان
لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه با او رسیدند و مانند صعوه پر شکسته پامال راه تدبیر البته دیده خود را
به قلعه رسانیده بعد از لمحه ای اینکه از صدمه چنگل شاهین حوادث با ایشان حضیض خارج گریزراه نجات برای خود گمان
نکرده با اسیران طایفه دست بر دامن استیمان زده به پای بوس اقدس سرفرازی جست چون خدایارخان را به حضور
حضرت ظل اللهی آوردند خدایارخان مذکور و اغنیای برص بر روی خود داشت حضرت ظل اللهی به عرض برآمده
خطاب به خدایارخان نموده فرمودند که هرگاه میدانستم که تو با این شبابت مطلق غازیان جلادت نشان را
معاقب خوار نمی نمودم فرمود از نظر من دور کنید و بعد از آن تمامی سیم و زر و شتر لالای گوهر که در زوایای زمین
پنهان داشت به حیطه ضبط درآمده بهر جهت یک که در مدتی دراز به تحویل گنجور آن کنوز قاهره اثقال یافت پس موکب جهان
روز پنجشنبه ذی القعده از عمرکوت عطف عنان خدایارخان را بر حبس به همراهی رکاب نصرت انتساب
گشته در شانزدهم ماه مزبور به تاییدات خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند
سلطان دین نیر اعظم روز جمعه بیستم ذی الحجه

مراتع نشین سحرگاه حمل گشته عندلیب باغی که از خدایارخان آباد و چمن مانند مرغ بستان گم کرده سرگردان کوی
هر جا می بود باز با هزار نواحیت کام را نامه در اطراف باغ می بندد و از ترسخه و فاتحه را آن که در ورد آن الملک گلشن
گوگوزنان می گشت بندگی سرو کردن آزاد که بر افرخت رسول بهار با دیده نسیم ملک را از جانب وادی فریدون
فروردین بار وصول به پای تخت گلزار گشوده جلو بجابکی صبا توران زمین را به ترکتازی لشکر نوای رحمی مسخر فرموده
سلطان یاقوت افسر گل بر تخت گل زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شگفت رو پرورده جگر گوشگان گلشن
آراست و ملک دینار غنچه قلعه خود را ابر روی لشکر بهار گشوده از خورده افشانی مال باج و خراج گردیده ساحت
گلزار از رسانی کلهای لاله به ذرعانی چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروز این دولت نادره از پرتو انوار
الهی روشن و پیراسته حال جهانبانان ضیاء افکن گشته طریقه مرضیه الجناب آن است که هر یک از گردنفرازان
که با دولت خداداد سرکشی برآورده عاقبت بر در بازوی شاهنشاهی لنه پا درآمده اند باز از عالی
مروت دستگیری کرده او را باز بر صدر تفضل جا میدادند در این وقت که خدایارخان خداگیر در سلسله تقدیر
شده عاطفت خسروانه که در کام بخشی دوست و دشمن برتر از در مرحمت و او را خطاب به شاه قلی خان فرموده
و سرفراز شده و ملک دیره سند که آبا عن جد به مجود عنایت فرموده و سرور او را به خلاع فاخره آراسته
و ملک دیره غازیخان را با بیست هزار تومان مقرر فرموده که به خزانه عامره برسانند و یک سمت سند را
که به بلوچستان اتصال داشت به محبت خان حاکم بلوچ عنایت و تسلیم و بعضی از ولایات سند را که قرار
عمل با دو اقع شده بود از محالات سند وضع و به جمع نادرآباد داخل جماعت داود پوتره که دزد و حرام زاده
بودند ایشان را از رود خانه سند با زن و فرزند کوچانیده به رود کشانیدند و حوالی اوچ متبرکه سید جلال الدین بخاری
رحمة الله علیه که در آنجا ساکن باشند و چون حیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر جهان
آباد از ملازمان رکاب اقدس به نیابت والد خود به صوبه داری ملتان سرافراز و روانه گشته بود در این اوقات
محبوس در لارکانه به خدمت والا پیوسته و در سفر عمرکوت هم طریق ملازمت پیموده در حینی که موکب ظفر از لارکانه

عازم عمرکوت اتفاق افتاده دگر باقی خان به موجب حکم اشرف شرف اندوز به تسلیم عتبه سعادت مثول و مطالب
و مسئول پدر و پسر در حضرت خسروی قرین قبول و به استقرار انجاح موصول گشته در باب انقیاد محمد شاه با ایشان
تاکیدات اکیده و بلیغه و حیات الله خان که استدعای غلامی نموده مخاطب به شاهنوازخان گردیده و رخصت انصراف
یافته و در ان اثنا عریضه از جانب محمد تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که اهالی به سمت سند صورت پذیرفته
و از دیگر دیگران که در ان ملک در بنای حاکمان حمل در مقام فلک کشتی برآمده و رایت خودسری بر سر حلقه ادعا نمی
نموده برادر مسلط و او را به حلقه اطاعت درآورده بنابر احتیاط از اقتضای موسم طغیانی دریا عزایم را
بندر عباسی گردانیده خود در کنج و کران متوقف گردید الّا نافذ شد که چون کار سند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته قشون را
مرخص ساخته و اراده بدرگاه سپهر مثال شود چندروز به نظم مهمات الشرف بنی و انجام آن عرصه بهرین پرداخته
هر چند که کامیاب با میوهٔ کام در جهان باید که کلید باغ کام از آن عرصه در دست باغبان اقتدار ایشان است و
هیچگاه از لذت اندوزی میوه های رنگارنگ مستلذات نفسانی و سیر بستان مشتهیات جسمانی فارغ نشسته
اما دو چیز مرغوب طبع خدیو بی همال بیشتر بود از جنس هوا که جزیره که با آن رغبت تمام داشتند چنانچه در ایام
توقف در بغداد مکرر در کار زیر هرات که خانیز آن را بر تبه مرتب تخیل بر سایر بلاد است جزیره به بغداد داده اند
و در روزی که رایات عالمتاب در هندوستان بود از بلخ و هرات و هر دو انقاذه جلادت در راه مطالبه‌ای
کوه پیکر آن جزیره های نفیس آن بوم و بر بار گشته با بستان مبیع می آوردند و چاشنی بخش ذائقه آمال و در نزدیک
میگردید و دیگر اسب که پیوسته مرغوب رایض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون این معنی مفهوم آشنا
و بیگانه میباشد معلوم دوست و دشمن گشته فرمان دهان اسبابیلان تازی نژاد و رخش خرام کاروان
بیکشان های خوب صحابی وسیله به حضرت ... را تقرب می پویند و بدرگاه خواقین سجده گاهش توسل می جستند
درین اوقات که موکب والا در سند بود و فرستاده حضرت پادشاه والاجاه محمد شاه به تحف و هدایای
نفیسه وارد بارگاه سپهر اقتدار گشته چون ان شاهزاده رضاقلی میرزا اسبان ممتاز و از جانب

والا

طلایع جزیره به رسم پیشکش نفایس حضور خدیو گردون نظیر آز نموده بود چند راس اسب کوه توان باد سیر
جزیره بلخ نجیب تر که رهوار پادشاه روانه و فرستاده آن دولت را منظور ساخته رخصت انصراف دادند

بعد از انجام کار سند فراغ از نظم مهمات

هندوستان نهضت به تسخیر ممالک توران بسته فرایض قضا آیین به نفاذ پیوست که از جمیع ممالک ایران
سالکه دبلوی الجه میسر شود جهت غازیان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند
چون شاهزاده رضاقلی میرزا که به نیابت سلطان ایران نایب بود در آن اوان به موجب امر اقدس در طهران
که در وسط معموره است توقف داشت که هم ایام قشلاق را در انجا به نهایت رساند و هم مهام ملک را پذیرای انجام
گرداند معروض شد که شاهزاده با قشون خود در هرات به موکب والا پیوسته شاهزادگان کامکار را برای ملازمت
از ارض اقدس همراه و در بیست و دهم محرم هزار و یکصد و پنجاه و سه اعلام جهانگشا به عشرت و کامرانی و شکوه سلطنت
از دار الامان اسمان ساخته از راه بیوی و داور و ... قوشنج محال بلوچستان تا نادرآباد در دو سال و هفت
روز مدت حرکت از شاهجهان آباد که هفتم ماه صفر ... است تا ورود به نادرآباد یک سال کامل اتفاق
افتاد و چون به نهجی که سابق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات به جانب هندوستان در پشاور
خبر طغیان ترکیه جار ... و مقدمه مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان به عرض اقدس رسیده در آن وقت عزم انتقام
دیرینه این طایفه مذکور خاطر اقدس پیوسته بود در ورود موکب والا به نادرآباد علیخان ابدالی یکه تاز نادرآباد را موسوم
با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای بهار از نادرآباد روانه گردیده و در
کوه البرز برف فرو گرفته فرزندان طایفه مد ... به پیشه ایشان پرداخته ... فتحعلی خان احمدلوی افشار
چرچی باشی و محمدعلی خان قرقلو سردار ... آذربایجان با جمعی از قوا ... و حکام و پانزده هزار نفر از سپاهی
ایشان مامور ساختند پس در دوازدهم صفر موکب والا از نادرآباد رایت افراز ظفر گشته روز شنبه دهم
ربیع الاول وارد هرات و چمن کهدستان ... مضرب خیام گیتی ستان گردید چون به سبب بعضی مشاغل ...

تا حضور در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوضوح پیوست حکم والا نافذ شد که شاهزادگان
میرزا با امامقلی میرزا و علیقلی خان ولد ابراهیم خان که با بالاب ارض اقدس سرافرازی داشته مقید بودند رضاقلی
میرزا را از راه روزآباد در قراسته با دعیش بموکب همایون ملحق شوند شاهزادگان کامکار نیز با علیقلی خان
در بیستم ماه وارد خدمت خدیو ارجمند و بشرف تقبیل بساط مقدس سربلند گردیدند چون تخت طاوسی که در ایام
سابقه سلاطین هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاهجهان آباد به جواهرخانه همایون انتقال
یافته بود همت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایه فلک را پست تر از پایه درجات عالی خود میدانست
بر آن تعلق یافت که در برابر آن تخت تختی دیگر باخیمه لایق آن تخت و شایسته چنان پادشاه فیروزبخت
باشد مکلل بجواهر آبدار لالی شاهوار ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از شاهجهان آباد بحکم همایون استادان
صانع کار و مهارت شعار جواهر نگار هندی و ایرانی بانجام تخت نادری و خیمه گوهرآیین پرداخته در مدت
یکسال کامل که ایام راه بود فرمان نادری مزبور را بهیئت خسروانی از زر ناب غلطان و گوهرهای درخشان که هر یک خراج
اقلیمی بود در صفا با گوهر شب‌چراغ و ماه و لعل و آفتاب همسر بود در کمال زینت و فر ترتیب داده که ساده
دو کرور روپیه تمام رسید خیمه نیز در خور آن مکلل بمروارید آبدار گوهرهای نقش پذیر آیین انجام ساختند
از آنجا که در خیمه مزبور بکار رفته بود دو خروار و هفتاد من مروارید و غربال کرده پنجاه من یاقوت و نیم
زمرد و علی هذا القیاس سایر جواهر و ارتفاع آن خیمه هشت ذرع و طول آن خیمه و پیش خیمه و لکه و طنابهای ابریشمی
و کلابتون که مجموع اخراجات آن خیمه دو کرور روپیه باشد با تمام رسید و حسب الامر همایون راقم حروف
و نیز گفته شکر ایزد که چنان خیمه مستون قدرت قوردی خیمه گردون انجمنی گشت انجم عالم افروزی اطلسی
چرخ اطلسی کلهدوزی روز دیگر که آن خیمه و تخت را نشاده آماده قرار گرفت جمعیت خاطر بر روی شاهزاده
گان آراسته حمایلهای گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین کمر که فرقدان از رشک صفا قاپس و تحسین بود
به شاهزادگان عنایت و به رضاقلی خان عطا نموده دارالسلطنه هرات را که تختگاه خاقان شاهرخ میرزا

ولیعهد

ولیعهد تیمور گورکان بود به قرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا که جهان فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا بود
عنایت و سکه دارالضرب هرات را بنام نامی آنجناب مزین نمودند و بعد از طی این مقدمات شاهزادگان کرام
با شاهزاده نصرالله میرزا مقرر فرمودند که تا سه ماه در هرات مکث کرده بعد آن که با عدالت آبد
روانه ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و هفتم ماه مزبور با صولت اسکندری و سطوت تیموری
از چمن گردهستان حرکت و در کاذرگاه که از متبرکات مشهور الولایت است نزول و در روز یکشنبه
غره ربیع الثانی وارد در قراسته با دعیش گشته در دو موکب جهانگشا رضاقلی میرزا نیز با سپاه آراسته در سر راه
پا پهن از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته جوقه به جوقه در کمال سکینه و استقلال صف بسته بودند
یک به یک از نظر آفتاب انور گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و بافر بازوبندهای گوهر نگار
سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بآن یگانه گوهر سلطنت عنایت کرده روز دیگر برای انجام مهام سپاه
در آن منزل مکث و از راه مارو چاق و چیچه وار روانه خود عازم بلخ شده و در هفدهم جمادی الاولی موضع مذکور
بموقف نیکو سعی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز قلی بیک ولد الله وردی که بسبق اخلاص خدمت این دولت
ابد مدت داشت در شهر بلخ دست نفر جان را به اخلاص کیشی یافته بود و ابدا نجیب محمد قوش بیگی برادر او نیز
بلخ بند کهکاب خدا بهره مند اند خود بکمای سلطان داد و او را عنایت کردید و حکام و عمال الولایات تابع
تعیین دوازدهم ماه مزبور به سر بلخ و عمارت که از محدثات طبع شاهزاده نام دار بود تشریف ورود
چون سابق بهر از هشتصد فرد کشتی که هریک دو سه هزار من بار و توانست برد از بلخ با مامورین با بر ها
ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بودند و حکم همایون بحکام بلخ معزز گردید که آنچه از جنس تخمی
که از برای زراعت از جهان آباد بار سال شده بود حاضر نمایند و سیاهه غله که در انبار شاهی موجود است
به حضور آورند حاکم بلخ سیاهه را از نظر گذرانید مقدار صد و بیست هزار خروار و در انبار شاهی
موجود پنجاه هزار خروار و شش هزار گندم موجود و همایون معزز گردید که از دو انبار بهم به دو روی آب

حمل ذوات کشتی را آشنا باشند چون کنده‌ها را در کشتیها بار نموده و شش هزار جفت گاو را به غازیان جان‌فشان
تسلیم نمودند که گوشت او را از گردن برآورده بخورند و پوست او را از غله پر نموده در برابر کشتیها در رودی
دریا روان کرده بود از انجام این امور توپخانه و آلات ثقل کشتیها نموده آن دریای اتک را با غله و ذخایر
همه از روی آب روان ساختند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف کشتیها
نیز از روی آب به معبر کلیف رسیده و فوجی از غازیان به کشتیها از روی آب گذشته مامور شدند که همه جا از آن
سمت آب در حوالی اردوی راه‌نورد و ادی مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه نزول کوکبه به منزل کوکا که معبر کاروانات
اتفاق افتاده در آنجا ولد حکیم آتالیق که در آن زمان عمده امرای توران بود و حاکم قرشی و اکثر روی
اطراف از آب آمویه وارد اردوی معلی و بشرف آستان‌بوسی مشرف گشته بخلاع فاخره و نوازشات ملکانه
اختصاص یافتند از منزل کوکا شاهزاده رضاقلی میرزا با هفت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند
که بر سبیل منقلای همه جا دو منزل پیشتر رفته در چارجو توقف نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی خان را
به سمت [illegible] امور مامور و مقرر داشتند که همه جا از حوالی ذوات معسکر شاهزاده مرحله‌پیما گشته که از ایلات و الوس
آن سرزمین هر کس در مقام دور اطاعت درآید حمایت نموده کمال دستبرد را نمایند بعد از عبور علیقلی خان
جمعی از ایلات کردان به قلاده انقیاد درنیامده و فوجی که از جاده صواب انحراف ورزیده عازم فرار شده
بودند به معرض نهب و قتل آمده فوج منصوره با غنایم و اسرای موفور وارد اردوی معلی گشته و شاهزاده
رضاقلی میرزا که به سمت چارجو مامور بودند چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت به سمت خوارزم و کنار آمو گریخته
رفته بودند احدی از آن طایفه به دام تیزچنگ [illegible] معسکر شاهزاده درنیامد و چهارشنبه هشتم ماه جمادی الثانی اغار
خارج چارجو مقرر اردوی کیهان‌پوی شده به حکم والا در عرض سه روز جسری بر آب آمویه بسته و افواج قاهره
عبور کردند و فوجی به محافظت چارجو و صیانت به جهت ضبط جمع محصولات آن نواحی مامور شد و در چهارم
ماه الحرمت با علائم و حاصلات به کشتیها با کار آن هند و هندی و اید [illegible] متعلق به نسیم [illegible] در کمال

صفت

۲ صفت و طهارت ساحت و مخصوص رکوب اقدس به معماری و طراحی پرداخته تمام گشته از آب گذشته ولد
حکیم آتالیق وزیر و کارخانه توران بود جمعی از نقبا و اعیان آنجا را در آن روز وارد اردو و بار یافته بشرف دست‌بوسی
علیه مشرف و به خلاع فاخره و نوازشات بهره‌مند گشته یکروز آنجا مکث و روز دیگر ولد حکیم آتالیق را
با رقم مرخص ساخته که ابوالفیض خان را مستظهر باتفاقات شاهنشاهی ساخته به درگاه معلی آورده موکب همایون
از راه ~~فراهم آورده در جنب~~ صحرای قراکول کوچ بر کوچ روانه کنار رود و یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی از معبر آب
سرادقات جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت معارضه را از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و ازبکیه را
که در آن مدت از اقصی ممالک توران فراهم آورده در جنب صحرای دشتی موکب شاهی مغلوب و شکسته یافت
جز انقیاد چاره ندید با حکیم آتالیق و تمامی خواجه‌زادگان و نقبا و اشرف دهقانات و امرا و اعیان خود
از باب اطاعت و خدمت‌پذیری روی امید به درگاه سپهر احتشام آورده در یک فرسخی اردوی معلی نزول
و در روز دوشنبه بیستم عز ادراک کورنش یافته به تقبیل عتبه علیا فایز و تمکین و افسر را که چون از خاندان
چنگیزی و در حدود ترکمانیه بود رخصت اذن جلوس در مجلس مینومثال یافته به صیقل تفقدات خدیوانه
زنگ‌زدای تفرقه و تشویش خاطر او گردیده بعد از و جمعی از روسا و خواجه‌گان و نقبا بار یافته به نگاه حضور اقدس جبهه‌سای
آستان گردون شان مقدس گشته رخصت انصراف یافته به خود منزلی که برای خان و اتباع او مقرر
گشته بود معاودت کرده روز چهارشنبه بیست و دویم ماه موکب والا از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی
بخارا را مخیم اردوی محتشم گشته ابوالفیض خان به خلاع خاص و با لاپوش طلاباف و کمر خنجر مرصع و اسب تازی
با ساخت زرین طلا سرافراز و امرا و اعیان او به عطایای شمشیر و خنجر و عنایات شایسته بهره‌ور گشته و در
ایام توقف رایات جهانگشا ابوالفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمانبری بود به تقدیم رسانیده جمعی کثیر
از ایلات ترکمانیه و ازبکیه بخارا را او در ممالک توران را آواره و مستاصل آورده از نظر انور گذرانیده
هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته و امرا و والیان نامدار
که با ایشان پیشتر از توجه رایات جهانگشا به خراسان رسانند و چند نفر از ایلچیان عظام و خوانین

را با فوجی روانهٔ مرو فرمودند که از ترکمانیهٔ آن نواحی جمعی از اهالی رکاب اختصاص دادند از راه
چارجو روانهٔ خراسان سازند و اهالی را قدرت که گردن از ربقهٔ قلادهٔ انقیاد بیرون کشیده و به جهت
هزار از ترکمانیه و از اوزبکیهٔ بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب
دیشرف اند و زان ملازمت اردوی همیت اقتضا گشته به سمت خراسان روانه شدند و در یازدهم
رجب بتارهٔ کی برو دوش ابوالفیض خان را به خلعت آفتاب طلعت زینت اعتبار فرق و دوش را با فر گوهر
نگار زر نور آفتی ریافته اختیار ممالک سمت بخارا و رود آمویه را با دو جهت با ماوراءالنهر و چارجو با
حال آمویه را ضمیمهٔ ممالک فرمودند که به دستور بلخ و دولایات تابعهٔ آن به دولت علیهٔ نادریه متعلق باشد
روحش شاه باد پهلوان و تاجی مملکت ایران پادشاه چون درین اوان که
موکب همایون و رایات نصرت آیات اعلیحضرت قدر قدرت مروج دین احمدی و رونق افزای ملت محمدی
تاج بخش ممالک هند و توران دورانی سلطان سلاطین زمانی شاه شاهان جهان خلدالله ملکه و از دو
بخارا را گردیده این نیازمند درگاه آله باقدام ارادت به لوازم استقبال اقدام و به مراسم ادب و فرمان
بری قیام نموده از آنجا که اعلیحضرت بزرگ ترکمانیه و قدرشناس خاندانهای قدیم سطر بود نه بمراعات
رعیت و اقتضای اکابر و حیثیت کمال عاطفت و عنایت دربارهٔ این دولت خواه مبذول چنانچه نیابان
سلطان و خواقین با عز و تمکین بود از عطایای جیقه و خلاع ... و اصطناع و لوازم فتوت مشمول
داشته تاج و سلطنت ترکستان را کماکان باین نیازمند سبحانی مسلم و مفوض و ارزانی فرمودند ابدا
این نیازمند پرور در برابر این اعطاف خاص که ازان اعلیحضرت شده ولایات چارجو و تمامی محال آرود جنوب
آمویه را که در ازمنهٔ سابقه بسلاطین توران اختصاص داشت از توران وضع و یدن و نادرهٔ خداداد
و شوکت نادرهٔ ابد بنیان منتقل ساخت که به دستور ایام بلخ سایر ولایات تابعهٔ آن که در حیطهٔ ضبط گماشتگان
اند دولت کبری بپاشد بطناً بعد بطن ضمیمهٔ محروسهٔ شاهی و در تصرف اولیای دولت ظل اللهی بوده

احدی

امری از گماشتگان سمت بخارا آمویه را دخل و تصرف در آنها و لوازم امداد و اعانت در هر باب
به بندگان آن دولت روز افزون به عمل آید و در ایام خلافت عهدی از جانب این نیازمند درگاه
آلهی به ظهور نرسد شرح حاشیه مشروط و معهود آنکه هر کس از اهل ایران یا از ایلات و سکنهٔ سایر جماعت
رود آمویه جانب جنوب و هر وقتی از اوقات فرار نموده از آب بگذرد و به سمت بخارا رو آورده
ایشان را تسلیم گماشتگان دولت نادریه نموده نقل الجماعت را ایشان ننگذارند بر وسط شهر رجب سنه ۱۱۵۳
چون سلاطین سابقهٔ توران از اباعن جد بخطاب خانی مخصوص بوده اند از خط و حرمت تارک آن را به فر
شاهی سربلند و متعهد خدمت شده بودند باز به بسیاری عنایت او را التماس حکومت نمکین داده این
چون علیقلی خان که شرف برادرزادگی آن حضرت سربلندی می افراخت در آن سفر از سایهٔ کوکب
بخت لوای قرب بودند در خاطر اقدس خطور کرد که درهٔ از صدف دودمان چنگیزخانی در سلک ازدواج
آن دایره درآید ابوالفیض خان این معنی را مباهات خود دانسته به قاعده و قانون ایلی و راه و رسم ترکمانه
دو دختر مقصوده به شبستان حصول پیوست و ابوالفیض خان بعد از شمول این همه نوازش از حد افزون استدعا
کرد که دختر دیگرش که در حجلهٔ عفاف بود به خدمت حرم محترم سراپردهٔ عفاف مقرر شود مسئول او صورت
قبول یافته در نو صبر اثر و از ایشان نیز آن مخدرهٔ خاندان چنگیزخانی در سلک پردگیان حرم انتظام یافت چون
معروض سدهٔ خلافت شده بوده که در حدود کابل بعضی از افاغنهٔ آنجا قدم از جادهٔ صواب بیرون گذاشته
اند لهذا اطلاب قلیچ خان جایر را که چاکر قدیم این دولت ابد پیوند بود به سرداری تعیین و زمام اختیار
ممالک بخارا را آب آمو را از حدیثه و سند و پیشاور و آلهبت که از هندوستان وضع و باین دولت
خداداد منتقل گشته با لوقیف وجمعی از سلکر کیان و حکام وجمعی از غازیان بهرام انتقام با و ماثور ساخته روانه نمودند
که از راه حصار رفته قشونهای ترکمانیه و اوزبکیهٔ حصار و سمرقند و غیره که از سرکردگان آن طایفه منوطه انجام او شده
بودند ملازم گرفته روانهٔ خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته به تدبیر کشان آن نواحی پردازند و صوبه داران آن

کابل رسند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که به دستور سابق در شغل خدمت خود مستقر بوده تابع
امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که ذکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتک و سردار
مزبور از این طرف هم رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته آنچه مقتضی [illegible] باشد
به عمل آورند

چون در ازمنهٔ سابق سرحدات خراسان اکثر اوقات دست‌فرسود پامال جنود [illegible] و ترکمانیه
خوارزم شده و قصد قصاص از آن جماعت مکنون ضمیر خدیو والا شکوه بود خصوصا در این اوان ایلبارس
خان والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده‌سری بر آورده به عزم دست [illegible] دارا
پا به سرحد خراسان گذاشته بود همت والانهمت به تسخیر و تدمیر آن ممالک تعلق داشت
در سلخ نوزدهم ماه رجب موکب والا از ظاهر بلخ را کوچ کرده منزل به منزل عازم خوارزم و بعد از ورود به چهارجوی
قلعه که تا سرحد دوازده فرسخ مسافت داشت [illegible] سلطان [illegible] رسید که [illegible] به خوارزم
به سرکردگی محمد علی [illegible] باز [illegible] کرده با جمعیت تمام [illegible] فرسخی [illegible] شدند
به مجرد شنیدن این خبر بنه و اغروق را مأمور ساخته که کوچ بر کوچ متعاقب روان شوند و خود با فوج منصوره
[illegible] شده [illegible] ایلغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور و در آن روز با [illegible]
کذشتن افواج قاهره در ناحیهٔ چارجو توقف و روز دیگر که پنجشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد به عزم
طایفه اعلام فیروزی‌نشانه اعلا کرده بود از [illegible] علامت کرده و ستیابی جمعیت خوارزم معلوم
در آوان گشته خبر رسانیدند مقرر شد که غازیان شیر با شیران که مقدمة الجیش لشکر نصرت اثر بودند و ظفر
با نجات در آویختند ایشان را از روی حرفه و حزم به دست بازی مشغول ساختند آنحضرت به وقت رسیده
دست بازی اگر وه بهر بازی [illegible] ایشان با فوجی از [illegible] آن کردن و جا [illegible] آن
موکب ظفرقرین به مقابله [illegible] معرکه مشغول شد نزدیک میدان فاصله مانده [illegible] آن [illegible]

زینهار شکست یافته رو به فرار نهادند دلیران جرار به تاییدات الهی و فرمان شاهنشاه به تعاقب ایشان پرداخته
جمعی از ایشان را تلف شمشیر تابناک خس و خار زدند و [illegible] دوجی حلقه کنند دلیران [illegible] در
بر گرفته [illegible] بسیار [illegible] بعد از آنکه دلیران آن طایفه [illegible] از اسرا [illegible] روز دیگر
در آن منزل که تا چارجوی [illegible] فرسخ بود برای ملاحظه [illegible] توقف در روز [illegible] عطف عنان کرده
وارد اردوی همایون شده چون رضاقلی میرزا را شوق دیدن لقای [illegible] میرزا [illegible] هندوستان
آمده در هرات توقف داشت غایت ملاقات او را طالب بود [illegible] گشته با [illegible]
روانه مشهد مقدس ولایات [illegible] با انتظار عبور بقیه افواج منصوره بنه و اغروق را که در عقب مانده
بود پنج روز دیگر در [illegible] توقف [illegible] هزار و صد فروند کشتی که قبل از آن [illegible] برای سفر خوارزم ترتیب یافته
بود توپخانه همایون و غله و ذخیره از حد افزون که خوراک [illegible] در دست بود [illegible] کشیده از رود آب
آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه والا روز پنجشنبه بیست [illegible] ماه [illegible] از کنار آمویه کوچ
بر کوچ عازم مقصد شد در [illegible] موضع مشهور [illegible] که ابتدای معموره خوارزم است در آن
را جمع و در قلعه هزار اسب که تا ده بوسی [illegible] فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ و [illegible] قتال گشته
روز دیگر در ده بوسی [illegible] که شاید ایلبارس خان از قلعه [illegible] در آمده [illegible] دو
بوسی را قورخانه ساخته [illegible] ذخایر را سته بنه و اغروق را در [illegible] در آن منزل گذاشته روز
شنبه [illegible] به جانب هزار اسب [illegible] فرسخی قلعه را [illegible] فرمودند معلوم شد که والی
مزبور پای جلادت پس کشیده سر در قلعه کشیده [illegible] چون قلعه مزبور مشتمل بر خاک‌ریز محکم و حصار استوار
مستحکم بود و آب آمویه اطراف آن را احاطه داشت [illegible] یورش [illegible] به حزم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] روز دیگر [illegible] را به جانب جنوب که [illegible] ولایت خوارزم و وسط
مملکت بود نهضت فرمودند که شاید [illegible] حرکت ایشان زده ایلبارس خان نیز از هزار
اسب بر آمده از کنار آمویه عازم آن سمت شد هر چند که از استیلای خوف [illegible] از کنار آمویه

و دست از دامن حزم کشیده جرأت مقابله نمیکردند اما طایفهٔ یموت و تکه و باقی ترکمانان آن ولایت که از کم
خردی نیز با ده سری لشکر بودند به عزم دستبازی جلوهای جرأت پیش گذاشته آنحضرت بر میمنه و میسره و قلب
و قول را بهمان ترتیبی که داشتند از رفتار باز نداشته خود با فوجی از جانسپاران جلادت پیشه
دلیر بکارزار آن درست اندیشه سر آمده بر آنجماعت کرده بسیاری را گرفتند و بقیه از ضرب دست دلیران
گردن فراز سر خویش برگرفته با ایلبارس خان پیوستند ایلبارس خان از آنجا بلا مکث دوربنگ خود را
به قلعهٔ خانقاه که از قلاع بعیدهٔ خوارزم و با هزار اسب و جنوب واقع است رسانیده لشکر خود را
در خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرده موکب همایون آن روز در همان جلگاه مکث
در روز دیگر صبح بر سر قلعهٔ خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه موکب
ترکتازی دلیران گشته ایلبارس خان نیز با پنجاه زیاده از هزار جمع اوزبکیه و ترکمانیه و نوکرانه که داشت
ناچار از در ستیز و آویز در آمده غازیان موکب ظفر نشان باشارهٔ اقدس جلوریز به جمعیت انگیزه تکاور انگیز
گشته به عنایت باری و اقبال بی زوال جهانداری آن طایفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را
به بلهی شمشیر روانه دیار فنا کردند و بقیهٔ آن جماعت که در اجل ایشان تأخیری بود داخل قلعه گشته از انها
راه فرار و قوت نصرت نمون ایشان را اتفاق جمعی را نیز در اثنای گریز عرضهٔ تیغ هلاک و سر و زنده بسیاری
با سرکردهٔ آنجماعت آورده نیزه فراک جلادت ساختند و آنانکه با اوزبکیه به قلعه متحصن گردیده بودند
رکاب همایون از چهار طرف قلعه یورش نا مورد الفور حامی خیام نوبخانه و غنایم اوزبکیه و جمعی از سواحل
در عقب ایشان را که در بیرون حاجی و خارج خیمه نشین توقف بوده بدست آورده بیرون جاجرا انقرف کردند
آسمان رفعت ترتیب یافته توپهای رعد آوای اژدر دهان و خمپاره های ستاره ریز آتش افشان
شبانه روز برق خرمن حیات دژنشینان و خانمان سوز حال قلعگیان شده نقابان چابکدست از چند جا
به شکافتن زمین و حفر نقب پرداخته قلعه به ضرب توپ قلعه کوب دیوار و نقبها پای برج و حصار
دست گیر لشکریان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اما

قلعه

قلعه چون حال خود را از شش طرف در ورطهٔ بلا دیدند باکثری از اروس و اوزبکیه و جمعی از رؤسای رعیت
ایشان که در بیرون حاجی و خارج خیمه نشین بودند از در استیمان در آمده در بیست و چهارم ماه وارد درگاه جهان پناه
و ایلبارس خان با وصف آنکه راه نجات را بسته و سر رشتهٔ تدبیر را گسسته دید باز باغوای جهالت و ضلالت
با تقوی در ابواب تعلل می ورزید تا روز دیگر باشارهٔ اقدس رفته او را با رؤسای اوزبکیه که باد الفت داشتند
خواهی نخواهی از قلعه برآورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که مرحمت شاهانه مقتضای عفو و اغماض
و اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمی داشتند اما چون در حین توقف موکب
همایون در بخارا ابوالفیض خان افراسیاب و الاجاه توران به حکم والا چند نفر از معتبران نزد او ایلبارس فرستاده
او را ابرده باب اطاعت دعوت و در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از چارجو نیز
خواجه کلان برای اتمام حجت نزد او ایلبارس فرستاده و موحی الیه هر دو را عرضهٔ شمشیر بیباکی ساخته بود
ازین فرمان قهرمان الهی بحکم عدل از در خونخواهی در آمده موحی الیه را با بیست نفر از رؤسای شرار
که در جمیع مواد همگنان شریک بودند به یاسا رسانیده و والیگری به طاهر خان نواده ولی محمد خان چنگیزی
که با سلاطین توران بنی عم و از خدمتکاران این دولت ابد توأم بوده بالاتفاق موافق معمول بالا
مملکت تعیین فرمودند و از سوانح آنکه بار چون حکم نصب قلعه منتشر گردید در میان اردو فوجی از رجال و سپاه
الناس ازرد دی همایون خود سری بجانب قلعه شتافته آهنگ تاراج خانقاه کردند مراتب معلوم رای
جهان آرا گشته نسق ایشان به حکم همایون گردن زدند چون سابق ازین ایلبارس خان به قزاق
آدم فرستاده طلب امداد کرده بود ابوالخیر خان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه ارسال نموده که
دار الملک ولایات خوارزم را متصرف شده وارد گشته چون حال را برین منوال دیده بود عریضهٔ متضمن اطاعت
و انقیاد مصحوب چند نفر از معتبرین بدرگاه معلی روانه و بعد از ارسال عریضه دم فرصت جسته توسن گریز بجانب
قزاق جهیز زده این خبر بسمع همایون رسیده رایات جهانگشای بجانب خیوه نهضت یافته چون قلعه مزبور بمتانت

شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مباهی گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا
رایات جهان‌گشا بجانب مرو نهضت یافته در مرو نیاز محمد خان والی بلخ و حاکم اندخود و اکابر و اعیان آن
مملکت حسب الارشاد اقدس چنانچه سابقاً نیاز گشته در باب ضبط و ربط امور آنجا اوامر علیه و ارشادات بهیه
در موقف عمل آمد و رخصت انصراف یافت و موکب همایون از راه کلات هرچند بحکم همایون عمارات
عالیه و ابنیه رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود و عمده آنها چهار باغ و چهار سو و حمام و مسجد و رباط در اطراف آن که
حکم مبرم نافذ که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند و از آنجا بکلات و عمال جوانب را امر رشته
مشیت معین در امور الولایات را انتظام فرمودند و از راه عشرت آباد خبوشان وارد دارالدوله و چند
روزی به سیر و نزهت سرای [illegible] پرداخته در هفدهم ذیقعده وارد ارض اقدس و شرف اندوز تقبیل عتبه
شاهنشاهی وارد ارض اقدس گشته چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع و [illegible] که در قبهٔ مینا سپهر قنادیل
طلائی ماه و مهر طنطنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای گوهر آگین مرصع به جواهر ثمین ترتیب یافته نذر روضه
رضویه گشته بود و وضع در مکان موضوع نمودند و از وقایع ایام توقف اینکه قبل از ورود موکب و آن فرستاده از جانب
محمد شاه والاجاه هندوستان با خلاص نامه و تحف و هدایا و چند زنجیر فیل وارد دارالرضای اقدس گردیده توقف داشت
بعد از چند روز باریافته بنگاه حضور و تحفه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده نوشته تفویض پرگنات و محال
متعلقات به صوبه ته و مضاف صوبه کابل را که در سمت جنوب و شرق دریای اتک واقع موافق عهدنامه که
بین الدولتین به پادشاه والاجاه تعلق داشت ارسال نمود و بعضی از پرگنات واقعه در سمت
شرقی دریای اتک در ازمنه سابقه به مصارف اخراجات کابل مقرر بود در حینی که ولایات طرفین رود
اتک فیما بین دولتین محدود و معین شد پرگنات مزبوره چون در سمت شرقی رود اتک و در صوبه لاهور داخل
بود سه ساله بدولت روز افزون حواله شده همچنین که بعد از مدت مزبور باز بدولت علیه گورکانیه
متعلق باشد و همچنین بعضی از پرگنات اطراف آب متعلق به صوبه ته و سند می‌بود ناصر خان ناظم صوبه
کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض داشت نمود که پرگنه متعلق بمصالح

مشهور و در آن قلعه اوزبکیه آنجا پیش از وقت تیز دستی کرده اطراف قلعه را آب بسته باعتقاد خود غافل از آنکه
لب تشنه که از دریای آتش رده و اهتزاز آب شدند از صرصر اطراف قلعه را آب بسته میکند نشسته [illegible] گرد
بودند ابواب مخالفت گشوده پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که
نهرها حفر کرده آب را از کنار قلعه به صحرا جاری سازند مأمورین بانجام این امر در آمده [illegible]
در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مردم قلعه‌گیان خشک ساخته و هوالهای گردون شکوه را که تمام
یافته روز چهارم گلوله توپ و خمپاره را از چهار طرف قلعه فرو ریخته دود از نهاد قلعه‌گیان برانگیخت چون آن طایفه خود را
بجای آب در لجه آتش غوطه‌ور دیدند به هنگام عصر طلب امان و کلید قلعه را در درگاه سپهر بنیان و مورد عفو
گشتند و حضرت ظل‌اللهی چهار هزار نفر اوزبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خیوه خوارزم را انتخاب دیده
ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته و بجز آنان مأمور و محصلان شدید از ملک جلال لطفی و تمامی اسرا
که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند برداشتند و همچنین سابق جمعی از طایفه روسیه گرفتار و اسیر
اوزبکیه شده بودند ایشان را مستخلص و بار دادند [illegible] مرخص کرده روانه مقصد ساختند عدد اسرای
خراسان به جهت دوازده هزار نفر [illegible] که از آنجمله چهار هزار نفر آنها در قلعه خیوه بود و در بارگاه دارا
بجهت ایشان روانه خراسان ساخته در قلعه که چهار فرسخی ابیورد در موضع موسوم به چشمه که بمعماری همت بلند
و سرکاری [illegible] از جنب آنحضرت احداث شده بود سکنی داده قلعه مزبور را به خیوه‌آباد موسوم
کردند و چند روز با نظام امور خوارزم و رتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته چون کدخدایی لشکر زیاده
و آن باعث تحمیل سکنه و اهالی این حدود [illegible] خوارزم متعذر بود لهذا تقدیم خدمات آن ولایت را مستقل
لوای لوازم اطاعت گشته خدیو [illegible] آثار [illegible] در آن مملکت گذاشته در هفدهم ماه
[illegible] از خیوه صرف زمام نصرت فرجام کرده در چهار روز هم سوار [illegible] چادر شدند و بعد از دو روز
منصور حکیم اتالیق که [illegible] ابوالفیض خان بود از جانب شاه والاجاه [illegible] با عریضه و پیشکش وارد

دوم ذیقعده روز

بکابل بطریق ابوعه اداو فا استمرار به دولت علیه نادریه قرار گیرد و مسئول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول
یافته این سخن بارشاد معتمد آن بالعرض حضرت پادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود آنحضرت نظر ده و دوهای بزرگی
وحق شناسی بودند در ازای حقوق عنایاتیکه از اعلیحضرت شاهنشاهی به دولت ابدپیوند گورکانیه بعمل آمده این معنی را
مغتنم دانسته برای مزید اتحاد مراتب یکجهتی بتصویب دارا آن لاهور و ته و سند فرامین مطاعه نوشته مقرر داشتند
که پرگنات سرنوره را که صد و پنج هزار تومان منتج و زید افضل آن می باشد از ممالک هندوستان وضع و تعلقه
ته و سند و غیره داخل حوزه قدرت شاهنشاهی و حیطه حوزه ملک ظل اللهی دانسته همچنین از جانب قمرالدین
خان وزیر اعظم هندوستان و لاهور [illegible] بدربار فلک شان آورده فرستاده گان بنواز
پاپ
خدیوانه سرافراز و رخصت انصراف حاصل کردند نیز از جانب جهانبانی قلیخان سردار کابل که مامور بگرفتن بقیه
قشون توران بود ملحوظ نظر و اتفاق عتبه جلال گردید که ازبکیه قطغان سکنه [illegible] را
کلید باب [illegible] از در حیله در آمده بود [illegible] ایشان [illegible] برده ایشان را [illegible] و جمعی را
عرض [illegible] ملازمان رکاب [illegible] آن طایفه را [illegible] دو خود را از راه بابان
روانه کابل گردید

چون بسبب قضیه ابراهیم خان [illegible] داغستان منظور نظر آفتاب اثر آن بود که به تنبیه لگزیش
یافت از نادرآباد و غنی خان بدآلی حاکم آنجا با افاغنه ابدالی مامور به تنبیه لزگیه چار رته ساخته و درین وقت که از
تسخیر خوارزم فراغت حاصل و ورود [illegible] سرداران و خوانین نامزد گشته که پیش از کوکبه همایون
روانه گردیده و در [illegible] گشته [illegible] را اکرم سازند تا موکب والا وارد [illegible] اوز
بکیه توران و خوارزم نیز پیش از توجه موکب گیتی ستان کشورگشا فوج فوج جهت همراهی ان در پای موکب روانه آن سمت شدند
و چهل روز از حضرت قرین افسر کوکبه غزو تنگی گشته بعد از آنجا [illegible] عیش [illegible] خیمه را امور ممالک خراسان را
بـ [illegible] التوفیق و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه بمقام [illegible] رایات ارض

اقدس

اقدس طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه وا ازبکیه توران و خوارزمی علات از راه نیشابور
و [illegible] بمصرف رسیده بود از اتفاقات آن کل غلات اکثر ولایات نبوده و ذخیره ولایات سر راه
کمیاب لوای فلک فرسای از راه خبوشان و استرآباد و مازندران عازم مقصد و در دویم ماه محرم هم منزل
ابا و خبوشان مضرب الویه غزو شان گردید   درشب سه شنبه نهم که فارسیان
گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک برای مجلس تحویل نیر اعظم از برج و سیفه الحوت و [illegible] افلاک چیدند
و فراشان قضا از آتش ریاحین و از مار لباط کلرزی در صدر ایوان جهان کشیدند سلطان سیاره کان
مربع نشین اوزنگ حمل گشته ریزش آب آذری و بحوش [illegible] اسباب تجمل گل را با یمال سیل طراوت و ابر
نسیم بهاری خزائن کلبرگ و ... تخت نشین زمرد فام چمن به عیش یعنی لاله را که از ... ق در یافته بود
وآمده بود رها به عزم انتظام داغستان لاله و شقایق مرکب مرغزار صبا از رنگ شکوفه گرد و ریاحین ربیعی غبار
اندوده وی را که در دامنه کوه البرز گشته بود و از آیل بود جشن نوروزی مرتب گشته اردوی ظفر شعار مانند
کوکبه سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کهسار زده عازم مقصد شده و بعد از روز و بحقان التماس
در مزاج هموار دیافته شروع به بارش و آنچه درین فصل بسته بود از غایت آغاز آن گرده نقدان ذخیره و علیق
نیز علاوه علت باران سازی هوا گشته چون سبزه و علف ها از دامن صحرا کشیده و بر زراع برای خود ماهی
از خانه مور دانه وام میکرد تا شهرک کراییا که دامنه صحرا هیچ نشین منزل میبود دوازده روز طی کرده و چهارپایان
بسیار از فرط گرسنگی خسته با شده بودند و اولیار از اسباب اهل ایران از دو درچین نه به شهرک گرایلی
عبور از آنجا به [illegible] رفت و از آنجا که هر شب باز خابا فرین و فراز بهاری در استین [illegible] بعد از ورود
بشهرک گرایلی که دامنه صحرا چون گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود از روی مهابون را افاقه حاصل شد ایام عید نوروزی
گشته هر روزه خدیو کشور جای حرکت را یک فرسخ و نیم گذاشته شبانه طی طرف کرده چند روزی
در جانب شمال [illegible] در سمت دشت [illegible] خیام ظفر انجام گشت تا دو آب از کار رفته کمال آمدند

و در آن مکان عریضه خوانین رسید و سرکردگان رسیده مشهور که مأمور به جاروبه بودند به لحاظ اقدس رسید
آنکه به سرپنجه اقبال و بازوی قوی دست نیروی بخت بازوال خاقان بی‌همال آن طایفه را گوشمال بلیغ داده و آلواء
ادبار و هلاک بر روی ایشان گشوده توضیح این مقال آنکه زکیه جارود به لقب و هنوز معروف و به فداکیری
موصوف و لشکری ایشان در سمت جنوب کوه البرز واقع و آن کوه از جبال مشهوره جهان در بلندی و رفعت
سرکوب چرخ گردون است خوانین و سرکردگان بعد از آنکه از موقف اعلی مرخص گشته بودند در پانزدهم ذی
حجه وارد آن سرزمین شدند و آن طایفه مواضع را که موسوم به نجاره و خانشاک استحکام داده و در هر جا سر راه
بر غازیان گرفته به جنگ پرداختند و در سنگر اول که جاجرود غازیان زور آور گشته جمعی از آن طایفه جای قرار
اختیار و چون سمت شرقی کوه در تصرف ترکیه بود آن طایفه تاب مقاومت نیاورده جا را خالی و به خارج
رفته بنای پرخاش گذاشتند بعد از چند روز که در خارج جنگهای عظیم و محاربات متوالی بوقوع پیوست
جمعی از ایشان را به قتل رسانیده خود در آن گریزگاه که در فراز کوه و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ
شدند و آن مکانیست بسیار سخت و مشتمل بر بیشه‌ها و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و یک راه آن
حصار دارد و مشهور است بدامنه اغر سرا کوه که پیاده گرم رو خورشید بر فراز آن اگر آهنگ صعود
کند باید از سینه و شکم قدم داکر جنگ سریع السیر فته اش آغاز بالا روی کرد و در از درجه اعتبار انداز[د]
دلاوران افغان و ابدال دو طایفه گشته استدعا کردند که پیش جنگ لشکر باشند هنگام روز طرح جنگ افکنده
تا شام جمعی از طرفین به معرض قتل در آمدند و نیم شب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند به پای
مردی و جلادت آغاز صعود کرده هر چند آن که به غلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ به دافعه پرداختند
دلیران روی نگردانیده پای مردی و جرئت و جسارت پیش گذاشتند اگرچه صدمه از آن ادبار آیان مقتول و از
زخم دار گشته اما به تاییدات الهی سنگر را متصرف و چون از سمت شمال کوه راه آمد و رفت طریق فرار بر آن
بسته بود جمعی از آن طایفه از غلبه هراس سراسیمه شده از کوه پریده به درکات و اصل و بقیة السیف

دستگیر کردن مکرمه و دو کس که از آن از میانه بدر رفتند و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدمه جنود منصور
عالیها سافلها گشته اثر از آبادانی در آن نواحی باقی نماند و در ازای این فتح نمایان دویست
هزار روپیه به صیغه انعام و خلعت گران بها به سرکردگان و غازیان صدور یافت و در ... روز
عریضه جدید از سرکردگان عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید عطای مجدد از موقف اعلی خطاب
به سرکردگان و غازیان صدور یافت و به فاصله دو سه روز عریضه جدید از سرکار سرکردگان مزبور رسید
بالکیه نیز جمع دیده و بر آن طایفه نیز مسلط و ایشان را تا کنار آب آمویه و محل موسوم به صور مقاف [illegible]
ایشان را از شمشیر گذرانیده عیال و اطفال ایشان را به قید اسار گرفتار و عرصه جاروتیه را که مساکن آن طایفه
بود با الکیه از وجود آن طایفه پرداخته و در حین مراجعت بحکم قضا برق و صاعقه روداده قریب به
دویست نفر از غازیان در میان برق تلف شده بودند پس موکب جهان کشا از کنار گرگان حرکت
و از خارج استرآباد عبور کرده وارد اشرف و سه روز در آن مکان دلپذیر محط عز و شرف گردیده از آنجا
از راه سوادکوه عازم مقصد گشته از سوانح حیرت افزا آنکه چون ولایت مازندران عازم تمام جنگل و بیشه
در زمان سلاطین سلف جنگل را تراشیده خیابان اوراث کرده که شرح منحصر به آن خیابانست
اعلیحضرت شاهنشاهی با حرم طی منازل فرموده جمعی از خواجه سرایان و غلامان و خادمان و [illegible]
به قرق جنگل پرداختند آن راه این طریق مسلوک طی کرده در محال سوادکوه پل سفید گذاشته با پای به زیر
آب و دیال نزدیک به قلعه اولاد که از مواضع قدیم و در شاهنامه مذکور است روز یکشنبه بیست و هشتم
صفر که مقابل هم عرض تاریخ واقع و بیست پیش از آن قران نحسین اتفاق افتاده بود دو روسیاه برگشته بخت
در پناه درخت در کمین نشسته و در حین عبور رایت اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله تفنگ ساخته
تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ را گشاده از آنجا که حفظ الهی در همه جا نگهبان وجود مسعود همایون
گلوله از کتف بازوی راست را خراشیده سر انگشت دست چپ را و از آنجا بر گردن اسب آمده

اسب اعلیحضرت ظل اللهی خود را از اسب بزیر انداخته بخیال آن مفسد رسید که کار را در اتمام کرده شاهزاده
رضاقلی میرزا در این روز در سواری همراه طایفه پس غرق بود چون صدای تفنگ بسمع شاهزاده رسید فی الفور
اسب تاخته خود را رسانید چون در آن فرق مرغ زننده را پیدا نبود که داخل شود رضاقلی میرزا امد حضرت ظل اللهی
روبشاهزاده نموده عتاب فرمودند که ترا که امر کرد که باینجا بیائی و کمان پادشاه نیز به میرزا ابداً افتاده بود میرزا
از خجالت سر در پیش افکنده بمقام خود رفت خواجه سرایان و غلامان و همه کشیکان رکاب را احضار نموده ایشان
سرزنش بسیار کرد و بعد بکوه دیگر و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته جز دو سه تن از رکاب آن و علیشه خود را به بیشه
رسانیده بدر رفت و آن و آن راه در دامنه کوه جنگل انبوه بسیار بود اثری ظاهر نشد و از آنجا
که مرتبه کارفرمای این کارخانه حکم مشیت خداوندگانه است تا جان … سرانجام قواعد شاه
از شصت تیرانداز قضا قدرت دیافته به سپرداری الطاف ایزدی آنحضرت رد گشته و مصراع
قسم بلا بهواداری قانون حمایت ایزدی غبار بدامن شمع جهان افروز مقدس نیفکند حضرت ظل اللهی
در همان منزل امنیت و امان لشکر را دیده فرمودند تمام لشکر فیروزی اثر از نظر انور بگذرند و رعایت آن
شخص تفنگ انداز بنظر بیاید و آلا به لشکر چنان مرتبه صولت مقرر گردید که از زر و خلعت دولت قرار
نموده مشخص نمایند بعد از آن دسته بدسته شخص از سرکردگان کرد به العرض اقدس رسید که دیشب که قدم
غلام تابینی فرار نموده امر و آلامر صدور بدلاورخان تابینی صادر که رد یک قدم تابینی را حاضر نماید محصلان شدید
متعاقب دلاورخان تابینی مقرر گردید او را از اردوی کیهان پوی بدر کردند چون دلاورخان از قهر هیبت
اقدس مرخص شده روانه ولایت خود گردید با خود فکر نمود که اهمال دوباره رفاقت خدمت اعلیحضرت
صلاح نیست آمده در خانه خود در علو مکان لوای یاغی افراخت یاغی شده و یکقدم غلام او خودش
شاه ما همه خود را برداشته در چشمه کوه بیرو که عبور عقاب در اتفاق آن تمام بود باروت و گلوله مهیا و قرار
کرده چون خبر یاغی شدن دلاورخان بخبر و بجز و بر رسید حکم همایون صادر شد و مقرر گردید که از

غضب سطوه

غضب و سطوة پادشاهی نجات ندارد اگر برده بودی بسلطان اظهار می شود که دست بسته تا روانه پایتخت
و اگر بفرنگ … از بروی بهمین طریق در خصوص کردی بر اصل این حکم همایون مصحوب یکنفر جلودار روانه فرمودند
به مجرد رسیدن فرمان بدلاورخان در همانروز سوار شده یکنفر خدمتگار باتفاق خود برداشته روانه دار
خاقان بحر و بر روانه گردیدند القصه بعد از ورود
به طهران شاهزاده رضاقلی میرزا بعلت بیماری از رکاب اقدس مرخص و مامور به توقف در طهران با فوجات
سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از
راه قراچه داغ و بردع وارد … شاه داعی البرز متوجه مقصد شدند و در عرض راه تاجی د
رومی و سرکردگان طوایف ترکیه و نواحی جبال البرز و اماکن صعب المسالک داغستان که در آنجا ماوی
داشته به شرف پای بوس سرافراز و در صدد اطاعت و فرمانبری برآمده هر یک به اینجا ملازم
رکاب خود … در غره ماه جمادی الثانی … که شهرهای داغستان … همایون گردید
که در اتفاق آن بعرض خدیو دارا رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بود کیفیت
واقعه آنکه سابقا در حین ورود دارالامارات چنانکه در خوارزم جمعی از اشرار ازبکیه طاهرخان و طایفه ارال …
نیا خوارزم متصل بعراق می نشستند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند در این اوقات نور ولد …
قزاق با لشکر … اتفاق کرده آمده قلعه خیوق را محصور و بعد از چند روز برقلعه مسلط گشته طاهرخان را با بعضی از
کدم از هواخواهان او در دروازه میدان … مقتول و مقتدر قلاده … کشته از استماع این خبر شاهزاده کامکار
لطفالله میرزا با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان به تنبیه اشرار خوارزم و تسخیر آن ملک مامور
محمد علیخان قرطلو و حاجی یوسف الدین خان بیات را از اردوی معلی صاحب اختیار … شاهزاده …
دستور العمل مفصل که قانون … فاتح می توان گشت با ایشان داده روانه خراسان
که بترتیب و تدارک آن پرداخته در روز نوروز … در رکاب شاهزاده حاضر شوند که عازم خوارزم
شوند و موکب همایون یکماه در … و خاص … و میرزای خان باجمعی عظام وارد و … انداز

نقل عنه عن کشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی به خلاع فاخره و اسباب طلا مباهی گشته در ابتدای
ماه رجب به عزم پیشرفت آن که ملتهای ساکنان داغستان در قلع بعد دو دهر کس اتقال داشت گردیده
و صعوبت راه و سختی اماکن آنجا نه بمرتبه‌ایست که به پای مردی قلم حق وادی و توصیف آن توانند
رفت و تمامی آن مرز و بوم که ابتدا از تا ملتهای آن دوازده روز راه است قطعه از زمین مسطح نباشد و راهی
که دو نفر پیاده در پهلوی هم توانند رفت به صعوبت پیدا آید و قطع نظر از آن کبدی ییلاق دارد که تا
بستان آن تا زمستان امکنه دیگر لاف سعادت میزند پانزده روز دیگر در آن نواحی به پیشرفت آن
پرداختند از سوانح اتفاقیه آنکه از خواهر چیان را به پیشرفته لزگیه مامور ساخته چون جزیر جان را تا بلدی بدرقه
راه بود در مقام نامناسب ما بین کوه و برف آغاز جنگ کرده جمعی از فریقین فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ
فِی السَّعِیرِ بعرض هلاک در آمدند چون موسم عقرب و فصل خریف بود و نزول برف و باران و شدت سرما
مانع شد که بقیه آن طایفه را بر وجه بلیغ بعمل آید از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند سرخای نیز کوچ
و بنه خود را از قتوق حرکت و موکب همایون روانه دربند گردید چون احمد خان موسمی را با جمعی از غازیان
در حین توجه موکب همایون بجانب قتوق مامور به کوبیدن و خانواری و ملازم لزگیه قراقیطاق ساخته روانه
فرموده بودند امر همایون صادر شد که غازیان ماموره حرکت کرده در دربند به موکب همایون ملحق گردند
و در عرض راه در هوا آماج چراغ منی اعمال داغستان به عرض رسید در حینی که غازیان قراقیطاق به کبر یک داعیه
از میان جنگل و گریوه کوه شروع به شبیخون کرده غازیان در تنگی جنگل چون خود را جمع نمی توانستند
کرد برهم برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان به تصرف لزگیه در آمده جمعی بقتل رسیدند و وصول
این خبر موجب اشتعال آتش غضب و سخط شاهنشاهی گشته عزم جهانگشای تصمیم یافت که چند روزی در حدود
داغستان و دربند توقف و ماده‌ای که اشرار آن سرزمین را ابتر و مطیع و منقاد توان زد لوای
به سمت تبریز زدند حکم همایون عز اصدار یافت محصلان تعیین شدند که حدود تفلیس را الی تبریز و

وارد و پیش از غالب ... و ذخیره غنیه به جهت سورسات نامزد آذوقه و حمل و نقل اردوی معلی فرموده و رایات نصرت آیات
در پنجم شعبان وارد دربند و روز چهاردهم بنه و اغروق وارد دو ... گذاشته با فوجی قراقیطاق گشته از دربند تا حدود
شمال همه جا به فاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعجات محکم ترتیب و جمعی را با کلیه توپچیان فرمودند که قائم آن محال از طرف
غازیان بوده و هر جا اثری از لزگیه به ظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند و در دهم رمضان مراجعت در سمت دشت
قلعه سه فرسخی دربند که جای پر آب و علف بود و برای گذران قشلاق ... و بنه و اغروق را با بقیه
اردو از دربند احضار و مقرر فرمودند که هر یک از روسا و غازیان خانه و سرایی از چوب و نی ترتیب داده
داده به پرتکلف تمام و اسباب پرداختند از مویدات اقبال که در آن اوان توقف موکب جاه و جلال رو داده
سابق لزگی رتبه یافته آنکه در محل مازندران الفکلی به جانب ذات اقدس ... بود و تفنگ قدم ... تاثیری که در آن
اوقات فرار کرده فرمان ... ولاورخان برای آوردن او تعیین و فرار یافتن ... در حدود ... فلان کرده
به حضور اقدس آوردند معلوم شد که تفنگ قدم غلام تاثیر با غوای رضاقلی میرزا مصدر این حرکت شده بود رضاقلی میرزا
در ازای صدور این حرکت به عرض سیاست درآمده چون با تفنگ قدم اقرار جان بخشی شده بود دراز و مسطور شد
که تراحم پیدا کرد تفنگ قدم به عرض استادکان پایه سریر گردون نظیر رسانده که بکحل چشم سر ابا دست ما نه که
حظ و اتفاق شده باید بیرون کرد و الا الحال بنده خطا میکند از همان قرار بکحل چشم او را کندن و یک دست او را قطع نمودند
و در عرض این مردی و جلادت و جرات موازی هشت جفت گاو زراعت به جهت مدار و معاش گذران او در محال
... و شافلان با او مرحمت فرمودند و نیز در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه والا جاه هند آمده تحف و هدایا به
جهت فتح توران و خوارزم بسرکار اعلیحضرت ظل اللهی آوردند و فرستادگان پادشاه والاجاه محمد شاه بغایات
خاقانی سربلند گشته رخصت انصراف حاصل نمودند و همچنین لطیف افندی نام از دولت علیه عثمانیه به سفارت
مامور و با اتفاق حاجی خان ایلچی روم بر قبول و تصدیق مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسیده جواب به حضرت
پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از این که پادشاهان ایران ابلاغای ترک اختصاص یافت و بعضی از ممالک

روم و هندوستان داخل حوزه حکومت آن طایفه بود و بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت ایران به سلسله صفویه

انتقال یافت و در عهد آن سلسله علیه صفویه انتقال دو در عهد آن سلسله بلخ و توابع متصرف سلاطین و عراق عرب

دو بار بکرد و قطعی از آذربایجان به تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانچه تفصیل بر مشخص است و چند دستوری

اهم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد آشیان پادشاه سلیمان مکین قرار یافته معلوم شد که او را تمغان

بتائید الهی و جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد و سعنوی معهود ضمیر که آن شاء الله ممالک مورود

که در تصرف سلاطین اطراف انتزاع و استرداد شود و سوای ممالک متصرفه روم که اولاد آنحضرت را به تصرف بعضی

حرکت بیع و هیم هر گاه صورت حصول یابد فهو المطلوب و الا چون غرض اصلاح نظم سر رشته اخوت است در بعضی

مواد مضایقه نخواهد بود و ملک و مملکت فی ما بین هر ایالتی خواهد داشت و هر گاه مقبول و معقرون شود حال

اکتفا شده کرده اعلان سازیم دور عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که در امور خمسه چون متضمن باصلاح مسلمین

بود آنحضرت نیز صلاح اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل فیصل یابد آن نیز در عهده امتناع چون در میان دو در و نزدیک

حرج گفته ایم به طلب حرف خود عازم روم و متوجه آن مرز و بوم میباشیم امیدوار هستیم که ان شاء الله تعالی بعد از ورود

بالسر رسیدن در عالم جهان نوازی از طرف حضرت ان الشرف ان دولت علیه امور معهوده قبول کرد چون در حال و کار

ان احوال احمد خان ایلچی نیز پیر خود را با دو نفر آدم خود با پیکی و چندی از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاد

و از غربستان نیز قریب با تمام بود و افغانان را مرخص ساخته و جواب نامه را به رسول فرمودند از جمله عطایای

که از جانب مالک الملک لا یزال نسبت باین فدوی با اقبال است آنکه در زمستان که برف و باران

سر رشته نزول از دست نهد و لا ینقطع تار و پود رشتهای آن در فضای هوای آن جا میگردد از اطراف

ممالک محروسه علامت حمل اردوی معلی گشته جمعی را که عدت انجم و کواکب در هوای آسمان و کوه در زمان

حضرت بود و هیچ و کفایت میشود هر چند که در صحرای مغان به نحوی که سابق ذکر یافت ذکر شد در فصل

بهمن ماه لشکرهای ایران کرده ایشان نیز از صمیم القلب خریداری این کالای گران بها شده بود اما از برای

تایید

تأکیدات در این اوقات تجدید حکم مؤکد و فرمان شدید الخطاب بکل اهل ایران از صدد و در سنداها کالبی و شنادر

باین مضمون صادر گردید

بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام و وزرا و سرکردگان قاطبه

قاطبین و قضات کرد و جماعت شام و واها آشرع مبین و داقفان ما لک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان

و جمهور سکنه متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظل سایه چتر معقود دولت ابد پیوند ظل اللهی

بحکم رم بیدریغ خاقانه و عنایات ارز خدا افزون قانع امیدوار به بدانند که چون شاه اسمعیل صفوی که در سال

نهصد و شصت خروج کرد جمعی از عوام مشتقی ساخته با کالانی هر المتفق ساخته باعتبار اتفاق در ریاست دنیائی

دنیا در میان اهل اسلام قدح زبان و برهم زده موده جانب و رفض گذاشت و باین وسیله احداث

منقصتی بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشت کبری که کوه در عهد ما در امان آسایش گزین

شدند خروج و ما مسلمین معرض تلف در آمدند اندازه در شورای صحرای مغان در حینی که جمهور ناس و کافه خاص و عام ایران

از نواب همایون استدعای قبول امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف فرمودیم و صورت مسئول ایشان

مقرون به قبول خواهد شد که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که به ظهور شاه اسمعیل در میان اهل

اسلام شیوع یافته نکول و حقیقت خلافت خلفاء راشدین را که مذهب آبا و اجداد همایون ما بوده باخلاص

دالت ان او خاطر قبول کرده است دست از رفض و سب او به تولای ایشان لوازم نمایند و برای تاکید آن

از علمای اخیار و فضلای دین دار که ملتزم رکاب ظفر شعار و بر تو امر و حضور مهر آثار بودند تحقیق و استفسار

فرمودیم اینکه به عرض رسانیدند که بعد از فوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم هر یک از صحابه کبار

رضوان الله علیهم اجمعین در ترویج دین مبین و بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و اقوام

احیا رو لوم لوام اتمام و طعن ابعد خاص و عام بر خود قرار داده باین جهت به شرف صحبت خاص جناب

رسالتمآب اختصاص یافته نیز آیه لوث شریف آیه و خدا به و السابقون الاولون من المهاجرین

والذین اتبعوهم باحسان بعد از رحلت سید ابرار اعاظم صحابه کبار که حل و عقد کار
بوده اند بر خلیفه ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت احدی را با صدیق رضی الله
عنه و بعد از وی بفضل و لقب اصحاب سید الابرار عمر رضی الله عنه و بعد از وی ذو النورین رضی الله عنه و بعد از ان
حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با ائمه
سالک طریق وفاق و مبرا از شوائب نفاق بوده رسم اخوت و ابتلاء قرعی و ملحوظ و وزه دین نبی را
از نظرق شرک وکید مشرکین مصون و محفوظ میداشته و بعد از خلافت خلفای اربعه و صحابه رضی الله عنه
باز اهل اسلام در اصول و عقاید متفق بوده اند اگرچه به مور و رد بعضی مور و لطف دقیق اعوام و شهور باجتهاد و اختلاف
علمای اسلام در بعضی از مسائل و عبادات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافته ولیکن در اصول
و محبت و اخلاص به حضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب و انقصح و حضور راه نیافته تا زمان ظهور شاه
اسمعیل بهی و شعور متهم بوده این بر مضمون حکم اقدس و ارشاد امر و امقدس ترک اثار مبدعه و سب و رفض بدیل
محبت و ولای آن چهار رکن ایوان دین مبین ثبت کردیده و در اوان این معنی بر سر بر سروری را به جلوس
میمنت مانوس اقدس تزیین داده تعریه فرمودیم که عهد و نجه که معهود اعلیحضرت ملک رفعت خاقان
البحرین و خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین پادشاه اسلام سلطان ممالک روم اعلام
رو آن مطلب را برو وفق مامول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مرقومه بتائید الهی قرین اوج حصول
در شرف انجاح و وصول است در نوقت که ساحت در بند مطلع ما چهره فروزنده و مقر کوکبه اعیان بوده
بود و به کجه بید مزید التاکید از برای استحکام این و نظمی حقایق مدار از علامة العلما مجتهد الزمانی
ملا علی اکبر ملا باشی و باقی علمای کرام در رکاب ظفر انتساب حاضر و مقتبس الانوار خدمت فیض مظاهر
بودند در مجالس خلوات استعلام فرمودیم اهالی مراتب سابق را معروض داشتند به همه جهات حجت
شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده شک و ریب و زندیق مندفع کردیده و بجد تقیه مهوست دیگا

ایضاً

یا محمد

رفیض و سب و اختلاف ناشی از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بوده و الا از صدر اول الی بدو ظهور او همه اسلام در
مبانی اصول بر یک طبقه راسخ بوده اند بنا بر هذا المقال به تائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی
از موقف عز و علا شرف صدور یافت بنحویکه از بادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل همه اهالی خلفای
راشدین را خلیفه علی التحقیق دانسته بجان و دستور هر یک را خلیفه بحق دانسته از سب و رفض متبرء و متنفر
باشند و خطبای کرام و فقهای عظام بر روس منابر اسامی و مناقب و مدح خلفای کرام را مذکور و جاری
ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان را رضی الله عنه یاد نمایند و علامی خلاصة الفضلاء الکرام میرزا احمد نایب الصدر از
ممالک محروسه را با احضار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مفاهیم حکم همایون را به همگی دور و نزدیک ابلاغ
و ایشان نیز به سمع واذعان اصغا نموده تخلف نورزند از مدلول و آن را موجب عذاب الهی و مورد
غضب و سخط شاهنشاهی دانند

شب چهار شنبه

چهار دهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب به برج حمل واقع و در روز چهار شنبه جشن نوروزی به فرخندگی و فیروزی
در کمال بهروزی و عشرت اندوزی به تقدیم رسید چون در نفس قدسی سرشت همایون مجوز و معهود بود که بعد از
وقوع امور ردم و اتفاق آن هر زود بوم سلطنت ایران را به یکی از شاهزادگان کرامی حسب التفویض خود
در کلات که مسکن قدیم آنحضرت است بنای کوشکی که پادشاهی عالم معنی عبارت از ان است
بگذارند لهذا معماران عمارت پیشه و مهندسان درست اندیشه در سرکار آن تخت کوش و کار که از ان
صاحب معنی نقیبی فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتدال همدوش الوان
سپهر و طاق مقرنس رواق چرخ هفتمین است حمامات و دکاکین و قنوات و آب جاریه که از نسیم صفا
پرور و دو نهری زمزم مزاج سلسبیل امتزاج احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس ...
و لطایف نوادر و فواخر اقمشه و ذخایر امتعه و هر چیز مایحتاج و هر نوع چیزی که سرکار عظیم القدر را بکار آید
باشد بزودی مهیا و تدارک و نقل نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین کلات جنتی

جهان ورکی کیهان معموره امکان است نمایند و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول تا
که اواسط جوزای این دو ماه در نهایت اعتدال بوده اولیای اشرار در طی آن راه و جهت مساعده از رو
کافری حرکت و آنچه لازمه بود از تادیب و نهب او بیمه و اطراف اماکن و مساکن خراسان به مزارع و محصول آن
طایفه بعمل آمده و از آن دیار در تاریخ ... عطف عنان بجانب داغستان کرده دلیران
سپاه و در راههای کوه در قرا و سقناق و قلاع آن طایفه کار را تنگ در مرتبه دیگر قریه چیل در آتش کردند
هیمه ال در اگر او آن از ملازمان رکاب همایون بود مراسم خدمت التقصیری نکرده اما او بیمی بر عهده ور
خیانت کلی در مقام وحشت و دهشت بوده به حصانت قلعه و مکان و صعوبت معابر بوده به قلعه قریش که در
بالای کوه فلک شکوه واقع و اطراف آن کوه تمامی چشمه در جنب ... یک راه باریک بسیار سخت
بود تحصن جسته بعد از ... و اطاعت با فاش ... و اشرار کوه ... داغستان در انتقام عالی
لوای دولت امور او ... متوجه قلع و قلعه او گشته روز دیگر ... دلیران ... اکفی و بهادران ... صولت
صف شکن در سر آن قلعه های جلادت افزوده بحملات شدیده و صدمات خفیفه بر آن قلعه بلند ... شدند
مستولی شده او بیمناک ... قلعه و حصار ... دوباره کرده فرار اختیار کرده بسمت آوار قدم فرسای صحرای
ادبار شد و بقیه قلعگیان ... قراقیطاق ... بدرگاه ... آوردند و از روی ... سپاه
موکب ... التقصیرات ... معفو شد که ... قلعه را که از سنگ ... ویران
با کوه ... را با خاک یکسان کردند سابق ... که بعد از تسخیر ممالک خوارزم ...
داتاسالی طاهر خان ... گشته بعد از مراجعت موکب همایون ... از ان خوارزم بر ...
داعیه ... ولد ابوالخیر ... اتالیق ... سر مخالفت برداشت با ازجاده صواب
... طاهر خان و ... ولد ابوالخیر خان ... کرده چون ... حرکت ازو
خوارزم با وصف اینکه مروت و عنایت از جانب اقدس شاهنشاهی در ... ایام

بلغ ازان ...

سابقه از ایشان به ظهور رسید عین ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود لهذا نواب میرزا که نافذ الحکم ولایات و ممالک
خراسان با فوج خراسان و تونجانه و استعداد کامل مامور به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از
نوروز فیروز عازم آن سمت از ... اتالیق و آقایان و سرکردگان خوارزم از توجه موکب شاهزاده
خبردار و در از باده سرکشی که در دسر و خمار در عقب داشت هوشیار گشته از روی اضطرار
نادم و پشیمان و خائف و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته
مستدعی عفو گناه و ملتزم خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم جدید به شاهزاده در مرو
و بعد از عرض و حصول واذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب آنکه ... از
خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول کاری و از روی اخلاص سالک طریق سربازی و جانسپاری بودند
از دربار فلک مدار حاضر ... حقوق خدمت و ضعف ... ملاحظه ... نیازمندی ...
به تقصیرات آن طایفه را با اغماض و ... را ... ابوالمحمد خان ولد ... که از ...
تحت لوای الحضرت مدار و موکب عالیمقدار شاهزاده نامدار بود عنایت و اتالیقی ... مذکور
در حق ... و ... و از جوانان کار آمد ... رکاب همایون ... روانه ... جمعی از ...
خوارزم کرده روانه درگاه ... و بقیه امرا نیز ... که در آن ولایت
... الوقت گذرانیده مانده بودند تمامی را کوچانیده روانه خراسان ... روسای آن طایفه بر ...
فرمان همایون ... و رخصت انصراف به خوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و شاهزادگان ... نیز
نیز بجانب خراسان عطف عنان و در بیست و دویم جمادی الاولی ... از ... فیض نشان گشتند

بادعای سلطنت و حقیقت

حالات آن ... رسید که در اواسط ... آن شخصی مجهول الحال از اوقات ... در لباس
درویشی وارد ... و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانه مقدسه ... که نزدیک بلخ است ... ادعای
امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمعی کثیر از ترک و تاجیک بلخ با ... خان و ... سعید

ثم غارتی واکثری سرخیلان اوزبک با او یار گردیده در اندک زمانی ده دوازده هزار نفر جمع کرده و از
اطراف تمام اوزبکیه حتی محمد یار خان والی از عقل خالی از خیر بیزار است درویش مزبور رفته وخاک مقدس را
بجاروب مژگان رفته بعد از آنکه رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت والی خائف شده جمعی را به سراو
او فرستاده فیمابین جنگ واقع و قشون اوزبک نیز شکست یافته برون ودرون شهر یک
از مردم خوارزم آنکه نبرد داری محمد حسین خان بیگلربیگی خبوشان والله وردی بیک جاسی ومحمد قاسم بیک قرقلو وجمعی
از خوانین از برای این فتنه و بیه درویش مزبور با توپخانه واستعداد مامور ... مقارن این تاریخ یوم جمعه دوازدهم
هم ماه ذیحجه الحرام خبر رسید که در اثنای ... دو درویش ... عصمت الله مزبور که از جانب
درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده بود بگلوله تفنگ زخم دار زده و از ملاحظه این معنی تزلزل در
احوال مریدان سست اعتقاد راه یافته قرار درویش مزبور در آستانه شاه مردان منحصر و عصمت الله خان
بعد از ورود با سفر بجانب ... خواجه نفت الله متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی سرکردگان
درویش را ... آورده جمعی که سر او بودند متفرق و از اشراری که حرکت دلبودند دستگیر ساخته
بمعرض سیاست در آمدند امر همایون صادر شد که سردار آن سال سر رشته کار را از دست نداده
بعمال ضابطه مقرره عازم مقصد باتفاق ... و جمعی از فنده که در چنین امر ... طلب گشته برانگیخته
اند مشغول دان گروه را آنچه ... نمایند ... آواره گشته ساکن ...
یک ... داغستان پامال سم ستوران دوست فرمود ... غازیان گشت ... که بزرگ عثمانی
بودند با جمیع سرکشان ملازم رکاب ... و بکردن گرفت و نیز در اینحال از جانب سلطان محمد خان پادشاه
روم نامه رسید مشعر بر اینکه از قبول مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص نماز آن جماعت باشد
عذر خواهی کرده بود که در ازای این مطلب امر دیگر از خواهش شود و در سال گذشته در حینی که افندیان از دربار
عثمانیه برای اتمام این معنی آمده بودند نوشته شد که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم خواهیم شد
در توقف نیز در جواب نامه مزبور همان مراتب ... قلم تصریح شده پادشاه والا جاه روم را

از توجه

از توجه موکب همایون آگاهی بخشیدند پس محمد علیخان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را بمحافظت مامور
ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم شهر ذیحجه الحرام از ... لوای توجه بجانب مغان افراخته چون از روزی که اردو
بجانب مغان حرکت کرد برخلاف ایام که هوا در کمال خوشی میگذشت و برف ... شدید شروع کرد کثرت
گل ولای مانع حرکت نزول گشت بحدی که ده منزل را به چهل روز طی کرده در آخر وقت وارد کنار رود
کر دیدند و از شدت باران اوج سیل بجائی رسید که ... از کواکب سما ... و کهکشان یاد
مید آورد رفع خشک مغزی ... میکرد و سطح خاک همه عالم آب گشته ... پهلو بر چرخ اخضر میزد و دواب و
و اسباب بسیاری از کثرت لای گل ... برف و باران از شدت سرما عرضه اسقاط و اتلاف شد و از
[redacted]
شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و چهل و دو دقیقه
که ... و بهره اکلیل فرقدان را برسر داشت سلطان سیارگان که از شدت برف
در حجره توی برتوی ... منزوی بود آفاق ... شد و از زبانی نه نوبت به فضای حمل رخت کشیده ...
آراسته شد بعد از انقضای ایام از جسر دو فرسخی جواد عبور و صحرای مغان را قرارگاه کوکبه منصور ساخت هفت
روز در آن مکان ... توقف افراشته بعد از آنکه دواب از کار بدر رفته بحال آمدند از راه ... رود و قرار
هفت و از چهار فرسخی تبریز عبور کرده ... خان را با ایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و شش
هزار نفر از لشکر فیروزی اثر در حوزه اختیار او مقرر گردیده و امر فرمودند که بیگلربیگیان دربند و شروان و تفلیس و ...
قراباغ و ... هریک با قشونهای خود و حکام ... بوده باتفاق سردار در جای ضرور ...
با عانت یکدیگر پردازند چون سابق شاهزاده نصرالله میرزا به عزم ... وارد که در ارض اقدس توقف داشت
مامور شده بود که شاهزادگان کرام شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا ... وارد و در بار رفیع شوند و در بیست چهارم
الاول در منزل ... و شرف اندوز ... گردند و فرستاده پادشاه والا جاه روم ...

بالجمله هدایای گران مایه که از آنجمله یک بقچه قرآن و طاق چوب صندل بود که با صلح چینیکه گویند و اسباب و ابزار کار
در بنگاه در کمال تصنع ~~و مهارت و نقاشی~~ آن در کمال نقاشی آن در کمال تصنع و مهارت به کار برده بودند در موکب شاهزاده
کامکار که وارد گشته به نوازشات شاهنشاهی بهره مند شدند و منزل به منزل اعلام گیتی گشا ایمان ناگشته وارد چهار
فرسخی سعد نوح گردید چون در باب حال تسخیر روم از راه بغداد در خاطر اقدس همایون قرار یافته مقرر شده بود که ایلغار نمای
قلعه کرکوک را از راه ملاحی روانه گرمان شاهان در ذهاب که حد بغداد است گشت نماینده احمد پاشا والی بغداد
از راه اراده ضمیر اقدس واقف و محمد آقای آدم خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکش های لایق به درگاه آسمان جاه
فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن اهل قلعه بغداد تا انجام کار بیگری که از دولت عثمانیه متعلق دارد مستعمل
و وزیر و حکام نیز مسئول او در قبول و جمعی از عساکر فیروزی اثر برای ضبط ناحیه سامره و قلعه و نجف اشرف و کربلای معلی در
ناحیه و توابع کرکوک رود بالده و باج نواحی و توابع بغداد تعیین فرموده محمد خان بیگ شیخ دانوی چرگ را به سرکردگی بصره
سرافراز و با چلکچی حویزه و حکام شوشتر و ذروق و اعراب آن سمت به تسخیر بصره مأمور و مقرر فرمودند که باج زیاطی که در
ساحل حویزه جبار پاشا از شط العرب عبور و با انجام امر بپردازند و از حال شاهزاده در نهم جمادی الاولی در شهزاده
لطف الله میرزا و باقی شاهزادگان والاتبار روز و ایام اجلال و اقبال سر کار روانه همدان است ساطع فرستاده با چند
والا جاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی و در حضرت الطاف ارزانی داشته تمادی هیچ گشت که هر یک تجیز از این
جواهر نفیسه مرصع آلات از جواهرخانه خاص جدا و یک زنجیر فیل کوه اندام برای پادشاه جمشید حشمت مصحوب میرزا
محمد خیث بوری همشیره نو و تکان روانه و جمعی از ارباب مراتب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داده بودند
چون جمعی را قانون ساز سندنا و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته و در رقص و رامشگری ماهر بودند لهذا این گروه
نیز مرخص و روانه ساختند و چون منظور نظر اقدس این بود که قلعه موصل در عرصه بغداد اعمل آید فرمان همایون نفاذ
یافت که غلات شهرزور حمل و نقل بغداد نمایند علام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه وانان در مرغزار امده خالد
پاشای حاکم بابان و شهرزور رفراز رو با گروه و عطای کرد با اتفاق سلیم بیگ بنی عم خالد پاشا ده روز

در باب رضوان مدار کشته سلیم بیگ را با یالت الولایت سربلند ساخته به خطاب خانی سرافراز و قاضی ان هرزبوم را
و کردستانات روم که بزه اطاعت در آمدند و از انجا متوجه کرکوک گشته در چهاردهم ماه جمادی الثانی وارد کرکوک
مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا با ستحکام قلعه مغرور گشته راه اطاعت بسته در مخالفت کوشیدند چون توپچیهای
هامایون که از راه گرمان شاهان و ذهاب رفته بودند بالیت باردوی معلی ملحق شوند با اتفاق زورد و توپچیان چند روز
کشید و بعد از یک دفعه توپچیان به موکب همایون موبت امیر خان بیگ توپچی باشی را طلب نموده اول وقت طلوع آفتاب
امر فرمودند که هر گاه زبان ترجیح سلام امرای عظام از حضور قاطان کیوان مقام قلعه کرکوک به ضبط کارکنان دولت
قاهره در نیاید پس در معرض غضب و سخط اتراک اظهر نموده عبرة للناظرین دیدهای نزاهرون خواهیم آورد امیر خان انگشت قبول بر دیده
نهاده به عرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسانید که در سه دسته از عمارات پیاده مأمور شدند که با اتفاق عمله توپخانه
توپهای قلعه شکن مقابل بین از مصدر جاه و جلال امر و مقرر گردید که بهادران دلاوری و دلاوری دلجی که همیشه پیر عزان و بیرون بانان
و هزبر زیان پیاده صحرا از دکره و دشت بودند که در این فرصت رفیق امیر خان بیگ باشند مومی الیه آن قلعه را از چهار طرف
نعره تیر گلوله تفنگ و توپ و خمپاره کردند که روز از صبح تا شام آن آتش بار ابرجان قلعه گیان شعله ورشد
چون عصران روز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد قلعه را از تف آتش جانسوز به آمده از تاب صدمات
توپهای قلعه شکن و خمپاره‌های بنیاد افکن بیم زن از برج قلعه خود را بزیر انداخته بحق تطاول باران مستحق باران
شدند عفو خطا پوشی خاقانی از ارباب سرتیزی بذیرائی در امده رو سای آن گروه را به پوشش خلعت عفو و بخشش سرفراز
فوجی را نیز بضبط اردوی که از قلعه‌های متعلقه آن است بود تعیین فرموده آن نیز در یک روز بضرب گلوله تفنگ
قلعه کشان آتش انگیز خمپاره‌های فاعالی نوره حیطه تسخیر در آمد
چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره انجام مطالب معهوده در جای صلح روانه استنبول شده
بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تا وزن نمود و در انجا سواد فرمان از پادشاه و آن جاه روم که بر طبق فرمان
شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود و از خارج به نظر رسید مجبورا که قبل و رسای پیران آن مباح

و مذاهب ایشان مخالف مذهب اسلامست داخل دولت عثمانیه بفرمان دعوتی نامعلوم بعد آنکه افندی به موصل فرستاده
حسین پاشای والی موصل را به قلعه‌داری و مدافعه مأمور ساخته بودند این معنی عزم را بلند گشته روز چهاردهم رجب لوای
نهضت بجانب موصل و کنف قرین آورد و روز پنجشنبه بیست چهارم ماه مزبور رد و موکب ظفر کوکب به پای زمین موصل
واقع شد فوج پاشای حاکم کوی را که از محافظان قلعه مزبور با فوجی از سپاه روم مرکب بطور رفت رو بساحل کهف میدان
رانده و مقابله پیش‌تازان موکب منصور درآمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته معدودی فرار جای عافیت کهف جستند
روز چهارم شنبه بیست و پنجم فرسخی مقطع طلیعه همایون مزار شریف حضرت یونس گشت به جلالت یونس علیه السلام مشرف
سرادقات پرعون گردید او تابک دو نفر از علمای بی‌اتفاق روانه فرمودند به احمد پاشا بار بعنی طلب حرمونه باد شاه پایان از فرستادن
ایشان تحاشی نموده به قلعه‌داری پرداخته پس حکم همایون به محاصره قلعه نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب شط جسر
کشتی پیوند بر دجله موصل بسته توپخانه اژدها پیکر دوزخ نهیب و خوابیر چیان بهرام کین جلادت فوج
فوج از آن عبور کرده به سرانجام اسباب قلعه‌گیری و بردن سیبه و حفر اشتغال ورزیدند بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه
گردید بر سقف هر قصر شیشک توپ و تفنگ و سیاره و تیر چنبره‌های الماس شد و از پنجاه باب برای
جبات قلعه کیان زکوه‌اما استان ساکنت روز و قیمت بر قلعه‌گیان اکثر از سر خود به گلوله خمپاره دوازده منها
خانه‌ها را در هم دریدند چند روز بر همین منهج برای جبات قلعه کیان به شعله آتش و به گلوله توپ خانه‌های ارض شن
برخاست تا آنکه پاشایان که مرغم حسنی اولی ضرری از مساعی مطلب بر مثل مقصود باز نگو آمد گشت جمعی از علمای اعلام
و افندیان کرام در روسای دجاج را با استان ناری شهراده گوه پیکر لایق و تحفه‌های بدر بار سپهر رواق فرستاده
متعهد گشته که جمعی را بدر بار رفیعی فرستاده امور معهود را به نحوی که دلخواه بندگان اقدس است
با الذویش انجام دهند از آنجا که اطفای شرارت مطمح نظر اشرف بود قبول این مسئول فرموده ایشان را
سرابه پوشی کوت امان و شرایط اندوز تشریف این طغیان ست خشید پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را
با چند نفر از سران عثمانی روانه استقبال نموده به عرض حال پرداخته از مقاربان آن محمد آقای که از جانب

احمد پاشا بدربار رفته بود و آورد و خبر داد که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده با ایشان پرداخته
املا فرمود نیز در عالم دوستی و برادری این توقع رانده اشتم جناب اعلیحضرت ظل الهی از حد دستوری در
نماینده هر گاه مدعای ایشان اینها هم مدعای ماست در رای ابد مدت گفتگوی مطلب نماینده امور معهود به موقوف
به حصول خواهد سوای یکجهتی مذهب که چون این معنی مهم حادث شده عالم و موجب انفصال این دولت ابد فرجام
مجدداز لفظ خامس درگذرند و احمد پاشا را در امر مصالحه ماذون و مختار ساخته‌اند در دوم شهر رمضان المبارک
عطف عنان به جانب کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن متبرکه مکنون ضمیر بود بعد از ورود به قراتپه
در جولاگه خاقانی بنه و اغرق را به غازیان گذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات و در منزل شهروان
سلیمان آقای کیخدای بغداد و با محمد آقای و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد اردوی
معلی با عطاهای همتا زمان کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره رهین احسان گشته اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه
از زیارت مرقد منوره کاظمین علیه السلام سعادت اندوخته پیشکشهای احمد پاشا را در کمال ترتیب در کنار
دجله مرتب ساخته بود از آب عبور و از راه حله عازم نجف اشرف گشته بعد از طی طی مراحل به عتبه بوسی
آستان عرش جاه موفق در کمال زینت سرانجام داده بودند در بیست و ده الفتح مذهب گنبد
فلک پیوند شده بود و از سرکار حضرت آسیه سرشت گوهرشاه بیگم والده شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا
و امام قلی میرزا ابراهیم مرزا نادری زاده شده که صرف مرمت کاشی کاری صحن مقدس نمایند و قنادیل مرصع
به جواهر ثمین و مجمر طلای گران بها وقف آستانه مقدسه ساخته از آنجا عازم کربلا معلی گشته در غره ماه شوال
شرف اندوز طواف روضه ملائک مطاف و از سرکار نواب مهدعلیا همسر کبری تا توجه لوی حرم عفاف
روضه سلطان بیگم بنت خاقان سعید شهید سلطان حسین نیز بیست هزار نادری برای تعمیر مسجد جامع المشهد
مبارک تحویل کارکنان ساخته روز بعد از ریخن زر آیات نصرت آیات از سمت به سمت بجانب
بغداد انعطاف یافت و خدام و ارباب استحقاق اماکن متبرکه ائمه اربعه علیه السلام و النجف و علماء را فرموده

احمد پاشا مگر استیان کوه پیر حرام و تنگنه‌های لالی بدر باب احمد پاشا بهم فرستادگان عاجز و ناظر حق خدمت
به تقدیم رسانیده و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه مرحمت
و عنایت کبری بود درباره فرستادگان او به ظهور رسید چون سردار از جانب سلطان بصره را از حال
رئیث محصور و قلعه قرنه را التصرف کرده بود معروض شد که مصالحه شده سرداران از محاصره دست باز
داشته وار دارد و شدند معروض شد که قلاع کرکوک و اردبیل و قرنه و باقی ولایات را که به
تصرف آمده بود خالی نموده به تصرف گماشتگان احمد پاشا دهند پس موکب همایون از بغداد حرکت و از صحرای
درجوان تنگه بسته شد بود عبور به شهرزور و از آن راه به جانب چمچمال و حزو ... شد

در جنگ کرکوک

همایون از درنه به جانب اردو متوجه ... محمد خان قرقلو را با یالت دربند و فوجی را به متابعت دانسته
در چمن ورود به مغان حیدر بیک افشار که چون ایروانی را با یالت شروان و به خطاب خانی سرافراز
ساخته در بیست دویم شعبان در وقتی که ساحت موصل عرب چمچمال مضرب خیام ... به ... رسید
توضیح ... که بعد از سنوح قضیة الدوله ابراهیم خان که محمد بیک ولدش با اسم او نامور موسوم شده با یالت
آذربایجان قایم کرده بدست نام مجهول الحال مجهول النسب پسر سام به جاحب سپه وری منصب اکشته در صدد
آذربایجان قایم گردید ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نموده ابراهیم خان
[illegible] قطع نموده مرخص ساخته او بی نسب داغستان رفته با سرداران و ارکیه به سر برده و محمد
ولد سرخای که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایات زرد
در منوالهای کوه و جنگل متواری بود در موقعی که لوای نصرت فرسا را متوجه روم دید سام ملعون
بر بیده و که موزبا دکونت در دماغ داشت از زاه کوتاه بینی شخصی که دیده و جمعیتی نیز منعقد ساخته
در مقام گم کردن طبرستان و دربند درآمد از آنجا که عواقب کار را انجام ... الا از که امور چنانچه موقوف از قبیل

شر و نفع و ضرر رسانیده با اغوای او بعضی از اهالی طالبان و بار فریقه گشته نوشتجات با سام به شروان
از جانب آمد و شد داشت یکروز تا آنکه این مراتب را محمد خان سردار به عرض اقدس رسانید
و چون قلعه دربند سرحد بود حیدر خان نیز از موقف معاودت او مأمور گشته بنابر آنکه حالت اهل داغستان
در دربند با قرب جوار به شیروان که سرحد بود در بابت تمامی و شاهان حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند
روز مقتول و اموال او را غارت کرده محمد ولد سرخای لا با سام به شیروان آورده قلعه آقوزا که موقوف
بود به تصرف ایشان داده لوای مخالفت افراشته اما با شیروان و طبرستان نیز طوعا و کرها متقلد قلاده
اطاعت ایشان شدند این خبر که به دربند رسید دامن زن آتش نفاق اشراری گوکبه و بعضی از بنی دولت
والا در سینه داشته کردیده از روی دورویی کار را ایکره و کرده از آنجمله جماعت مغانی و غیره که با مودار
بودند برگشته قلعه ... را به تصرف لزگیه داده با سام و محمد علی کشته و محمد علی خان بعد از این واقعه
جمعی از ... و اشرار دربند را به ملازمان منافق که منطقه ... دبایشان ... از مرحله هستی
دور و جمعی را نیز که چشم حقوق ... دولت پوشیده بودند ... گردیده روانه ملک عدم ساختند
وجود به استحکام قلعه و بروج دربند پرداخته و حقیقت حال را به عرض عاکفان جلال رسانید اگرچه
... افغان سردار آذربایجان که در آن حین بود به شنیدن این خبر با جمعی که داشت به سپه سالاری
حدود کردستان و فتیله تعیین و فوجی از غازیان را امر فرمود که در حدود ارکان ... توقف دارد
مذکور اند ... اهالی شهرهای ولایت همه جا افواج منصوره مشغول قشلاقی بوده تا پای ... اسم قرب
بوازند همی را آهسته و به نحوی که سابق مذکور شد نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم بود و به ... وارد
و سایر سرکردگان خوارزم و داراله اتفاق اوزبک ییناق از آنجا آمده مستعد آوردن ملازم کوچانیدن شده
بودن نصرالله میرزا ابوالغازی خان ولد ایل بارس را به موجب امر اقدس بوالیگری تعین و از اوزبک ... صاحب
اختیار کرده ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم با یموت متفق دار ...

اینان را مقتول ساختند در این مراتب به عرض اقدس رسید علینقی خان را به سپهسالاری مأمور و روانه فرمودند که تدارک آن شکست
خود را دیده و در سال دیگر بعزم پیشرفت متوجه و از زم گویند اما از ماه بیست لوای توجه بجانب قلمرو داغ افراخته شد
سلطان چهارم روز پنجشنبه پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهیدشت
حرکت قاهره حمل القلل کوکبه جلال سرعسکری رخت عزیمت کشیده سپاه شاهی شب رو با کمال خاطر آنانکه الله را کی از کرد خداوند
بهار از سر و صنوبر رایت نصرت افراخت و خاقان جهان آرای ربع از ز عدو ابر و از طنطنه کوس خصم افکن دل گوش بیلند
ساخت و افواج قاهره چمن سا زه برکت جهاش کرده بعزم دفع سرعسکر بچه بروا شده و بجود اسبی را از غنچه داراحنار
موج التهاب سروری را به منقل حویش برار شده در منزل کگا در قلمرو کجبی حضرو آنکه با هزاران زینت و زیب انعقاد
یافت چون در آن اوان احمد پاشای در حین نوروز بفروز فیروزی انقضا یافت چون در آن اوان احمد پاشای والی
اولاً که از دولت عثمانیه سرعسکری منصوب و در قارص بود از جانب محمد میرزا دو سه جا ذکر کرده که صفی میرزا
اشتهار داشت و اعیان دولت عثمانیه او را شخص اعتبار کرده جمعیت سرعسکر روانه کرده بودند و
نوشتجات میرزا به نظر رسیده بهیچ نایره غضب محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته وارد خواه اهر شدند
شده در آنجا بسامع علیه رسید که سرعسکر مزبور را از دولت عثمانیه معزول و احمد پاشا وزیر اعظم سابق
به سرعسکری منصوب گشته چون محمد آقا فرستاده والی بغداد که برای انجام کار صلح به دربار عثمانیه رفته بود در اسلامبول
توقف داشت با انتظار وصول خبر از جانب موسی الیه امر اصل مقصود با ستانه طی شده و حکم همایون به سردار
امیردان احمد ارسال یافت رعایای حدود سنور هر یا که از طرف روم بدست آمده باشند مرخص سازند به سرعسکر
قارص مراجعه و کمال ارتباط در آمد سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده ملتمس عسکرت را نیز نوشته که مقصد ما
صلح درین باب تاخیری نیست و من از دولت عثمانیه مأمور صفی میرزا برده در این دو آن لازم بعد از آنکه
جواب سرعسکر موروحی سته خلافت گشت اعلام شد که آمدن ایشان بموجب ملک ایشان است چهان
پذیر که عقوبت راه است همایون بر شوق ملاقات او و صفی میرزا را نکرده و خواهیم شد پس باید عزم رایات نهضت

بلیز

۲
بجانب قارص افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید صورت مقال آنکه بیخی که در طی صادرات
سال قبل مذکور شد بعد از واقعه شکست یافتن منهزم شده اراده داشته که چون میر آخورباشی گرجی به
محال گرجستان برود و خلوت خان مطیع در دره چگل سر راه بر او گرفته در بیست و چهارم با چندی دیگر
گروه معتقد به قلعه اقررز قلی خان فرستاده این مراتب را به عرض اقدس رسانیده مقرر شد که یک حشم او را
کور کرده با چندی از گرفتاران رومیه نزد احمد پاشا سرعسکر بقارص و اخسقه نفرستید که چون صفی میرزا نزد دست والا
برادران جهت حصول یکدیگر را دیدن نمایند بعد از ورود در رایات همایون جهت واقعه شکست رومیه معروف شده
شد و حقیقت آن پس متوال است که بعد از یکهفته بمهمات اولیای دولت عثمانیه ممکن محمد علیخان افشار معروف
بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدابیری که در کار او بر دند که خزانه و بیدآبای محمد خان اوجی که محمد خان ولد
سرخای و از دو چنگل و کدخدایان طبرستان و عمال دربند ارسال و نامه مستقلانه بهریک نوشته ایشان را
ترغیب اتفاق و امداد صفی میرزا نمود و بندیوسف پاشای والی اخسقه از دولت عثمانیه مأمور بایصال خزانه
و بلاغ فرامین گشته بعد از ورود دربند آقا کوزی ظهورث که در آن اوان والی کاخت بود باتفاق قلی خان فلجی
چگل لقلیس در آن نواحی کمین در فرصت بودند پاشا یوسف از راه احتیاط پشت بکوه داده میان چنگل را راست
عنان کرده روانه داغستان نموده خوانین نیز که بلد راه و رسم سپاهگری و جنگ بودند پیش از وقت فوجی را
در سر حیا داشته فرصت انتظار با اطلاعیه نداده جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را گرفتار و بقیه اما از سر حد
تمامی هرایا و فرامین را بدست در آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین دهشت و فرار و از عاقبت
خوف در عرض راه چون نقش از پا در آمده وفات یافت و بعد از آنکه چگونگی به عرض اقدس رسید ظهورث
خان در ازای این خدمت بوالیگری کارتیل و ارکل میرزا به ولدش بوالیگری کاخت سرفراز گشت چون بعد از
انجام مهمات امر مزبور و آن امر همایون با حضار لطفعلی میرزا صادر شده بود شاهزاده نیز به موکب والا پیوست پس رایات
جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته از ییلاق کوکچه و قرا عبور و در شش فرسخی ارپه چای در موضع موسوم کیالغی

بنه و اغرق سوکند اشته روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الآخر موکب همایون بجانب قارص نهضت و در قلعه قارص
ما بجز رایات نصرت آیات باوج سموات برافراشته و چند دفعه سر عسکر و پاشایان بازدحام تمام پشت بدیوار قلعه آورده
رو بمعرکه جنگ آورده و هر دفعه جمعی از ایشان قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری مشغول قلعه داری شدند بنه و اغرق که نیز
بموجب امر عالی وارد اردوی معلی گردید پس در اطراف قارص قلعجات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان
با توپخانه بهر طرف تعیین گشت چون احمد خان لکزی بموجب امر عالی فرمان والا جاه روم با فوجی از لکزیه به
معاونت سر عسکر به قارص آمده بود لکزیه چون کار را بدین منوال دیدند شب جمع از قلعه بیرون آهنگ گریز
کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و متعاقب مامور و جمعی را از ایشان
عرضه هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد و اختلاف حال سر عسکر را اشتداد تمامی یافت لشکر بیاری
آغاز فرار نمودند سر عسکر از راه اضطرار عبد الرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسریه که وزیر دولت کسری
معدلت قیصری به کتابت موسوم و از معارف روم بود و چند نفر از سرکردگان اوجاق و ینگی‌چریهای بسیار
بدربار گردون رواق فرستاده مسئول او در حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت سر عسکر
کسریه را با چند نفر از زردستار روانه دربار عثمانی نمودند چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای
قارص معلوم از توقف متعذر بود بدوازدهم غله در جانب اخلفه و چگل و فور دوشت الملا موکب همایون در دوم
رمضان المبارک از قارص بجانب ارپه چای نهضت نموده از آنجا متوجه اخلفه گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت
ساختند تا تمامی حاصل و غلات به مصرف رسید چون منظور آن بود در سه روز قشلاق دراج و کمبت آب و علف ممتاز
داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب از نی و چوب ترتیب دادند و از راه اتحه قلعه و قراق گنجه و برع
در ابتدای ذیقعده وارد مقامی که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند بعد از چند روز که دواب از آرامی آسوده
چون بیشه لکزیه داغستان القصه لیکن چنین بود با وصف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دوم ذیقعده با
فوجی از غازیان سپاهی به جانب داغستان توجه نموده از جر و از عبور رود جادو منزل یکا ایلغار نموده در

ششم

ششم ذی الحجه از دربند گذشته غازیان سپاهی را چهار دسته بجهار جانب چاودل انداخته تمامی آن طایفه را
که باطمینان خاطر که در آن نواحی ساکن بودند در ورود موکب ولا در چنان وقتی بایشان کیفیت نظور
نمیکردند تاخت و باز اطراف بودند تمامی سران و روسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان
و هرآینه بوش جناح عفو و احسان گشتند روز عید اضحی را نیز به جانب دربند کرده انگار از نیز انتظام داده از راه
طبرستان سراوقات عزوشان بجانب مراجعت نموده در پنجم ماه مزبور به داغستان رحرکت و از جهرگذشته
وارد محال ارس گشت چون شش ماه از دربار شتا
عزم ایران چین کرده اظهار صولت بهمن و عسکر روحی نهاد برف اعلان داعیه روحی نموده داور فلک سریر نعین
و مهر منیر با ترتیب گردون را آماده مراقفه عسکر ماه سیر بامرحله پیمای و از شنبه شانزدهم ماه صفر افواج
آسمانها در نقطه اعتدال مرتعی سلاطه گشته چون عنوان نامه بعد از گرد و فرحه نماز آساس شوکت
عسکر دی را که لوای جلادتش در خفقان سیف و تهورش مسلک بود سر عسکر از حرارت عزیزی فانی شد
برجای خویش سرد گردیده روز یکشنبه حمل خسروانه با شکوه سلیمانی نظم ترتیب و قدمت سران لر درزی
بگلانع زرباری زینت و رونق یافت و قریب یکماه در ییلاقات شکی غنان گرده از زرد عبور وارد
خاچین از راه میان کوه عازم سوکه ییلاق ایروان گشته در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات
همایون گشته چند منزل با تخت روان حرکت فرمودند باز به عنایت حکیم علی الاطلاق شفای کامل و صحت
عاجل بذات همایون گشته به صحت و بهبودی قرین گردیده دوازدهم جمادی الاخر ولاکوه کوکچه مضروب
خیام عز و تمکین گردید چون متواتر حضرت ظل اللهی بعد از آن به فکر مقابله سر عسکر افتاده تدارکات پایان
از برای مقصرین از روم دیده از آنجمله هشت صد هزار گلوله خمپاره و هشت صد هزار گلوله توپ دوازده هزار
باروت بسمت دست کوب حمل و نقل سران کوه کوه و پنجاه هزار شتر و دیگر از ولایت طلب حضور اقدس نموده
که به غله بارگیری کردند از روی احتیاط که بداعبور غازیان نصرت از راه دشت واقع و در آن محال غله کم یاب

کمر بستند — خسرو لشکر روم

و غازیان در صحرا پریشان و بی اسباب بوده باشند ازین جهة تمام امورات را انجام داده و تدارکات حسب المرام
بفرموده عازم مقصد گردیدند چون به نواب ظفر نصاب رسید که از دولت عثمانیه یکی محمد پاشا وزیر سابق به سر عسکری
منصوب و با چهل و یک پاشا و اتباع دیگر و ده پانزده از پاشایان دیگر جمعیت و از هر جانب از سمت ارزن
الروم و قارص و عبدالله پاشا با احمد پاشا خان و لد سلیمان و بیرادی خان بکلربیگی اردلان که از آن دولت والی
روبه ناحیه و بر رویه ثانیه پیوسته و جمعی دیگر از پاشایان با افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل به مقابله نامی شده
که هر یک از سمت دیگر با پیروان می آمدند لهذا لطف الله میرزا را که از عراق به دربار سپهر رواق طلبیده بودند به
رومیه که از طرف دیاربکر و موصل می آمدند تعیین و به مسارعت روانه و افواج منصوره که در حدود و کرمان و
و لرستان مشغول ییلاقی بودند به معسکر شاهزاده مأمور ساخته چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده
ارجمند امامقلی میرزا و ابراهیم خان را که بعد از قضیه دار الدوله ایران نام ناجی خطاب … بود مستأصل فرمایند
لهذا حکم همایون به تهیه اسباب نافذ گشته چند روز در … طاق در … گوکچه از آنجا
و بعد از کاری طوی زمام اختیار خراسان آن با امامقلی و انتظام مهام عراق با ابراهیم خان تفویض و
هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد و بنه و اغرق را مأمور به توقف ییلاقات چور
پیچوان و تبریز فرموده و خود در روز دیگر به عزم مقابله سر عسکر رایت افراز لوای ظفر گشته و مذکور
این بود که در نواحی قارص و ارزن الروم به راهزن جمعیت سر عسکر نموده مقارن آن خبر رسید که … دولت
بر تقاضای او و اغوای بکوات بدین سمت می آید لهذا کوکبه همایون در نهم ماه مزبور ایروان و مراد تپه
دو فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبدالله پاشا کوپرلو بود قرارگاه دولت ساخته یکی محمد پاشا سرعسکر نیز
با دولیت و پنجاه هزار کس و چهار پایه توپ چرخی و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی
همایون دامنه کوه را محل اقامت ساخته و خیام اقامت افراشته پاسبانان و احداث سنگر و متاریس پرداخته
پس روز چهارشنبه یازدهم ماه طرفین به تسویه صفوف و تعبیه الوف گشته تا بیره بیلا بالا و آتش طعن و ضرب و دامن چرخ

افتاد بعد از

بالا گرفت بعد از حملهای متواتر به تقدیر خدای داور شکست بر لشکر عثمانیه افتاده جمعی کثیر از آنجماعت به قتل رسیده سر عسکر
بیکی محمد تحصن جست و به سبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز به معسکر جلال معاودت کرد جمعی از جیوش دریا خروش به حفظ
چار سوی راست اطراف اردوی سر عسکر مأمور شدند راه نقل غله و ذخیره بر لشکر عثمانی مسدود شد و هر روز
جمعی از قشون رومیه در حوالی اردوی او عرضه تیغ هلاک شده و از رهبت عرصه بر لشکر تنگ گشته و آلت کرمی زبان
اوهر دیدند خصم بیشتر شد باز الطور جنگ فرنگ گذاشته هر روزی بقدر ربع فرسخ با سواره و پیاده سنگر و متاریس
ترتیب داده دلیرانه پیش می آمدند تا اینکه به چند کوچ به نیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایات توقف برافراشت
همان شب جمعی از سپاه کینه جو با شاره والا بر سم شبیخون به حوالی اردوی رومیه رفته و لولوده القلاب کیان انداخته
افکنده آن شب تنزل با حوال سر عسکر راه یافته جمعی فرار کردند سر عسکر چون حال را بر آن منوال دید با اعیان
عسکر عثمانی طرح تدبیر افکنده بنا گذاشت که آنشب با سواره و پیاده به اردوی همایون شبیخون آورند چاپار از
جانب لطف الله میرزا رسید مشعر بر اینکه سر عسکر دیاربکر را که به سمت همدان و شهرزور فرستاده و تعلیم سلیمان خان
حاکم بابان که او را امداد ندادهکی ... در وقعه سور دالی بتحقیق پیوسته خود بار روانه که به خدمت شاهزاده
از اطراف نیز شاهزاده آمده به مقصد سر عسکر مزبور با احمد اردلان و طوایف اکراد ایشان راجع نموده با جمعیت موفور
عازم موصل بلاد فرنگی حاصل و به جهتی ... شکست بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آنجماعت قتیل
دکرین روز سر عسکر با بقیة السیف سالک طریق فرار گردیده ... اهل ... آیه ... مستقل برداشته
نوشته شاهزاده را با یکی از کرفتاران رومیه بجانب اردوی سر عسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردو نشده
بود که به سپهدار روز یعنی آفتاب جهان افروز عزیمت ملک شام ~~هنوز آن شخص~~ نموده مقارن آن انقلاب
و اضطراب در میان اردو به هم رسید که دبدبه ملک نیز گرد اعراض و معلوم شد که همان سر عسکر جلیل الشأن که
در کمال قدرت و توان بود ملک هستی را وداع و با دهر دون ترک نزاع نموده عسکر رومیه چون خود را بی سردار دیده
سراسیمه آغاز و پا بگریز نهاده و قوتی که در اطراف لشکر رومیه بودند فی الفور با ایشان در آویخته جمعی معتول و تمام به

و جبه خانه و اسباب آن جماعت را که بر جا مانده بود بحیطهٔ ضبط در آورده و روانه شدند و دو فوجی از جنود دولت القرق بودند
از اینجانب از اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته تا آنکه بجایی که آن جماعت را که فوج فوج فرار بمیکرده
در ضمن شمشیر شده ده دوازده هزار نفر از ایشان را بچاه هلاک انداختند و هجده هزار نفر و چند نفر از پاشایان و
سرانده دستگیر کردند پس حضرت ... بشفاعت و مروت جمعی از گرفتاران که مجروح و ناتوان بودند از سر خون ...
با ... اقا جاسوس حسن که از سرکردگان اوجاق و عظمای گرفتاران رومیه بود دادند روانهٔ ... فارضی شدند
و چون قبل ازین که در باب رکن و مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدولت عثمانی تکلیف و اظهار
و بعد از دعوی سرعسکر لعلم پادشاه از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول و لقای آن در
مقام کاهلی و استنکاف مضایقه شدند لهذا بعد از واقعهٔ سرعسکر روم پادشاه اسلام پناه روم نامهٔ برادرانه
خدمت حضرت ظل اللهی اعلام فرموده که آن پادشاه دین پناه حق سبحانه تعالی هر روز فتحی که بخشیده که آنچه در ضمیر
میگذرد صاحب کارخانهٔ علی کل شیء قدیر موافق رای منیع احسان میکند منظور نظر کیمیا اثر آن پادشاه دین پناه
ملحوظ فرمایند که خون ریختن اهل اسلام در کدام مذهب درست است و بعد از آن که پیروی رباب ذی ... و اینان
امر شرعیه جعفری کمال کنند پس رعایات برادری و خجالت و شرمساری آن افراز ... بر این نیازمند
درگاه الهی روا ندانسته که از قانون سلاطین سلف بعید و از ظهور ان الله شدید العقاب هراسان
باید بود و باید آنچه معروض صلاح پادشاه آن پادشاه عالیمقدار ... مصحوب ایلچی بوده ارسال خدمت ظل اللهی نمودند
چون حضرت ظل اللهی بر نامهٔ پادشاه اسلام پناه جمجاه مطلع گردیده در مقام دوستی نامه با علیحضرت پادشاه اسکندر جاه
روم نوشته مصحوب چاپاری از راه بغداد روانه در بارهٔ عثمانی فرمودند مبنی بر آنکه هر چند ایلات ترکمان
و طوایف عجم که در ایروان سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را ... تابع مذهب تسنن
در سلک طریق الکاهی ساخته صلح و ... در میان راه کونه یافت اما ... که از جانب آن جماعت با
ان دولت شده چون علمای علام و اعیان دولت ابد فرجام از جوانب ارشاد دامن الفت بر چهره گشاده از دو

و اصرار در آن امر بیشتر موجب خون ریزی و مشاجره انگیزی میگردد و ابدا ان تکلیف تکول و ترک ازینکه مقصود حاصل
از کان دولت عثمانیه و مایه بود با آنکه از خلاف بعمل من بعد اساس محبت و دوستی فیمابین آن حضرت استمرار
و استقرار خواهد داشت پس موکب روز پنجشنبه از مرادتپه که منتقل جلال از راه جوری و محمودی نهضت فرمودند
و نیز در همان اوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه والاجاه ... وارد درگاه معلی گشته
نامه و هدایا از نظر اقدس گذرانیدند نامه دو نفر از ... که تابع سلطنت ... دیار ...
چون آوازهٔ عظمت وصولت قدر قدرت شاهنشاهی در آن نواحی اشتهار داشت در مقام اظهار
رجحانیت و موالفت در آمده سه هزار نفر معتبرین دولت خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه
آنکه قرار سلطنت و پادشاهی ایشان که بحکم الهی اتفاق بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد ایلچی و روابط یکدیگر
از ایلات که دروازه اقتدار میباشد برای خدمت ان ... دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز ایلچیان بعرض
عرض رسانیده بودند بعضی ممالک حبش و نوزان واقع است و ایلات در آنجا آن است طایفهٔ خدمت
... سپارند چون اختیار حکمت نوزان با حضرت شاهنشاهی از جانب الجانب ... نمود که اهل ...
را که متعلق به نوزان میباشد ... چون موکب همایون عازم خراسان بود رای اقدس برین قرار گرفت که بعد از ورود
بخراسان جمعی بانجام این امر مأمور و روانه کردند پس جواب اتفاق آمیز پادشاه والاجاه مرقوم ... نوشته از
... و یراق طلا و نقره و پارچه نفیس بجهت شاه والاجاه ارسال و ایلچیان را خلعت الطاف عنایت فرمودند
سابقا گذارش یافت که محمد خان به سبب صدور نافرمانی از طایفهٔ یموت خوارزمی ابو الفیض خان ... مأمور
بتنبیه آن جماعت شده حقیقت احوال ایشان را به آنکه بعد از ورود به خوارزم ابو الفیض خان ... ازبکیه ...
و اشراف خوارزم از راه استقبال نموده با اسم خدمت بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با ... ترکمان
اتفاق کرده در خوارزم اورکنج بمقابله آمده جنگ فتحی یافته جمعی از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیاری از آن جماعت
بدست غازیان در آمده چون آن طایفه مجال توقف در آنجا نیافته مساکن خود را عرضهٔ نهب و تاراج

دیه نه کوچ خود را برداشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استراباد واقع است فرار کردند علیقلی خان با تعاقب آن قوم
پرداخته داد مردی و مردانگی داده آنها را رزم تمکین داده بموجب امر اعلی عطف عنان و در اوانی که موکب فیروزی نشان در اوج
بلوغ مکری توقف داشت وارد ارض اقدس گردید و مدت نزهت بنیان گردید پس حکم همایون خطاب بآن طایفه
عرصه دربار رسید و محصل یقین شد که فرار آن جماعت که به بلخان آمده اند هر زر و نوروز و ابا آن کار آمده خود را بسر
ملازمت بر رکاب فرستاده خود به دستور سابق بر ترکمانیه و زمره ایلات بلوازم ایلی اتفاق و قیام نمایند و از زاده الله
عازم فراهان و از آنجا الله وردی میرزا الوزراء مازندران و استراباد روانه ارض اقدس موکب جهانگشا متوجه اصفهان
و در چهاردهم ذیحجه وارد آن خطه دلنشین و تا ورود موکب شاهزاده با استراباد و جماعه یموت موجب فرموده عمل
و ملازمان مقرره را از ملک تسلیم نموده بودند و رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۵۱ از اصفهان نهضت
و از راه اردکان و بیابان طبس کوچ بکوچ عازم ارض اقدس و در بیستم ماه صفر وارد به مشهد مقدس گردید
روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که
مهکاران زرین لباس انجم بامر فالق نغلیک با لوای المقدس طوی برپا با انجمن آرای محفل برداشته
اسباب و ریزش در بزم ملک جدید و خدمت گذاران حضرت و قدر به بساطهای کلاه دوزی بر فراز چرخ
بیان کشیده و خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه برسریر سپهر گاه حمل خرامید
و خزانه داران آن فرمان نامه در کلات جهان ابواب خزاین نقود کشوده از گوهر غلطان و لالای آبدار
منظوم و مقود و منضود بر طبق عرض گذاشته و گنجوران جواهر یاقوت لاله و شقایق و زمرد فیروزه
سبزه که آنچه در ممکن امکان بر ساحت گلزار چیده و از گلهای جلوه عرصه خاک بر بساط
خورده خونی بار دل گرمی درآن گلزار جهانگیری نامه لکه رشته و ایلچی آن فلک
دران ابواب روزی اطفای آتش کانون در صدد شهرستان فصلی نظره زنان گشته جشن نوروزی
در ارض اقدس منقضی شده چون سر منزلات کلات و عمارات جهات ابآت که در آن قلعه
لااز

یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین

بیرنگ معموره جدید احداث شده بود مکنون ضمیر این بود که در بیستم ربیع الاول از ارض خلد نشان
عازم افغان و چند روز مجلس سور و سرور آراسته به عیش و عشرت و تماشای آن نزهت آباد پرداخته و انتظام
امور اینجا پرداخته کرورهای نقد با حاصل بحر و بر و کان نفایس بیکران که به کرور شهور از اقالیم جهان در آن
مکان جمع آمده بود امر بکارپردازان خزانه داران عامره مقرر گردید که تمام جواهر و نقود و فلزات موجود است
بر شته قلم درکشند مدت چهل روز هر روز چهل نفر میرزای چابکدست که از یادداشتها بودند در مرصعات
قلم مشق یاقوت و زمرد و الماس و غیره جواهر می نمودند آخر روز چهلم که حضرت ظل اللهی بمعرض عتاب در آمده
فرمودند که بکجا رسیده عرض کردند که نصفی به حیطه تحریر قلم در آمده همان قسم موقوف فرمودند و از آنجا
ارض اقدس گشته خزانه نقد و جنس که به معرض عرض در آمده به تحویل ضابطان و هوشیاران و معتمدان ذوالاقتدار
مقرر و از کلات تا عازم عراق گردیدند سابقا ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت
معتقدات رکنی و غیره را اعلیحضرت پادشاه روم خواهش مسند شدند چند سال که میان این مطلب در دست گفتگو
چون از کشاکش آمد و رفت ایلچیان تکرار دعوی مصداق القطع و بعد از قضیه یکی جهت پادشاه از مطلب معهوده نکول
و به دولت علیه عثمانیه بتوسط چاپاران مراتب را اعلام پادشاه والاجاه نیز این معنی را مغتنم دانسته لطیف افندی
را که سابقا در آستان بدربار رسیده آمده بود مجددا چاپاری برای تحریر صلح نامه یقین به شرایط مسایل روانه
خدمت اقدس نموده بموجب آیه در حینی که ساحت معسکر خیام غزوه شان بوده با نامه مشیری و ارز دارودی ایالات
و از جانب پادشاه سکندر جاه وثیقه مهر اثنا دولت بوده داده شد پس لطیف افندی را بدربار
عثمانیه و اعیان دولت احمد افندی کوپه را که در قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود با پایه وزارت
داده بسفارت ایران مامور و بر پیشکش و هدایا و تحف نفایس بسیار روانه ایران و از طرف شاهنشاه نیز مصطفی خان شاملو
و کاتب حروف بسفارت و پیشکش طلا مرصع بر بالای فیلان که حاصل عمان را در حبه آن داشت یاد در
درر زنجیر فیل که از تحف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه والاجاه هم با نامه دوستانه و صلح

ارسال داشتن نامهٔ همایون و صلح نامه کاتب الحروف در ایار ایه مصطفی التیم نموده در دهم محرم الحرام سنه
که موکب همایون از اصفهان حرکت و بیکر در و آنجا خشنود خود از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان
فرمودند صورت صلح نامه که از طرف به مسوده راقم حروف مرقوم گشته بود این است

الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ القلوب السلاطین واجری
عیون الامن بین الانام بانطماس اتقاد المنافرة بین الخواقین والاساطین واصلح
مصافیهم بانقاذ من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم بتشفی صدور قوم مؤمنین
ونزع ما فی صدورهم من غل اخوانا وحققوا امرهم بایقاظ القلوب کما ورد فی الکتاب
المجید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام
المحمود وعلی آله واصحابه سیما الخلفاء الراشدین الذین عدلوا فی اصحاب النبی غایة
المحمود اما بعد چون در سنوات کبری سابق که اما ما ایران از نواب همایون مستدعی قبول سلطنت شدند
بنابر اینکه بعد از خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و معتاد است و مغفرت تا نه روم و ایران ظهور
میداشت نظر به مذهب سنت جماعت که حق را باد کرام و اسلام عظام ما بوده از سلطنت ایشان ... و بعد از آنکه
کج و مکرر از مردمان کرده ناشی شده فرمودیم که هرگاه الطائفه بالتمام ذهن از تارک اقوال لاطایل و کلمات خلاف
که در قایل شدند به حصول مسئول خواهند شد و ایشان هم کلام اقدس را قبول و از حالت سابقه نکول کردند چون
اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الدین
و الاسلام والمسلمین قامع الکفرة والمشرکین خاقان البحرین ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین برادر جان
برابر کردن بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل اللهی سلطان الغازی محمود خان ادام الله تعالی ظلال خلافته علی روس العالمین
خلیفه اهل اسلام و فروع منشعبه دودمان ترکمانیه بودند برای تجدید الفت بین الفریقین و رفع قوائل نزاع و شین از میان
فراقین نواب همایون مطالب را ... که در دفتر ثانی مسطور است از پادشاه و آل عبا و رسم مأمول و بعد از نکول زاده

آنحضرت نیز سه ماده را منقح قبول و دو ماده را به معاذیر شرعیه و عذر ملکیه موکول ساخته به موجب لوامع فواتح احتشام
خواهشمند فتح این مرام گردیدند اگرچه همایون که به نسیم محبت غنچه گشایی ارادهٔ دوازده را نجلا بسته بودیم نواب حق ادع
ناحق و اراده عباد و از اجرا آثار ... منظور نداشتیم لیکن بنابر خواهش سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف مبهوده
را متدارک و طی مسالت سلوک نوید آرام بخش خدیو فلک رخش اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان
در ازمنه سابقه بکول ... ترکمان تعلق داشت که سبب اختلاف امیری شاه اسمعیل به دولت عثمانیه انتقال
یافته جنگ و اجبار رسید که هرگاه طبع پادشاه اسلام پناه سابق و حسب لطف رحم و وفاق میشد یکی از آن دو مملکت
بر رسم عطیه از آنحضرت را از راه برادری در رد قبول آن حق رسد در نامه همایون که از آن دولت والا
مصحوب افتخار رجال ماجد لطیف افندی عز وصول بخشیده اندراج یافته بود و اگرچه لفظ عبارهٔ مشکوره و ساعی مذکوره
که از دولت ما درین درجه و از آنکه آثار مربع به ظهور پیوست دو دولت علیه متحد میدانیم لیکن بعضی جهات خاطر
اقدس متعلق بر آنست که به نحوی که مواد آن الفت منفتح شد از آن مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض
و اعراض و مصالحه ایام خدیو خلد مکان سلطان مراد خان رابع محمد دو جمعی شد تا دوستی در میانه دو دولت
عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل و عرضه روزگار باقی و پایدار بماند لذا آنکه اعلیحضرت پادشاه
اسلام پناه وعده اینگونه دوستی مجدد و حبل محبت به عقود و نوامیس مسدود فرموده ما نیز مراعات نسبت
دوستی را بر ذمه همت واجب و در خاطر خواه آنحضرت و در امن بلاد اهم مطالب اعظم مآرب مشهود
امر البدار و وصول نامه نکته الختام مأمول نامهٔ خدیو اسلام را نیز به حضور الصاحبقرانی و مقرری به نیابت سلطنه
ماموران ... فیمابین بعموم آن امر مصالحه بر یک اساس و شروط به سه ماده برین قرار یافت برین صلحی که در زمان
خاقان مرحوم سلطان مراد خان واقع شده فیمابین الدولتین مرعی و سرحد ... دستور زمانه مقرر و ابقای آن
استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد من بعد کافه انام و جمیع در ایام آنکه تا لیالی شان طرفین
مقرون به صلاح دو دولتین ماموردار از اموری که هیچ کدورت در ماده مصالحه و مسالمه انقلاب شده اند

شاه الله تعالی این دوستی و محبت در میانه دولت علیه افغان و این دودمان والاده کبری الی یوم القیمة
دائم و برقرار باشد. اول حجاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الحرام باشند ولاة و حکام
سر راه حمل بر حمل سالمین آیتین بیکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند تا بنا
از برای تاکید مودت و توثیق محبت در سالی شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات جانب
ایشان از طرفین داده شود تا امرای جمیع اسرای طرفین مرخص بوده جمیع و شرای ایشان بوده یار
یکی خواهند بوطن خود برد و مخالفت ایشان ننمایند و حکام سرحدات از جوکاه نکه منع دولت اطراف
کنند و سوای ها ما امرای آن که احوال ناشایست که در زمان صفویه احداث شده در تا که در اصول عقاید به [illegible]
اهل سنت را سالک بوده خلفای راشدین [illegible] رضی [illegible] من بعد که کعبه معظمه و مدینه طیبه شرفهما الله
ممالک اسلام اند و نه کنند از الطرف بدستور حاج روم و اهالی سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده در دیه سابقه
وجوه خلاف شرع و حساب کرده و همچنین در عتبات عالیات هم مادام مال تجارت در ورود آنجا [illegible]
مال حاجا از ایشان اخذ نشود و زیاده مطالبه نشود و از این طرف [illegible] عنوان عمل [illegible]
بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم به ایران آیند حمایت شده [illegible] ملتزم شود ابدا ما نیز [illegible] مسطوره
را حینی داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود مربوطه بین الدولتین و اعقاب حضرتین موید و برقرار
مخلد و پاینده بوده مادامی که از جانب دولت علیه امری مخالف عهد و پیمان و وفاق به ظهور نرسد
طرف نقض و خلل در قواعد آن راه نیابد فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ
عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ اللَّهُ أَجْرًا عَظِيمًا
الفقای یازده ساعت سی دقیقه [illegible] کلاه [illegible] بدار الامان حمل [illegible] کوکبه جلال و عدول
از جاده اعتدال نموده [illegible] موسم [illegible] سربلوری براورده [illegible]
حفظ باد [illegible] نرگس [illegible] گل [illegible] الوان سازد

سارنگ ابواب تقریر برای بسم دار آن شکوفه و بستن کشودند [illegible] در آن هزار دستان از زر و الوان تاج
با بسم غنچه پوشیده دار باب قلم نرگس و سنبل از روی اوراق رفته گل [illegible] خلاف [illegible] حضرت سلطان [illegible]
بعد شاخ و برش بودند و کلنگ گسسته دار آن انجمن دهان گل را با منت غنچه [illegible] خار [illegible] فراش
نوای نامه بزرگان چنار ربو فلک کشیدند [illegible] از تبسم [illegible] تاک از [illegible] الاوراق قرار به
نگردن افکندند فاخته را اینجا که در [illegible] دیده چشم نرگس را از حدقه بر آورند اینجا [illegible]
از سلاسل موج زنجیر بر پا نهادند و از سروهای باردار [illegible] را آراسته خیابانها ترتیب دادند پای دسته
گل را به چوب ریحان بسته [illegible] ساق را کنده بر پا [illegible] کلاهی
آتشی بر آتش [illegible] گل [illegible] چون زنار [illegible] کشیدند [illegible] بلبلان [illegible]
کشت [illegible] ناله بلبل آتشین [illegible] اند آمد چنار دست [illegible] دل بر افراشت و نسیم کلاه شکوفه زار بوده
برای کلاه گذاشت گل در کمال [illegible] برای [illegible] زر از چوب [illegible] شد و خون لاله [illegible]
گل ریحان ریخته اند [illegible] از چوب [illegible] لطافت از سر گذشت [illegible]
کردید گل [illegible] در زیر گردن فرزندان باغ [illegible] سر [illegible] براورده [illegible] اسباب تجمل
گل به بینا بر [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] بدست [illegible] در خارج کرمان [illegible]
و اقبال [illegible] موکب والا عازم مشهد مقدس و چون راه تخت دار آن اوضاع را دگرگون یافته
میرزا بابا [illegible] میرزا و باقی شاهزادگان را با جواهرخانه و اسباب سلطنت از [illegible] روانه کلات
ساخته و خود [illegible] گشته [illegible]
[illegible]
حال [illegible] که [illegible] برگشته عازم [illegible] شد [illegible] سلطنت و جهانداری [illegible]

مهربانی و عاجز نوازی داهما ایران نیز خورد و بزرگ و ترک و تاجیک فدویانه نقد جان را در راه او می‌باختند

بعد از آنکه در غرستان معز کوکبه خلافت مصیر بنابر استیلای آزادی شیطان و توهمات چند که از زبان یک
مردم غلام و الدوری در باره رضا قلی میرزا به عمل آمده بود قره العین جهانبانی رضا قلی میرزا که فرزند و هم
عهد و ارشد اولاد بود از نظر دیده از بینایی عاطل ساخت از این غم و الم حالات او دگرگون گردیده از دیوان
خانه بر خواسته بحرم سرا رفته والده رضا قلی میرزا که هم والده او بود و هم خاله او پیش در جای کمر او گرفته حضرت
ظل اللهی اشک او چون سیلاب بهاری بود حضرت ظل اللهی نقوش این معنی نموده خود نیز به فریاد و فغان آمده و آن روز
که همه کشیکچیان از فغان حضرت ظل اللهی به فغان در آمدند و از غم این معنی تغییر در احوال شفقت مزاج گشت و الا
ابتدا احوال بنحوی صدیق و حال مشفق و مهربان بود بر جمیع عالم که سنگ در بام فلک است گویان بود از آنجمله
سه چهار نقل مؤلف کتاب ایراد می‌نماید در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس سر کوبی سرافراز شده ظل با عسکری بنام خود
در بیرون از ... تخت و بعد از آنکه حضرت ظل اللهی او را گرفته عبرة للناظرین چشم او را از حدقه برآورده
نقیه چشم وا در ابو به رفیقه نیابت کابل سرافراز و بر درد دیگر او را الجلاء فاوه از آسته و ...
مجلس او مقرر و بر مسند ادعیه و دیگری قدم مکذر از دانش فرموده و او را دیوانه کابل ساخت و بعضی از اهالی
دولت معروض رای گردون کردند که این چنین او را معیوب کردن دوباره او را نیابت کابل دادند
از کالون عقل بعید حضرت ظل اللهی فرمودند که درست رعایت چون میرزا تقی شیرازی در آن اوان قورچی‌گری
خوبی با امیدواری تمام بدین آستان فدوی تعاقب است الحال این مقدمه با عسکری به پای او تمام شد معلوم را
حالون مانیت که آیا از او صادر شده با مردم آذربایجان وادی او رفتند بهر صورت الحال میرزا تقی شیرازی
گنده مات او حیات میکشیم باری از لطف این زبان شود و در روز محشر که داد و بر فاه بگذر آمد هر گاه عارف
در خاطر او بوده البته بدین صورت از آن تم گواه گرفت و هر گاه بنای صاف دارد و سر زده دوباره به لبخواه
رسیده و هر گاه غیر از این باشد از دولت من باری سایه که این استراحت باشد قرین اصلاح این است

که از طایفه

که از طایفه هند و شخصی بسمع مبارک رسید بر رفقای سعت اقلیم رسانید که قدری مال از مال تجارت داشتم روانه هرات
شده در بادغیس رسیدیم شب دزد آن مال مرا بردند حضرت ظل اللهی فرمودند چه سرزمین هند که در احوال کسی بود
عرض کرد که چند دوباره فرمودند که قریه با شهر نزدیک بود عرض کرد که چه فرمودند چه هست ای هند و هم عوض چهار دار آورد
که قنات بیاشد و در آن قنات درخت توت امرود زرد دیدبان درخت رقم مبارک نوشته که هر گاه مال این هندو را
به انگذی دوازده فرسخ دور و نزدیک است و در بیش عمالک تراقی خواهم رسانید این هند و رقم اشرف را که فرمان قضا جریان
بر داشته آورده و در پای درخت توت نموده خود از دور نظاره می‌کرد که چند نفر از مالکان آن قنات آمده رقم مبارک را
که از خوف چون بید برگ در اضطراب آمده در همان دم ... ولایات مافیه جات هم باسم دیگر جمع
واز فرجام نموده فرا آید و بر آورد که حکم حضرت ظل اللهی حکم آسمانی است بازگشت ندارد و تمام این مردم بمعرض قتل در خواهند
آمد آخر الامر دو نفر از میان برخواسته که حکم حکم نقش کالحجر است و سنه هر گاه محلوف بمعرض قتل در زمان این
مکر و حیلی باد و نفر گشته تو بیم به هر است مال را آورده تسلیم او نموده و ایشان را دست بسته به درگاه معلی آوردند
هر یک میدرینغ نشد آیا فقدو شخصی از طایفه گرجی زبان یکی را خورده بودند گو می‌نمود که مال من تلف شده صاحب آن مال فریاد
بر آورد به عوض چه را در آمده عرض نمودان تاجر را به حضور انور حاضر و استفسار از او نموده شد که مال تو را قطاع الطریق
عرض کرد که خیر فرمودند که مال ترا کسی بزور گرفته عرض کرد که خیر فرمودند در دریا غرق شده عرض کرد که خیر فرمودند
شراب و زنا کردی عرض کرد که خیر حضرت ظل اللهی فرمودند که دور بدر ده و ته این واقعات رو بداده فرا آن را
یک صفحه چوب آورده که آن چوب بلخی بود در مذاق او در پی قدم از آن خورده و مال را از زیر زمین بر آورده تسلیم
صاحب او نموده وقیقه دیگر آنکه بعد از فتح هرات که طایفه ابدالی ملازم رکاب فلک فرسا شدند و غنی خان ابدالی که سر کرده
آن طایفه بود و شمشیر قدارته راست هند در کمر بسته در صف حضور ایستاده بود حضرت ظل اللهی چون از طایفه ترکانیه
و طبعیت با میل باب ذوق و خیار داشته در دیوان عام خیار و آب دوغ میل فرمودند اضافه خان که اشته را
بعبد الغنی خان مرحمت فرمودند بعد از فراغ از طعام دعای خیر کرده حضرت ظل اللهی کرده فرمودند که ای عبد الغنی خان

رسید بکمر بسته عبد الغنی خان عرض کرد که این غلام در خدمت راست و درست میباشم از این رتبه کمتری نیز راست آست
الله یار نام کرایج از صف قدم پیش گذاشته عرض کرد فدایت شوم عبد الغنی را با این شبر کج راست کردم یحیی الله یار نام کرایج
بر طبع اقدس پسند آمده نهایت از برای خاطر عبد الغنی خان هیچ نظر ننمودند و دیگر بهانه کرده الله یار نام کرایج را هزار
روپیه انعام داده قضیه دیگر در حینی که موکب جهانگشا به عزم تسخیر فارس رونق افزا گشت نواب فتح خان جلایر را
بسرداری قندهار و کابل و سند و دیره جات و ته و آن روی آب اتک که از ممالک هند وضع و داخل خمیمه اردوی
حضرت ظل اللهی گردیده بود روانه اند یار فرمودند و دستور العمل از برای اخراجات از برای سرکار نواب قلیچ یار
جلایر مرقوم و مبلغ شش هزار تومان به صیغه مواجب در وجه او مقرر گردید و نواب فتح خان چون وارد کابل و تهی
سردار محمود خان بکجا حاکم دیره و غازیخان و سردار جلایر ملاقات و اتفاق و سردار مذکور روزنیر و وکیل و نویسنده
تعیین فرمودند که تمامی ولایت دیره غازیخان بممیزی از قرار حقایق نموده طومار مفصل مبوب بحکم سردار
محالات دیره و غازیخان از قرار باز دید ممیزان از روی حقایق یکصد و پنجاه تومان که در اصطلاح اهل
هندی لک روپیه باشد در طومار ثبت و به حضور سردار آورده به مهر شاه ورزدیان و نواب فتح
خان وکیل جلایر بعینه همان طومار را ملفوفه عریضه به خاکپای فلک فرسای اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی
ارسال در ضمن آن عرض کرده بودند که کفاف این پیرغلام کافیست و باقی اهرکارکنان خزانه عامره [illegible]
فاش است از خزانه ضبط شود قدیمی سه هزار تومان است و از خزانه عامره شش هزار تومان مقرر شده سه هزار تومان
در وجه معاش این پیرغلام کافیست و باقی اهرکارکنان خزانه عامره ضبط شود حضرت ظل اللهی در محال داغستان بود
از زانی در شت که چاپار وارد اردوی درگاه جهان پناه شد و عریضه سردار را بنظر انور رسانیدند حضرت ظل اللهی
از دیوان عدالت در آمده میرزا مهدی خان منشی الممالک را فرمودند که در حضور در بر دست جواب عریضه
سردار را بدین مضمون بنویس و مقرر گردید آنکه وکیل جلایر بداند که معلوم رای اقدس گردید که پیر و
خرف گردیده از عقل تو این عرض بعید بود که تو را در برابر محمد شاه که گذاشته ام و مبلغ شش هزار تومان نه از برای ذخیره
روز مبادا در وجه تو مقرر فرموده ایم بلکه از برای اخراجات که همه وقت سفره نعمت گسترده از شاه و گدا و صغیر

و کبیر و برنا

و کبیر و برنا و پیر الولایت طعمه خور احسان و مرحمت و عنایت درباره غازیان جان فشان مبذول داشته باشی
دیگر آنکه در باب محال دیره غازیخان که حضرت ظل اللهی او را به بیست هزار تومان که در اصطلاح هند چهار لک
روپیه باشد به محمود درنین داور دیره غازیخان عنایت و مرحمت و الحال ان عالیجاه از قرار ممیزی حقایق
طومار یکصد و پنجاه هزار تومان از برای سرکار ارسال در بار گیتی مدار نموده چون پادشاهان ذوی الاقتدار
و خواقین نامدار منظور کرده جناب پروردگار و پشت هر کار امری بزبان ایشان جاری و از برای حقه و یا
که طالبان آنها در زمرهٔ اتقیا منصوب بمضمون حب الشهوات الدنیا راس کل خطیئه آن عالیجاه
فکر نکرده که در روز اول بجهت حقوقات خدمات نمایان که از محمود درنین داور در سفر حضرت اثر سند به
عمل آمده بود و به عرض آن محال دیره غازیخان را به محمود کوچ عنایت و ارزانی
و هر گاه از قول خود نکول نمایم تا الی قیام قیامت در سلک سلاطین عظام و خواقین
نظر بر خدمات سابقه قلم عفو بر جرایم انعام کشیده شدن بود مصدر چنین
بانت خواست شاهنشاهی خواهد قدغن لازم دانسته در عهده شناسند
توقف داشته در مقام طوی رضاقلی میرزا روزی در عین انبساط و شگفتگی
فرمودند نسب من باید از من چنان است لعل با کان اهل را فخر
بلکه کان را فخر است که لعل از من پیدا میشود قصه دیگر این است
نهضت طراز بیرگرز روزی شخصی در زمرهٔ داد خواهان آمد افغان کنان فریاد نمود حضرت ظل اللهی فرمودند چه
پیش آمد آورده فرمودند استفسار نماید عرض نمود پدر بنده را بسب دزدان کشته اند در محله ناقه ام والی [illegible]
ان محله نام در معرض ایلی زمینی باشند آنحضرت لحظه توقف و بعد از آن فرمودند که ان مرده را چه کس بیده اند
عرض کردند در جواب الله اعلم اندام و مقرر گردید که میرزا با طایفه فروش حاضر نمایند در دم حاضر از دوازده فروشان اسقار
نموده شد که این جوال را کدام یک تمام فروخته اید محمد نامی عرض کرد که بنده فروخته ام به چند آله تک افشار امر و مقرر شد [illegible]

بعد از آن عبد الله بیک افشار که حاکم ملک بود که بتقریب خویشی با کلفت داشت او را نیز حاضر نمودند
در دم آن مرد بختیاری چون رشته آن بیچاره را گسسته بود در آن جا سخن نداشت سر در پیش انداخته چیزی بجا نداد او را
بورثه او وا داده را قصاص کردند زهی عادل با عدل که در اول مرحله موی از خمیر کشیده و تدبیر کار را آورده
که عقل بشر در آن خیره بلکه ملک متحیر بود و در حال احوال که الکا ایران نیز که ملک پرورده امید دولت بود از
امور چند بظهور آمده سبب تغیر عقیدت الخلافت گشته ورق حق بر گردانید از آن جمله در حینی که از درجه
رایت افراز توجه بجانب روم گشته ایالات فارس و بنادر عموما با تقی خان شیرازی که به برکت تربیت آن دولت
برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود با اتفاق کلب علی بیک کوسه احد او سرفراز
بود به قتل رسانیده لوای مخالفت برافراشت و همچنین الکای شیروان
حیدر عوض را مقتول ساخته واله سرخای لگزی را به شیروان آورده در آن ناحیه
و الکای تبریز سام نام مجهول الحال به سلطنت بر داشته و قاجاریه استراباد
ساخته بگردنکشی بر آورده طوری این شیر سبب شدت یافته و از طرفین اسباب
دعاوی از نظام افتاده و راه مروت بسته باب الو آب گشاده با خطاهایی که عمال ممالک
به اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه و ایام افزود عمل
در آمده بدون آنکه از جانب [illegible] یا اذیتی [illegible] واقع شود الجماعت را که در ولایات
دستی بلکه ناخنی نداشته که قفای سر توانند خارید از پا بر کشیده از ناخن بدر میکردند تا آن مکنتها مدت [illegible]
هر کدام دو الف بیست و هزار [illegible] هزار تومان باشد از دست چوب با قلمهای شکسته به پای خود [illegible] میشد
امید خوب و تعذیب برایشان شدید تر میگردید دست یاران و اقوام خود را بقلم دهند ایشان نیز ناچار از
خویش و بیگانه و شهری و اهالی نه دور و نزدیک و ترک و تاجیک دیده نادیده آتش شده بودند شریک خود العلم
میدادند کار بجایی منجر شد که کلبه‌ای چند در آن ایام آشیانه آبادی از آن بام بر ویرانه عزیمت گزیده بود الوف

الوف

الوف اگر او وراق در جهان زر پیش معامله با عشر عشیر آن حواله میکردند به فقیری که فقری در ب ... از
از برای بنا دری پیشه درهم بود و الف میرسانیدند به سکن پا اسم و رسمی در سفره به عوض نان خشک محتاج خیمه میبایند
و در حفر برای نان شب بعوض حساب خشم پیدا میکردند مبلغها اسم نویس میکردند اگر احدی احیانا در مقام انکار برآمده
از قبول آن کردن حق بجد و اگر برای اشتها دیا سوء حال سیل القریه التی کنا فیها دم میزد در دم به شهادت
عدول میفرستادند پس حالیت از خوف جان در حد تسلیم و رضا در آید و معترف به کناهان ماضی باید باشد
و بعد از آنکه تقریرات ایشان در دو الف به تعذیب شکنجه برز زمین شده احباب کوش و بینی ایشان را قطع و چشمهای
ایشان را کور کرده محصلان برای تحصیل وجوه متوجه رد آنه ساخته محصلان ناچار در شهر یا برزن یا مردی که دو
چار میشد در آویخته از مطالبه میکردند رسم تتان را البعث لقوه خام بوده بدو دست از وی باز میگردند و جور
طلبان به ریاب زر و آری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند به هر کس چون غنچه مشت زر بومی زدند بر کنت
جامه کل چاک میکردند و جمعی که بر آن سرسرانها میکنند فدک بنه مدار میکردند به کنگره جفا از باد دمی
او ورد بود و اگر مکنات آن لقمه جابر ایه علاوه مال التسلیم مینمودند باز کجا تا برای ایشان میسر گشته این حواله از وزر
ایشان بجهت آن واز آن به محله و از محله بمملکت و از مملکت بولایت و در دست بدست سرایت
میکرد و حق کسی تا این دوره امید یدتس راضی یا فت که بچه معنی است و تا رکچه خانه اعتبارش را شاه ماه نکرد
زکچه عدول و نیز وان را می دانست که از چه سعد است این وجوه محال از کی از بوصول و مطلوب پادشاه
چگونه به حصول پیوست   ... که عاشق چه با بر ره سنگ است   ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
بعد از آنکه وصول گشتن این وجوه معلوم رای معدلت پیرای شد ملکانی که بجای دانگ از الف کوزده هزار
چوب وزده بودند به تقصیر آنکه حوالجات ظلم بصیغه مامین ها محصل و حقوق ثابته دیوان معطل گشته با پای
و چشمهای نابینا و به زجر و عقوبت براه عدم روانه ساخته این دفعه محصلان به تحت جمع کاری کاغذ محاسبه
و اغراض بعوض مصادره در آمده این نوبت در فرار با ولایات کوفته این وجه را از ایشان میخواستند و این حکم

بربن ستوان در زیر چوب درخت اقرار از برای آن خورده و برگشت بعد شاخ و برگ می ارآسته و سته تو از بیخ آن رسته با آن
او چاق کیوان سان بل چهار رکن ایوان دولت مسنت جنان سا خطه بود که بزبان اهام نام بایی طروحی نوجوان
میگذشت فی الفور بارها الحمد آن کحقین و مدح آفرین آن نادره کار سحر آفرین نغمه سرا و نوا پرداز بیخ شده گاه
العیاذ بالله قصوری و نقصی در اثر علیه واقع شد این نهادی اندک و خود رات آید تعریف می خشنده خطه
و خان دل آرایش بر اعتقادش افزوده بر کت امیری و نیر نک سازی سپهر داخل شد مع هذا از این العقد آیات
بحوجه اطفاء حرارت غیظ ما دری گشته نایره گیدتی استقاد داد که چند نفر هند و در بین مسلمانان را در میدان نقش جهان
اصفهان آتش افروخته سوخته و در ماه محرم سنه که از اصفهان حرکت کرده بی نیت فرات می آمدند بهر مملکت که وارد
که وارد میشدند کله سازی از رؤس روسا و ضعفای مملکت ترتیب می یافت و در هر روزی دو هزار نفر کم و زیاد بدست
محصلان در سلاسل و زنجیر و کنده در باد انگیف در گردن بدر باد کردون مدار حاضر که هر یک از طایفه ملکی و در دست
دو محقق کرف رو صف امر اکه ایستاده شدند و در حضور انور تمام صورت تصویر دیوار به حس و حرکت بجا مانده
و هیچ کس که فرد از افراد انسان در روانه در بار سلیمانی می بود امید باز گشتن نبود چنانچه عرض نموده که امید باز گشتن
از این سفر ندارد فرزند آن مریخ صولت با طناب های تاب داده از یکطرف و از یکطرف دست پناه مصاحبان
این چنینها بقیه شده که مردم را بدان آن خورد میکردند و از یکطرف جلادان زحل هیبت با نشترهای فولاد در برابر
ایستاده از عذابهای گوناگون قیامت صغری بل قیامت کبری از آن ساعت بود و اهل ایران تمام صبر و کبر سوختی
قتل و شکنجه در دست جلادان هر یک به عنوان گوناگون عذاب معذب در بین اثنا سر و آر جا هر که اصلاح میشد
این دولت بود و دست از جان شسته قدم پیش گذاشته بکی آنکه ملک و ساعر نموده که اهل ایران تمام از
روی خلاص مع زن و فرزند در رکاب اقدس خاقانی راه و چند از روم تا روس از هند تا سند و تمامی مسقط جان فشانیها
و سر بازیها نموده اند چه واقع شده که رای زرین اقدس در حق این طایفه به گاه بدین سر حد رسیده حضرت ظل اللهی
بعد از عرض سر و آر چون خود را الجواب عنوان است بود و کلف هر یک از این مبلغ از مال دیوان خورده بود

اگر قبول

اگر قبول نه از بنوی ای آل من ثابت میکنم پس امر همایون در باب احضار قاسم بیک قرقلو واقع گردید او را با گرز و
زنجیر در برابر آوردند حضرت ظل اللهی فرمودای قاسم از مال دیوان چه قدر در جای خاب ارض اقدس خورده قاسم بیک
گردوشش هزار تومان حضرت ظل اللهی بهر دار روا و آورده فرمودند که الحال معاینه دیدی که اصحاب سردار گرگان عرض
کرده اند ره بنواز سان آن وجلاد نموده که هر گاه این شاهدان عادل در برابر باشند کردبار آن عدول الکار مال
سرکار رات فدایت شوم سخن حق این است از خوف حضرت ظل اللهی روم و خورشید کلاه ارس و سلاطین گردان
سر بر بالین استراحت نمی توانند نهاد قاسم چاره را یارای نیست که شش هزار تومان در ارض اقدس از مال
علیحضرت قدر قدرت بخورد و خود محتاج خاک رو صاحب اختیار تیشه بر داشته ریشهای دولت خود را میزید اهل ایران
در عالم خدمتهای نمایان کردند بعد از آن حضرت ظل اللهی عادت این بود که قسم رات او در آستی
از مال دیوان خورده به بلوک سید بیک پنج هزار تومان به پای خود نوشته به سر رفاع میرزا بود حضرت ظل اللهی قسم
یاد نمودند که شمار انکشتم الحمد حق و حساب باشد از روی درستی و راستی به پای خود آنچه از مال دیوان خورده اید
بنویسید یکی پنج هزار تومان خود نوشته بود پنج لک آن قبول کرده و دیگران را الکار که از این قرار تمام خلق ظلم
تا بایین مراتب رسیده بود که دران اوان اهالی سیستان نیز سر از اطاعت باز زده علیقلی خان که برادر زاده او
بود پرورده ظل تربیت با اتفاق طهماسب خان سردار کابل مأمور به تنبیه ان جماعت گشته بود مقارن آن عمال سرکار رات
که به پای حساب آمده بودند از شدت ضرب دستم نادری در دعنا برهم یافته صد الف با اسم علیقلی خان دو پنجاه الف با سیم
طهماسب خان نوشته محصلان به تحصیل الوجه مأمور گشته علیقلی خان چون دید آلت عذر و انکار در حریم خاطر نادر
قبول نیست با سیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود طهماسب خان نیز که هرگز خیال خیانت بر آمون خاطرش
نگذشته بود متوحش گشته او نیز در مخالفت با علیقلی خان موافقت نمود تا حالی که از دو واقعه خبرش مطلع گشت از نوا
کلف نمود علیقلی خان او را مسموع ساخته رایت استیلا بر افراخت و داعیه خود بر اطراف ممالک منتشر ساخت جمعی
هم سطوت قاآنی سر بکریبان گمراهی کشیده بود در مقام طغیان در آمدند از آنجمله اکراد خبوشان که یکبارگی پای سرکشی

بنای سرکشی گذاشته پادشاه بعد از ورود به عزم تنبیه اکراد خبوشان عجم گشت

قبل از ورود و داینکه حضرت ظل اللهی روانه خبوشان

بسه روز در مجلس خاص با معتمدان اخلاص اساس فرمودند که در ابتدای دولت همایون بار روزی از لیالی ایام نافرجام
سر به بالین لشکرگاه نهاده بودم و در آن حین غفلت رو داده خواب در ربوده به مضمون صدق البشر الرؤیا المؤمن جزء
من ست و اربعین جزء من النبوة صحبت جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت
داده از مجمع حضور مدولین و اخرتی جناب سید المرسلین شخصی آمده در پای نیازمند درگاه الله فرمودند که ترا طلب نموده اند
از آنجا که بشیوه مختفان به ریاست آرزوی ادب روانه و بزیارت آن گوهر یکتا نه الم یجدک یتیما فاوی
مشرف شدم آن ... اولین و آخرین تبسم فرمودند که نزدیک بیا رفته در برابر ایستادم ناگاه دست قدرت
را در بغل برده دسته کلیدی بدر آورده باین خاکسار عنایت فرمودند که این را خوب نگاه دار بنده از راه ادب
پیش رفته بدو دست ادب گرفتم دوباره در باب آن دسته کلید تاکید بلیغ به عمل آمده انگشت قبول بر دیده نهاده
مرخص شدم معلوم گردید که سلطان هفت اقلیم قبضه خاک از نزد سلطان لولاک لما خلقت الافلاک دریافت
این نیازمند درگاه الله مقرر گردیده و امشب باز بر همان عادت ماضی شخصی آمده باز آمده بر عادت سابق این
را بحضور سید الانبیا برده در معرض عتاب و خطاب در آمده باز در آن شب دیدم جناب ولایت مآب و قوی یکدیگر
برهین التکیفین پس زده فرمودند که آن دسته کلید را خوب نگاه نکردی پس رد نمای و به غضب از در گرفتند
چون در عالم رؤیا مشاهده شد بیدار شدم و در این باب حضرت ظل اللهی زار زار گریه در آمده فرمودند که
سه روز دیگر من در این جهان وحشت آباد دنیا میهمانم بعد از آن معامله با جناب حضرت باری ایشان است
وداع خواهیم نمود شما دانید

از دیده سرشک ساخته در رشته محنت غم انداخته

مخلوق توام نادان یکه
مرا بکشی و املک

شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانی سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیگ

ایرلوی

ایرلوی صفی ... محمد قلی خان و محمد صالح خان و خوجه کنه وزلوی افشار کشیکچی باشی و جمعی از عمکان که پاسبانان سراپرده
دولت بودند در اول شب در حضور اقدس ایستاده بودند که قهرمان قهر شاهنشاهی به جوش و دریاچه دریای
موج زن و در خروش گشته فرمودند که فردا به ما هم سران آن لشکر و کلان قزلباشیه را از صغیر و کبیر و برنا و پیر همه را
با افغان و اوزبک بخشم بی زنش خواهم کشت بعد از شنیدن این خبر که نقش قضا و قدر بوده ورود دشمن
او غیر ممکن محمد قلی خان افشار و محمد صالح خان و محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیگ همه از اسلام مرخص شده
خود صلاح چنین کردند که هر گاه امشب دست از دامن همت کوتاه کنیم فردا ادبار تمنی در این دیار باقی نخواهد
دوازده هزار کس که نگهبان سراپرده دولت بودند سران و سرکردگان ایشان متفق اللفظ جان را بایمان
موکد نموده از سه حصه شب که گذشت روانه شدند چون نزدیک به سراپرده رسیدند منجمله دوازده هزار کس هفتاد نفر
باقی ماند و دیگران اقرار انکار کردند و نه کجا که امداد شده کرده حضرت ظل اللهی در دو سراپرده محل های شبستان
بعد از قتل چطع زه تا تماما فرار رسوای محمد خان ایروانی و خوجه کنه وزلوی صالح ... و موسی ایرلوی افشار ... باقی مانده بودند
موسی گفت که هر گاه ما نرویم فردا همه را از این شاه خواهد کشت ... آمدند تخته سراپرده را پاره نموده داخل حرم سرا گردیدند
در اول وهله از خواجه سرایان بالفاظ ترکی سوال نمود که کیستی محمد خان قاجار جواب او را به تیغ تیز ادا
نموده دوباره سوال نکرده از آن زاویه گرای اهل حرم گردید در حینی که خواجه سرایان با ایشان گفتگو بودند حضرت ظل اللهی
در خواب غفلت سر بر زانوی والده لطف الله میرزا نهاده دو شمشیر پیش به هر دو در برابر افتاده بودند محمد خان قاجار
ایروانی و موسی بیگ ایرلوی و خوجه خان کنه وزلوی بسه قرب به نزدیک چراغ رسیدند والده لطف الله میرزا ایشان را
دیده حضرت ظل اللهی را بیدار کرد گفت سایه اقوام است و رسید حضرت به مضمون اذا جاء القدر عمی البصر
حضرت چون نظر کردن فرود ... همه عاجزان کور گردند دیگر سر بر داشته بار عصمت ... عصمت فرمودند
که سراپرده ... از اطراف آن عاجزان نمیتوانند بر زنند آدم غیر چگونه خواهد آمد چون حضرت ظل اللهی دست بدر حصنی
بود دارای عصمت نشین پرده خاص رو بر در دروازه بود عرض کرد دو نوبت اینجا حضرت ظل اللهی که شمشیر را بدست گیر ...
شمشیر بدست داده آنچه چون برخواست از روشنی چراغ در تاریکی این ... به نظر نیاوردند حضرت ظل اللهی قدم ...

حیا و اجل پیش طناب چادر را او نموده شاهباز بلند پرواز پابند کرده بر رود در راه محمد خان قاجار پیش جانورا

نگاه فرو درست داشت بر سر سلطان صاحب قران فرود آورد و مجروح ساخته خود را بیرون انداخت حضرت

ظل اللهی این قدر الکلم فرمودند که مثل من پادشاهی کو و هندیاوت توجه خان که خود و سر سلطان هفت اقلیم را بریده

با خود برداشته روانه شده سری که در زیر کنبد افلاک نمی گنجید در میدان مبارزان به پشت با مثل چوکان می زدند

سر بسر قلی تاج داشت سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند

نه نادری سحرگاهان که این خبر بشارت آثار یافت و وارد و های او بهم بر آمد طایفه افغان و اوزبک بالاتفاق

احمد خان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک او جاق را مرعی داشته با افشاریه بنای

ارد و شتره کردن افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه جنگ پرداخته افاغنه از ایشان

پس نشسته ندوار دو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند و افشاریه حقیقت را به علیقلی خان

که در هرات بود عرض نموده علیقلی خان چون کیران مراد را در زیر ران دید به سرعت ورزیده داخل

و سهراب غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات زیاده در خارج حصار گذاشته و از کجا

برای خود می آورد غافل شده نرد بان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز آن اطلاع

مامورین چنانچه معنی برده و العقد به پای مردی معارج همت بر شرفات صعود نموده داخل کلات

را آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین که از ابتدا که ره ی زینی بود و تصرف نموده نصرالله میرزا و امام قلی میرزا بالاتفاق

شاهزادگان مکارت خود میرزا به یک جانب سر فرار نموده کاظم میرزا برادر علیقلی خان که در آن وقت

در هرات بود خارج کلات به تعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان نرسید و مراجعت دو محمد تقی

نصرالله میرزا تیر کاری به عقب پا زده او را از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مردی در آنجا

به نصرالله میرزا برخورده او را به کلات آوردند رضاقلی میرزا با پانزده نفر اولاد و احفاد خود در ابتدا به عدم فرستاده

نصرالله میرزا و امام قلی میرزا در آن اوان چهارده ساله بودند مخفی در مقبره ارک مشهد مقدس محبوس بودند بقتل

قتل او را انتشار کرده امید که اگر اهل ایران پادشاهی او را بنگرند از زر و لآلی مغفور خواسته باشند

چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان را دیده فروغ فراق

بخشیده در بیست هفتم جمادی الثانی در ارض اقدس جلوس کرده خود را شاه نامیده سکه و خطبه بنام خود زد و درا

تاریخ پانزده کرور که هر کروری بالفعل هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود است سوای جواهر خانه

با تحایف و نفایس که از قیاس بیرون بود علی شاه تمامی نقود را با آب از کلات حمل و نقل مشهد مقدس

نموده دست به تدویر اشرف گشوده و با سرف بوضع دشریف داده لقرده خام را به زر بهای مستغم خام و گوهر

را بجای سنگ بخرج داده حسین بیک معیر الممالک با سهراب بیک غلام ز الطام کش کارخانه سلطنت ساخت

خود به عیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از خود کوچک تر بود سردار و صاحب اختیار نموده بایکی

تمامی ولایات که خاقان گو جا بنده به عراقان آورده بودند با کوچیده باد طالن خود روشه و اکراد بعد از آنکه

بنای مخالفت گذاشته علی شاه به جوشان رفته ایشان را مطیع ساخته و به بست خط خراسان

مازندران کشته و متوجه مازندران توقف کرده از آنجا الله یار خان توجی سر کرده افاغنه و

سرکرده اوزبک بابا که در ابیورد بودند با اصفهان آمده و عرب گردان مختار گذاشته خود به جانب

آزرده چون سهراب غلام مذکور رعیه و معتمد دولت حسینقلی بیک اورد محل کار خود داشته تمهیدی برانگیخت

اصفهان سعادت دعا داری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان او را به قتل رسانیده افاغنه و از

نزد او بودند بدانه ریزی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخته پر و بال بلند پروازی گشوده به فکر خودسری

امیر اصلان خان افشار از جانب خاقان مغفور سرداری آذربایجان مامور بنا بر بعضی بواعث از علیشاه

متوهم بود خود او را به یکجهت نموده پرده از روی کار برداشته ابراهیم خان امیر اصلان از آذربایجان آهنگ اصفهان

نموده علیشاه از برای تنبیه برادر خود از مازندران حرکت کرده ابراهیم خان امیر اصلان خان را احضار نموده

ما بین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده شکست بر لشکر علیشاه افتاده به جانب طهران گریخت ابراهیم خان

برادران او را گرفته کور کردند امیر اصلان خان بعد از آنجا به کار روانه همدان شد چون امیر اصلان خان مرتها به کاظم

قراچه داغی بود او را گرفته به کوه قراداغ کشیده در انجام کار کاظم خان او را به بهانه گرفته نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را

با برادران به قتل رسانیده بعد از این مقدمه اقتدار کار او بهم رسید چون بنده دولت علیه فروغی نداشت از نظر

شوکت ارتفاع او سر به گریبان کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان آغاز فانه روشنی شوکت نجم مانند ستاره سحری از خراسان

بود حسین بیک برادر بود در اسدآباد خراسان کرده محمد رضا خان را به خراسان فرستاد که بالارث حضرت شاه

دیگر مرا هر سلطنت منظور نیست شاهزاده به سمت عراق توجه نموده به جلوس همایون زینت بخشید مقصود شاه اینکه قرار

مقدس نقل عراق و قلوب اهل خراسان را به خود مایل ساخته در خراسان جلوس واقع شد سلطان [illegible]

جلوس [illegible] بعد از استماع این سخن در تبریز به مخالفت برخاسته به تحریک سلطنت [illegible]

شاهی بنام خود چون برادرش مانند [illegible] در اطراف [illegible] دو سه کرده به عطای الالف [illegible]

[illegible] را تالیف القلوب [illegible] گذاشت [illegible] با جماعت موفور به عزم [illegible] خراسان

[illegible] و لشکر [illegible] همراه داشت و بعد از ورود به منزل [illegible] که [illegible]

[illegible] بود [illegible] بعضی از شاهرخ و بعضی [illegible] رفته و ابراهیم شاه [illegible]

در [illegible] رفت [illegible] عطف عنان کرده [illegible]

[illegible] عرض کردند که برای [illegible] مامور گشته [illegible]

[illegible] به دیده [illegible]

دو دانگ از عقب برادران روان گردید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

تمام شد این تاریخ نادر در [illegible]

ذی قعده الحرام یوم [illegible] ۱۲۴۳

العبد الاقل حرره ابن محمد [illegible]





